
امام سجاد
جمال
نیایشگران

بسم الله الرحمن الرحیم

امام سجاد علیه السلام جمال نیایشگران

نویسنده:

احمد ترابی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

امام سجاد جمال نیایشگران

مشخصات کتاب

سرشناسه : آقائی، احمد، ۱۳۳۶ - عنوان و نام پدیدآور : امام سجاد (ع) جمال نیایشگران تحقیق از گروه تاریخ اسلام [بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی ؛ نگارش احمد ترابی مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۳. مشخصات ظاهری : ص ۳۲۵ شابک : ۱۱۰۰۰ریال ۹۶۴-۴۴۴-۳۱۸-۷: یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس موضوع : علی بن حسین (ع)، امام چهارم ۳۸ - ۹۴ق. شناسه افزوده : بنیاد پژوهشهای اسلامی گروه تاریخ اسلام شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی رده بندی کنگره : PB۳۴ /آ۷الف ۸ ۳۷۳۱ رده بندی دیویی : ۲۹۷/۹۵۴ شماره کتابشناسی ملی : م ۴۷-۴۸۲

پیشگفتار

پس از حمد و ثنای خداوند منان و درود بر روان پاک و مقدس پیامبر گرامی اسلام و خاندان معصوم و بزرگوارش، این بنده امیدوارم به غفران الهی، سید هاشم رسولی محلاتی، از سال ۵۰ به بعد به کسالت شدید کلیوی مبتلا شدم و پس از بستری شدن در بیمارستان و انجام عمل جراحی با خود عهد کردم چنانچه خدای بزرگ بر من منت نهاده سلامت کامل عنایت فرماید با توجه به مطالعه و سابقه و تجربه کاری که داشتم به کار تدوین زندگانی پر افتخار سراسر آموزنده ائمه معصومین علیهم السلام دست زنم. باشد تا از این رهگذر شمه ای از نعمتهای بزرگ الهی را سپاسگزارم کرده و خدمتی هر چند ناچیز به آستان مقدس موالیان خویش نموده و ذخیره ای اندک برای روز بازپسین تهیه کرده باشم...

بحمدالله، توفیق الهی نیز یاری کرد و زندگی رسول خدا (ص) و دخت گرامیش حضرت فاطمه زهرا سلام الله علیها؛ را در سالهای ۵۰ تا

۷۵ تـدوین کرده به چـاپ رسانـدم، ولی بـا پیروزی انقلاب اسـلامی و مشاغلی که در این راه برایم پدیـد آمـد ادامه کار دچار رکود و وقفه شـد. با این حال، خـدای منان توفیق خود را از این بی مقـدار سـلب نفرمود و با همه مشاغلی که داشـتم به تدوین زندگانی سه معصوم بزرگوار دیگر - حضرت امیر المومنان - علیه السلام - و امام حسن - علیه السلام - موفق شدم و این آثار نیز به چاپ رسید.

در این خلال دوست پر تلاش و ارجمنـد و دانشـمندان گرانمایه، حضـرت حجه السـلام و المسـلمین آقای الهی، که خدمت به فرهنـگ اسـلامی و شـیعه در وجـود ایشـان از مرز وظیفـه گذشـته به سـرحد عشـق رسـیده است در سـفرشان به قم به مناسـبت برگزاری سمینار دارالقرآن، با این حقیر دیداری داشتند و از روی کرامت نفس و عنایت خاص خویش خدمت در گروه تاریخ اسـلام بنیاد پژوهشـهای اسـلامی آسـتان قدس رضوی را به بنده بی بضاعت پیشنهاد فرمودند. پس از آن در سفری به مشهد به آسـتان قدس رضوی مشـرف شدم و از نزدیک با اعضای محترم گروه تاریخ اسـلام آشـنایی پیدا کردم، آن عزیزان را اعوان و انصـار خوبی برای همکـاری در این زمینه یافتم، و به پـذیرفتن دعوت جناب آقای الهی سـلمه الله تعالی تشویق و دلگرم شـدم. گروه تاریخ به پیشنهاد اینجانب، دست به کار تهیه مقدمات تدوین زندگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السلام گردید.

در میان توفیقه بودنـد که پس از تهیه مقـدمات تـدوین زنـدگانی بقیه ائمه معصومین علیهم السـلام آقای خداپرست دام توفیقه بودند که پس از تهیه و تنظیم فیشهای مورد

نیز به تدوین و تاءلیف آنهاست با سبک و شیوه ای که مد نظر بود مشغول شدند و در این راه زحمات فراوانی کشیدند - شکر الله سعیه المشکور.

متاسفانه به خاطر گرفتاریهای ایشان و نوساناتی که در پیدا شد مجددا ادامه کار دچار وقفه شد تا این که خدای سبحان نعمت غیر مترقبه دیگری را به یاری ما فرستاد و نویسنده توانا و ارجمند، حجه السلام جناب آقای ترابی انجام این مهم به عهده گرفتند، و الحق با قلم شیوا و توانمند خویش بخوبی و بیش از حد انتظار از عهده کار بر آمدند، کتابی را که در دست و پیش رو دارید تالیفات کرده و همه ما را مرهون زحمات خویش قرار دادند. خداوند بر توفیقات ایشان بیفزاید، و توفیق بهروری و استفاده از آن را به همه ما عنایت فرماید، و همچنان ما را تا پایان کار موفق و مشمول عنایات خاصه خویش قرار دهد.

سید هاشم رسولی محلاتی

۳۱ اردیبهشت ماه ۷۳ شمسی

مطابق با عید قربان ۱۴۱۴ قمری

مقدمه

امام سجاد، حضرت علی بن الحسین (ع)، چهارمین پیشوای شیعه و ششمین آفتاب عصمت است که در بحرانی ترین شرایط تاریخ اسلام عهده دار امر امامت گردید و قافله اهل ولایت را از ظلمات دوران حکومت بنی امیه به سلامت عبور داد سلامت عبور داد و شیعه را از اضمحلال و نابودی مصون داشت.

در روزگاری که همه صداها خاموش شده بود و امویان دارهایی را که ریخته بودند نمی شستند تا درس عبرتی باشد برای همه آنان که هنوز نفسی در سینه دارند و زمزمه ای زیر لب!

آری، امام سجاد (ع) در

چنین روزگاری قافله سالار راهیان نور شد. وقتی نگذاشته که در روشنایی روز ندای، حقیقت را بر فراز منبر جدش رسول الله باز گوید، در دلهای شب با دعا و نیایش، عالی ترین رموز دینداری و حق جویی را به یارانش ابلاغ کرد. و با راز و نیازهای شبانه اش، صحیفه ای از معارف و رهنمودها و عبرتها و درسها تدارک اجازه نداد او در میان یارانش و در جمع پیروانش حضوری بایسته و علنی داشته باشد، آن حضرت با خلوت خویش جمع امویان را متشتت ساخت و آرامش آنان را برهم زد!

او براستی محراب نیایش را به میدان رویارویی با سیاستها و تبلیغات و تعالیم امویان مبدل ساخت محراب و از دعا که نرمترین شیوه گفتاری است حربه ای برنده علیه دشمنان دین و منکران ولایت پدید آورد.

او در مجلس یزید - ظالمانه ترین و بی رحم ترین دادگاه تاریخ - با چنان شهامت و شجاعتی از حریم شهیدان کربلا، دفاع کرد که طنین سخنانش برای همیشه در گوش زمان باقی ماند.

امام سجاد، در آن مجلس ونیز در بقیه عمر خویش به اثبات رسانید که در علم، حلم بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی چونان اجداد طاهرینش، سرآمد خلق است.

از آن پس هر گاه صدایش نیایش بلند می شد، همه دردها و رنجهایی که از سوی غاصبان

خلافت و دشمنان ولایت بر خاندان عصمت رفته بود، دوباره مجسم می گردید در نوای گرم دعا هایش پیام توحیدی رسول خدا (ص) و صلایت امیر المومنین و رنجهای حسن بن علی (ع) و مظلومیتهای حسین (ع)، سالار شهیدان کربلا، موج می زد در

عصر حقوق پایمال شده انسانیت و شرافت و دیانت، رساله حقوق آن گرامی، مایه پند و درس آموزی همه آنان شد که تا همیشه تاریخ در اندیشه تدوین حقوق انسانند.

و اکنون، در ساحت این محراب بلند به نیاز عرفان و شناخت ابعاد وجودی آن زینت بخش تقوا پیشه گان می نشینیم، بدان امید که مائده امدادهای حق، در این مسیر یاری و توانمان بخشید.

در این مقدمه لازم به یاد است که تحقیق بخش مهمی از منابع این کتاب توسط گروه تاریخ بنیاد پژوهشها حجه السلام آقای محمد خداپرست جزوه ای را تدوین کرده اند که پس از ویرایش علمی و ادبی و حذف و اضافاتی چند به شکل حاضر در منظر شما قرار گرفته است.

ضمن تشکر و تقدیر از دانشمند گرانمایه جناب حجه السلام آقای سید هاشم رسول محلاتی که طراح اصلی کار تدوین زندگی معصومین – علیه السلام – در این بنیاد بوده اند و بر روند کار نظارت و راهنمایی داشته اند، از درگاه خداوند توفیق و سعادت برای همه پژوهندگان معارف دینی و تلاش کنندگان در راستای نشر معارف اهل بیت و تعالی فرهنگی جامعه اسلامی را آرزومندیم.

احمد ترابی

فصل اول: اجمالی از ولادت تا شهادت

ولادت علی بن الحسین علیه السلام

مشهورترین نقل، در تاریخ ولادت امام سجاد، زین العابدین (ع) این است که آن حضرت در روز پنجشنبه، پنجم شعبان المعظم سال ۳۸ هجری قمری دیده به جهان گشوده است.

در سال تولد آن گرامی جز سال ۳۸ معروفترین و صحیح ترین نظر شناخته می شود، (۱) برخی از مورخان و محدثان به سال ۳۷ (۲) و ۳۶ (۳) و حتی ۳۵ (۴) اشاره کرده اند.

در روز و

ماه ولادت آن امام دو قول وجود دارد. بیشتر مورخان چنان که یادآور شدیم پنجشنبه، پنجم شعبان را ترجیح داده اند. (۵) و برخی دیگر جمعه یا یکشنبه نیمه ماه جمادی الاولی را برگزیده اند.

مکان ولادت

همه منابع حدیثی و روایی، به اتفاق، زادگاه امام سجاد را مدینه دانسته اند. (۶)

برخی نویسندگان مانند ابن جریر طبری امامی در کتاب دلائل الامامه، حتی به خانه ای که امام سجاد در آن متولد شده اشاره کرده اند و گفته اند که آن حضرت در خانه فاطمه زهرا (سلام الله علیها) قدم به جهان نهاده است. (۷)

آنچه برای محققان منشا تردید شده، این است که اگر سالهای ۳۸ یا ۳۷ و یا ۳۶ را سالهای ولادت آن گرامی بدانیم این سالها مقارن بوده است با جنگ جمل و حضور علی (ع) و خاندان وی در عراق، بنابراین حسین بن علی و همسر وی نمی توانسته اند چنین سالهایی را در مدینه باشند. (۸)

ولی این اشکال بآسانی قابل پاسخگویی است، چه این که سالهای یاد شده، سالهای بحرانی و پرکشمکش بوده و حضور علی (ع) و فرزندان او برای مقابله با اصحاب جمل صورت گرفته است و بعید نمی نماید که در چنین شرایطی، حسین بن علی (ع) همسرش را در مدینه گذاشته باشد تا در میان خویشاوندان و با آرامش کامل، فرزند خود - علی بن الحسین - را به دنیا آورد.

کنیه و القاب

برای امام زین العابدین (ع)، این کنیه ها یاد شده است:

ابوالحسن (۹)، ابومحمد (۱۰)، ابوبکر (۱۱)، ابوالحسین (۱۲)، ابوعبدالله (۱۳) و ابوالقاسم (۱۴).

در این میان، مشهورترین کنیه آن حضرت نخست ابوالحسن و سپس ابو محمد است.

و اما القاب آن گرامی چنین است:

زین العابدین، (۱۵) سید العابدین، (۱۶) سجاد، (۱۷) ذوالثفنات، (۱۸) قدوه الزاهدین، (۱۹) سید المتقین، (۲۰) امام المومنین، (۲۱) زین الصالحین، (۲۲) منار

القانتين، (۲۳) الزکی، (۲۴) الامین، (۲۵) و سید المجتهدین. (۲۶)

مشهورترین القاب آن حضرت، سجاد و زین العابدین می باشد.

پدر و مادر

پدر ارجمند امام سجاد (ع): امام حسین بن علی (ع) سید الشهدا (ع) می باشد.

برخی زین العابدین را بزرگترین فرزند حسین بن علی (ع) دانسته اند (۲۷) ولی از بیشتر منابع تاریخی چنین استفاده می شود که علی اکبر - شهید کربلا - بزرگترین پسر خانواده بوده است و امام سجاد (ع) از وی سن کمتری داشته است و بر این اساس زین العابدین را علی اوسط نامیده اند. (۲۸)

مادر بزرگوار آن حضرت، شهر بان، دختر یزدگرد - آخرین شاه ساسانی - می باشد. وی طی فتوحات شهرهای ایران به دست مسلمانان اسیر گشت و از ایران به مدینه برده شد و در پرتو حمایت امیر المومنین (ع) آزاد گردید، به همسری حسین بن علی (ع) در آمد و افتخار یافت تا مادر امام زین العابدین (ع) باشد و نه امام معصوم از نسل او پدید آمد.

علی (ع) درباره او به فرزندش حسین (ع) سفارش فرمود:

از همسرت - شهر بانو - خوب محافظت و نگاهداری کن و به او نیکی نما، چه این که در آینده ای نزدیک برای تو فرزندی خواهد آورد که بهترین اهل زمین خواهد بود. (۲۹)

این که شهربانو، در چه سالی دیده به جهان گشوده و در چه سنی به همسری حسین بن علی (ع) در آمده، و پس از آن چند سال با آن حضرت زندگی کرده است، مورخان و محدثان نظر قاطعی را ثبت نکرده اند.

نکته ای که بیشتر تاریخنگاران یاد

آور شـده انـد این که وی دختر یزدگرد بوده است و نیاکان پـدری او عبارتند از: پرویز، هرمز، انوشـیروان، قباد. پدرش آخرین پادشاه ساسانی است که با فتوحات اسـلامی سلسله آنان منقرض گردیده است. از جمله نامها و القابی که برای مادر امام سجاد (ع) یاد کرده اند به موارد ذیل می توان اشاره کرد:

شهر بانو، شهر بانویه، (۳۰) سلافه، (۳۱) غزاله، (۳۲) سلامه، (۳۳) خولد (۳۴) برده، (۳۵)، جهان نویه (۳۶) شهرناز (۳۷) جهان شاه (۳۸) حرار (۳۹) خلوه (۴۰) ام سلمه (۴۱) فاطمه (۴۲) و مریم. (۴۳).

آن بانوی گرامی که افتخار مادری ولی خـدا و زینت عبادتگران را به دست آورده بود سوگنـدنامه، پس از ولایت فرزندش، با فاصـله ای بسـیار انـدک جهان را بدرود گفت و علی بن الحسـین در داماد دایه ای پرورش یافت که هماره او را مادر صدا می زد. (۴۴)

برخی مورخان گمان کرده اند مادر امام سـجاد در واقعه کربلا حضور داشـته و پس از شـهادت حسین بن علی (ع) به همسری زبید در آمده و از او صاحب فرزندی به نام عبدالله شده است. (۴۵)

ولی چنـان که مسعودی و دیگران گفته انـد، مـادر امـام سـجاد (ع) در بیمـاری پس از وضع حمـل وفات یافته است و زبیـد با کنیزی ازدواج کرده که دایه امـام سـجاد (ع) بوده و آن حضـرت وی را مادر می خوانـده است. (۴۶) و چه بسـا همین امر مایه اشـتباه تاریخنگارانی چون ابن سـعد شـده است که گمان کنند شـهربانو در واقعه کربلا حضور داشـته و از آن پس به همسـری غلامی با نام زبید در آمده است!

امام سجاد ابن الخیر تین

یکی از نامهایی که امام سجاد (ع) را با آن می خواندند ابن الخیر تین است و علت این نامگذاری سخنی است مستند به رسول خدا که: در میان عرب، نسل قریش و در میان غیر غرب، فارسیان نمونه اند. (۴۷)

ابوالاسواد دئلی، ضمن برشمردن فضایل امام سجاد، علی بن الحسین (ع) می گوید:

و ان غلاما بین کسری و هاشم

لا کرم من نیطت علیه التمائم (۴۸)

یعنی؛ پسری که از یک سوی به نسل هاشمیان و از سوی دیگر به نسل فرمانروایان فارس کسری منسوب می باشد، گرمی ترین و با کرامت ترین فرزندی است که بر او بازوبند بسته اند (تا از گزند چشم تنگان ایمن بماند). (۴۹)

به هر حال قراین تاریخی و مدارک روایی نشان می دهد که مادر امام سجاد - علیه السلام - بانویی ایرانی و بزرگزاده بوده است. (۵۰)

همسر و فرزندان

امام زین العابدین (ع) با توجه به فرزندان زیادی که برای ایشان یاد کرده اند، همسران متعددی داشته است، اما در میان این همسران، تنها یکی از ایشان، از طریق عقد دائم به همسری آن حضرت در آمده بود و دیگران، کنیزانی بودند که به وسیله حضرتش خریداری شده و افتخار یافته بودند که از آن امام فرزندی داشت باشند.

تنها همسری که از طریق عقد دائم به ازدواج امام سجاد (ع) در آمده است، ام عبدالله دختر بزرگوارش - امام حسن مجتبی - علیه السلام - می باشد.

ام عبدالله از زنان با فضیلتی است که در بسیاری از افتخارهای معنوی، در عصر خویش یگانه بوده است. از آن جمله این که وی هم دختر امام و

هم همسر امام و هم مادر امام می باشد.

همسری ام عبدالله با امام سجاد، دونسل امامت را به هم پیوند داد (۵۱) و نتیجه این پیوند، یگانه فرزندی بود که باقر العلوم نام گرفت (۵۲) و خط امامت را تداوم بخشید.

اما تعداد فرزندان امام سجاد در کتابهای تاریخی و حدیثی ۱۵، (۵۳) ۱۶ (۵۴)، ۱۷ (۵۵)، و حتی ۲۰ (۵۶) فرزند پسر و دختر یاد شده است.

شیخ مفید ره نام فرزندان امام سجاد (ع) را این گونه آورده است:

۱- محمد (ابوجعفر، باقر العلوم (ع)) که مادر وی ام عبدالله دختر امام حسن مجتبی (ع) بوده است.

۲- عبدالله

۳- حسن

۴- حسین، که مادر اینها ام ولد بوده است.

۵- زید

۶- عمر، که مادر آن دو نیز ام ولد می باشد.

۷- حسین اصغر

۸- عبدالرحمان

۹- سلیمان که هر سه از یک مادر ام ولد بوده اند.

۱۰- محمداصغر

۱۱- علی وی را کوچکترین فرزند امام سجاد دانسته اند.

۱۲- خدیجه که با علی از یک مادر ام ولد بوده اند.

۱۳- فاطمه

۱۴- علیه

۱۵- ام کلثوم که مادر هر سه آنان ام ولد می باشد. (۵۷)

آنچه شیخ مفید در این زمینه یادکرده، مورد اشاره برخی دیگر از مورخان نیز قرار گرفته است. (۵۸)

بسیاری از فرزندان علی بن الحسین (ع) دارای اعقاب و نسلی نبوده اند و یا در تاریخ از نسل آنان چیزی ثبت نشده است.

ابن عنبه نسب شناسی معروف، استمرار نسل امام سجاد (ع) را تنها از طریق شش تن از فرزندان آن حضرت به نامهای محمد الباقر (ع)، عبدالله، زید شهید، عمر اشرف، حسین اصغر و علی اصغر دانسته است.

(۵۹) و ابن قتیه در این زمینه تنها از محمد بن علی الباقر، زید، عبدالله بن الحسین یاد کرده است. (۶۰)

در میـان فرزنـدان امام سـجاد، با فضـیلت ترین، عالم ترین و شـریف ترین فرزنـد را نخست امام باقر (ع) و سـپس زیـد بن علی دانسته اند.

چنان که از محمد بن منکدر نقل کرده اند:

هیچ کس را ندیدم که در فضیلت با علی بن الحسین برابر کند مگر زمانی که با فرزندش محمد الباقر (ع) مواجه شدم. (۶۱)

و امام زیدبن علی بن الحسین کنیه اش الوالحسین و یا الولاحسین. معروف به زید شهید است.

وی در سال ۷۹ هجری قمری دیده به جهان گشود و به سال ۱۲۲ هجری قمری در عصر خلافت هشام بن عبدالملک مروان به فرمان او و بدست یوسف بن عمر ثقفی به شهادت رسید.

او در مبارزه علیه دستگاه مستبد خلافت اموی، بسیار جدی و صریح بود و در عین اعتقاد و اذعان به امامت ولایت امام باقر (ع) و امـام صادق (ع) (۶۲)، قیام مسـلحانه علیه دسـتگاه اموی را وظیفه خود می دانست. مرکز اصـلی فعالیتی سیاسـی زید در کوفه بود و در همان منطقه قیام کرد و به شهادت رسید.

زید علاوه بر مبارزات سیاسـی، در علم و دانش نیز شخصیتی والا داشت و ابوخالد واسطی کتابی را نام الفقه به وی نسبت داده است که اگر این انتساب درست باشد نخستین کتاب فقهی به شمار می آید. (۶۳)

رسالت دینی و اجتماعی امام سجاد (ع)

هدف اصلی و نهایی از تحقق و کاوش در زندگی معصومین (ع)، در حقیقت شناخت مواضع دینی و اجتماعی و معرفت پیامها و درسها و

شیوه عملی ایشان است. زیرا امام یعنی جلودار قافله صالحان به سوی ارزشها، امام یعنی هدایتگر خلق به سوی خدا. و کسانی می توانند اهل ولایت و رهپوی مسیر صلاح و هدایت باشند که نخست پیشوای خود را آن گونه که باید بشناسند و بر اساس شناخت و معرفت، وی را الگوی عملی و اعتقادی خود قرار دهند.

مهمترین بعد این شناخت را در زمینه پیامهای اعتقادی، اخلاقی، اجتماعی، سیاسی و عبادی باید جستجو کرد و اما شناخت نام، کنیه و لقب و... اموری است که جنبه مقدماتی دارد و رهگذری است برای رسیدن به شناخت های اصلی و بنیاد دینی که باید الگو و برنامه عمل و عقیده قرار گیرد. اکنون ما، در فصل آغازین این کتاب و در بررسی اجمالی زندگی امام سجاد (ع) از ولادت تا رحلت دریغمان آمد که حتی اشاره ای هم به موضوع اصلی این تحقیق نداشته باشیم. زیرا بیم آن می رود که ساده اندیشانی گمان کنند شناخت زندگی امام سجاد - علیه السلام - خلاصه شده است در: شناخت زمان ولادت، مکان ولادت نام پدر و مادر، همسران و فرزندان و... و بس!

بدیهی است که فصلهای آینده کتاب، دقیقا در راستای شناخت ابعاد اصلی زندگی امام سجاد - علیه السلام - می باشد و چون در این بخش، نظر به ترسیم اجمالی بیوگرافی آن حضرت است، به همین تذکر و یاد بسنده می کنیم.

شهادت

امام سجاد، اسوه زهد و تقوا و نمونه صبر شکیبایی و مظهر آمیختگی علم و حلم پس از ایفای وظیفه الهی خود و حفظ ارزشهای دین و پاسداری از تشکل شیعی

در سخت ترین ادوار سیاسی - اجتماعی -، در سال ۹۵ هجری قمری به لقای پروردگار و وصال معبود خویش شتافت.

در تاریخ وفات آن حضرت سال ۹۴، (۶۴) ۹۵ (۶۵) و ۹۶ هجری قمری (۶۶) گفته شده است ولی پیشینه دارترین و معتبرترین نقل مربوط به سال ۹۵ هجری قمری می باشد.

البته جز این نقلها، برخی مورخان به سالهای ۹۲، (۶۷) ۹۳، (۶۸) ۹۹، (۶۹) ۱۰۰ (۷۰) نیز اشاره کرده اند. بنابراین، اگر نقل مشهور را در سال ولادت و نیز رحلت امام سجاد - علیه السلام - سال ۳۸ هجری و ۹۵ قمری - ملاک قرار دهیم، عمر شریف وی هنگام وفات ۵۷ سال بوده است. دو سال آن مقارن با روزگار خلافت علی بن ابی طالب ع ره و ده سال آن در دوران امامت عموی گرامیش - حسن بن علی ع و ده سال در روزگار زعامت حسین بن علی ع بوده و ۳۴ سال آن به دوران امامت خود آن حضرت اختصاص داشته است.

و اما آرا در زمینه ماه و روز رحلت آن حضرت نیز مختلف است. بیشتر نویسندگان ورز دوازدهم محرم را متذکر شده اند. (۷۱) و برخی روزهای ۱۸، ۱۹، ۲۲ و ۲۵ محرم را مطرح کرده اند (۷۲) و نیز نقلی، روز ۱۴ ربیع الاول را احتمال داده است.

درباره علت وفات امام سجاد - علیه السلام - و چگونگی وفات آن پیشوای صالحان، عمده تاریخنگاران تصریح کرده اند، ولید بن الملک، ایشان را مسموم ساخته و آن را حضرت در نتیجه همان مسمومیت درگذشته است.

بعضی هم نوشته اند که هشام بن عبدالملم در

روزگار خلافت ولید، امام علی بن الحسین - علیه السلام - را مسموم کرده است.

اما میان این دو نظر، تنافی و تعارضی وجود ندارد. زیرا طبیعی است که هر چند برنامه مسومیت امام سجاد از سوی دستگاه خلافت - ولید - ریخته شده و فرمان آن توسط شخص خلیفه صادر گشته باشد، کسان دیگری مجری آن برنامه و فرمان خواهند بود. زیرا مسایل سیاسی و اجتماعی و همچنین محبوبیت امام سجاد - علیه السلام - در میان مردم و معروفیت وی به علم و زهد و تقوا، هرگز به حاکمان این جرات را نمی داده است که به طور مستقیم با آن حضرت رویا رو شوند و به ستیز برخیزند و با زمینه های قتل وی را به طور علنی فراهم آورند.

بر این اساس، بعید نمی نماید که هشام بن عبدالملك به دستور برادرش ولید مرتکب چنین جنایتی شده باشد و ولید و هشام هر دو کشنده امام سجاد بوده باشند.

مدفن علی بن الحسین (ع)

بدن مطهر زین العابدین (ع) کنار امام حسن مجتبی (ع) در قبرستان بقیع مدفون گشت. (۷۳)

بقیع زمین کوچکی است که بسیاری از بزرگان اسلام را در خود جای داده است. از آن جمله چهار امام شیعه - امام حسن مجتبی (ع)، امام زین العابدین (ع)، امام محمد باقر (ع) و امام جعفر صادق - علیه السلام - میباشد.

در گذشته زمان، مسلمانان و شیفتگان اسلام و اهل بیت، به تجلیل آبادی این مکان همت گماشته و برای هر یك از این بزرگان، حرم و بارگاهی بنا کرده بودند. اما سوگمندانه، وهابیان در شوال ۱۳۴۴ هجری قمری این آثار را

تخریب کردند و همه را با خاک یکسان نمودند! از آن این پس، رفتار ناشایست و هابیان و حکام حجاز همواره از سوی محافل اسلامی مورد انتقاد شدید قرار داشته و دارد.

در این مدت تلاشهای زیادی صورت گرفت تا شدید وضع اسفبار بقیع به صورت نخستین آن برگردد و بی حرمتها پایان یابد. اما علی رغم قولهای مساعدی که گاه حکام حجاز داده اند، هرگز قدم مثبتی در این راستا برداشته نشده است. و در حالی که شاهزادگان هوسران و خوشگذران در مجلل ترین کاخها به سر می برند و دشمنان خلق و خدا و بیگانگان و دشمنان اسلام در آن کاخها استقبال می کنند و ثروت و امکانات جهان اسلام را به پای غرب و صهیونیسم بین الملل نثار می نمایند، مرقد بزرگان و شایسته ترین چهره های دینی مسلمانان، چون گورستانی متروک مورد بی مهری و بی اعتنایی قرار دارد و شعائر اسلامی مورد سخت ترین بی حرمتیها واقع شده است!

امامت علی بن الحسین – علیه السلام –

پس از شهادت حسین علی (ع) در محرم سال شصت و یک هجری، منصب امامت به علی بن – علیه السلام – منتقل گردید.

شیعه افتخار یافت که پس از علی بن ابی طالب (ع) و حسن بن علی – علیه السلام – و حسین علی – علیه السلام –، زمام رهبری وی را سید الساجدین، زین العابدین، امام سجاد – علیه السلام – عهدار گشت.

امامت سید الساجدین از سال (۶۱ هجری قمری) تا سال ۹۵ هجری قمری استمرار یافت.

دوران امامت

مورخان، دوران امامت علی بن الحسین – علیه السلام – را گوناگون ثبت کرده اند. بعضی ۳۳ (۷۴) سال و برخی ۳۴ (۷۵) سال و بیشتر تاریخنگاران ۳۵ (۷۶) سال و چند ماه را یاد آور شده اند و همین نظریه اخیر، رای مشهور است.

قول ضعیفی هم مدت امامت آن حضرت را ۲۰ سال دانسته است.

(۷۷) این اختلاف بی شک نتیجه اختلاف در سال رحلت امام سجاد است یعنی؛ مربوط به پایان امامت حضرت است و نه آغاز آن، زیرا در این که محرم سال ۶۱ هجری قمری آغاز امامت زین العابدین – علیه السلام – بوده، هیچ تردیدی نیست.

دلایل امامت علی بن الحسین – علیه السلام –

دلایل امامت امامان – علیه السلام – به محور عمده باز می گردد:

الف) شایستگان علمی و فضیلتهای اخلاقی و معنوی برتر آن.

ب) نصوص معتبر و تصریح از سوی پیامبر اکرم – صلی الله علیه وآله – و اما پیشین به امامت ایشان.

البته محور سومی هم وجود دارد که به نوبه خود شایان توجه است و آن را تحت عنوان کرامات و معجزات و نمودهای خارق

العاده می توان بررسی کرد.

این سه محور هر گاه در مجموع مورد بررسی قرار گیرد و در زندگی فردی تحقق و تجسم بیابد، در پیشگاه عقل و منطق، شرافت و فضیلت و امامت وی پذیرفته خواهد بود و انکار امامت او جز بر اساس هوی و هوس و تعصب و جهالت استوار نمی باشد.

تصریح پیامبر اکرم – صلی الله علیه وآله –

جابربن عبدالله انصاری روایت کرده است:

من در حضور رسول خدا (ص) بودم در حالی که حسین بن علی – علیه السلام – در دامان آن حضرت نشسته بود و پیامبر – صلی الله علیه وآله – او را نوازش می داد. در این میان پیامبر (ص) رو به جانب من کرد و فرمود: ای جابر فرزندم حسین – علیه السلام – در آینده پسری خواهد داشت که نامش را علی می نهند و چون روز قیامت شود منادی حق از عرش ندا دهد: سید العابدین بپا خیزد! در این هنگام علی بن الحسین وارد محشر می شود. (۷۸)

این روایت نیز از پیامبر – صلی الله علیه وآله – نقل شده است که فرمود:

اذا مضی الحسین قام بالامر ابنه علیه السلام و هو الحجه و الامام... (۷۹)

یعنی: پس

از دوران امامت حسین – علیه السلام – فرزندش علی بن الحسین زمام امامت را عهده دار خواهد بود و او حجت و امام است.

حدیث لوح

حدیث دیگری نیز توسط جابرین عبدالله نقل شده است که به عنوان حدیث لوح مشهور می باشد. مضمون آن حدیث چنین است:

امام صادق – علیه السلام – می فرماید: پدرم باقر العلوم به جابربن عبدالله فرمود با تو کاری دارم و دوستدارم در جایی که غریبه ای نباشد با تو سخن بگویم.

در پی آن – امام باقر – علیه السلام – به جابر فرمود: می خواهم چیزی درباره لوح بدانم؛ آن لوحی که در دست مادرم فاطمه – علیه السلام – دیده ای.

جابر گفت: به خدا سوگند خدمت فاطمه دختر رسول خدا! آنچه در دست دارید چیست؟

فاطمه علیها السلام فرمود: این لوحی است که از جانب خداوند به پدرم هدیه شده است و در آن نام پدر، شوهر و نام فرزندانم که اوصیای ایشانند یاد شده است.

من از آن بانوی بزرگوار خواستم تا لوح را به من بسپارد تا از آن نسخه ای بردارم و ایشان در خواست مرا پذیرفت و من هم نسخه ای از آن برداشتم.

امام باقر – علیه السلام – به جابر اظهار آمادگی کرد و به خانه رفت و آن نسخه را به همراه آورد. امام باقر (ع) می خواند و او را ازروی نوشته خودش خط می برد. مطالب نوشته شده در آن لوح، چنین بود:

به نام خداوند رحمان و رحیم، این کتابی است از خداوند عزیز و آگاه که به وسیله جبرییل بر محمد – صلی

الله علیه وآله - خاتم پیامبران نازل شده است... ای محمد! من تو را بر همه انبیا برترین بخشیدم و اوصیا تو را بر همه اوصیا فضیلت دادم، حسن را پس از سپری شدن دوران پدرش - علی ابی طالب مخزن علم خویش قرار دادم و حسین بهترین اولاد نسلهای نخستین و آخرین است و امامت درخاندان اوست. و پس از وی علی، زین العابدین خواهد بود و.... (۸۰)

در این حدیث نام یکایک ائمه تا حضرت مهدی - علیه السلام - مورد تصریح قرار گرفته است.

شیخ مفید دلائل متعددی بر امامت سید الساجدین - علیه السلام - اقامه کرده است و علی بن عیسی اربلی درباره ادله مفید گفته است: اگر او - مفید ره - ابتدا حدیث پیامبر را نقل می کرد، نیازی به سایر ادله نبود و در این باب سخن پیامبر - صلی الله علیه وآله - کافی بود. (۸۱)

تصریح علی بن ابی طالب - علیه السلام -

جابربن عبدالله نیز می گوید:

هنگامی که دختر فرمانروای ساسانی - شهر بانو - به همسری حسین بن علی - علیه السلام - در آمد، امیر المؤمنین - علیه السلام - به فرزندش حسین - علیه السلام - فرمود:

از این بانو، فرزندی نصیب تو خواهد شد که همانندش بر پهنه زمین نخواهد بود. آن گاه علی بن الحسین - علیه السلام - از آن بانو تولد یافت. (۸۲)

تصریح حسین بن علی (ع)

امام باقر - علیه السلام - می فرماید:

زمانی که حسین بن علی (ع) در کوران مسائل عاشورا قرار گرفت، دختر بزرگ خویش - فاطمه - را فرا خواند و نوشته پیچیده شده ای را به وی سپرد به گونه ای که دیگر شاهد آن صحنه بودند - در این ساعت علی بن الحسین آن چنان بیمار بود که همگان او را محضر می پنداشتند - فاطمه پس از آن وقایع، وصایای پدر را به علی بن الحسین - علیه السلام - رسانید. و آن نوشته اکنون نزد ماست.

راوی حدیث می گوید: من از امام باقر - علیه السلام - پرسیدم در آن کتاب چه چیزی نوشته است؟

امام باقر - علیه السلام - فرمود: آنچه به آن مردم به آن نیازمندند، سوگند به خدا در آن کتاب همه حدود و قوانین ثبت است، حتی جریمه خراش وارد ساختن به دیگران! (۸۳)

لازم به یاد آوری است که چنین کتابی با چنین جامعیتی از چیزهایی است که تنها نزد امامان وجود داشته است.

در روایتی دیگر چنین آمده است: امام صادق - علیه السلام -: وقتی که حسین بن علی - علیه السلام -

عازم عراق گردید، کتابها و وصیتهای خویش را به ام سلمه سپرد و زمانی که علی بن الحسین (ع) بازگشت، کتابها وصایا را به آن حضرت برگردانید. (۸۴)

البته میان این روایت و روایت پیشین تنافی نیست زیرا آنچه به ام سلمه داده شده است می توان غیر از نوشته کتابی باشد که به فاطمه بنت الحسین سپرده شده تا به امام سجاد - علیه السلام - برساند.

منحرفان از خط امامت راستین

آنچه در بخش پیشین یاد آور شدیم، تنها بخشی از نصوص و احادیث دال بر امامت علی بن الحسین - علیه السلام - میباشد و تمامی آنها نیست.

علاوه بر این نصوص، چنان که در بخشهای دیگر این کتاب خواهد آمد، موقعیت علمی و منوی و اخلاقی امام سجاد (ع) خود از دیگر دلایل منصب الهی اوست ولی با این حال جریانهایی پیدا شدند که به انگیزه های غیر الهی و با اهداف شیطانی به انحرافهای دامن زدند و ذهن گروهی از مردم را نسبت به امامت زین العابدین مخدوش کرده و فرقه های منحرف را بیان نهادند.

فرقه کیسانیه نتیجه همین انحراف عقیدتی و معرفتی است که در جامعه شیعه مقارن با عصر امامت زین العابدین (ع) شکل گرفت و خطی را در قبال خط امامت راستین - امامت علی بن الحسین (ع) - به وجود آورد.

البته این مشکل به همین مورد محدود نشد و بعدهای فرقه های دیگر با شعارهای و انگیزه های متفاوت از پیکر جامعه شیعه چون زخمهایی دردانگیز سربرآودند چونان زیدیه (۸۵)، اسماعیلیه (۸۶) و واقفیه. (۸۷)

فرقه کیسانیه

فرقه کیسانیه کسانی هستند که از امام علی بن الحسین (ع) کناره گیری کرده و خود را پیروان محمد حنیفه (فرزند امام علی ابی طالب - علیه السلام -) معرفی کردند و مدعی شدند که پس از حسین علی (ع) محمد حنیفه داری مقام و منصب امامت و ولایت است.

در این که چرا این گروه به کیسانیه شهرت یافته اند، مطالب مختلفی گفته شده است.

برخی گفته اند: چون این گروه از یاران کیسان خدمتکار امیر المؤمنین (ع) بوده اند

و کیسان پس از علی (ع) در زمره شاگردان محمـد حنیفه در آمـده و بر علوم تسـلط خاصـی یافته و در آیات و احکام نظریات ویژه ای از او ابراز شده و یارانش با این خصوصیتها جذاب او شده اند، آنها را کیسانیه نامیده اند. (۸۸)

جوهری می گویـد: کیسـان لقب مختـارین ابی عبیـده ثقفی است و چون این گروه را مختـار رهبری می کرد، آنهـا به کیسانیه شهرت یافتند. (۸۹)

شهرسـتانی در کتـاب ملـل و نحـل چنـد شـاخه برای این فرقه یاد کرده است که همه آنها در اعراض از امام سـجاد (ع) و روی آوری به محمد حنفیه مشترک بوده اند و آنها عبارتند: از کیسانیه، مختاریه، هاشمیه، بنانیه و رزامیه. (۹۰)

سرشـناس ترین و محوری ترین چهره هایی که در سـطح رهبری فرقه کیسانیه مطرحنـد، نخست محمد حنفیه و سـپس مختارین ابی عبیده ثقفی است.

شخصیت محمد حنفیه

محمـد حنفیه، فرزنـد امیر المؤمنین علی (ع) و مـادرش خوله، دختر جعفر بن قیس مسـلمه از قبیله بکر می باشـد که در جریـان جنگ یمامه به اسارت سپاه اسلام در آمده بود.

کنیه محمد حنفیه را ابوالقاسم دانسته اند و گفته شده است که نام کنیه او به اشاره رسول اکرم (ص) تعیین شده است.

ابن خلکان حـدیثی نقل می کنـد که نبایـد نام و کنیه پیامبر - صـلی الله علیه وآله - را بر شخصـی نهاد ولی این حکم در مورد محمد حنفیه استثنا شده است. (۹۱) ولی برخی بر ابن خلکان ایراد کرده اند که هر چند حدیث نبوی صحیح باشد اما کسی که به داشتن نام و کنیه رسول خدا (ص) مفتخر شده

و داشـتن چنین نامی برایش تجویز گردیـده مهدی آل محمد – علیه السـلام – است و نه محمد حنفیه. (۹۲) چه بسا کسانی که گفته اند نام و کنیه محمد حنفیه را تعیین کرده و چنین نام و کنیه ای فقط برای او تجویز شده در مصداق ااشـتباه کرده اند و تا از این طریق کرامت، شرافت و امامت وی را توجیه کرده و مورد تایید رسول خدا – صلی الله علیه وآله – قلمداد نمایند.

البته شخصـیت محمـد حنفیه فاقد امتیاز نبوده است چه این که وی در جنگ جمل صـفین کنار امیر المؤمنین دلاوریها داشـته و بنابر قولی در جنگ صفین پرچمدار سپاه آن حضرت بوده است و او را به شجاعتهایش ستوده اند. (۹۳)

محمد حنفیه و مساله امامت

در این که آیا محمـد حنفیه خود مـدعی امامت برای خویش بوده و یا پس از مرگش کسانی او را متهم به این ادعا کرده اند و فرقه ای تشـکیل داده انـد! آرا مختلفی وجود دارد. از برخی روایات اسـتفاده می شود که پس از شـهادت حسـین بن علی (ع)، شخص محمد حنفیه مدعی امامت شد و با علی بن الحسین (ع) در این مساله به نزاع برخاست.

مرحوم کلینی با ذکر سند، از زراره نقل کرده است:

امام باقر فرمود: هنگامی که حسـین بن علی (ع) به شـهادت رسـید، محمد حنفیه از علی بن الحسـین – امام سـجاد (ع) – تقاضا کرد تا ملاقاتی خصوصی با ایشان داشته باشد.

ملاقات صورت گرفت.

در این دیدار، محمد حنفیه به علی بن الحسین (ع) گفت:

ای پسر برادر! تو خود می دانی که پیامبر اکرم (ص) درباره امامت

علی بن ابی طالب و امام حسن و امام حسین (ع) وصیت فرمود وایشان را به امامت منصوب داشت ولی هم اکنون که پدرت حسین بن علی (ع) به شهادت رسیده، در زمینه امامت کسی را معرفی نکرده است. در این میان، من عموی تو و فرزند علی (ع) هستیم و از نظر سنی از تو بزرگترم. از این رو شایسته است که منصب امام و رهبری شیعه از آن من باشد و این حتی را برای من بدانی!

امام سجاد به او فرمود:

ای عموی من! از خداوند بیم داشته باش و آنچه حق توست نیست برای خویش مخواه! تو را نصیحت می کنم که از نابخردان نباشی و در این باره خوب بیندیشی. بدان که پدرم - حسین بن علی (ع) - بی نصیب از دنیا نرفته است، او پیش از این که متوجه عراق شود، درباره امامت سفارشهای لازم را کرده و عهدنامه ای نیز نوشته است و من را جانشین خود در امر قرار داده و سلاح پیامبر (ص) را به من سپرده و اکنون نزد من است.

بنابراین از ادعای امامت دست بردار که مایه کوتاهی عمر تو و گرفتاریت خواهد شد.

تو باید بدانی که خداوند متعال امامت را در نسل حسین (ع) قرار داده است و اگر براستی از این ناحیه در شک هستی آماده شو تا نزد حجرالاسود را مطرح ساخت.) محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجر السود رفتند. امام سجاد فرمود: نخست تو از حجر بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد.

محمد حنفیه پذیرفت، هر دو نزد حجر السود رفتند. امام

سجاد فرمود: نخست تو از حجر بخواه تا اگر تو امامی، بر امامت تو گواهی دهد.

محمد حنفیه ناگزیر رو به حجر کرد و لب به دعا گشود و از خداوند خواست تا حجر را در تایید امامت وی به سخن آورد! ولی دعایش نتیجه ای نداد!

آنگاه امام سجاد (ع) فرمود اگر تو وصی پیامبر - صلی الله علیه وآله - و امام و صاحب ولایت بودی بی شک دعایت مستجاب می شد. سپس خود دست به دعا برداشت و فرمود:

اسئلك بالذی جعل فیك میثاق الاوصیا و میثاق الناس اجمعین لما اخبرتنا من الوصی و الامام بعد الحسین بن علی علیهاالسلام؟.

یعنی تو را سوگند می دهم به آن کسی که پیمان انبیا و اوصیا و پیمان همه مردم را در تو قرار داد، که ما را آگاه و بگویی وصی و امام پس از حسین بن علی (ع) کیست؟

ناگاه حجر به جنبش در آمد، گویی که می خواهد از جایگاهش جدا شود و سپس از آن شنیده شد: خداوندا گواهی می دهم که وصایت و امامت، پس از حسین علی (ع) برای بن الحسین (ع) است.

در این هنگام، محمد حنفیه که به حقیقت پی برده بود، از امام سجاد (ع) عذر خواهی کرد و به راه افتاد و بنابر نقلی دیگر، خویش را برقدمهای امام افکند و به ولایت و امامت وی اقرار کرد. (۹۴)

هر چند برخی خواسته اند تا با استناد به این حدیث، محمد حیفیه را متهم کنند و شخصیت وی را مخدوش شمارند ولی حق این است که اگر حدیث در مجموع مورد نظر قرار گیرد

و پایان آن نیز ملاحظه شود، پرستش محمد حنفیه ناشی از ندانستن بوده و او با طرح مطالب نخستین خود، در خود حقیقت در پی شناخت واقعیت بوده، و آنگاه که حق را دریافته، تسلیم شده و امامت امام سجاد - علیه السلام - را پذیرفته است.

از جمله نکاتی که این نظر را تایید می کند این است که گاه کسانی با این پندار که محمد حنفیه امام است نزد او می آمدند ولی محمد حنفیه آنها را به برادرزاده اش علی بن الحسین رجوع می داد و می گفت امام، آن حضرت است. ابوخالد کابلی که مدت زیادی در خانه محمد حنفیه خدمت کرده بود و ادارات خاصی به وی داشت، بر این اعتقاد بود که محمد حنفیه نیز مانند پدر و مادر و حجت خدا درمیان خلق است.

ابوخالد می گوید: روزی به محمد حنفیه گفتم:

تو را به پیامبر اکرم (ص) و امیر المؤمنین (ع) سوگند می دهم که حقیقت را به من بگویی! آیا تو خود همان امام و حجت خدا که اطاعتش بر همگان واجب است، نیستی؟

محمد حنفیه گفت:

امام من و امام تو و امام همه مسلمانان، علی بن الحسین - امام سجاد - است. (۹۵)

در روایت دیگری امام صادق (ع) می فرماید:

ابوخالد کابلی نخست قایل به امامت محمد حنفیه بود ولی بارها شاهد بود که محمد حنفیه علی بن الحسین (ع) را با تعبیر یا سیدی ای آقای من مورد خطاب قرار می دهد! و خطابی سوی کوچکتر نسبت به شخص بزرگتر صورت می گیرد.

ابو خالد که محمد حنفیه را امام می پنداشت

با مشاهده این موارد با تعجب از محمد حنفیه پرسید: تو پسر برادرت – علی بن الحسین – را با تعبیر یا سیدی مورد خطاب قرار می دهی در حالی که دیگران چنین تعبیری ندارد!

محمد حنفیه گفت: علی بن الحسین (ع) امامت راستین است، او حجر السود را به شهادت و گواهی طلبید و حجر به امامت او گواهی داد و بر من ثابت شد که وی سزاوار مقام امامت است. (۹۶) بر این اساس، می توان دریافت که محمد حنفیه خود مدعی امامت برای خویش نبوده است و بر فرض که در مقطعی امر بر او مشتبه بوده و چنین پنداری به او دست داده باشد و در نهایت، حق را دریافته و به امامت سجاد (ع) اقرار کرده است.

چنان که کسانی چون ابوالخالد کابلی و سید حمیری در آغاز امر، می پنداشتند که محمد حنفیه امام است ولی بعدها بینش صحیح یافتند و در زمره شیعیان امام سجاد – علیه السلام – در آمدند. اما برخی از این توهم و پندار بی اساس، در مقام سوء استفاده بر آمدند و با انگیزه های متفاوت، بر امامت محمد حنفیه اصرار ورزیدند و از وی امامی ساختند و قائم آل محمد به شمارش آوردند!

محمد حنفیه و رخداد عاشورا

از دیگر مواردی که برخی خواسته اند به خاطر آن، شخصیت محمد حنفیه را زیر سؤ ال برده و وی را متهم به جدایی از خط ولایت کنند، عدم شرکت او در کربلا و عدم همراهی وی با حسین بن علی (ع) می باشد.

شک نیست که اگر حضور نیافتن وی در کربلا، بدون عذر واقعی بوده و

عنوان تخلف از دعوت امام را به خود گیرد، شخص محمد حنفیه از عدالت و وثاقت ساقط خواهد بود ولی سخت نخست در همین نکته است که آیا شرکت نجستن وی در زمره یاران حسین بن علی – علیه السلام – به علت بوده است؟

این سؤ ال برای هر کاوشگری که گام در تحقیق تاریخ آن عصر بگذارد مطرح بوده و خواهد بود.

شخصی به نام مهنابن سنان همین پرسش را از علامه حلی داشته است. او ضمن سؤ الهایی می پرسد: نظر شما درباره محمد حنفیه چیست؟ آیا او معتقد به امامت حسین بن علی و حسین علی و امام سجاد (ع) بوده است و یا خیر؟ و آیا کناره گیری او از واقعه کربلا بر اساس عذری شرعی و موجه بوده است یا نه؟ و در صورتی که تخلف او بدون عذری شایسته باشد، محمد حنفیه و عبدالله جعفر چه وضعی خواهند داشت.

علامه حلی در پاسخ می گوید: بی تردید اصل امامت از ارکان ایمان است و در کنار اصل توحید، عدل نبوت و معاد مطرح می باشد و کسانی چون محمد حنفیه عبدالله جعفر برتر و منزه تر از این هستند که به اصل امامت پایبند نبوده و در جرگه افراد فاقد ایمان قرار داشته باشند. و اگر محمد حنفیه در یاری امام حسین (ع) شرکت نجسته، به خاطر بیماری بوده است و چه بسا نمی دانسته است که سرنوشت برادرش به مساله جنگ و شهادت منتهی می شود.

مرحوم مامقانی، درباره نکته اخیر علامه حلی نظر دارد و می گوید بیماری محمد حنفیه در موقع بازگشت اهل بیت از

سفر شام بوده است و نه هنگام حرکت حسین بن علی (ع) به سمت مکه و عراق. از این رو مامقانی معتقد است که در حل این مشکل این پاسخ بهتر است:

اولا شهدای کربلا افراد معینی بودند که از آغاز حرکت برای حسین بن علی (ع) چهره آنان معلوم بود و ثانیا"حرکت حسین بن علی (ع) به سمت عراق، طاهرا عنوان جهاد نداشت تا بر هر مسلمانی شرکت در آن واجب باشد بنابرین کسی که مانند محمد حنفیه از واقع امر اطلاعی ندارد به خاطر عدم شرکت در چنین سفری، متهم نمی شود چه اینکه افراد دیگری نیز مانند او در کربلا حضور نداشته اند و این عدم حضور مایه بی عدالتی آنان شمرده نشده است زیرا است زیرا حسین بن علی (ع) به آنان تکلیف نکرده بود که در این سفر همواره او باشید و با این بیان، همراه نبودن آنان با امام در این سفر، تخلف آنان از امر امام و انحراف ایشان از مساله امامت به حساب نمی آید.

علاوه بر این داوریها، حدیثی از امیرالمومنین (ع) در توصیف و مدح محمد حنفیه نقل شده است.

امام علی بن موسی الرضا (ع) می فرماید:

قال امیر المومنین: ان المحامده تابی ان یعصی الله عزوجل. قلت: و من المحامده؟ قال: محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر، محمد بن ابی حدیفه و محمد بن امیر المومنین ابن الحنفیه (۹۷) رحمه الله علیهم. (۹۸)

یعنی: امیر المومنین فرمود: چند نفرند که محمد نام دارند و از معصیت خداوند ابا و اجتناب دارند، و آنها عبارتند از محمد بن جعفر، محمد بن ابی بکر،

محمد بن ابی حذیفه و محمد فرزند امیر المومنین (که مشهور به) ابن حنفیه است، خدایشان رحمت کند.

البته در کتابهای تاریخ، مطالب دیگری نیز به محمد حنفیه نسبت داده اند که دلایل کافی و مورد اعتماد درباره آنها نقلها مشهود نیست. مانند این گفته اند: بنا به دعوت یزید به شام رفته و با او بیعت کرده است. (۹۹)

بسیاری از مورخان به این گونه نقلها اشاره نکرده اند و چه بسا آن را صحیح و شایسته نقل نیافته اند.

چگونگی پیدایش کیسانیه

با بیان این نکته که شخص محمد حنفیه مدعی مقام امامت برای خویش نبوده و سر در خط ولایت معصومین (ع) داشته است این سوال جدی مطرح می شود که بنابراین چگونه عده ای به امامت وی اعتقاد یافتند و فرقه کیسانیه را به وجود آوردند؟!

آیا ممکن است کسی خود مدعی امامت نباشد ولی کسانی به امامت وی معتقد شوند!

پاسخ این سوال از جهتی روشن و آسان است و از جهت دیگر نیاز به بررسی زمینه های سیاسی - اجتماعی آن عصر دارد.

اصل این که کسی مدعی مقامی نباشد ولی عده ای براساس انگیزه ها و توهمهای خاصی، برای او مقامها و عناوینی بی پایه، قایل شوند، امری امکان پذیر است و تاریخ بروشنی از تحقق چنین مساله ای خبر می دهد: عیسی (ع) به گواهی قرآن، هرگز مدعی مقام الوهیت برای خویش نبود و خود را هرگز فرزند خدا نخواند، اما مسیحیان چنین نسبتهایی به او دادند! (۱۰۰)

عزیز هرگز مدعی نبود که فرزند خداست ولی یهود چنین نسبتی به او دادند! (۱۰۱)

بنابراین چندان غیر ممکن نیست که

محمـد حنفیه تا پایان زنـدگیش کسـی را به امامت خود دعوت نکرده باشـد و ادعای امامت نداشـته باشد ولی منحرفان و سود جویانی وی را به دروغ امام خوانده و از مباحثات اولیه محمد حنفیه با امام سجاد (ع) سوء استفاده کرده باشند.

اما آنچه در این میان شایان توجه بررسـی است این است که چه عوامل و انگیزه های سیاسی - اجتماعی در پیداش این اندیشه های انحرافی و ساختگی دخالت داشته است.

زمینه سیاس – اجتماعی پیداش (کیسانیه)

به طور مسـلم آنچه درباره امامت محمد حنفیه از سوی فرقه کیسانیه مطرح شده است مربوط به سالهای پس از شـهادت حسین بن علی (ع) می باشـد. یعنی قابل از سال ۶۱ هجری قمری هرگز نشـانی از کیسانیه یا ادعای امامت از سوی محمـد حنفیه برای خـویش نیسـت. پس بستر پیـدایش فرقـه کیسـانیه سالهـای تاریـک و پر تشـنج و بحرانی پس از ۶۱ هجری قمری می باشـد. روزگاری که تقریبا تمامی نهادها و ارزشـهای دینی جامعه بشدت آسـیب دیده و بحرانی عقیدتی، اخلاقی، سیاسی و اجتماعی بلاد اسلامی را تهدید می کرد!

مساله خلافت به وسیله معاویه تبدیل به شاهنشاهی و وراثت شده بود. مردم نه نظارتی بر دستگاه خلافت داشتند و نه حق اظهار نظر. جوانی خوشـگذران، بی تعهـد و بی تـدبیر بر جـامعه حکم می رانـد، بنی امیه - نسـلی که بنیانشـان بر پـایه دین سـتیزی و اشرافیت استوار بود - در همه پستهای حساس و کلیدی جامعه اسلامی نفوذ یافته بودند.

حسـین بن علی (ع) به عنـوان مشـخص ترین چهره دینی و معنوی زمـان و فرزنـد پیـامبر اسـلام در جنگی نـابرابر و بـا شـیوه ای سفاکانه به

شهادت رسیده بود.

این عوامل در مجموع فضایی آکنـده از یاس و نا‌امیـدی را در قلب مردم پدیـد آورده و بذر عصـیان و طغیان را از یک سو در قلبهایشان کاسته و از سوی دیگر ناکامیها و شکستهای مکرر روحیه انزواطلبی و آرمانسازی را در مردم تقویت می کرد.

دستگاه خلافت با آغشته ساختن دستان خویش به خون عزیزترین فرزندان پیامبر (ص) خود را فاقد کمترین پشتوانه اجتماعی و دینی می دید، از این رو برای حفظ خود راهی جز خشونت بی حد نمی شناخت.

واقعه حره (هجوم لشکر یزید به مدینه و اقدام آنان به قتلها و هتک حرمتهای بسیار) و نیز حمله آنان به مسجد الحرام به وسیله سنگها و منجنیقها، خود گواه بی باکی بنی امیه در ارتکاب هر جنایت به ساحت دین و جامعه بود.

در چنین شـرایطی، دردهای نهفته جامعه در جستجوی مجالی است که بروز یابد و منتقدان و دردمندان در اندیشه یافتن گروه، تشکیلات و پایگاهی هستند تا در لوای آن عقده های خویش را بگشایند

بسیاری از شخصیتهای واقعی و یا دورغین در چنین شرایطی ظهور می یابند؛ رهبری را به عهده می گیرند.

رهبران راستین باید در این هنگام رسالت الهی خویش را ایفا کنند و نیروهای مردمی را به سوی رهایی از ظلم و اسـتبداد یاری دهنـد و رهبری کننـد چنان که به فرموده امیر المومنین علی (ع) گرد آمدن یاران و تجمع مردم پیرامون رهبری، حجت الهی را بر وی تمام می سازد و او ملزم به قیام خواهد بود.

اکنون باید دید که موضع امام سجاد (ع) در قبال این نوع گرایشهای اجتماعی چه

بوده است.

ما در این نوشته تحت عنوان زندگی سیاسی امام سجاد (ع) با بیانی مف به این نکته خواهیم پرداخت. اما فشرده سخن این است که امام سجاد (ع) در مقام رهبری قیام مسلحانه علیه بنی امیه نبوده است نه بدان جهت که قیام علیه بنی امیه را صحیح نمی دانسته! و نه بدان جهت که قیام مسلحانه را جایز نمی شمرده است، بلکه وقایع تلخ گذشته به روشنی ثابت کرده بود که این گروهها و جریانهای سیاسی – اجتماعی، علی رغم همه شعارهای کوبنده ای که در مبارزه با استبداد می دهند، از صداقت و پایمردی لازم برخوردار نیستند.

جریان خوارج در جنگ نهروان؛

برخورد سران سپاه و نیروهای رزمی امام حسن مجتبی (ع) با آن حضرت در جنگ با معاویه و خیانت بسیاری از آنان نسبت به رهبری خویش و منتهی شدن جنگ به صلح تحمیلی!

از همه آنها مهمتر، خیانت آشکار و شگفت انگیز کوفیان نسبت به حسین بن علی (ع) و دعوت مصرانه آنان از امام خویش برای در دست گرفتن رهبری سیاسی آنان و قرار دادن آن حضرت در برابر انبوه دشمن!

زشت تر از همه، قرار گرفتن دعوت کنندگان از حسین (ع)، در سپاه یزید!

همه و همه دلایل روشن و گویایی بود که وظیفه امام سجاد (ع) را در این میدان مشخص می ساخت.

با چنین نامردیها که از مردم زمانش دیده بود، و با آن پاکباختگانی که در صحنه عاشور از پیکره جهاد اسلامی چونان شاخه های نخل بریده شده بودند، مجالی برای اعتماد به توبه تائبان و مدعیان جهاد و مبارزه باقی نمانده بود! و بر

فرض که در آن میان تائبان صادقی هم وجود می داشتند، شمار آنان و توانشان به اندازه ای نبود که اما با اتکا بر آنان جنگی دوباره را علیه امویان سامان دهد - چنان که منتهی شدن قیام تائبان به شکست، خود گواه این واقعیت است - بیشتر مردم آن روزگار ثابت کرده بودند که در برابر ظلم تاب نمی آورند اما شیفته عدالت هم نیستند! فریادهایشان از درد استبداد است و نه به تمنای آزادی و آزادگی و دینداری!

کسی چون امام سجاد که چه بسا تا پایان عمر آثار زنجیرهای اموی را بر اندام داشت و جراحتهای عمیقی که آنان بر قلبش وارد ساخته بودند تا پایان زندگیش هرگز التیام نیافت، نمی توانست عداوت حکومت اموی را در دل نداشته باشد.

قلب او از همه امت ملتهب تر بود. درد او از همه شدیدتر و فریادش از همه رساتر! اما فریادش را با که بگوید!

با کوفیان! یا شامیان!

شاید او را متهم کنند که شمشیر پدر را در نیام فرو برده و بیرون نمی کشد!

اما این تنها او نیست. قبل از او نیز علی (ع) بیست و پنج سال سکوت کرد. و آن روز که به حکومت رسید، چشم تنگ دنیا داران و جمود اندیشان عدلش را تحمل نکرد! و حسن بن علی (ع) در نتیجه بی مهری و تزویر یارانش، دست از نبرد مسلحانه برداشت و...!

اکنون چندان غیر منتظره نیست که تائبان واقعه عاشورا و از پانشستگان آن روز، باز هوس قیام به سرشان راه یافته باشد! و انتظار داشته باشند که امام سجاد (ع) به صورت علنی رهبری

ایشان را بر عهده گیرد!

ولی امام زمینه را مساعد نمی یابد و چه بسا صداقت را در چهره بسیاری از آنان نمی خواند!

از این رو مدعیان قیام و مبارزه باید در اندیشه محوری دیگر باشند!

و شخصیتهای دیگر این چنین در برابر امامان راستین ساخته می شوند!

و در این دوران است که قیام مختار و تبلیغ وی از محمد حنفیه صورت می گیرد.

این که مختار به چه انگیزه و یا چه عنوانی از محمد حنفیه تبلیغ می کرده نکته ای است که خواهد آمد.

مختار و کیسانیه

مختار بن ابو عبیده بن مسعود ثقفی در سال اول هجرت، در طائف تولد یافت. در دوران خلافت عمر، همراه پدر به مدینه آمد. پدرش در یوم الجسر که مسلمانان با ایرانیان در نبرد بودند، کشته شد.

پس از شهادت حسین بن علی (ع)، مختار از سرسخت ترین مخالفان عبیدالله بن زیاد به شمار می آمد. از این رو او را دستگیر کرده، به زندان افکندند و شکنجه دادند ولی سرانجام با وساطت عبدالله بن عمر (که شوهر خواهر مختار بود) از زندان رهایی یافت.

مختار پس از مرگ یزید (سال ۵۶ هجری قمری) عازم مکه شد تا با عبدالله بن زبیر علیه حکومت امویان همکاری کند. اما وجود اختلافات نظرهای آن دو مانع همکاری ایشان شدند. (۱۰۲)

مختار به تنهایی در عراق به فعالیت پرداخت و هوا دارانی گرد آورد و در صدد مبارزه مسلحانه علیه حکومت امویان بر آمد.

بدیهی است که در هر جامعه به تناسب باورها و معتقدات آن می بایست برای انگیزش مردم و تشویق آنان به قیام از پایگاهی مورد

قبول عامه مردم استفاده کرد.

در محیطی که مختار برای قیام زمینه چینی می کرد، گرایشهای شیعی از ویژگیهای آشکار آن بود. مردم آن سامان علی رغم همه بی وفاییها و عقب گردهایی که در حمایت از خاندان علی (ع) از خویش نشان داده بودند، اما در قلب، شرافت و فضیلت خاندان علی (ع) را باور داشتند و از سوی دیگر سستیها و کندیهای گذشته، آنان را ملامت می کرد.

مختار، شرایط را بدرستی دریافته بود، از این رو می بایست حرکت خویش را به گونه ای با خاندان علی (ع) مرتبط سازد. این است که در آغاز کار، خود را نماینده محمد حنفیه، (فرزند علی بن ابیطالب (ع) معرفی کرد.

چندی نگذشت که هفده هزار نفر به طور پنهان با او بیعت کردند.

در نخستین مراحل قیام، والی کوفه - عبدالله بن مطیع - را شکست داد و کوفه را پایگاه مرکزی قیام قرار داد.

در مرحله بعد، مختار به موصل لشکر کشید و بر آن نواحی نیز تسلط یافت.

در این میان یکی از اهداف رسمی مختار و لشکریان او، انتقام گرفتن از کسانی بود که در واقعه عاشورا نسبت به خاندان پیامبر (ص) ظلم روا داشته و در جنگ علیه ایشان گامی موثر برداشته بودند.

او سران سپاه یزید را کشت ولی پس از شانزده ماه جنگ و نبرد، در سن ۶۷ سالگی به دست مصعب بن زبیر به قتل رسید. (۱۰۳)

باید یاد آورد شد که قبل از قیام مختار، قیام توابین رخ داد، که رهبر آن سلیمان بن صرد بود و به وسیله قوای امویان کشته شد و قیام توابین

سرکوب گردید.

مختار پس از این جریان، قیام خویش علیه دستگاه امویان را آغاز کرد و طبیعی است که گروهی از توابین و سرکوب شدگان قیام سلیمان بن صرد نیز در زمره هواداران مختار قرار گرفته باشند.

تمایز قیام توابین و قیام مختار

فرقی که میان این دو قیام مشهود می باشد، این است که در قیام توابین، تنها انگیزه قیامگران، انتقام از قاتلان حسین بن علی (ع) بود و آنها با این حرکت می خواستند سهل انگاریها و گناهان گذشته خود را جبران کنند، چه این که آنان با شرکت نجستن در سپاه حسین بن علی (ع) وتنها گذاشتن وی در مقابل دشمن، بشدت خود را مجرم و مستحق عذاب الهی می دیدند و در صدد بودند به گونه ای آن گذشته تاریک را محو سازند. و جز این هدفی سیاسی یا عقیدتی برای آنان یاد نشده است.

اما در قیام مختار وضع به گونه دیگری است. هر چند قیام مختار همانند قیام توابین شعار انتقام از قاتلان حسین (ع) را از شعارهای اساسی قرار داده بود اما اهداف دیگری هم در قیام مختار دنبال می شد که بیشتر جنبه سیاسی داشت.

درباره قیام مختار، مطالب متفاوتی از او نقل شده که گاه با یکدیگر سازگار نیست و همین امر، محققان را به دو نظرگاه ناهمساز منتهی ساخته است.

عقیده مختار درباره امامت علی بن الحسین (ع)

از برخی منابع استفاده می شود که مختار نه تنها امامت علی بن الحسین (ع) معتقد بوده، بلکه مبارزات خویش علیه دستگاه اموی را فقط به منظور یاری اهل بیت - علیه السلام - و انتقام از قاتلان ایشان صورت داده است و ائمه (ع) برای او دعای خیر کرده و کارهای او را ستوده اند.

در قبال این منابع، مدارکی وجود دارد که دقیقا خلاف آن را ثابت می کند و چنین می نمایاند که مختار از امامت علی بن الحسین (ع) روی گردانده و به

امامت محمـد حنفیه - فرزنـد علی (ع) و برادر حسـین بن علی (ع) - اعتقاد داشـته است و حمایت او از محمـد حنفیه و مسـتند ساختن نهضت خویش به وی، باعث پیـدایش فرقه کیسانیه شـد. و علی بن الحسـین (ع) نه تنها کارهای او را امضا نکرده، بلکه از او تنفر و انزجار داشته و حتی او را در مورد طعن و لعن قرار داده است.

روایاتی در مدح مختار

از امام باقر (ع) نقل شده است:

لا تسبوا المختار قتل قتلتنا و طلب ثارنا و زوج ارلملنا و قسم المال فینا علی العسره (۱۰۴)

یعنی؛ به مختار ناسزا نگویید، زیرا او از قاتلان ما، انتقام گرفت و زمینه ازدواج زنان بی سرپرست ما را فراهم آورد و در شرایط سختی و تنگدستی به ما کمک رسانید.

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

مردی از اهل کوفه به حضور امام باقر (ع) تشـرف یافت، خواست دست امام را ببوسد، امام مانع شد. آن حضـرت از او پرسـید: نامت چیست؟

مرد گفت: من ابومحمد، فرزند مختار هستم.

امام دست او را گرفت و در کنار خود با گرمی جای داد.

ابو محمـد گفت: ای فرزنـد رسول خدا،، مردم درباره ما پدرم سـخنانی می گویند و او اموالی است که مختار برای ما فرسـتاده است. او خانه های ما را بناکرده و به خونخواهی شهدای ما برخاست، خدای او را رحمت کند. (۱۰۵)

در بیانی دیگر مختار چنین مدح شده است:

امام باقر (ع) به فرزنـد مختار فرمود: خداونـد پـدرت را رحمت کنـد! خداونـد پدرت را رحمت کند! هیچ کس حقی از ما نزد کسی نبود، جز این که آن

را برای ما باز پس گرفت!

از علی بن الحسین (ع) روایت شده که فرمود:

الحمدلله الذی ادرک لی ثاری من اعدایی و جزی الله مختار خیرا (۱۰۶)

یعنی؛ سپاس خدای را که انتقام خون ما را از دشمنانمان گرفت و خداوند به مختار جزای نیک دهد!

روایات دیگری از رسول خدا و امیر المؤمنین (ع) ثبت شده است که در آنها از مختار به عنوان کسی که انتقام ذریه رسول خدا را از دشمنانشان می گیرد، یاد شده است. (۱۰۷)

چه بسا بر اساس همین روایات میثم تمار در روزگاری که مختار زندانی بود به ملاقات رفت و بشارت آزادیش و خونخواهی وی از دشمنان اهل بیت ع را به او داد. (۱۰۸)

من قال بن عمرو می گوید: حضور امام سجاد (ع) رسیدم، آن حضرت از من پرسید:: من قال! حرمله بن کاهل اسدی (۱۰۹) چه شد و در چه حالی به سر می برد!

منهال می گوید: عرض کردم وقتی من از کوفه بیرون آمدم او زنده بود.

امام دستها را به سوی آسمان برداشت و سه مرتبه فرمود: خدایا حرارت آهن را به او بچشان!.

منهال می گوید: من از منزل آن حضرت به سوی کوفه رهسپار شدم، خبر قیام مختار را دریافت کردم برای ملاقات مختار شتافتم، لحظه ای رسیدم که حرمله را دستگیر کرده بودند و مختار دستور داد دست و پای او را قطع کنند و وی را در آتش بسوزانند! ناگاه با دیدن این منظره گفتم: سبحان الله.

مختار رو به من کرد و پرسید، آیا سبحان الله گفتن تو دلیلی داشت؟

آنچه میان من و امام

سجاد (ع) گذشته بود برای مختار نقل کرده و گفتم، تسبیح من بدان جهت بود که استجابت دعای امام سجاد را به دست تو، مشاهده کردم.

مختار از مرکب پیاده شد، دو رکعت نماز خواند و سجده آن را طولانی ساخت.

پس از نماز او خواستم تا برای صرف غذای میهمان من باشد. ولی او گفت: من به سپاس لطف الهی؟ دعای امام سجاد را با دست من مستجاب کرده است، امروز را روزه خواهم بود. (۱۱۰)

روایاتی در مذمت مختار

حبیب خثعمی از امام صادق (ع) نقل کرده است:

مختار مطالبی را به دروغ، منتسب به علی بن الحسین (ع) می ساخت و به آن حضرت نسبت می داد. (۱۱۱)

یونس یعقوب می گوید: امام باقر (ع) می فرمود:

مختار نامه ای همراه هدایا برای امام سجاد (ع) فرستاد، اما امام نپذیرفت و نامه را نخواند و فرمود: من هدایای دروغگویان را نمی پذیرم و نامه آنان را نمی خوانم (۱۱۲)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

در روز قیامت، پیامبر - صلی الله علیه وآله -، علی بن ابی طالب (ع) و حسن و حسین (ع) از کنار دوزخ می گذرند، فردی از میان آتش فریاد بر می آورد و پیامبر و امیر مؤمنان را به یاری می طلبد، اما به او توجهی می طلبم.

رسول خدا از فرزندش حسین (ع) می خواهد تا او را شفاعت کند. و او چنین می کند.

راوی حدیث می گوید: به امام صادق گفتم: آن شخص کیست؟

امام فرمود: او مختاربن ابی عبیده ثقفی است.

پرسیدم: چرا در آتش می سوزد؟

امام فرمود: چون در اعتقاد او نسبت به

پیامبر و (ع) خللی بوده است و اگر در قلب جبرئیل و میکائیل نیز خللی نسبت به آن دو باشد، در آتش خواهند سوخت. (۱۱۳)

در روایاتی دیگر، انگیزه مختار از قیام، رسیدن به سلطنت و قدرت معرفی شده است و در آن روایت این نکته نیز آمده است که در قلب جبرئیل و میکائیل نیز ذره ای محبت دنیا باشد، خدا آنها را در آتش می افکند. (۱۱۴)

از امام سجاد - علیه السلام - نقل کرده اند که آن حضرت بارها، مختار را نفرین کرده و می گفت: مختار به ما نسبت دروغ داده است و چنین گمان کرده است که به او در مورد امامت سفارش شده است. (۱۱۵)

شخصیت مختار در نگاه امامیه

هر چند در مورد مختار و قیام او و نقش وی در شکل گیری فرقه کیسانیه، آرای مختلفی رسیده است. اما در مجموع دو نظرگاه عمده وجود دارد.

الف: برخی از محققان بر این عقیده اند که مختار، شیعه ای مخلص و معتقد به امامت علی بن الحسین - علیه السلام - بوده و هدفش از قیام، تنها برای انتقام از قاتلان اهل بیت بوده و برای کارهای خویش از سوی امام سجاد (ع) اذن اجازه داشته است. زیرا اگر جز این بود برای او طلب رحمت نمی کردند و هدایایش را نمی پذیرفتند.

و اما روایاتی که در بردارنده مذمت مختار می باشد، برخی از روی تقیه صادر شده و برخی دلایل سیاسی - اجتماعی داشته است.

در این بینش، نقش مختار در پیدایش فرقه کیسانیه و انحراف از امامت زین العابدین بکلی مورد انکار قرار گرفته است و او منزه

از چنین مساله ای شناخته شده است. (۱۱۶)

ب - گروهی دیگر معتقدند که مختار هر چند با قیام خویش، از قاتلان اهل بیت (ع) انتقام بایسته ای گرفت و تا اندازه ای جراحتهای عمیق عاشوراییان را التیام بخشید و هر چند ائمه برای او طلب رحمت کرده اند، ولی همه اینها دلیل آن نیست که او براستی هدفی جز حمایت از اهل بیت نداشته و هوای حکومت در سر نمی پرورانده است.

شاد شدن اهل بیت از برخی کارهای او دلیل رضایت آنان به همه مواضع فکری و عملی وی نیست. او به هر حال خدمتی به اهل بیت کرده است و آنان برایش دعا کرده اند ولی چه بسا در ادعاها و اعتقادها و نیز رفتارشان نارساییها و کجرویهایی هم بوده است.

علامه مجلسی، پس از نقل حدیثی شفاعت حسین بن علی (ع) برای مختار و این که مختار دوزخی است ولی به برکت خدمتهایی که برای اهل بیت انجام داده، سرانجام مورد شفاعت قرار می گیرد، می گوید:

این روایات جمع کننده و تلفیق دهنده میان احادیث مختلفی است که در باره مختار وارد شده است. با این بیان که مختار هر چند در مراتب ایمان و یقین کامل نبوده و از سوی امام معصوم اجازه صریحی در مورد اعمال خویش نداشته است،

لکن از آنجا کارهای شایسته بسیاری به وسیله او صورت گرفت و با برنامه های او قلب مؤمنان از جراحتهای ستم التیام یافت، فرجامش به خیر و نجات است. در حقیقت مختار مشمول این آیه از قرآن می باشد که می فرماید: و دسته ای دیگر هستند که به

گناهـانش اعتراف کرده و عمـل نیـک و بـد را به هم در آمیخته انـد، امیـد است که خداونـد ایشـان را مورد آمرزش قرار دهد (۱۱۷) و اما من درباره مختار از کسانی هسـتم که از داوری کردن بازایسـتاده اند، هر چند مشـهور میان علمای شـیعه این است که کارهای او ارزنده و شخصیت او شایسته مدح است. (۱۱۸)

انگیزه های سیاسی در شکل گیری کیسانیه

هر چند محور اصـلی سـخن در فصل، بررسـی امامت امام سـجاد (ع) می باشد و از این رهگذر، به ضرورت، نگاهی به منکران امـامت زین العابـدین - کیسـانیه - افکنـدیم تا حجت و منطق و انگیزه آنان را بشناسـیم و این نگاه به بررسـی شخصـیت محمد حنفیه و مختار به عنوان دو عنصـر مطرح در فرقه کیسانیه انجامید، اکنون به موضوع اصـلی باز می گردیم و از آنچه به اختصار یاد آور شدیم، نتیجه می گیریم.

شرایط تاریخی - سیاسـی - اجتماعی عصـر امام سـجاد (ع) می نمایاند که انگیزه های سیاسـی، بیش از هر انگیزه و دلیل دیگر در شـکل گیری فرقه کیسـانیه دخـالت داشـته است. زیرا به هر حـال مطرح شـدن محمـد حنفیه در قیـام مختـار به جای علی بن الحسـین (ع) یـا به دلیـل تقیه ام سـجاد از حضـور مسـتقیم در جریـان قیـام بـوده و از این رو محمـد حنفیه به عنوان نماینـده آن حضرت در این حرکت مطرح گشته ولی بعدها از سوی عناصر ناآگاه و یا مغرض نقشی اصیل به او داده شده است!

و یا این که براستی محمد حنفیه در این دوره خود را امام می شمرده و بعدها در مباحثه با امام سجاد شده است که امامت از

آن زین العابدین است و نه او.

احتمال سوم این است که مختار صرفا برای پیشبرد اهـداف خویش، حرکتش را منتسب به محمد حنفیه کرده است. بی این که اجازه ویژه ای برای پیشبرد اهـداف خویش، حرکتش را منتسب به محمـد حنفیه کرده است. بی این که اجازه ویژه ای از سوی او داشته باشد. و در این راستا بوده که مختار از محمد حنفیه به عنوان مهدی (۱۱۹) یاد کرده تا هواداران و هواخواهان بیشتر را گرد آورد.

احتمال چهارم این است که اصولا مساله امامت محمد حنفیه نه در دوران قیام مختار بلکه در عصر حکومت عباسیان، ساخته و پرداخته شده تا از نقطه های مبهم و کور گذشته، مستندهایی برای حکومت عباسیان، جستجو شده باشد.

هر یـک از این احتمالهـا که تقویت شود، این نکته به دست می آیـد که به هر حال اعتقاد به امامت محمـد حنفیه دارای دلایل علمی و مستند به نصوص و منابع شوعی نیست و شرایط خاص سیاسی آن عصر، پنداری فرقه کیسانیه را رقم زده است.

البته از قراین استفاده می شود که نخست احتمال سوم و سپس احتمال چهارم نزدیکتر به واقع است. زیرا به هر حال مختار برای جذب نیروهای متمایل به تشیع ناگزیر بود خود را به پایگاهی علوی مستند سازد تا قیامش مشروعیت. مقبولیت عام پیدا کند و بعـدها عباسـیان نیز برای تضـعیف پایگـاه امـامت، بشـدت نیازمنـد انـدیشه ای بودنـد کـه مردم از اطراف بودنـد کـه مردم ائمه معصومین (ع) ساخته اند و به مرکزیتی متوجه سازند که بر ایشان مساله ساز نباشد و کیسانیه و اعتقاد و به امامت محمد حنفیه

ای که حضور در زمان ندارد و زندگی را بدرود گفته - و یا به اعتقاد کیسانیه در غیبت به سر می برد! - همان مرکزیت و قبله گاه مور پسند بنی العباس بشمار می رفت.

فصل دوم: شخصیت معنوی و اجتماعی امام سجاد – علیه السلام

امام سجاد (ع) در محراب عبادت و معنویت

امام سجاد، زین العابدین (ع)، پیشوایان متقین، در عصری که سفاکان و دین گزان، محراب را با خون اولیای خدا گلگون می ساختند و حقگویان برخاسته از محراب را به جرم سر فرود نیاوردن در برابر غیر خدا، مورد سخت ترین آزارها و نارواترین دشنامها قرار می دادند و ماذنه ای هدایت و مناره های دین را ناجوانمردانه به خون تکبیر گویان عزت و دینداری می آغشتند، آری در چنین عصری از محراب، ماذانه رفیع، رفیعتر از همه برجها ساخته بود نجواهای پنهانش را رساتر از هر فریاد به گوش غفلت زدگان و راه گم کردگان زمانش و نیز فرزندان آینده اسلام برساند.

علی بن الحسین (ع) چنان در این میدان می کوشید که وقتی فاطمه، دختر امیر المؤمنین (ع) آن تلاش طاقت فرسا و آن عبادت بی وقفه را در فرزند برادرش، مشاهده کرد، بر سلامتی او بیمناک شد و از جابرین عبدالله یاری خواست تا شاید امام سجاد را از آن همه زحمت و مرارت که در مسیر عبادت به خویش روا می داشت باز دارد.

به جابر گفت: تو می دانی که ما خاندان رسول خدا، حقوقی بر شما داریم، از آن جمله این است که اگر خطری ما را تهدید کند، شما باید به یاری ما بشتابید. اینک فرزند برادرم از کثرت عبادت خویش را در معرض خطر قرار داده است از او دیدار

کن و از وی بخواه تا قدری به استراحت نیز بیندیشد. جابر به حضرت امام سجاد (ع) رسید، حضرت را در حال عبادت یافت در حالی که بدان آن گرامی بشدت ضعیف شده بود. جابر نگرانی عمه آن بزرگوار را به ایشان یاد آوری کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! مگر نه این است که خداوند بهشت را برای شما و دوستان شما قرار داده جهنم را برای دشمنان شما؟ پس تحمل این همه رنج در مسیر عبادت برای چیست؟

امام سجاد (ع) فرمود:

ای جابر تو از اصحاب رسول خدایی و می دانی که جدم رسول خدا با این که مورد غفران عام و همه جانبه خدا بود و آیه لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تاخر (۱۲۰) به وی اطمینان همیشگی می داد، اما باز هم آن عزیز چنان خدای را عبادت می کرد که قدمهایش متورم می شد و چون علت آن همه سعی در عبادت را از وی می پرسیدند می فرمود: افلا اکون عبدا شکورا یعنی؛ آیا من نباید در برابر خداوند بنده ای شکرگزار باشم! (۱۲۱)

امام صادق (ع) در توصیف عبادتهای امیر المؤمنین (ع) می فرمود: در امت اسلامی هیچ کس نتوانست همانند رسول خدا به عبادت اهتمام ورزد جز علی بن ابی طالب (ع). او چنان عبادت می کرد که گویی بهشت و دوزخ را می بیند..

آنگاه فرمود: درمیان اهل بیت امیر المؤمنین شبیه تر از همه به او زین العابدین (ع) می باشد چه این که در راستای عبادت چنان پیش تاخت که فرزندش امام باقر (ع) در او خیره شد،

اثر عبادت را در چهره اش آشکار یافت و از مشاهده حال پدر گریست

امام سجاد که علت گریستن فرزند را دریافته بود فرمود: آن نامه و صحیفه ای که عبادتهای علی (ع) در آن ثبت شده بیاور!

امام باقر (ع) نامه را به پدر داد و آن حضرت مشغول مطالعه شد. پس ا لختی مطالعه، درنگ کرد و آهی عمیق از سینه آورد و گفت: کیست که بتواند مانند امیر المؤمنین (ع)، آن همه عبادت خدا کند. (۱۲۲)

درباره آن حضرت نقل کرده اند که در هر شبانه روز هزار رکعت نماز می گزارد.

وقتی به وی گفتند که شما بیش از جدتان علی (ع) عبادت می کنید، امام اظهار داشت:

مع انی نظرت فی عمل صلوات علیه یوما واحدا فما استطعت ان اعدله من الحول الی الحول

یعنی؛ من در عمل یک روز علی - علیه السلام - نگریستم و تامل کردم و دریافتم که قادر نیستم در طول یک سال اعمالی انجام دهم که با عمل یک روز امیر المؤمنین (ع) برابری کند.

البته ممکن است منظور حضرت، عبادت از نظر کمی نباشد بلکه به جنبه کیفی و ارزشی عمل اشاره داشته باشد، چنان که این معنا از برخی روایات دیگر نیز استفاده می شود بویژه روایاتی که می گوید: ضربت علی (ع) در روز جنگ خندق بر عبادت جن و انس فضیلت و شرافت دارد.

امام سجاد - علیه السلام - در آستانه نماز

امام سجاد (ع) چون برای نماز آماده می شد وضو می گرفت، رنگ رخسارش دگرگون می شد و چون از علت آن می پرسیدند، پاسخ می داد:

آیا می دانی که می خواهم به آستان چه بزرگی

رهیابم و در مقابل چه مقامی قرار بگیرم. (۱۲۳)

بارها می دیدند که وقتی امام زین العابدین (ع) وضو گرفته و به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شدت خضوع وضو گرفته و به انتظار رسیدن وقت نماز به سر می برد، از شدت خضوع (ع) در برابر حق و احساس بندگی به درگاه خدا، آثار نگرانی در اندامش ظاهر بود. (۱۲۴)

نماز امام سجاد (ع)، ابلاغگر پیام شهیدان

طاووس بن کیسان یمانی (متولد ۱۰۶) از اعلام تابعین و رجال گرانقدر و از اصحاب امام زین العابدین (ع) است و خاطرات بسیاری عبادتها و مناجاتهای آن حضرت دارد. او می گوید:

در حضر اسماعیل امام را مشاهده کردم، او مشغول عبادت و مناجات با پروردگار بود، چون برای نماز می ایستاد، رنگ چهره ای گاه و گلگون می گشت، بیم از خدا در اندامش متجلی بود و چنان نماز می گزارد که گویی آخرین نماز اوست. چون به سجده میرفت، تا دیر زمان در سجده می ماند و چون سر بر می داشت قطرات عرق بر بدنش جاری بود. هماره تربت سید الشهدا (ع) همراه داشت و جز بر آن پیشانی نمی نهاد. (۱۲۵)

امام سجاد (علیه السلام) این گونه محراب را با میدان نبرد و نماز را با شهادت و مناجات نیمه شب را با مناجات حسین (علیه السلام) در خاکهای تفتیده کربلا ـ و یاد خدا را با یاد راهیان راه حق پیوند می زند این چنین به نماز و عبادت او جهت می بخشد و عبادت های طولانیش برای مردم پیام رهنمایی و بیداری بسوی عزت و آزادی و دین داری و ظلم ستیزی چرا که

وقتی سـر بر خـاک شـهیدان کربلا می نهاد به همگان اعلام می کرد که نماز انزوا نماز رهبانیت نماز فرار از واقعیت های زمان نیست نمازیست است چنان نماز حسـین (علیه السلام) در نیمروز کربلا و در میدان شهادت و نمازی است که بر خاک شهیدان راه خدا ارج می نهند و با پیام به لطافت نسیم سحری و نفوذ اشعه خورشید می رساند که اوج عبادت و اوج عبودیت سر نهادن بر خاک شهیدان در راه خدا و برای خداست.

علی بن حسین، سید الساجدین

زیادی سـجده ها و تداوم هر سجده امام علی بن الحسین سبب گردید که آن حضرت را سید الساجدین لقب دهند و چون این سجـده هـای طولـانی و فراوان بر پیشـانی آن پیشوای متقین اثر گـذارده و پوست آن زبر شـده بود (به ایشـان (ذووالثفنات) می گفتند.

امام باقر (علیه السـلام) پـدرم هیـچ نعمتی را به یاد نمی آورد که با یاد کرد آن به درگاه خداوند سـجده می برد. هنگام قرائت چون به آیه هـای سـجده می رسـید و نیز به وقت خطر و احتمال رخـداد حادثه ای ناگوار و همچنین پایان نمازهای فریضه و یا هر زمانی که موفق می شد که خدمتی انجام دهد و میان دو مؤمن را اصـلاح کند سـر به سـجده می نهاد و بر درگاه خداوندی سپاس می نهاد (۱۲۶)

یکی از خدمتکاران آن حضرت، امام را چنین یاد می کند:

روزی مولایم به سوی صـحرا رفت و من همراه وی بودم، در گوشه ای از صـحرا به عبادت پرداخت، به هنگام سـجده سر را بر سنگهای زبر و درشت می نهاد و با گریه و

تضرع یاد خدا می کرد. سعی کردم تا آنچه حضرت می گوید بشنوم. آن روز شمردم که امام در سجده خویش هزار مرتبه گفت:

لا اله الله حقا تعبدا و رقا، لا الله لیمانا و تصدیقا.

چون امام سر از سجده برداشت، صورت و محاسنش به اشکهایش آغشته بود. (۱۲۷)

دعاها و تعبیرهایی که امام سجاد (ع) در نیایش با خدا و بویژه در حال سجده به کار می گرفت خود، در اوج عبودیت و بندگی و معرفت حق بود.

از جمله ذکرهای آن امام در حال سجده چنین است:

الهی عبدک بفنائک، مسکینک، سائلک بفنائک، فقیرک بفنائک. (۱۲۸)

در بسیاری از روایات نقل شده است که آن حضرت خویش را موظف می داشت تا در هر شبانه روز رکعت نماز بگزارد و این نامه را تا پایان عمر عملی می ساخت. (۱۲۹)

انجام هزار رکعت نماز در یک شبانه روز، آن هم برای کسی که می بایست به امور زندگی و مسایل اجتماعی بپرازد، چه بسا در ذهن برخی بعید بنماید، ولی شرایط خاص زندگی آن حضرت و محدودیتهای شدیدی که خلفا برای آن امام به وجود آورده بودند، عملا مجلال بیشتری به امام سجاد (ع) می داد تا به این برنامه بپردازد.

شایان توجه است که این گونه روایات را بیشتر نویسندگانی ثبت کرده اند که علی بن الحسین (ع) را به عنوان امام مفترض الطاعه نمی شناسند و وی را صاحب کرامت و معجره نمی دانند و از او به عنوان شخصیتی ممتاز معنوی و فرزندی نمونه از نسل رسول خدا (ص) یاد کرده و لقب زین العابدین و سید الساجدین را

به وی داده اند. (۱۳۰)

محو در جمال پروردگار

هنگامی که امام سید الساجدین به نماز و راز و نیاز با پروردگار می ایستاد، چنان در جمال حق محو می شد و در یاد خدا می گشت که کمترین توجه به اطراف خود نداشت.

گاه در خانه حضرت مشکلی رخ می داد ولی حضرت چون به نماز ایستاده بود، فارغ از دردها و مشکلات دنیا، توجهی بدانها نمی یافت.

روزی در خانه آن حضرت آتش سوزی رخ داد (۱۳۱) و زمانی دیگر یکی از فرزندان وی آسیب دید (۱۳۲) ولی تا پایان نماز، امام از آنها اطلاع نیافت.

علی بن الحسین (ع) واهتمام به حج

راویان و مورخان برای امام سجاد (ع) بیست سفر به حج ثبت کرده اند، آن هم سفرهایی که آن حضرت فاصله میان مکه و مدینه را پیاده طی کرده است.

امام در این سفرها، مرکب به همراه داشت ولی مصمم بود تا طریق خانه خدا را با پای خویش بپیماید و در مسیر محبوب، از وجوب خود مایه بگذارد. (۱۳۳)

عرفان و حب امام به خداوند، بر تمامی اعمال عبادی او پر افکن بود و به همه برنامه ها عبادت وی رنگی الهی و جلوه ای معنوی می بخشد.

یکی از حالات درس آموز امام (ع) هنگام پوشیدن لباس احرام بود. چنان که:

وقتی آن حضرت لباس احرام می پوشد، رنگش از یاد خدا و جلال او تغییر می کرد و چنان در جذبه معنویت حق معنوی وی بشدت تحت تاثیر قرار گرفته و می پرسیدند: چرا لبیک نمی گویید؟

امام در پاسخ به ایشان می فرمود: بیم آن دارم که لبیک بگویم ولی خداوند در جوابم ندا دهد: لا لبیک!

امام همچنان تا پایان

اعمال حج، در جذبه ای الهی و توجهی خاص به خداوند قرار داشت. (۱۳۴)

رسیدگی به نیازمندان و تهیدستان

از بارزترین امتیازهای ائمه (ع) بر سایر انسانها، این است که انسانها معمولا با گرایش به بعـدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه ها غافل می شونـد، ولی امامان (ع) در بعـدی از ابعاد معنوی یا مادی، از سایر جنبه ها غافل می شوند، ولی امامان (ع) در پرتو هـدایت ویژه حق، از افراط و تفریـط ایمننـد و در رفتـار فردی و اجتمـاعی و اعمـال عبـادی و معنوی و نیز زنـدگی آنـان، تعـادلی منطقی و معقول مشـهود است. و این ویژگی است که ایشـان را سـزاوار جایگاه و شایسـته الگو بودن برای خلق، ساخته است.

در ملاکهـای بشـری و انسانهـای معمولی، کسـی که دارای آن حالاـت فوق العاده در نماز و وضو و دعا و مناجات و حـج و... باشـد و در سـجده هایش صـدها و هزارها مرتبه، ذکر خـدا را تکرار کند، انسانی است که منزوی که تمام وقت و عمر خود را صرف عبادت فردی کرده و به هیچ نیازهای زندگی مادی و حیات اجتماعی توجه ندارد! در حالی که زندگی امام سـجاد (ع) برداشت را به اثبات می رساند.

وی با وجود آن همه دعاها و مناجاتها طولانی و کم نظیر، از جامعه خود و نیازها واقعیتهای زمانش غافل نیست بلکه در میـدان وظایف اجتماعی و اخلاقی نیز پیشوایی الگو و نمونه است.

براستی جای تامل و پند آموزی و همچنین شگفتی دارد که زینت عبادتگران، سرور سجده گزاران مقتدای زاهدان و متقیان، با آن همه سجده های طولانی و شب زنده داریهای مداوم، مخارج

زندگی صد خانواده محروم مدینه را متکفل بوده و نیازهای آنان را بر آورده می ساخته است. (۱۳۵)

چقدر فاصله است میان زندگی اثر آفرین امام سجاد (ع) با آنان که به خیال زهد و عبادت، چشم از همه واقعیتهای زمانشان فرو بسته و نه تنها قادر به اداره چند نیازمند و مستمند دیگر بلکه قادر به اداره زندگی فردی خویش نمی باشند و به ادعای زهد و درویشی کشکول نیاز نزد دیگران دراز کرده و یا زندگی خود را بر در آمدهای عمومی و کمکهای بلاعوض و بیت المال تحمیل کرده و می کنند!

تشریح و توضیح حالات معنوی و عبادتهای طولانی ائمه و همچنین امام سجاد (ع) همیشه این نگرانی را در خود نهفته دارد که مبادا، انزوا گرفتگان و عزلت جویان بی خاصیتی که نه به کار خویش می آیند و نه به کار خلق تاثیری در پیشبرد دین و نه دنیا، آن همه عبادت را دلیل حضور نداشتن ائمه در مسایل جاری زمانشان تصور کنند و روش نادرست خویش را با این تصور و روش نادرست خویش را با این تصور بیجا توجیه نمایند!

کمک به محرومان، در نهان

محمد اسحاق می گوید: بسیاری از خانواده های محروم و نیازمند مدینه، شبانگاه از لطف و بخشش مردی ناشناس بهره مند می شدند و هرگز او را نشناختند مگر زمانی که علی بن الحسین (ع) در گذشت و آن مرد ناشناس دیگر به سراغ آنان نیامد. آنگاه بود که دانستند آن امدادگر ناشناس، زین العابدین (ع) بوده است. (۱۳۶)

ابوحمره ثمالی میلادی ۱۵۰ هجری قمری می گوید:

امام زین العابدین (ع) در تاریکی شب، نان ونوای

مستمندان را بر دوش می کشید و به طور ناشناس آن را انفاق می کرد و می فرمود:

ان صدقه السر تطفی غضب الرب

یعنی: صدقه پنهانی، خشم الهی را فرو می نشاند. (۱۳۷)

چنین بود که پس از شهادت آن گرامی وقتی بدنش را غسل می دادند، آثاری بر پشت و شانه های وی مشاهده گردید و چون علتش را پرسیدند، دانستند که آنها آثاری است از نانها و کوله بارهایی که امام (ع) برای تهیدستان بر دوش می کشیده است. (۱۳۸)

ابن سعد متوفای حدود ۲۰۰ هجری قمری می نویسد:

چه بسا نیازمندانی که به حضور امام سجاد می رسیدند و قبل از اظهار نیاز، خواسته خود را از امام دریافت می کردند و امام فرمود:

صدقه قبل از این که به دست نیازمند برسد، نخست به دست خداوند می رسد. (۱۳۹)

یکی از پسرها عموهای آن حضرت، مستمند و نیازمند بود. و امام همیشه در نهان و به طور ناشناس وی را کمک می کرد. اما از آنجا که امام را نمی شناخت، همواره از آن حضرت گله مند و شاکی بود که چرا به وی رسیدگی نمی کنند!

امام سجاد با شنیدن گلایه های او، خویش را از معرفی خود باز می داشت و هرگز به او نفرمود که آن ناشناس امدادگر منم. تا اینکه امام بدرود حیات گفت و رحلت کرد. آن روز پسر عموی گلایه گذار از واقعیت آگاه شد و در کنار قبر آن حضرت به گریه عذر خواهی نشست. (۱۴۰)

سفیان بن عینیه از زهری نقل می کند: شبی سرد و بارانی امام علی بن حسین، زین العابدین

را در کوچه های مدینه دیدم که مقداری آرد و هیزم بر پشت گرفته و عزم خانه تهیدستان دارد. به آن حضرت گفتم: ای پسر رسول خدا چه بر پشت داری؟

امام فرمود: سفری در پیش دارم و توشه آن را آماده کرده ام و می خواهم در جای امنی قرار دهم.

عرض کردم آیا اجازه می دهید خدمتکار من شما را در امر این کار و حمل این آذوقه کمک کند؟

امام فرمود خیر.

گفتم: اجازه بدهید خودم شما را کمک کنم.

امام باز هم فرمود: خیر چیزی که در به کار من می آید، چرا خودم آن را متحمل نشوم، تو را به خدا سوگند! مرا تنها بگذار!

آن شب گذشت، چندی بعد خدمت امام رسیدم و عرض کردم: آن سفر که عازم بودید چگونه صورت گرفت؟

امام فرمود: آن سفر، از آن نوع سفرها که تو پنداشتی نبود، منظور من سفر آخرت بود، و من برای آن جهان، خود را آماده می کنم. با دوری از حرام، بخشش و انجام کارهای نیک. (۱۴۱)

سفیان بن عینیه نیز می گوید: در یکی از سفرها که امام علی بن حسین (ع) عازم حج بود، خواهرش سکینه، دختر حسین بن علی (ع) هزار درهم به عنوان کمک هزینه سفر در اختیار وی نهاد ولی هنگامی که امام به نزدیکی حره (۱۴۲) رسید، تمامی آن مبالغ را میان مستمندان تقسیم کرد. (۱۴۳)

امام باقر می فرماید: چه بسیار مواردی که پدرم، در کنار یتیمان و بینوایان می نشست، و با دست خویش به آنها غذا می داد و برای آنان که علاقه مند بودند، غذا می

فرستاد. (۱۴۴)

امام صادق می فرماید:

علی بن الحسین (ع) در روزهایی که روزه داشت گاه با دست خود غذا می پخت و هنگام افطار، آنها را به خانه نیازمندان می فرستاد و چه بسا مواردی که از آن غذا برای خود آن حضرت باقی نمی ماند و با نان و خرما افطار می کرد. (۱۴۵)

برخورد امام با نیازمندان، برخورد فردی توانمند و برتر با فردی زبردست و منت پذیرد نبود، بلکه آن حضرت سعی داشت تا هنگام رفع نیاز مستمندان، در ایشان آثار تذلل و کوچکی آشکار نگردد. از این رو، قبل از اظهار نیاز، به آنان کمک می کرد و می فرمود:

مرحبا بمن یحمل زادی الی الاخره

یعنی؛ آفرین بر کسی که توشه مرا به سوی آخرتم بر؛ دوش کشد و مرا یاری دهد. (۱۴۶)

عفو و گذشت، در روابط اجتماعی

از جمله صفات بارز امام سجاد (ع) تحمل و شکیبایی او در برابر ناگواریها و عفو و گذشت از کسانی است که نسبت به وی بی حرمتی یا جفا کرده بودند.

مردان الهی در همیشه تاریخ دشمنانی داشته اند که گاه در نتیجه ناآگاهی و زمانی دلیل دنیا پرسی و دنیا داری با اولیای به ستیز برخاسته وایشان را مورد اهانت و آزار قرار می داده اند.

امام سجاد (ع) نیز که در عصر حاکمیت جور و جهل امویان می زیست و دستگاه خلافت به عناوین مختلف از اهل بیت و فرزندان علی (ع) عیبجویی و بدگویی داشت، مردم عامی و جاهل جامعه تحت تبلیغات سوء آنها نسبت به شخصیت ائمه بدگمان شده بودند گاه در برخوردهای اجتماعی بشدت علیه ایشان به ناسزاگویی می پرداختند.

از

آن جمله مردی با مشاهده علی بن الحسین (ع) دهان به اهانت گشود و سخت ناسزا گفت.

امام همراهانی داشت که خواستند آن مردم را تنبیه کنند اما امام مانع شد و فرمود: متعرض او نشوید؛ سپس رو به آن مرد کرده و فرمود: کار ما بیش از اینها بر تو پوشیده است اگر نیازی داری بگو تا بر آوریم.

مرد از این صبر و شکیبایی و گذشت و بزرگواری و نیز آن لحن ملایم و محبت آفرین بشدت متاثر شد شرم تمامی وجودش را در برگرفت تا آنجا که صورت از خجالت پوشانید و دیگر نمی توانست به صورت امام نگاه کند.

امام بی درنگ دستور داد خدمتکارانش هزار درهم در اختیار او قرار دهند.

از آن روز به بعد هر گاه آن مرد امام را می دید می گفت گواهی می دهم که تو از فرزندان رسول خدایی و از خاندان وحی نبوتی. (۱۴۷)

هشام بن اسماعیل والی مدینه بود و در مدت فرمانروایی خود امام سجاد علیه السلام را مورد آزار و اذیتهای بسیار قرار داد. سرانجام ولید او را از حکومت عزل کرد و منادیان ولید در میان مدینه ندا دادند: هر کس در زمان فرمانروایی هشام مورد ظلم قرار گرفته و یا حقی را او ضایع نشده است می تواند حق خود را از وی مطالبه کند.

هشام در میان همه نگرانیهایش بیش از همه از جانب امام سجاد برخود بیم داشت زیرا در حق آن حضرت بیش از دیگران جفا کرده بود.

اما بر خلاف تصور او هنگامی که امام ع با وی روبرو شد، بر او سلام کرد

و به یاران خود نیز سفارش نمود که متعرض او که اکنون ضعیف و ناتوان است نشوند و سرانجام امام (ع) به او اطمینان داد و فرمود ای هشام بن اسماعیل تا می توانی رضایت مظلومان و بی پناهان را جلب کن و از ناجیه ما نگران نباش. (۱۴۸)

در حدیثی دیگر چنین آمده است:

یکی از عمو زاده های امام سجاد (علیه السلام) به نام سخن بن حسن با آن حضرت کدورتی پیدا کرده بود روزی حسن وارد مسجد شد و امام زین العابدین علیه السلام را در آنجا دید بی درنگ به پرخاش و تندگویی پرداخت و آن حضرت را آزرده خاطر ساخت ولی امام در برابر سخنان او کمترین عکس العملی از خود نشان نداد، تا حسن از مسجد خارج شد.

شب هنگام امام سجاد علیه السلام به خانه اش رفته و به او فرمود:

برادر آنچه امروز در حضور اهل مسجد درباره من گفتی اگر راست باشد از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر نسبتهای ناروای تو به من دروغ باشد از خداوند می خواهم که مرا بیامرزد و اگر نسبتهای تو به من دروغ باشد از خداوند می خواهم که تو را بیامرزد درود بر تو رحمت و برکات خدا شامل حال تو باد.

امام این سخنان را گفت و از او جدا شد.

حسن که هرگز انتظار چنین برخوردی را از امام نداشت و خود را برای شنیدن سخنان تند و کوبنده آماده کرد بود، به خود آمد و خویش را در برابر کوهی از بزرگواری و شرافت یافت شرمنده شد و در پی حضرت با چشمی

گریان روان گردید و از امام عذر می طلبید.

امام بر حالش رقت آورد و به او اطمینان داد که وی را بخشیده است. (۱۴۹)

تلاش در آزادی بردگان

یکی دیگر از خدمتهای اجتماعی امام علی بن الحسین، زین العابدین، سعی و جدیت آن حضرت در دستیابی بردگان به آزادی بود.

امام سجاد (ع) غلامان و کنیزان بسیار می خرید، اما نه برای کار کشیدن از ایشان، بلکه منظور تربیت اخلاقی و دینی و سپس فراهم آوردن زمینه آزادی آنان. تلاش آن حضرت در این راستا، هم عملی و هم از طریق تشویق و ترغیب دیگران به این کار بود. چنان که مورخان و محدثان نقل کرده اند:

امام سجاد: هزار بنده را در راه خدا آزاد کرد. (۱۵۰)

و نیز در تعالیم خود به شاگردان و پیروان خویش می فرمود:

هیچ مؤمنی بنده را آزاد نمی کند، مگر این که خداوند به جای هر عضوی از اعضای آن بنده، عضوی از اعضای او را ایمن از آتش دوزخ می سازد. (۱۵۱)

در بسیاری موارد، امام سجاد (ع) به بهانه های مختلف تعدادی از بردگان را آزاد می ساخت و چه بسا یک عمل یا یک سخن شایسته آنان، زمینه آزادی ایشان را فراهم می کرد.

کنیزکی می خواست آب وضو برای آن حضرت فراهم آورد که ظرف سفالین از دستش فرو افتاد و شکست!

امام به کنیزک نگاهی کرد و کنیز گمان کرد که مولایش خشمگین شده است. از این رو جمله ای از قرآن خواند و گفت: و الکاظمین الغیظ یعنی؛ متقین بهشتی و برخوردار از غفران پروردگار آنانند که... خشم خود فرو خورند. (۱۵۲)

امام

فرمود: من از تو گذشتم.

کنیز ادامه داد: والله یحب المحسنین یعنی؛ خداوند نیکوکاران را دوست دارد. امام فرمود: تو را در راه خدا آزاد ساختم. (۱۵۳)

استفاده بجا و زیرکانه و عالمانه کنیز از این جمله های قرآنی، از یک سو تربیت دینی و معرفی وی را در زندگی امام سجاد (ع) می رساند و از سوی دیگر آشنایی کنیز و روح قرآنی و معنوی امام سجاد (ع) را می فهماند. و کنیزی که تا این حد رشد یافته باشد، سزاواری آزادی است.

اسلام هر چند، بر اساس یک ضرورت اجتماعی از آغاز تبدیل شدن اسیران جنگی به بردگانی قابل خرید و فروش را مورد رد و انکار قرار نداده است، زیرا اسیران جنگی کسانی بوده اند که به جنگ مسلمانان بوده اند و بدین خاطر مسلمانان نیز حق داشته اند که ایشان را از میان بردن جان و مال عرض مسلمان بوده اند که به جنگ ببرند. ولی از آنجا که هدف اسلام از جنگ و دفاع، نخست دفع تهاجم دشمن و سپس دعوت آنان به راه حق و مسیر توحید است، زنده نگاه داشتن آنان و فراهم آوردن زمینه تربیت و هدایت ایشان را توصیه کرده و زمانی که به ایمان گراییدند، راههای زیادی برای آزاد شدنشان نشان گشوده است.

سیره و روش امام سجاد (ع) این بود که در ماه مبارک رمضان هیچ غلامی یا کنیزی را مؤاخذه نمی کرد. و اگر امضایی از آنان را گرد خود فرا می خواند و لغزشهای هر یک را به وی گوشزد می کرد، سپس در میان ایشان می ایستاد و دستور می داد

تا همه با صدای بلند بگویند:

یا علی بن الحسین ان ربک قد احصی علیك کل ما عملت، کما احصیت علینا کل ما عملنا...

یعنی؛ ای علی بن الحسین! پروردگار تو تمامی اعمالت را یکایک برشمرده و ثبت کرده است، همان گونه که تو اعمال ما را ثبت کرده ای، نزد خداوند کتابهایی است که در آنها هیچ عمل کوچك و بزرگی فروگذار نشده است. و اعمالت نزد تو از خطای مادر گذر تا خداوند از تو درگذرد. خداوند می فرماید: ولیعفوا ولیصفحوا الا تحبون ان یغفرالله لکم. (۱۵۴)

یعنی؛ عفو کنید و گذشت داشته باشید، آیا دوست ندارید که خداوند خطاهایتان را ببخشد و عفو کند؟

پس از این امام می فرمود همه یکصدا بگویند:

پروردگارا! تو ما را فرمان دادی از کسانی که به ما ستم روا داشته اند در گذریم و ما بر اساس فرمان تو از آنان گذشتیم، پس تو نیز از ما درگذر، زیرا تو از ما به عفو و بخشش سزاوارتری.

پس از این سخنان امام رو به جانب برگان کرده، می فرمود: اکنون من از شما گذشتیم و بدیهایتان را بخشیدم و شما را برای خشنودی خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خدا آزاد کردم، شما هم از خداوند بخواهید تا از من درگذرد و مرا از آتش غضب خویش ایمن دارد. (۱۵۵)

برگزاری این مراسم، در حقیقت هم درسی بود به سایر مؤمنان که از روش آن حضرت پیروی کنند و زمینه آزادی بردگان بیشتری فراهم آید. و هم آخرین درسهای معنوی و اخلاقی به بردگان

بود که می بایست از آن پس آزاد زندگی کنند و چونان مؤمنی صالح و با تقوا به زندگی شخصی خود ادامه دهند.

امـام این درسـها را در حساسترین شـرایط زنـدگی به غلامان و کنیزان می دهـد تا در جان و روح آنان برای همیشه ثبت شود. زیرا آزادی برای یـک برده چونـان مائـده آسـمانی و حیـات و راه و روش ایثـار و فـداکاری و انسـانیت و معنویت را در اعماق وجود آنان به ثبت می رسانده است.

به هر حـال آن حضـرت، در پایان هر رمضان حـدود بیست بنـده را آزاد می ساخت و این عمل موجب آن می شـد که معمولا کنیزان و غلامان بیش از یک سال در خدمت آن بزرگوار نباشد و آزاد شوند. (۱۵۶)

امام سجاد – علیه السلام –، از دیدگاه دیگران

ابن خلکان متولد ۶۷۱ هجری علی بن الحسین (ع) را از سادات و بزرگان تابعین دانسته و از محمد بن شهاب زهری متولد ۱۲۴ هجری نقل کرده است:

ما رایت قرشیا افضل من علی بن الحسین (ع). (۱۵۷)

یعنی؛ در میان قبیله قریش - که خود قبیله ای ممتاز است - هیچ کس را برتر و با فضیلت تر از علی بن الحسین نیافتم.

مورخان از ابو حازم متولد ۱۴۰ هجری سفیان بن عیینه متولد۱۹۸ هجری و زهری نیز آورده اند: ما رایت هاشمیاافضلا من علی بن الحسین – علیه السلام –. (۱۵۸)

یعنی؛ در میان بنی هاشم – که شریفترین نسل قریش می باشد – هیچ کس را برتر از علی بن الحسین نیافتم.

ابن وهب از مالک متولد ۱۴۰ هجری نقل می کند:

لم یکن فی اهل بیت رسول الله – صلی الله

علیه وآله - مثل علی بن الحسین - علیه السلام - (۱۵۹)

یعنی؛ در میان اهل بیت رسول خدا - که شریفترین و ممتازترین بیت در میان بنی هاشم اند - کسی همتای امام سجاد (ع) نبود.

جابربن عبدالله انصاری متولد ۷۸ هجری صحابی معروف و مورد و احترام پیامبر اسلام (ص) که موفق به درک حضور امام سجاد - علیه السلام - شده است می گوید:

والله ما رای فی اولاد الانبیا بمثل علی بن الحسین، الا یوسف بن یعقوب، والله اذریه علی بن الحسین افضل من ذریه یوسف بن یعقوب، و ان منهم لمن یملا الارض عدلا کما ملئت جورا. (۱۶۰)

یعنی؛ سوگند به خداوند! در میان فرزندان انبیا کسی چونان امام سجاد (ع) دیده نشده است، مگر یوسف، فرزند یعقوب (ع). اما سوگند به خداوند! که دودمان علی بن الحسین (ع) از دودمان یوسف برتر است، چه این که در میان فرزندان علی بن الحسین (ع) کسی خواهد آمد که زمین را از عدل پر خواهدکرد، چونان که از ظلم پر شده است!

عمر بن عبد العزیز متولد ۱۰۱ هجری که از وابستگان به بنی امیه و مروانیان است، اما به دلیل برخی خصلتهای منصفانه از ایشان متمایز می باشد، علی رغم تعارض و تضادی که میان حکومت بنی امیه با اهل بیت و شخص امام سجاد - علیه السلام - وجود داشت، گاه به خدمت آن حضرت می رسید و اظهار ادب و خضوع می کرد. و بعد از شهادت آن امام گفت: ذهب سراج الدنیا و جمال اسلام، زین العابدین. (۱۶۱)

یعنی؛ مشعل روشنگر دنیا و مایه جمال و زیبایی

اسلام، زین العابدین، چشم از جهان فرو بست.

در یکی از محافلی که امام سجاد (ع) حضور داشت. عمربن عبدالعزیز نیز شرکت جست. امام سجاد قبل از او مجلس را ترک گفتند.

پس از بیرون رفتن امام ابن عبدالعزیز از حاضران پرسید:

امروز شریفترین مردم در جامعه ما چه کسی است؟

طبق معمول آن دوره، همه گفتند: شخص خلیفه.

ابن عبدالعزیز گفت: نه، چنین نیست که شما می گویید! شریفترین مردم کسی است که هم اکنون از مجلس ما خارج گردید علی بن الحسین (ع) زیرا او از خاندانی است که همه مردم آرزو دارند از آن خاندان باشند ولی او هرگز تمایل ندارد که به خاندانی جز خاندان خویش بپیوند و منتسب باشد. (۱۶۲)

کمال الدین، محمد بن طلحه شافعی متولد ۶۵۲ از علمای قرن هفتم می نویسد:

علی بن الحسین زینت اهل عبادت، پیشوایان زاهدان، بزرگ پرهیزکاران و رهبر و پیشتاز مؤمنان است. شیوه زندگی او خود گواهی می دهد که از سلاله نسل رسول خدا (ص) است. اخلاق و منش او، خود می نمایاند که او از بندگی مقرب خداست. آثار برجای مانده بر سیمایش، نشانگر نمازهای بسیار و شب زنده داریهای هدایت یافته اوست. و الفت همراه او با دعا و راز و نیاز، دلیل انس او با خداست.

در طاعت و بندگی حق، چنان تاخت که زین العابدین شناخته شد. شب زنده داریهایش، راه تاریک آخرت را بر او روشن ساخته و روزه های مستمر او، توشه جهان دیگر را برایش تدارک دیده بود.

کرامتها و کارهای خارق عادت، بسیار از آنها ثبت شده و همه اذعان دارند که وی

از سروران خلق در قیامت است. (۱۶۳)

حماسه فرزدق

یکی از گویاترین نشانه های عظمت اجتماعی امام سجاد (ع) قصیده معروف فرزدق متولد ۱۱۰ هجری می باشد.

در روزگاری که شعر از قویترین ابزارها تبلیغی به شمار می آمد و ستایشی در قالب شعر می توانست شخصیتی را به دورترین قبایل، به نیکی و ارزش بشناساند و هجوی می توانست قبیله ای را به بدنامی و بی آبرویی بکشاند و ایشان را وادار به مهاجرت سازد، فرزدق را از مرز مدیحه سرایی تا اوج حماسه ای انقلابی پیش برده، شرایطی است که فرزدق، شعر خود را در آن شرایط انشاد کرده است.

در روزگاری که شاعران به ندرت می توانستند از خشم دستگاه اموی بیمناک نباشند و کم بودند کسانی که بتوانند دل از عطاها و هدایای خلیفه بپوشند، فرزدق از خطرها نهراسید و دل از عطای خلیفه برید تا رضای خداوند را در اظهار محبت و ارادت به خاندان رسالت جستجو کند و به دست آورد.

فرزدق شعرش را در پستوی خانه اش نسرود و در گمنامی و بی نشانی آن را منتشر نساخت! بلکه در برابر چشمان خشم آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقربترین عناصر حکومتی و نزدیکترین خشم آلود هشام - که در آن روز برادر خلیفه و از مقربترین عناصر حکومتی - نزدیکترین شخص به ولید بن عبدالملک به شمار می آمد - و در منظر انبوه حج گزارانی که از جای جای خطه اسلام گرد آمده بودند، به ستایش از امام سجاد (ع) پردااخت.

ستایش فرزدق از امام سجاد (ع) در آن شرایط و در

آن محیط و در آن محیط که بزرگترین مجتمع اسلامی و مهمترین پایگاه دینی به شمار می آمد، ستایشی ساده و بی پیامد نبود، زیرا مدح علی (ع) و خاندان وی در ذهن مردم ارتباطی ناگسستنی با رد و طرد غاصبان خلافت داشت.

ستودن بارزترین چهره علوی – امام سجاد (ع) – به معنای رویارویی صریح با تمامی و مروانیان شناخته می شد، چرا که این دو جریان همیشه ستیزی بی امان داشته اند و ناهمسازی آنان بر کسی مخفی نبود.

فرزدق زمانی شعر خود را با طنین گرمش انشاد کرده که هشام با تکبر و غرور در حلقه یاران و هوادارانش گام در خانه خدا نهاده تا طواف کند.

حج گزاران انبوه بودند و بی توجه به حضور هشام!

هشام خواست استلام حجر کند اما ازدهام جمعیت مانع شد و او باناکلمی به کناری رفت و با همراهانش به نظاره طواف کنندگان خانه خدا نشست.

در این هنگام شخصی با جامه ها و هیئتی مردمی اما با چهره ای جذاب و هیبتی معنوی به جمع طواف گزاران پیوست و چون به حجر نزدیک شد و خواست استلام حجر کند، مردم احترامش کردند، راه گشودند و او بآسانی استلام حجر کرد.

همراهان هشام با دیدن آن منظره به شگفت آمده و از هشام پرسیدند: آن شخصی که مردم برایش راه گشودند و احترامش کردند کیست؟

هشام که احساس حقارت و کوچکی می کرد، چنین وانمود که او را نمی شناسد! فرزق که از نزدیک ناظر این گفتگوها بود، دانست هشام از سر حسادت و حق پوشی اظهار ناآشنایی می کند و با خود گفت اکنون،

لحظه ایفای رسالت و گاه حق گویی است.

فرزدق قدم پیش نهاد و جایی ایستاد که صدایش را هر چه بیشتر بشنوند و گفت: ای هشام - ای فرزند عبدالملک و ای برادر خلیفه -! اگر تو آن شخص را نمی شناسی، من او را خوب می شناسم.

گوش فرا ده تا وی را به تو معرفی کنم

دریایی عطوفت و احساسات فرزدق به جوش آمده بود. واژه های عشق و محبتش به خاندان علی چونان امواج دریا به حرکت در آمده و به شیوه شاعران پرتوان عرب، شعری بالبداهه در وصف امام سجاد انشاد کرد.

امواج صدایش در مسجد الحرام پیچید و تاثیری عمیق بر روح و جان مردمان نهاد جان مردم را پرورید و روح هشام را چون خرقه ای پوسیده درید! (۱۶۴)

اکنون قبل از پرداختن به قصیده فرزدق نگاهی اجمالی به شخصیت وی خواهیم داشت.

شخصیت فرزدق

فرزدق کنیه اش ابوفراس و پدرش غالب صمصعه مجاشعی و مادر وی لبنه، دختر قرظه ین ظبیه است. در سال ۳۸ هجری تولد یافت و به سال ۱۰۰ هجری در بصره به چشم از جهان فرو بست.

او از بزرگان بنی تمیم بود و چونان پدرش به جود و سخاوت شهرت داشت.

فرزدق در خرد سالی به همراه پدرش، خدمت امیر المؤمنین (ع) شرفیاب شد.

پدر وی را به حضور آن حضرت معرفی کرد و یاد آور شد که فرزندش - با وجود خردسالی - قادر به سرودن اشعار می باشد.

علی - علیه السلام - به پدر او توصیه کرد که بهتر از شعر گفتن، تعلیم قرآن است و همین سفارش سبب گردید تا فرزدق

به آموزش و حفظ قرآن روی آورد.

بسیاری از تاریخنگاران، فرزدق را دوستدار اهل بیت دانسته اند. برای خاندان علی (ع) به نیکی شعر می گفت و از آنان به عظمت یاد می کرد و دشمنانشان - بویژه معاویه، یزید هشام و حجاج - را بشدت مورد استهزا قرار می داد و هجو می کرد.

از جمله مهمترین اشعار وی قصیده معروفی است که در ستایش امام زین العابدین - علیه السلام - سروده و آن را در مسجد الحرام و در حضور هشام و جمع حج گزاران انشادکرده است.

گروهی وی را ستوده اند و برخی او را مذمت کرده اند.

مذمت کسانی چون فرزدق که در عصر خلافت امویان به تمجید و تعظیم قدر امامان و اهل بیت (ع) پرداخته است، از سوی قلم به مزدان درباری و معاندان اهل بیت، چندان دور از انتظار نیست.

در منظر تعصب پیشگان، چه جرمی بالاتر از دفاع و حمایت از خاندان علی - علیه السلام - و هجو سلطه داران!

مذمتها و نسبتهای ناروایی که به فرزدق داده اند، منحصر به شخص وی نیست بلکه هر شاعری که به تعریف و تمجید از اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه وآله - پرداخته و به آنان اظهار محبت کرده است، از نیزه طعن و کینه معاندان در امان نمانده است، چونان که همان نسبتها را به ابوالاسود دلائلی، کمیت اسدی و دعبل بن علی خزاعی و... نیز داده اند!

در برابر این نارواگوییها، اکثر علمای رجال، فرزدق را توثیق کرده و شهامت و رادمردی او را ستوده اند.

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری او را

از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - دانسته اند و به خاطر قصیده اش وی را به نیکی یاد کرده است. (۱۶۵)

کشی متولد ۳۴۰ هجری بر اخلاص او در محبت اهل بیت - علیه السلام - تایید دارد و می گوید:

دلیل بر اخلاص او همین بس که ابتدا صله امام را نپذیرفت و گفت من شعر را برای رضای الهی سروده ام و نه دریافت صله... (۱۶۶)

متن قصیده فرزدق

۱- هذا الذی تعرف وطاته

والبیت یعرفه والحل والحرم (۱۶۷)

۲- هذا ابن خیر عباد الله کلهم

هذا التقی النقی الطاهر العلم (۱۶۸)

۳- هذا ابن فاطمه ان کنت جاهلد

بجده انبیاء الله قد ختموا (۱۶۹)

۴- ولیس قولک من هذا بضائره

العرب تعرف من انکرت و العجم (۱۷۰)

۵- کلتایدیه غیاث عم نفعهما

تستو کفان و لا یعروهما عدم (۱۷۱)

۶- سهل الخلیقه لاتخشی بو ادره

تستو کفان و لا یعرو هما عدم (۱۷۲)

۷- حمال انفال اقوام اذا افتدحوا

حلو الشمائل تحلو عنده نعم (۱۷۳)

۸- ما قال لا قط الا فی تشهده

لولا لاتشهد كانت لاه نعم (۱۷۴)

۹- عم البریه بالااحسان و فانقشعت

عنها الغیاهب و الاملاق و العدم (۱۷۵)

۱۰- اذا راته قریش قال قائلها

الی مکارم هذا ینتهی الکرم (۱۷۶)

۱۱- یعضی حیاء و یغضی من مهابته

فمایکلم الا حین یبتسم (۱۷۷)

۱۲- بکفد خیزران ریحه عبق

من کف اروع فی عرنینه شمم (۱۷۸)

۱۴- یکاد یمسکه عرفان راحته

رکن الحطیم اذا ماجاء یستلم (۱۷۹)

۱۵- ای الخلائق لیست فی رقابهم

جری بذاک له فی لوحه القلم (۱۸۰)

۱۶ - من یشکر الله یشکر اولیه ذا

قالدین من بیت هذا بیت هذا ناله الامم (۱۸۱)

۱۷- یتمی الی ذروه الذدین التی فصرت

عنها الا

کف و عن ادرکها القدم (۱۸۲)

۱۸- مشتقه من رسول الله نبعته

طابت مغارسه و الخیم و الشیم (۱۸۳)

۱۹- مشتقه من رسول الله نبعته

طابت مغارسه و الخیم و الشیم (۱۸۴)

۲۰- ینشق ثوب الدجی عن ور غرته

کفر و قربهم منجی و معتصم (۱۸۵)

۲۱- من معضر حبهم دین و بعضعهم

کالشمس تنجاب عن اشراقها الظلم (۱۸۶)

۲۲- مقدم بعد ذکر الله ذکرهم

فی کل بدء و مختوم به الکلم (۱۸۷)

۲۳- ان عدم اهل التقی کانوا ائمتهم

اوقیل من خیر اقل الارض قیل هم (۱۸۸)

۲۴- لا یستطیع جواد بعد جودهم

ولا یدانیهم قوم و ان کرموا (۱۸۹)

۲۵- هم الغیوث اذاما ازمه ازمت

و الا سد اسد الشری و الباس محتدم (۱۹۰)

۲۶- لا ینقص العسر بسطا من اکفهم

سیان ذلک ان اثروان عدموا (۱۹۱)

۲۷- یستدفع الشرو اللوی بحبهم

و یسترب به الاحسان و النعم (۱۹۲)

پیامهای قصیده فرزدق

با آنچه تاریخ از روش و منش خلفا ثبت کرده بدیهی است که فرزدق با بیان این سخنان کو بنده و صریح، خویش را برای رویارویی با هر شکنجه و آزار و انتقال از سوی هشام بن عبدالملك آماده کرده بود!

مامقانی به نقل از کتاب خرائج می نویسد:

فرزدق پس از انشاد این قصیده مدتها زندانی شده و به فرمان هشام محکوم به مرگ گردید.

فرزدق شرایط دشوار خود را به امام علی الحسین – علیه السلام – رسانید و آنحضرت برای نجات و رهایی او دعاکرد.

فرزدق پس از آزادی به حضور امام سجاد – علیه السلام – رسید و از وضع نابسامان اقتصادی خود شکایت کرد و گفت: خلیفه تمام حقوق پیشین او را قطع کرده است.

حضرت پرسید: حقوق

دریافتی تو در سال چه اندازه ای بوده است؟

فرزدق، مقداری را اظهار داشت.

امام (ع) به انـدازه ای چهل سال او، هزینه زنـدگیش را تاءمین کرد و فرمود: اگر می دانسـتم که به بیش از این نیاز داری به تو می بخشیدم.

فرزدق، هدیه امام را دریافت کرد و پس از همان مدت، بدرود حیات گفت. (۱۹۳)

انگیزه فرزدق

توضیح

بسیاری از شاعرانی که به ستایش یا مذمت شخصیتهای اجتماعی - سیاسی عصر خود پرداخته، انگیزه آنان را یا چشمداشتهای مادی تشکیل می داده است و یا نگرانیها و تهدیدهایی که از سوی عوامل قدرتمند، متوجه آنان است.

ولی این موضوع شامـل شـاعران دربـاری و زورپرسـتان و زرجویان است و نه شاعرانی که با بیان فکر و عقیـده خویش به تبلیغ ارزشهای الهی و حمایت از عدالت اجتماعی و انتقاد از استبداد و جباریت حاکمان و خلفا می پرداخته اند.

فرزدق چگونه می توانـد به چشـمداشت امور مادی و دنیایی به توصـیف امام سـجاد - علیه السـلام - پرداخته باشـد، با این که خود را رویارویی کنیه عمیق هشام قرار می دهد! در مطالب قبل، هر چند یاد شد که امام سـجاد - علیه السـلام - زندگی آینده فرزدق را تاءمین کرد اما نباید از نظر دور داشت که فرزدق، اصولا برای دریافت صـله و مزد و پاداش دنیوی قصیده یاد شده را نسروده است.

کشـی متولد ۳۴۰ هجری ضـمن سـتایش از فرزدق و بیـان اخلاـص وی در مسـیر اهـل بیـت - علیـه السـلام - می گویـد: دلیل اخلاص او همین بس که امام سجاد - علیه السلام - دوازده هزار دینار به عنوان صله برای

او فرستاد ول فرزدق نکرد و به امام پیغام داد: من آن قصیده را برای صله نگفته ام و جز رضای خداوند متعالی، چیزی نخواسته ام.

امام سجاد - علیه السلام - برای او دعا کرد و فرمود: عمل تو مورد رضای خداست ولی ما خاندان وقتی چیزی را به کسی بخشیدیم، از او باز پس نمی گیریم. فرزدق در پی این فرمایش، و به خاطر رعایت این ادب، هدیه حضرت را پذیرفت. (۱۹۴)

البته میان این نقل - که فرزدق ابتدا صله را نپذیرفت - و میان نقلی که - حاکی از شکایت فرزدق از وضع مال خویش مالی خویش می باشد - منافاتی نیست. زیرا ممکن است نقل نخست مربوط به قصیده هایی بوده که فرزدق قل از قصیده معروفش برای اهل بیت سروده است، ولی اظهار نیاز زمانی صورت گرفته، که فرزدق صورت گرفته که فرزدق از سوی هشام در تنگنای زندگی گرفتار آمده است.

احتمال دیگر این است که هر دو نقل مربوط به یک مرحله باشد به این گونه که فرزدق مشکل مالی خود را با امام در میان گذرانده است اما نه برای دریافت صله و مالی بدون عوض بلکه برای گرفتن راهنمایی و یامساعده و زمانی که امام سجاد، آن همه صله را به او می بخشد، او اظهار داشته که منظورش از گزارش وضع خود، هرگز دریافت صله نبوده است و آن نمی پذیرد. اما امام - علیه السلام - وی را برای پذیرش آن تخشش متقاعد می سازد.

حماسه فرزدق، ثبت در دیوان ادب

قصیده فرزدق، آن چنان در منابع تاریخی و ادبی تثبیت شده است که جای هر گونه ابهام

را زدوده و آن را از نهان شدن در غبار گمنامی و فراموشی، ایمن داشته است.

عبدالرحمن جامی از شاعران پارسی گوی قرن هشتم هجری ۸۱۷ – ۸۹۷ هجری که در زمره مفسران و فقیهان و عارفان و ادبیان عصر خویش جای داشته لاست، (۱۹۵) قصیده فرزدق و نیز عکس العمل دستگاه خلافت را در برابری نظم در آورده است و این خود می نمایاند که بازتاب و تاءثیر حماسه فرزدق در محافل علمی و ادبی هماره مثبت و نیرومند بوده است:

عبد الرحمن جامی، چنین سروده است:

پور عبدالملک به نام هشام

در حرم بود با اهالی شام

می زد اندر طواف کعبه قدم

لیکن از ازدحام اهل حرم

استلام حجر ندادش دست

بهر نظاره گوشه ای بنشست

ناگهان نخبه نبی و ولی

زین عبادین حسین علی

در کساءبها و حله ونور

بر حریم فکنده عبور

هر طرف می گذشت بهر طواف

در صف خلق می فتاد شکاف

زد فدم بهر اسالام حجر

گشت خالی ز خلق راه گذر

شامی ای کرد از هشام سؤ ال

کیست این با چنین جمال و جلال

از جهالت در آن تعلل کرد

وزشناسائیش تجاهل کرد

گفت نشانسمش، ندانم کیست

مدنی، یا یمانی، یا مکیست

بو فراس آن سخنور نادر

بود در جمع شامیان حاضر

گفت من می شناسمش نیکو

زو چه پرسی به سوی من کن رو

آن کس است این که مکه بطحاء

زمزم و بو قبیس و خیف و منی

مروه، مسعی، صفا حجر، عرفات

طبیه، کوفه، کربلا و فرات

هر یک آمد به قدر او عارف

بر علو مقام او واقف

قره العین سید الشهداست

زهره شاخ دوحه زهراست

میوه باغ احمد مختار

لاله راغ حیدر کرار

چون کند جای در میان قریش

رود از بخر بر زبان قریش

که بدین سرور ستوده شیم

به نهایت رسید فضل و کرم

ذروه عزتست

منزل او

حامل دولت است محمل او

از چنین عز و دلت ظاهر

هم عرب هم عجم بود قاصر

جد او را به مسند تمکین

خاتم الانبیاست نقش نگین

لایح از روی او فروع هدی

فائح از خوی او شمیم وفا

طلعتش آفتاب روزافزون

روشنایی فزای و ظلمت سوز

جد او مصدر هدایت حق

از چنان مصدری شده مشتق

زحیا نایدش پسندیده

که گشاید به روی کس ندیده

خلق از او نیز دیده خوابانند

کز مهابت نگاه نتوانند

نیست بی سبقت تبسم او

خلق را طاقت تکلم او

در عرب در عجم بود مشهور

گو ندانش مغفلی مغرور

همه عالم گرفت پرتو خور

گر ضریری ندید از آن چه ضرر

شد بلند آفتاب بر افلاک

بوم از آن گر نیافت بهره چه باک

بر نیکو سیرتان و بدکاران

دست او ابر موهبت باران

فیض آن ابر بر همه عالم

گر بریزد نمی ت نگردد کم

هست از آن معشر بلند آیین

که گذشتند ز اوج علیین

حب ایشان دلیل صدق و وفاق

بغض ایشان نشان کیفر و نفاق

قربشان پایه علو و جلال

بعدشان مایه عتو و ظلال

گر شمارند اقل تقوی را

طالبان رضای مولا را

اندر آن قوم مقتدا باشند

وندر آن خیل پیشوا باشند

گر بپوسد ز آسمان بالفرض

سائلی، من خیار اهل الارض

بر زبان کواکب و انجم

هیچ لفضی نیایدالا هم

هم غیوث الندی اذا و هبو

لیوث الشری اذا نهبوا

ذکرشان سابق است ذر افواه

بر همه خلق بعد ذکر الله

سر هر نامه رارواج افزای

نامشان هست بعد نام خدای

ختم هر نظم و نثر را الحق

باشد از یمن نامشان رونق

چون هشام آن قصیده غراء

که فرزدق همی نمود انشاء

کرد از آغاز تا به آخر گوش

خونش اندر رگ از غضب زد جوش

بر فرزدق گرفت حالی دق

همچو بر مرغ خوشنوا عقعق

ساخت در چشم شامیان خوارش

حبس بنمود بهر آن کارش

اگرش چشم راست بین بودی

راست کردار و راست بین بودی

دست

بیداد و ظلم نگشادی

جای آن حبس، خلعتش رسید

قصه مدح بو فراس رشید

چون بدان شاه حق شناس رسید

از درم بهر آن نکو گفتار

کرد حالی روان ده و دو هزار

بو فراس آن درم نکرد قبول

گفت مقصود من خدا و رسول

بود از آن مدح، نی نوال و عطا

زان که عمر شریف را ز خطا

همه جا از برای همجی

کرده ای صرف در مدیح و هجی

تافتم سوی این مدیح عنان

بهر کفاره چنان سخنان

فلته خلصا لوجه الله

لا، لان استعیض ما اعطاه

قال زین العباد و العباد

ما نودیه عوض لا یرداد

زان که ما اهل بیت احسانیم

هر چه دادیم باز نستانیم

ابر جودیم بر نشیب و فراز

قطره از ما به مانگردد باز

آفتابیم بر سپهر علا

نفتد عکس ما دگر سوی ما

چون فرزدق به آن رفا و کرم

گشت بینا قبول کرد درم

از برای خدا بود و رسول

هر چه آمد از او چه رد چه قبول

بود از آن هر دو قصدش الحق حق

می کنم من هم از فرزدق دق

رشحه زان سحاب لطف و نوال

بندم از دولت ابد، طرفی

صادقی از مشایخ حرمین

چون شنید آن نشید دور از شین

گفت نیل مراضی حق را

بس بود این عمل فرزدق را

گر جز اینش ز رفتر حسنات

بر نیاید نجایت یافت نجات

مستعد شد رضای رحمان را

مستحق شد ریاض رضوان را

زان که نزدیک حاکم جابر

کرد حق را برای حق ظاهر (۱۹۶)

تحلیلی بر قصیده فرزدق

آنچه در صفحات گذشته از ابیات شعر فرزدق آوردیم، تنها ابیاتی نیست که از او در این قصیده ثبت کرده اند، بلکه مورخان و کتابهای ادبی، ابیات انی قصیده را از نظر تعداد، مختلف نقل کرده اند و چه بسا برخی به نقل چند بیت اکتفا نموده اند.

علت این اختلاف نقلها ممکن است

بدان جهت باشد که هر نویسنده به ذوق خویش چند بیتی را انتخاب می کرده است و نه این که بقیه ابیات را منتسب به فرزدق ندانسته و یا بدانها دست نیافته باشد.

شیخ مفید ره فقط بیتهای یک دو، ده، یازده، سیزده، پانزده، و شانزده را با مختصر اختلافی - یاد کرده است. (۱۹۷)

سید مرتضی ره (متولد ۴۳۶ هجری) به پیروی از شیخ مفید ره همان ابیات را نقل نموده و سپس متذکر شده است تمام آنهانشده است. (۱۹۸)

ابوالفرج اصفهانی متولد ۳۵۶ هجری بیست بیت از قصیده را آورده است. (۱۹۹) در حالی که مناقب به چهل و یک بیت تصریح کرده است. (۲۰۰) محمد بن فتال نیشابوری متولد ۵۰۸ هجری بیست ونه بیت را متذکر شده است ولی با کمی اختلاف محتوایی با آنچه در دیوان فرزدق ثبت گردیده است. (۲۰۱)

در دیوان فرزدق بیست و بیت برای این قصیده ثبت شده است که در صفحات قبل به نقل همانها اکتفا کردیم و افزون بر آن را نیاوردیم.

علی بن عیسی اربلی متولد ۶۹۲ هجری بیست و سه بیت، (۲۰۲) ابن خلکان بیست وهفت بیت (۲۰۳)، جلال الدین سیوطی متولد ۹۲۷ هجری بیست و سه بیت (۲۰۴) و سید محسن امینی عاملی متولد ۱۳۷۱ هجری سی و دویست برای این قصیده یاد کرده اند. (۲۰۵)

و علامه محمد باقر مجلسی ره چهل و یک بیت برای این قصیده متذکر شده است و پس از نقل ابیات می نویسد:

هشام پس از شنیدن شعر فرزدق، خشمگین شد و حقوقش را قطع کرد و با اعتراض به وی گفت: اگر تو هم جدی

همانند جد او و پدری چونان پدر او و مادری به منزلت مادر او داشتی برای توهم می گفتم!...

نقد شبهات

درباره قصیده فرزدق شبهاتی نیز مطرح شده است:

الف: برخی احتمال داده اند که شعر فرزدق در ستایش حسین علی - علیه السلام - سید الشهدا باشد، زیرا فرزدق اشعاری در وصف آن حضرت دارد که از نظر سبک و وزن همگونی تمام با قصیده مورد بحث دارد.

شعری که فرزدق در وصف حسین علی - علیه السلام - سروده است با این ابیات آغاز می شود.

هذا حسین رسوا والده

امست بنور هداه تهتدی الامم

هذا ابن فاطمه الزهراء عترتها

فی جنه الخلد مجریا به القلم (۲۰۶)

و...

ولی با همه شباهتها و همگونی زن و قافیه، قرینه های موجودنشان می دهد که این اشعار در مقایسه با قصیده معروف فرزدق از یک قصیده در وصف یک شخص نیستند زیرا اولا، قصیده معروف است و این ابیات هرگز از چنان شهرتی برخوردار نمی باشد. ثانیا، این اشعار دردیوان فرزدق و در سایر کتب تاریخی به صورت قصیده واحد ثبت نشده است.

ب: بعضی قصیده فرزدق را به حزن بن کنانی نسبت داده اند و معتقدند که او این اشعار را در وصف عبدالملک مروان سروده است.! (۲۰۷)

ولی این شبهه - به طور مسلم - درباره برخی از ادبیات این قصیده به کلی منتفی است زیرا آنجا سخن از تبار والای امام علی - علیه السلام - به میان آمده، هیچ کس نمی تواند جز امام مصداق آن باشد.

علاوه بر این حبیب بن اوص طائی متولد ۲۳۳ هجری اعتراف کرده است که قصیده مذکور در وصف

زین العابدین (ع) سروده شده است.

بلی با توجه به شباهت زیاد اشعار و سبک شعری حزن بن کنانی با فرزدق احتمال این هست که برخی از ابیات قصیده یادشده از آن فرزدق نباشد. و از اشعار خزن بن کنانی وارد قصیده او شده باشد. (۲۰۸) و این بیتها از نظر مفهومی قابل شناسایی است مانند بیت یازدهم و دوازدهم قصیده که سخن از هیبت و بیم افکنی و عصای خیزران و... دارد. چه این که عارفان به مقام امام، ائمه را معمولا با این تعابیر موردستایش قرار نمی داده اند.

وارد شدن شعری از شاعری در اشعار دیگرانی که هم سبک او بند سابقه داشته است و فراوان به چشم می خورد. مانند قصیده ابوالاسود دئلی در ستایش امیر المؤمنین - علیه السلام - که چون با اشعار ام هیثم نخعی هم وزن و هم قافیه بوده، از نظر اهل ادب، بعضی از ابیات آن دو به دیگری نسبت داده شده است. (۲۰۹) و احتمالهای دیگری نیز مطرح شده که قرینه ای بر صحت آنها نیست و ازیاد آنها چشم می پوشیم. (۲۱۰)

فصل سوم: زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام -

زندگی سیاسی امام سجاد - علیه السلام -

رهبران الهی، با اهداف و انگیزهای همانند، برای جوامع بشری از سوی خداوند برگزیده شده اند.

در بینش شیعه، معصومین (ع) ادامه دهنده خط تبلیغ و هدایتگری پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - می باشند و از سوی خداوند، برای این امر تجهیز و تقویت شده اند.

همه امامان (ع) نوری یگانه اند.

آنچه شیوه عملکرد و برخورد ائمه را نسبت به مسایل اجتماعی - سیاسی از یکدیگر متمایز می سازد، مربوط به شرایط و مقتضیات زمانشان می

باشـد و نه مبتنی بر تفـاوت فهم و برداشت آنان از دین و مسایل سیاسـی و نه متکی بر تفاوت امکانات علمی و قوای جسـمی و روحی ایشان.

در عقیـده شیعه، ائمه - علیه السـلام - چونـان پیامبر اکرم (ص) از علمی خـدادادی و توانی معنوی و الهی برخوردارنـد. پیامبر (ص) در قدر و منزلت معنوی، برتر از همه ایشان است ولی ائمه در مرتبه امامت خویش مقام و منزلتی همسان دارند.

اگر علی بن ابی طالب - علیه السـلام - در میدان مسایل اجتماعی زمان خویش، در جنگلها، تصـمیم گیریها، تشکیل حکومت، تبلیغ احکام و ارائه هشدارها و رهنمودهای اخلاقی و فرهنگی و اجتماعی، تبلوری ویژه دارد؛

اگر حسـن بـن علی - علیه السـلام - نخست شـیوه پـدر را در پیش گرفته ولی سـپس نـاگزیر به صـلح بـا معـاویه می شـود واز منصبهای مهم و کلیدی جامعه اسلامی دور نگاه داشته می شود!

اگر حسـین بن (ع) نخست شـیوه برادرش حسن بن علی (ع) را در دوران خلافت معاویه، ادامه می دهـد ولی با تغییر شـرایط و جباریت دستگاه خلافت برنامه جدیدی را تحت عنوان، هجرت و نهضت علیه دستگاه اموی و تاءسیس حکومت اسلامی دنبال می کند؛

و اگر پس از شـهادت آن خضـرت امام سجاد - علیه السلام - حضوری ویژه در جامعه اسلامی دارد و سعی می کند تا پیامش را با بیانی خاص و در پرتو نیایشها ابلاغ کند.. همه و همه با توجه به نیازهای و شرایط زمان صورت گرفته است.

بنابراین در تجزیه تحلیل مواضع سیاسی - اجتماعی هر یک از ائمه - علیه السلام - شناخت شرایط و مقتضیات

عصر آنان نمی تواند بایسته و مطابق با واقع باشد. کسانی که میان جنگ و صلح، قیام و سکوت و انتقاد و تقیه ائمه – علیه السلام – نمی توانند رابطه ای مستحکم و منطقی جستجو کنند، ناکامی ایشان معلول بی توجهی آنان به واقعیها و عینیتهایی است که نقش تعیین کننده در خط مشی سیاسی اجتماعی رهبران دارد.

در صورتی که زمینه ها شناخته شود، تعارضی در برنامه های امامان معصوم – علیه السلام – دیده نخواهد شد.

رعایت عینیتها و نیازها، لازمه علم و عقل است.

موجود فاقد دانش تدبیر، در همه شرایط یک کارایی و یک بازتاب دارد، اما اندیشمندان و مدبران، با محاسبه زمینه ها و بررسی جوانب و نیازها، برنامه های ثمر بخش را در پیش می گیرند.

به هر حال علی بن الحسین – علیه السلام – که بنیان امامتش در روز میلاد خود و قیام و شگفت ترین نهضت تاریخ اسلامی و در سرزمین شهادت و ایثار، قوام یافته بود، از آن پس با مشکلات و واقعیتهایی روبرو گردید که می بایست با خط مشی صحیح، از یک سو حماسه حسینی را در سینه ها زنده نگاه دارد و نگذارد که دست تحریف کند و از سوی دیگر پایه های آسیب دیده تشکیلات علوی و شیعی را بازسازی کند و استحکام بخشد و از بخشد و از اضمحلال و نابودی شیعی که همان تفکر ناب اسلامی است، جلوگیری نماید.

ایفای مسئولیت، در اوج دشواریها

امام سجاد – علیه السلام – در شرایطی عهده دار امر امامت گردید که سنگین ترین غمها و جراحتهای روحی و عاطفی بر قلبش وارد شده بود. شهادت

مظلومانه یک قبیله یار پاکباخته، یک کاروان خویشاوند و همراه و هم پیمان!

برجای ماندن دهها مادر داغدیده و فرزندان یتیم و پدر کشته و آواره.

تنها ماندن در بیابانی تفتیده، در حصار نیزه هایی بی عاطفه و شمشیرهایی تشنه به خون مظلومان!

امام سجاد - علیه السلام - می بایست در چنین شرایطی، وظیفه بزرگ امامت و رهبری را ایفا کند و با توجه به سه مشکل اساسی، برنامه هایش را دنبال نماید.

الف: فقدان صادق ترین و مخلصترین نیروهای مدافع و عناصر حمایتگر.

ب: مواجه با حکومتی که با اقدام به ریختن خون فرزندان پیامبر (ص) نشان داده است که از انجام زشت ترین و خشونت بارترین کارها باکی ندارد و با عملکرد خویش نفس ها را در سینه ها حبس کرده و جراءت اعتراض و انتقاد را از توده ها سلب نموده است.

ج: عدم امکان کمترین اعتماد به مدعیان هواداری از حریم امامت و کسانی که خویش را طرفدار اهل بیت - علیه السلام - و دشمن دستگاه جباری اموری معرفی کرده ولی در یک بحران سیاسی و احساس خطر جدی ترین دشواری به حساب آورد.

زیرا تنهایی رهبر در سطح رهبری، به هر حال کار رهبری را فلج نمی کند و حمایت پیروان، می تواند جبران کننده آن باشد. چنان که بیشتر انبیا، یک تنه به هدایت مردم پرداخته اند. جباریت سلطه های اجتماعی نیز، مانع جدی به شمار نمی آید، زیرا با وجود حمایت مردمی، می توان در برابر استبدادها مقاومت ورزید.

اما اگر رهبری، از پیروان صادق و وفادار و آگاه برخوردار نباشد، با همه توان معاونان و

مشاوران، قادر به ایفای رسالت خویش نخواهد بود.

خوارج در جنگ صفین این واقعیت تلخ را آشکار ساختند و نشان دادند که ناآگاهی و جمود آنان تا چه حدی می تواند شکننده باشد.

نیروهای فرماندهی و رزمی سپاه حسن بن علی - علیه السلام - در مقابله با معاویه، برای دومین مرتبه این صحنه غمبار را پدید آوردند و با بی وفایی به رهبری خود، او را در برابر دشمن تنها گذاشتند.

تخلف کوفیان از حمایت حسین بن علی - علیه السلام - این تراژدی دهشتبار را به اوج فضاحت رساند و برای همیشه سست عنصری آن نسل را قلم زد.

ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه و مرحوم مجلسی در بحار النوار روایتی را نقل کرده اند که بروشنی، مطلب فوق را می نمایاند.

روای در حدیث می گوید از امام علی بن الحسین (ع) شنیدم که می فرمود: (۲۱۱)

در مکه و مدینه بیست مرد وجود ندارند که که ما را براستی دوست داشته باشند. امام سجاد - علیه السلام - در حالی این سخن را فرمود که هزاران نفر داعیه پیروی از ائمه و محبت اهل بیت را داشته اند ولی امام سجاد - علیه السلام - در پس این ادعاها، واقعیت را به گونه دیگری می بیند. اکنون باید دید، امام سجاد - علیه السلام - در کوران چنین دشواریهایی وظیفه امامت را چگونه برعهده گرفت و خط رهبری را چگونه تداوم بخشید.

از کربلا تا کوفه

غروب عاشورا، غمبارترین لحظاتی است که خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - و تاریخ شیعه به خود دیده است. بدنهای گلگون شهیدان، با سرهای

جدا شده، افتاده بر بستر خاکها!

خیمه ها، تنها پناهگاه زنان و فرزندان داغدیده، سوخته در آتش عداوت سپاه یزید!

امکانات محدود اهل بیت، غارت شده به وسیله سنگدلان کوفی! جمعی پراکنده در بیابان و برخی دست به دامان یکدیگر و زانو زده در پناه هم!

و امام، در بستر بیماری! اما شاهد تمامی دردها و رنجها!

امام سجاد (ع) در آن روزگار بیش از بیست سال از سن مبارکش می گذشت. در سنی قرار داشت که هرگز به خود اجازه نمی داد زنده باشد و آن همه بی حرمتی به حریم خاندان رسول (ص) را نظاره کند! اما چه کند که تقدیر الهی برای حفظ حجت خدا او را به صبر و شکیبایی فرا خوانده تا پس از شهیدان را به همه نسلها برساند و آنچه را دیده برای امت اسلام بازگوید.

برخی مورخان چنین پنداشته اند که امام سجاد – علیه السلام – در واقعه عاشورا، کودک یا نوجوانی کم سن و سال بوده که هنوز محاسن در صورت نداشته است ولی دلایل و قراین بسیاری نشان می دهد که سن آن حضرت بیش از بیست سال بوده است.

ابن سعد در کتاب طبقات می گوید:

علی بن الحسین – علیه السلام – در واقعه کربلاـ همراه پدر بود در حالی که از سن وی بیست و سه یا بیست و چهار سال می گذشت.

سپس می گوید: این که برخی گفته اند وی کودک بوده و یا موی بر صورت نداشته، سخنی بی اساس است، زیرا چگونه ممکن است این چنین باشد در صورتی که فرزندش محمد بن علی در رخداد عاشورا

را حضور داشته است و بعـدها جابربن عبدالله انصاری را ملاقات کرده و از او نقل حدیث نموده است با توجه به این که وفات جابر به سال ۷۸ هجری قمری می باشد. (۲۱۲)

ابن جوزی می گوید: علی بن الحسـین – علیه السـلام – از طبقه دوم تابعین می باشد و در عاشورا همراه پدر حضور داشته و به دلیل بیماری توان جنگ نداشته است و در آن ایام بیست و سه سال از عمر آن حضرت می گذشته است. (۲۱۳)

بسیاری از دیگر مورخان نیز همین نظریه را ابراز کرده اند. (۲۱۴)

به هر حال، پس از عاشورا، صبحگاه روز بعد خاندان پیامبر را به عنوان اسیران جنگی به سوی کوفه حرکت دادند.

آمار دقیقی از اسـیران، در دست نیست. برخی مورخان تعداد زنان را ۶۴ نفر تا ۸۶ نفر و تعداد مردان و پسران را ۱۴ نفر دانسته اند. (۲۱۵)

بعضـی از تاریخنگاران تعداد شترانی را که حامل اسـیران بوده اند چهل شتر نوشته اند که بر روی هر یک هودجی بی سرپوش بسته بودند. (۲۱۶)

البته میان این سـخن و نقل شده است که می نمایاند تعداد مردان جنس ذکور از اسیران به هنگام ورود به مجلس یزید در شام، دوازده نفر بوده اند که همه آنها در زنجیر بوده اند و یا با ریسمان بسته شده بودند. (۲۱۷)

در میان مردان قافله، علی بن الحسـین بزرگترین فرد به شـمار می آمد. و از این رو سـختگیری دشـمن نسبت به آن حضرت نیز فزونتر بود چنان که بسیاری از تاریخ نویسان یاد کرده اند که امام سجاد (ع) را بر شتری

برهنه و بیجهاز سوار کرده، دستهای آن گرامی را بر گردن بسته و بر تن آن حضرت زنجیر نهاده بودند!

کمتر مورخی است که اشاره به غل و زنجیر نکرده باشد. (۲۱۸)

ورود به شهر کوفه

بیشتر مورخان روز ورود خاندان عصمت و اهل بیت پیامبر (ص) را به شهر کوفه روز دوازدهم محرم سال ۶۱ هجری قمری دانسته اند. ولی در این که چند روز در کوفه توقف داشته اند، نظر دقیقی ابراز نشده است، هر چند از قراین مختلف و نقلهای مربوط به ورود قافله حسینی به شهر شام، می توان نتیجه گرفت که توقف آنان در کوفه بیش از یک هفته نبوده است.

البته برخی روز ورود قافله حسینی به شهر کوفه را روز شانزدهم و یا هفدهم محرم دانسته اند که قرینه ای بر صحت آن در دست نیست. (۲۱۹) زیرا میان کربلا و کوفه فاصله چندانی نبوده است.

بعضی از نویسندگان نیز بر اساس محاسبه ای مجموع سفر قافله حسینی - از کربلا تا مدینه - را صد و سی روز دانست اند و معتهدند که اهل بیت - علیه السلام - حدود یک ماه در زندان کوفه نگاه داشته شده اند. (۲۲۰)

این نظریه نیز دلایل کافی به همراه ندارد.

سخنان آتشین امام سجاد با کوفیان

رسالت بیدادگرانه امام سجاد - علیه السلام - چندان دیر آغاز نشد.

با فاصله ای کوتاه، علی رغم همه دردهای درونی و رنجهای جسمی، امام بر سکوی رهبری ایستاد.

از لابلای توده های غم و درد، قد برافراشت و چنان با سخنان برنده اش فضای تیره اتهامها و تبلیغات مسموم امویان را شکافت که کورترین چشمها، درخشش حقیقت را دیدند و سنگترین دلها، لرزید و بر مظلومیت حیسن و خاندانش گریستند و بر آینده خویش بیمناک شدند!

امام علی بن الحسین - علیه السلام - در مدت اقامت خویش در کوفه، دو بار به

احتجاج برخاست، یک بار روی سخنش با مردم پیمان شکن کوفه بود، و بار دیگر در دارالاماره و در برابر عبیدالله بن زیاد.

نخست، احتجاج آن حضرت با مردم کوفه را می آوریم:

قافله حسینی را پی از عاشورا به سوی کوفه آوردند و برای آنان در کنار شهر، خیمه زدند.

خاندان حسین - علیه السلام - را - که اکنون اسیران حکومت اموی شناخته می شوند - در آن خیمه ها جا دادند.

جارچیان حکومت، در شهر نفرت و خیانت، کوفیان را فرا می خوانند تا از اسیران جنگی خویش دیدار کنند!

از میهمانانشان، فرزندان پیامبرشان، استقبال نمایند!

براستی مگر خانه هاشان را برای پذیرایی از حسین و خاندانش تزیین نکرده اند!

مگر نخلستانها و باغستانهایشان به ثمر ننشسته است!

و مگر برای حمایت از ولایت و امامت آماده نیستند!

آیا با مسلم، نماز پیمان نخوانده اند!

اکنون نامه ای که مسلم از زبان آنان برای حسین (ع) نوشته بود، قاصدان شهادت پاسخش را آورده اند و در کنار دروازه های کوفه، منتظر استقبالند!

کوفیان، آن قدرها هم که شهرت یافته اند بی وفا نیستند!

خون از سرنیزه و لبه شمشیرهایشان شستند.

و غبار شرم و خجالت از چهره های سیاهشان پاک کردند.

و مهر سکوت خانه نشینی وترس از قلبها و قدمهایشان برداشتند!

عبیدالله اجازه داده بود که از خانه ها بیرون بیایند!

کوفیان هم، بی شرمان آمدند.

آمدند برای تماشا!

تماشای بزرگترین ستم تاریخ بر اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه وآله -.

ستمی که کوفیان پایه های آن را بنیان نهاده بودند!

کوفیان ایستاده اند و منتظر دیدن اسیران!

علی

بن الحسین – علیه السلام – از خیمه ها خارج می شود.

برای نخستین بار نگاهش در چشمان بی مهر و چهره های پیمان شکن کوفیان خیره می گردد.

براستی، علی بن الحسین بـا غم انبوهی که در سینه دارد و بـا شکوه هـای بی پایـانی که از کوفیـان در قلبش نهفته است، چه بگوید واز کجا آغاز کند!

تاریخنگاران ثبت نکرده اند که در نخستین لحظه، کوفیان با مشاهده علی بن الحسین (ع) چه عکس العملی نشان دادند.

گریستند، ناله بر آوردند؟ یا هلهله کردند و کف زدند!

هر چه بود، فضای بیابان آرام نبود.

حذیم بن شریک اسدی روایتگر آن صحنه می گوید:

علی بن الحسین (ع) با اشاره از مردم خواست تا قدری آرام شوند.

همه آرام شدند.

امام برجای ایستاد، سخنش را با ستایش پروردگار آغاز کرد و بر پیامبر اسلام درود فرستاد و سپس چنین فرمود:

هان ای مردم! آن که مرا می شـناسد، سـخنی با او ندارم ولی آن کس که مرا نمی شناسد، بداند که من علی بن الحسین فرزند عمان حسـین هسـتم که در کنار رود فرات، با کینه و عناد، سرمقدسـش را از بـدن جدا کردند بی این که جرمی داشـته باشد و حقی داشته باشند!

من فرزند کسـی هستم که حریم او را حرمت ننهادند، آرامش او را ربودند، اموالش را به غارت بردند و خاندانش را به اسارت گرفتند.

من فرزنـد اویم که دشـمنان انبوه محاصـره اش کردند و در تنهایی و بی یاوری – بی آن که کسـی را داشـته باشد تا به یاریش برخیزد و محاصره دشمن را برای او بشکافد –

به شهادتش رساندند.

و البته این گونه شهادت،

- شهادت در اوج مظلومیت و حقانیت -

افتخار ماست!

هان، ای مردم ای کوفیان!

شما را به خدا سوگند، آیا به یاد دارید نامه هایی را که برای پدرم نوشتید!

نامه های سراسر خدعه و نیرنگتان را!

در نامه هایتان با او عهد پیمان بستید و با او بیعت کردید! ولی او را کشتید، به جنگ کشاندید و تنهایش گذاشتید!

وای بر شما! از آنچه برای آخرت خویش تدارک دیده اید!

چه زشت و ناروا، اندیشیدید و برنامه ریختید!

پیامبر اکرم (ص) را با کدام رو با کدام چشم نگاه خواهید کرد. (۲۲۱)

امام سجاد - علیه السلام - در این بخش از سخنان خویش به آیه ای از قرآن اشاره کرد که خداوند می فرماید ولکم فی رسول الله اسوه حسنه یعنی برنامه های پیامبر و شیوه عمل او الگویی شایسته برای شماست. گویا امام با مطرح ساختن این آیه، می خواست به کوفیان بنمایاند که روش آنان مخالف روش پیامبر اسلام است، چه این که پیامبر (ص) نسبت به خویش بویژه نسبت به فاطمه زهرا و علی بن ابی طالب و فرزندان ایشان - حسن بن علی وحسین بن علی - علیه السلام - محبتی خاص داشت و درباره رعایت حقوق و حرمت آنها سفارشهای صریحی به امت کرده بود. از سوی دیگر کوفیان که به ظاهر هوادار اهل بیت بوده و از دیرزمان با منطق استدلالی شیعه آشنایی داشتند بسرعت منظور امام سجاد - علیه السلام - را دریافتند و یک بار دیگر سخنان علی بن ابی طالب - علیه السلام - در گوشهایشان

طنین افکند و گویی با همین آیه، همه چیز را دریافتند از این رو به جای این که بگذارند بیان امام سجاد و استدلال آن حضرت تمام شود، به اضهار پشیمانی و ندامت و ابراز همدردی پرداختند.

کوفیان یکصد فریاد بر آوردند:

ای فرزند رسول خدا! تمامی ما گوش به فرمان شما و پاسدار حق شماییم بی این که از این پس، روی بگردانیم و نافرمانی کنیم!

اکنون با کسی که به جنگ شما برخیزد خواهیم جنگید. و با کسی که در صلح با شما باشد صلح و سازش خواهیم داشت.

ما حق خودمان را از ظالمان باز خواهیم گرفت! (۲۲۲)

سخنان ندامت آمیز کوفیان، جدی می نمود و شعارهایشان رنگی جذاب داشت ولی نه برای امام سجاد و نه برای آنان که بارها شعارها و دعوتها و حمایتهای کوفیان را تجربه کرده بودند! از این رو امام سجاد - علیه السلام - بی این که تحت تاءثیر شعارهای مقطعی و بی اساس کوفیان قرار گیرد بدانها پاسخی مناسب داد.

امام سجاد (ع) در پاسخ کوفیان فرمود:

هرگز! هرگز تحت شعارهای شما قرار نخواهم گرفت و به شما اعتماد نخواهم کرد ای خیانت پیشگان مکار!

میان شما و آرمانهایی که اظهار می دارید فاصله ها و موانع بسیار است. (۲۲۳)

آیا می خواهید همان جفا و پیمان شکنی که با پدران و من داشتید، دوباره درباره من روا دارید!

نه به خدا سوگند! هنوز جراحتهای گذشته ای که از شما بر تن داریم، التیام نیافته است همین دیروز بود که پدرم به شهادت رسید در حالی که خاندانش در کنار او بودند.

داغهای برجای مانده

از فقدان رسول خدا، پدرم و فرزندانش و جدم امیر مؤمنان فراموش نشده است.

طعم تلخ مصیبتها هنوز در کامم هست و غمها در گسترده سینه ام موج می زند.

در خواست و سفارش من درباره یاری خواستن از شما نیست

تنها می خواهم که شما - شما کوفیان! - نه هزم یاری ما کنید و نه به دشمنی و ستیز با ما برخیزید! (۲۲۴)

امام سجاد (ع) در پایان این سخنان که آتش ندامت و حسرت را درجان کوفیان برافروخت و مهر بی اعتباری و بی وفایی را برای همیشه بر پیشانی آنان زد، اندوه عمیق خویش را با این شعرها اظهار کرد و بر التهاب قلبها افزود:

لا غرو اءن الحسین و شیخه

قد کاان خیرا من حسین و اءکرما

قتیل تفرحوایا اهل نفسی فداؤ ه

جزاء الذی اءراده نار جهنما

یعنی: اگر حسین - علیه السلام - کشته شد، چندان شکفت نیست.

چرا که پدرش با همه آن ارزشها و کرامتهای برتر نیز قبل از او شهادت رسید.

ای کوفیان! با آنچه نسبت به حسین روا داشتند شادمان نباشید.

واقعه ای عظیم صورت گرفت و آنچه گذشت رخدادی بزرگ بود!

جانم فدای او باد که در کنار شط فرات، سر بر بستر شهادت نهاد.

آتش دزخجزا کسانی است که او را به شهادت رساندند.

در مجلس عبیدالله بن زیاد

با توجه به این که امام سجاد - علیه السلام - در جمع کاروانیان شهادت، متمایز از دیگران بود، با ورود آنان به مجلس عبیدالله - والی کوفه - نخستین چیزی که نظر عبیدالله را جلب کرد وجود مرد جوانی درمیان آن کاروان بود.

عبید الله که گمان می کرد در کاروان

حسـین (ع) مردی باقی نمانده و همه آنان به قتل رسیده اند از ماءموران خود درباره امام سجاد - علیه السلام - استفسار کرد و توضیح خواست.

کینه و ناپاکی او عمیق عبیـدالله به او اجازه نمیـداد که شاهد زنده بودن جوانی از نسل حسـین - علیه السـلام - باشد، چنین می نمود که تصمیم گرفته است تا علی بن الحسین (ع) را نیز به شهادت رساند.

امام سجاد (ع) که نیت و عزم عبیدالله را دریافته بود، به عبیدالله فرمود:

اگر براستی عزم کشتن مرا دارید، شخص امینی را ماءمور کنید تا از زنان و کودکان سرپرستی کند.

عبیدالله با شنیدن این سخن، از تصمیم خویش منصرف شد و گفت نه: تو خود همراه قافله خواهی بود.

ابن جریر طبری، در نقلی دیگر، واقعه را با تفصیل بیشتری یاد کرده، می نویسد:

با ورود قافله حسـینی به مجلس تشـریفاتی عبیـدالله، عبیدالله به جانب علی بن الحسـین - علیه السـلام - رو کرد و پرسـید: نامت چیست؟

امام سجاد - علیه السلام - فرمود: نامم علی بن الحسین است.

عبیدالله گفت: مگر خداوند علی بن الحسین را در کربلا نکشت؟

عبیـدالله با این تعبیر ماننـد همه جباران سـعی کرد تا عمل وحشـیانه خود را مسـتند به دین کنـد و دشـمنان خود را دشـمن خـدا قلمداد نماید و علاوه بر این می خواست تا با زهر زبان قلبهای رنجیده یتیمان و زنان داغدیده آن محفل را آزرده تر کند.

علی بن الحسین، لختی سکوت کرد.

اما عبیدالله خشن تر و مستبدتر از آن است که سکوت را از امام سجاد - علیه السلام - بپذیرد، از

این رو گفت: چرا پاسخ نمی دهی!

علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود:

الله یتوفی الانفس حین موتها. (۲۲۵)

یعنی: خداوند جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند.

کنایه از این که خداوند کسی را به قتل نمی رساند، قتل مظلومان و کسانی چون تو است ای عبیدالله! بلی آن کس که جانها را به هنگام مرگ دریافت می کند خداست چه آن مرگ به صورت طبیعی صورت گرفته باشد و چه به وسیله ظلم ظالمان.

و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله. (۲۲۶)

یعنی: هیچ انسانی نمی میرد مگر به اذن مگر به اذن الهی.

کنایه از این که نه تنها خداوند روح پاکمردان را دریافت می کند، بلکه مرگ همه انسانها به اذن و اجازه خداست و این اذن و اجازه بدان معنا نیست که خداوند انسانها را می کشد.

عبیدالله با مشاهده آن حضور ذهن و دریافت آن جواب کوبنده، از جوانی که زنجیر اسارت بر تن و جراحتهای انبوه در قلب دارد! خشمگین شد و دستور داد تا علی بن الحسین را نیز به شهادت برسانند. ولی زینب کبرا علیها السلام فریاد بر آورد.

یا بن زیاد حسبک من دمائنا اسالک بالله ان فتلته الا قتلتنی معه..

یعنی؛ ای ابن زیاد! آن همه از خونها ما که ریخته ای برایت کافی نیست! سوگند به خدا! اگر می خواهی او را بکشی مرا هم بکش...

به هر حال سوز و گداز سخنان زینت و شرایط محفل به گونه ای بود که ابن زیاد از کشتن امام سجاد - علیه السلام - چشم پوشید. (۲۲۷)

از کوفه تا شهر شام

قافله خزان

دیده خاندان حسین – علیه السلام – چند روزی در کوفه تحت نظر قرار داشتند (۲۲۸) و به شدت کنترل می شدند!

دستگاه خلافت یزید که همواره در جریان پیشرفت کار سپاه و شهادت حسین بن علی – علیه السلام – و اسارت خاندانش قرار می گرفت، از پیروزی سریع خویش بر نهضت حسینی، بشدت هیجان زده بود!

دستگاه خلافت، درصدد بر آمد تا از این پیروزی سیاسی، در استحکام بخشیدن به پایه های استبداد و فرو نشاندن نغمه های مخالف، حداکثر استفاده را بکند. از این رو تصمیم گرفت تا قافله اسیران کربلا را با شکلی خاص و عبرت انگیز از کوفه به شام حرکت دهند تا طی مراسمی ویژه آنان به مجلس یزید وارد شود و همه نمایندگان سیاسی سایر کشورهای و نیز مدعیان داخلی، سلطه یزید بر جامعه خویش را در یابند.

بر این اساس پس از چند روزی، کاروان اسیران کاروان اسیران کربلا، همره با سرهای پاک شهدا به سوی شام به حرکت در آمدند. و این در حالی بود که هنوز آثار بیماری از علی بن الحسین – علیه السلام – زدوده نشده بود! (۲۲۹)

بلاذری می نویسد: همراه با قافله اسیران ۷۲ سر از یاران حسین (ع) نیز از کربلا به کوفه حمل گردید و کسانی که نظارت و دخالت داشتند، عبارتند از: شمر بن ذی الجوشن، قیس بن اشعث، عمروبن حجاج زبیدی و غره بن قیس احمسی. (۲۳۰)

بعید نیست که همه سرهای مقدسی که از کربلا به کوفه حمل شده بود، از کوفه نیز به سوی شام فرستاده شده باشد.

البته در تعداد سرهای مقدسی که به

شام حمل شده اتفاق نظر وجود ندارد.

کسانی که ماءموریت یافتند تا قافله حسینی را از کوفه تا شام ببرند، بنابر نقل ابن جریر طبری عبادت بودند از: مخفربن ثعلبه و شمر بن ذی الجوشن. (۲۳۱)

مورخان دیگری نیز از این دو تن یاد کرده اند. (۲۳۲)

ولی روشن است که این دو نفر عنوان سرپرستی داشته اند، و جز آن دو تعداد زیادی از سپاهیان، همراه قافله بوده اند به طوری که برخی مورخان تعداد آنها را تا پانصد نفر دانسته اند. (۲۳۳)

بنا بر آنچه علامه مجلسی یاد کرده است، تنها چهل نفر از سپاه ابن زیاد، مسئولیت حمل سرهای شهدا را بر عهده داشته اند. (۲۳۴)

خط سیر قافله اسیران

فاصله میان کوفه تا شام حدود صد و هفتاد فرسخ بوده است ولی به طور قطعی روشن نیست که خط سیر قافله اسیران از کوفه تا شام چگونه بوده است.

برخی از مورخان و محققان براساس تحقیقات خویش بر این عقیده اند که مسیر کاروان، از شمال بین النهرین می گذشته است و این معروفترین راهی بوده که اعراب و دمشق را با یکدیگر است و این معروفترین راهی بوده که اعراب و دمشق را با یکدیگر مرتبط می ساخته است.

قسمتی از این مسیر، از کنار ساحل غربی فرات می گذشته است.

در این خط سیر، اولین پس از کوفه قادسیه بوده است و سپس اثیم - که یکی از میدان های جنگ رومیان و ایرانیان در دوره ساسانیان به شمار آمده است - البته میان قادسیه و اثیم منزلهای دیگری نیز منزلهای دیگری نیز وجود داشته است. مجموع منزلهایی که در این مسیر

یاد کرده انـد، عبارت است: قادسـیه، هیت، ناووسه، آلوسه، حـدیثه، اثیم، رقه، حلاوه، سـفاخ، علیث و دیر الزوز که پس از آن وارد دمشق می شده اند. (۲۳۵)

از جمله رخدادهایی که در این خط سـیر یاد کرده اند این است که وقتی قافله اهل بیت – علیه السـلام – به سـفاخ رسید، باران شدیـد، باران شدیـد حرکت شتران را مواجه با مشـکل ساخت، ناگزیر چنـد روزی توقف کردنـد و این توقف زمینه ای شـد تا شائق پسـر سـهل بن ساعدی – از صـحابه پیامبر – صـلی الله علیه وآله – موضوع شـهادت فرزند رسول خدا نسـبت به حسین بن علی – علیه السلام – برای مردم بازگو کند و اهل بیت در آن سرزمین مورد حمایت و محبت مردم قرار گیرد. (۲۳۶)

درباره خط سیر قافله بیت – علیه السلام – نظر دیگری نیز وجود دارد که آن را ابی محنف مقتل خویش – که معتبرترین مقاتل به شمار می آید – یاد کرده است.

او می گوید:

کاروان اسـیران از طریق بیابانهای خشک به سوی شام برده شده اند زیرا این مسـیر کوتاهترین راه میان عراق و سوریه به شـمار می آمده است.

منزلهایی که در این مسیر وجود داشته عبارت است از:

کوفه، شرق حصاصه، (۲۳۷) تکریب، (۲۳۸) دیر اعور، (۲۳۹) لبا، (۲۴۰) کحیل، (۲۴۱) حجینه، (۲۴۲) موصل، (۲۴۳) تصیبین، (۲۴۴) عین الورد، (۲۴۵) قنسرین، (۲۴۶) معره النعنان، (۲۴۷) کفر طاب، (۲۴۸) حماه، (۲۴۹) حمص، (۲۵۰) بعلمبک، (۲۵۱) صومعه راهب، (۲۵۲) شام. (۲۵۳)

ابن جریر طبری می نویسد:

علی بن الحسین در طول مسیر کوفه تا شام، باکسی سخن نگفته است. (۲۵۴)

اما، از برخی منابع دیگر استفاده می شود که هر جا زمینه ای پدید می آمده، امام سجاد - علیه السلام - از فرصت استفاده می شود که هر جا زمینه ای پدید می آمده، امام سجاد - علیه السلام - از فرصت استفاده کرده و به هدایت و روشنگری مردم می پرداخته است.

در یکی از منزلهای میان راه امام اشعاری را برای مردم خواند که در آنها برخی حقایق گنجانیده شده بود.

آن اشعار را چنین ثبت کرده اند:

ساده العلوج فما ترضی بذا العرب

وصار یقدم راءس الامه الذنب

یا للرجال مما یاءتی الزمان به

من العجیب الذی مامثله عجب

ال الرسول علی الاقتاب عاریه

و ال مروان یسری تحتهم نجب (۲۵۵)

یعنی؛ مردمان پس و فرومایه، به سیادت وآقایی رسیدند و آنان کهدر علم و شرافت و ارزشهای انسانی - در پایین ترین مرتبه قرار دارند، جای رهبران راستین را گرفته و بر منصبهای اجتماعی تکیه زده اند، و این چیزی است که غیر تمندان عرب بدان رضا نمی دهند.

وای بر مردان نمی دهند.

وای بر مردان و مردمان از شگفتیهایی که روزگار برایشان پدید می آورد!

خاندان پیامبر بر شتران برهنه سوار باشند! ولی خاندان مروان بر اسبهای رهوار سوار گردند و راه پویند!

گذاری غمبار از شهر بعلبک

چنان که از برخی تاریخی یاد شد خط سیر کروان اهل بیت (ع) از شهر بفلبک نیز می گذشت.

شهرها هر چه به شام، منطقه حاکمیت امویان نزدیکتر می شد، مردمانش از اهل بیت دورتر بودند و الفت آنان با اسلام اموی بیش از شناخت ایشان از اسلام محمدی و علوی بود.

سلطه امویان بر این مناطق، اجازه نمی

داد تا راویان صادق، فضایل اهل بیت و علی بن ابی طالب را برای مردم بازگو کنند، بلکه به عکس راویانی اجازه حدیث گفتن داشتند که در راستای اهداف و منافع دستگاه خلافت به جعل حدیث بپردازند.

از این رو دور از انتظار نمی نمود که ساکنان بعلبک با مشاهده کاروان اهل بیت - علیه السلام - و اسیران ستمدیده، به شادی و سرور بپردازند. بویژه که حاکمان و مسؤ ولان آن منطقه، از قبل تبلیغاتی علیه آن کاروان صورت داده بودند!

با این زمینه ها مردم بعلبک تاشش مایلی از شهر بیرون آمده و به روش خاص خود به جشن و شادی پرداختند!

منظره ای بود که چه بسا، کاروانیان شهادت و اسارت، تا آن روز تلختر از آن را ندیده بودند.

شلاق خنده ها، تنهای رنجور یتیمان و زنان داغدیده را بشدت شکنجه می داد.

سخنان شماتت آمیز و آکنده از طعن آنان، قلبهای مجروح را مجروحتر می ساخت.

این چنین بود که ام کلثوم - دختر امیر المؤمنین علیها السلام - بر آن مردم نفرین کرد و فرمود:

اباد الله کثر تکم و سلط علیکم من لا یرحمکم. (۲۵۶)

خداوند جمعتان را پراکنده و نابود سازد و کسی را بر شما مسلط نماید که بر شما رحم نیاورد.

و در این شرایط قطره های اشک بر چهره علی بن الحسین فرو می غلتید و شعله های قلبش را با این اشعار به مردمان غفلت زده بعلبک می نمایاند.

هو الزمان فلاتفنی عجابیه

عن الکرام و ماتهدی مصائبه

فلیت شعری الی کم ذا تحربنا

صروفه الی کم ذا نجاذبه

یسری بنا فوق افتاب بلاوطا

صروفه الی کم ذا

نجاذبه

كاننا من اسارى الروم بينهموا

كاننا كل ما قاله الرحمن كاذبه

كفرتم برسول الله و يلكموا

فكنتم مثل من ضلت مذاهبه (۲۵۷)

یعنی؛ آری روزگار است و شگفتینهای پایان ناپذیر و مصیبتهای مداوم آن!

ای کاش می دانستم کشمکشهای گردون تاکی و تاکجا ما را به همراه می برد و تا چه وقت روزگار از ما روی بر می تابد!

ما را بر پشت شتران برهنه سیر میدهد در حالی که سواران بر شترهای نجیب، خویش را از گزند دشواریهای راه در امان می دارند.

گویی که ما اسیران رومی هستیم که اکنون در حلقه محاصره ایشان قرار گرفته ایم! ما با ما چنان روبرو می شوند که گویی ما منکر تمامی آیات قرآنیم!

وای بر شما، ای مردمان غفلت زده، شما به پیامبر - صلی الله علیه وآله - کفر ورزیدید و زحمات او را ناسپاسی کردید، و چونان گمراهان راه پیمودید!

ورود به شام، دشوارترین لحظه ها

امام سجاد - علیه السلام - از پس مرارتهای فراوان، سرانجام جام همراه با کاروان رنجدیده اسیران به شهر شام، شهر دشنام، شهر دسیسه های سیاسی و شهر عدوات با اهل بیت - علیه السلام - نزدیک می شود.

از شهری که مردان و زنان پنجاه ساله اش در طول عمرشان جز بدگویی از علی بن ابی طالب نشنیده بودند و لعن و سب او را فریضه می شمردند، چه انتظاری می رفت.

کوفیان که هوادار بودند و علی بن ابی طالب در میانش به ارزشهای بی بدیل شناخته شده بود، چه کردند! که شامیان بکنند!

شام از روزی که به وسیله مسلمانان به سرزمینهای اسلامی پیوسته بود، همواره فرمانروایی به خود دیده بود

چونان خالدبن ولید و معاویه بن ابی سفیان؛ نه پیامبر - صلی الله علیه وآله - را دیده بودند و نه با شخصیت صحابه راستین آشنایی داشتند. از این رو الگوی اسلام و مسلمانی آنان، معاویه و امویان بودند!

مسعودی مورخ نام آشنا، در کتاب مروج الذهب نکته ای را یاد کرده است که نشانگر میزان آگاهی شامیان از واقعیتهای جهان اسلام و معارف اسلامی است. او و مردم آن سامان با برخی واقعیتهای قدری آشنا شده بودند عبدالله بن علی، گروهی از بزرگان شام نزد سفاح - نخستین خلیفه عباسی - فرستاد و گفت اینان از خردمندان این سرزمین هستند و همه سوگند یادمی کنند که تاکنون جز بنی امیه خویشاوندی برای رسول خدا نمی شناخته اند تا میراث بر او باشند! (۲۵۸)

توجه به این نکات و زمینه های، روشن می سازد که آنچه مورخان و صاحبان مقاتل درباره ورود اهل بیت به شام نوشته اند، چندان دور از واقعیت و دور از انتظار نبوده است!

نخستین طنین حق در گوش شامیان

دیلم بن عمر می گوید: آن روز که کاروان اسیران آل رسول وارد شام شدند، من در شام بودم و حرکت آنان را در شهر با چشمان خویش دیدم. اهل بیت را به طرف مسجد جامع شهر آوردند، لختی آنان را متوقف ساختند.

در این میان پیرمردی از شامیان در برابر علی بن الحسین که سالار آن قافله شناخته می شد ایستاد و گفت: خدای را سپس که شما را کشت و مردمان را از شر شما آسوده ساخت و پیشوای مؤمنان - یزید بن معاویه - را بر شما پیروز گردید!

علی بن الحسین -

علیه السلام - لب فرو بسته داشت تا آنچه پیرمرد در دل دارد بگوید.

وقتی سخنان پیرمرد به پایان رسید امام فرمود:

همه سخنانت را گوش دادم و تحمل کردم تا حرفهایت تمام شود. اکنون شایسته است تو نیز سخنان مرا بشنوی.

پیرمرد گفت: برای شنیدن آماده ام؟

علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود: آیا قرآن تلاوت کرده ای؟

پیرمرد: آری.

علی بن الحسین: آیا آیه ره خوانده ای که خداوند می فرماید: قل لااسالکم علیه اجرا الا الموده فی القربی (۲۵۹)

یعنی ای پیامبر به مردمان بگو من در برابر تلاشهایی که برای هدایت شما به کار بسته ام پاداشی نمی خواهم جز این که خویشان و نزدیکان مرا دوست بدارید

پیرمرد آری این آیه را خوانده ام (ولی این آیه چه ارتباطی با شما دارد؟

امام سجاد ع مقصود این آیه از خویشان پیامبر مائیم.

سپس امام ع پرسید ای پیرمرد آیا این آیه را خوانده ای که خداوند می فرماید: وآت ذاالقربی حقه (۲۶۰)

یعنی حق خویشاوندان و نزدیکانت را به ایشان پرداخت کن.

مرد شامی: آیا شمایید ذوی القربی و خویشاوند پیامبر؟

امام علی (ع): بلی ما هستیم. آیا سخن خدا را در قرآن خوانده ای که فرموده است:

واعلمو انما غنمتم من شیی ء خمسه و للرسول ولذی القربی. (۲۶۱)

یعنی؛ آنچه غنیمت به چنگ می آورید یک پنجم آن از خدا رسول ونزدیگان اوست.

مرد شامی: آری خوانده ام.

امام: مقصود از ذوی القربی در این آیه نیز ما هستیم. آیا تلاوت کرده ای این آیه:

انما یرید الله لیذهب عنکم الرجبس اهل البیت و یطیهرا (۲۶۲)

يعني:

همانا خداوند اراده کرده است که پلیدی و گناه از شما اهل بیت زدوده شود و شما را به گونه ای بی بدیل پاک گرداند.

ای مرد شامی آیا در میان مسلمانان کسی جز ما اهل بیت رسول خدا شناخته می شود!

مرد شامی که تا آن لحظه با منطق قرآنی اهل بیت مواجه نشده بود وآنچه از اسلام شنیده و شناخته بود، گزافه های دستگاه تبلیغاتی و مسموم اموی بود، به خود آمد، شرمسار شد، دستهایش را به سوی آسمان بالا برد و با همان طنین که تا لحظه ای قبل ندانسته و ناخواسته برای دستگاه اموی شعار می داد، به توبه و استغفار پرداخت و گفت:

اللهم انی اتوب الیک، اللهم انی اتوب الیک، اللهم انی اتوب الیک، من عداوه آل محمد و ابراء الیک ممن قتل اهل بیت محمد (ص) و لقد قراءت القرآن منذ دهر فما شعرت بها قبل الیوم (۲۶۳)

مرد شامی سه مرتبه از درگاه خداوند طلب آمرزش کرد و گفت: خداوندا من از دشمنی خاندان پیامبری بیزاری می جویم و به سوی تو رو می آوریم. و انزجار خود را از کشندگان خاندان پیامبر (ص) اعلام می کنم. من روزگاران دراز قرآن تلاوت کرده ام ولی تا امروز مفاهیم و معارف آنرا درک نکرده بودم.

آنچه میان علی بن الحسین - علیه السلام - و این مرد شامی رد و بدل گردید شاید نخستین ضربه ای بود که بر پندار خفته شامیان وارد شد و باورهای گذشته آنان را بشدت مخدوش ساخت و هلهله های و شادمانیهای آنان را به سردی و سکوتی پر معنا فرو برد.

شماتت کینه توزان

منظره حزن انگیز کودکان یتیم و زنان محجوب و گرفتار در بند اسارت و چهره های معنوی خاندان رسالت و سخنانی که میان ایشان و کاروانیان رد و بدل می شد، چه بسا در قلب گول خوردگان شامی و مردمان بی غرض ایشان تاءثیر می کرد و شادیهایشان را به غم اظهار خشمشان را نسبت به اقل بیت به ملاطفت و همدردی مبدل می کرد. اما در این کینه توزانی بودند که نور حقیقت راهی به دلهایشان نداشت و اسارت و مظلومیت اقل بیت را فرصت مناسبی برای انتقامجویی و شماتت آنان

می پنداشتند.

ابراهیم فرزند طلحه از جمله این شماتت کنندگان است.

وی کسی است که پدرش طلحه از جمله برافروزندگان آتش جنگ جمل بود. (۲۶۴)

طلحه در همان جنگ که علیه علی بن ابی طالب برپاشده بود کشته شد.

ابراهیم مرگ پدرش را از ناحیه خاندان علی (ع) می دید و دی دل کینه دیرینه داشت.

او نیز مانند شامیان به تماشای کاروان اسیران اهل بیت (ع) آمده بود.

نگاهش به علی بن الحسین (ع) افتاد گویی جراحت عقده هایش دوباره شکافته مجسم گردید. از روی انتقامجویی گفت:

ای فرزند علی، چه کسی پیروز است؟

منظور ابراهیم از این سخن، یادآوری گذشته بود.

او می خواست بگوید، اگر بنی هاشم در جنگ جمل پیروز شدند، اما در نهایت همه آن پیروزیها به شکست منتهی شده است. و شما که فرزندان علی (ع) هستید امروز در بند اسارتید من که فرزند طلحه هستم، اکنون آزادم و تماشاگر!

مجال، مجال استدلال و مباحثه نبود.

ابراهیم با مرد شامی فرق می کرد. مرد شامی گول خورده بود

و بی غرض، اما ابراهیم اهل بیت را خوب می شناسد و سخنانش از روی انتقامجویی است. امام سجاد (ع) به او پاسخی کوتاه می دهد و می فرماید:

اگر می خواهی بدانی چه کسی پیروز است، هنگام نماز اذان و اقامه بگو. (۲۶۵)

سخن کوتاه - اما قاطع - امام سجاد (ع) به ابراهیم، پیامی ژرف به همراه داشت. و به او یاد آوری می کرد که ای ابراهیم جنگ ما در گذشته و خال برای عزت و قدرت دنیایی نبود که اکنون ما شکست خورده باشیم و تو و یزید پیروزمند باشید. جنگ و قیام ما برای زنده ماندن پیام توحید و ندای وحی و رسالت بود تا زمانی که از ماءذنه ها ندای شهدای لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله بلند باشد و مسلمانان برای نماز خویش در اذان و اقامه این شعارهای توحیدی و محمدی را تکرار کنند، ما پیروزیم.

ورود به مجلس یزید

هر چه زمان می گذرد، شرایط جسمی و روحی اهل بیت (ع) دشوارتر می شود.

سختیهای راه، سختگیریهای ماءموران، شماتتهای مردم و گذشتن از میان بازارهای شلوغ شام، قرار گرفتن بانوان محجوب اهل بیت در معرض نگاه بیگانگان و اکنون ورود به مجلس جشن یزید!

این که آیا در شام دو مجلس برگزار شده است، یکی در مسجد جامع دمشق و دیگری در کاخ یزید و یا این که تمامی رخدادهای اسف انگیز شام و سخنان حضرت زینب و امام سجاد - علیه السلام - در یک مجلس اظهار شده، دلایل قطعی در دست نیست و تعیین این موضوع تاءثیر مهمی در اصل بررسی

آن حوادث ندارد.

آنچه مورخان درباره ورود اهل بیت (ع) به مجلس یزید نوشته اند، مفصل و داشته و مواضعی که آن حضرت در برابر امویان اتخاذ نموده تا توانسته است از اسارت مظلومانه خویش و خاندانش، قیامی دیگر و قیامهایی دیگر بیافریند.

یزید بی آن که به بازتاب و فرجام کردارش بیندیشد، مست قدرت و خودخواهی است و می خواهد هر چه بیشتر شکوه و شوکت و اقتدار خویش را! همگان بنمایاند.

مجلس را آراسته و تشریفات را برقرار کرده است، اما با این برای او کافی نیست. او می خواهد با تحقیر و کوچک نمایی هر چه بیشتر اهل بیت، خود را بزرگتر بنمایاند.

از این رو، سختگیریها و توهینها به اهل بیت فزونی می یابد. ماءموران دربار، موظف می شوند، اسیران را به گونه ای وارد مجلس کنند که نهایت ذلت و خواری در اندام آنان ظاهر باشد!

این است که اسیران را با ریسمان به یکدیگر می بندند!

و علی بن الحسین (ع) که سالار ایشان به شمر می آید با زنجیر بسته می شود. (۲۶۶)

اهل بیت (ع) وارد آن مجلس می شوند، نخستین نگاه علی بن الحسین - علیه السلام - به جرثومه های جهل و خودکامگی می افتد.

فرزند از نسل معاویه و ابوسفیان که تمامی جهل و شقاوت نیاکانش را در خود جای داده است.

او سنگدل تر از آن است که نصیحت و اندرزگویی در قلبش راه یابد.

او درس نیرنگ و خیانت را بارها و بارها از پدرش آموخته است.

امام سجاد - علیه السلام - به او چه بگوید!

بگوید یا سکوت کند!

امام

می داند که اگر یزید خود راهی به نور و هدایت و رحمت و عطوفت ندارد اما بسیاری از آنان که در مجلس می شوند.

اگر یزید جز به حکومت خویش نمی اندیشید، اما آنان ممکن است شعله ای از نور محبت پیامبر (ص) در قلبهایشان باشد.

پس باید سخنی گفت که هر چند خطاب به یزید باشد، اما تاءثیرش را باید در قلب مردم جست.

از این رو علی بن الحسین - علیه السلام - فرمود: انشدک الله یا یزید ما ظنک برسول الله لورا ناعلی هذه الحاله (۲۶۷)

یعنی ش سوگند به خدا، ای یزید، چه گمان داری به رسول خدا اگر ما را بر این حال مشاهده کند.

امام از کوتاهترین جمله ها، پیامدارترین مفاهیم را به شنودگان منتقل می کند.

به او اجازه سخنرانی نخواهند داد.

هنوز بسیاری از شامیان او را بدرستی نمی شناسند، از کجا آغاز کند و چگونه. تنها نقطه مشترک میان او و جمع، پیامبر (ص) است. آن جمع اگر هیچ چیز از معارف دین و تاریخ گذشته اسلام ندانند، اما نام پیامبر را شنیده اند و هر چند به شکلی صوری به پیامبر علاقمند هستند.

شخص یزید ارجی برای پیامبر قایل نیست، چنان که در شعارش بعدها به آن اشاره کرد. اما مردم ناآگاه شام، به عنوان خلیفه رسول الله به یزید نگاه می کنند و برای پیامبر احترام قایلند.

وقتی امام سجاد علیه السلام نام رسول خدا را به میان نمی تواند خود را بی تفاوت نشان دهد. ناگزیر می شود: زنجیرها را از علی بن الحسین (ع) بردارد!

یزید با این کار، می خواهد

رحمت و عطوفت خود را به حاضران بنمایاند. غافل از این که پذیرش اعتراض امام سجاد – علیه السلام – آغاز افشا شدن ماهیت زشت حکومت اوست و فرو افتادن غل و زنجیرها از اندام علی بن الحسین – علیه السلام – به معنای فرو شکستن نخستین حصارهایی است که او – یزید – خود را در پشت آنها مخفی داشته است

اهل بیت در مجلس یزید جای می گیرند و ماءموران سر مقدس سید الشهدا را پیش می آورند و در مقابل یزید می گذارند.

یزید شعر می خواند:

یفلن هاما من رجال اعزه

علینا وهم کانوا اعق و اظلما

یعنی؛ شمشیرها، سرمردانی را می شکافند که نزد ما گرامی هستند ولی چه کرد که آنان در دشمنی و ستم پیشدستی کرده اند!

علی بن الحسین (ع) که در میان اسیران قرار داشت، فرمود:

ای یزید! بهتر است به جای شعری که خواندی، این آیه از قرآن را بشنوی که خداوند می فرماید:

ما اصابکم من مصبیه فی الارض و لا فی انفسکم الا فی کتاب من قبل ان نبراء ان ذلک علی الله یسیر. لکیلا. لکیلا تاءسوا علی ما فاتکم و لا تقرحوا بما آتاکم والله لا یحب کل مختال فخور. (۲۶۸)

یعنی؛ هیچ مصیبتی در زمین و یا در بدن متوجه شما نمی شود مگر این که قبل از آن، از سوی ما خداوند در کتابی پیش بینی شده و رقم خورده باشد، و این بر خدا آسان است. تا بر آنچه از دست می دهید اندوهگین نباشید و به آنچه به دست می آورید شادمانی نکنید و خداوند هیچ متکبر خود ستایی را

دوست ندارد.

آنچه امام سجاد - علیه السلام - از این آیه می جوید این است که به یزید یاد آوری کند اگر ما عزیزانی را از دست آورده ای، مجال خوشی و سرمستی نخواهد داشت. و تو با این فخر فروشی و بزرگ نمایی منفور درگاه خدا هستی.

یزید که منظور امام و پیام آیه را دریافته بود، بشدت خشمگین شد و گفت: آیه دیگری هم در قرآن هم هست که آن آیه درباره شما مناسبتر است:

و ما اصابکم من مصیبه فبما کسبت ایدیکم و یعفوا عن کثیر. (۲۶۹)

یعنی؛ هر بلا و مصیبتی که به شما می رسد، نتیجه دستاوردهای خود شماست. یزید با این آیه می خواهد بگوید که اگر شما در برابر خلافت من سر تسلیم و سازش فرود می آورید، با این حوادث روبرو نمی شدید. پس این شما هستید که قدم در این راه گذاشته اید. (۲۷۰)

یزید، خود و خاندانش را صاحبان اصلی حکومت بر مسلمین می داند و هرگونه اعتراض و انکار را بر نمی تابد.

این چیزی است که مورخان بصراحت از آن یاد کرده اند.

یزید انتظار دارد که اهل بیت پیامبر - صلی الله علیه وآله - در برابر زشتکاریها و اهانتهای او سکوت کنند و او را ارج نهند. اما امام سجاد (ع) به او می گوید:

لا تطعموا ان تهینونا و نکرمکم

و ان نکف الاذی عنکم و تؤ دونا

فالله یعلم انا لانحبکم

و لانلومکم ان لم تحبونا (۲۷۱)

یعنی؛ شما انتظار دارید که ما را مورد اهانت قرار دهید ولی ما شما را اکرام کنیم!

ما را مورد آزار و

شکنجه قرار دهید ولی ما دست از شما برداریم!

خدا میداند که ما هرگز شما را دوست نمی داریم و البته شما را ملامت نخواهیم کرد بر این که دوستدار ما نیستید.

امام (ع) با این بیان که در حقیقت به یزید می گوید این ما نیستیم که گام نخست را در راه عداوت برداشته ایم. این شما هستید که با اهانت به اسلام و ارزشهای اسلامی و ستم به اهل بیت، گام در راه ستیز با دین و حامیان آن نهاده اید و انتظار دارید که آنان در مقابل شما سکوت کنند و شما را با دیده تعظیم و تکریم نگرند!

یزید می گوید:

در این جا حق با شماست ولی اصولا پدر و جد تو - پیامبر - صلی الله علیه وآله - - تلاش کردند تا قدرت را به کف آورند و امیر باشند و با ما به نزاع و درگیری پرداختند...

علی بن الحسین - علیه السلام - در پاسخ او فرمود:

ای پسر معاویه و هند! قبل از این که تو به دنیا بیایی، پیامبر و حکومت از آن جد نیاکان من بوده است. روز بدر احد و احزاب پرچم پیروزمند رسول خدا (ص) در دست پدر من - علی بن ابی طالب (ع) - بود در حالی که پدر و جد تو پرچم کفر را دردست داشتند!

سخن که به این جا انجامید، چنان یزید به بن بست رسیده بود که چاره ای جز سکوت نداشت. البته اگر این سخنان در محفلی خصوصی رد و بدل شده بود چه بسا بیش از اینها ناشکیبایی می کرد و امام علی

- علیه السلام - را خاموش می کرد و کشت.

اما یزید در آن محفل عمومی گام در میدان مناظره و اثبات حقانیت خویش گذارده و اکنون مجلس در وضعیتی قرار گرفته است که او ناچار به ادامه آن وضع است. امام سجاد - علیه السلام - که شرایط دگرگون شده مجلس دگرگون شده مجلس را شاهد بود و نفوذ سخنانش را در حاضران احساس می نمود، آهنگ سخن را از شیوه استدلالی به روش عاطفی تغییر داد.

نه برای متاءثر ساختن یزید! بلکه برای بیدار ساختن وجدانها و عواطفی که اکنون با سخنان و استدلالهای او شعورشان رو به بیداری نهاده است.

امام فرمود:

ای یزید! اگر درک می کردی و می دانستی که چه کرده ای و با پدر و برادر و عموزاده ها و خاندان ما چه رفتاری داشته ای و اگر براستی قادر بودی عمق این فاجعه را بشناسی به کوهها می گریختی بر ریگها می خفتی و آرام نمی گرفتی.

امام نگاهی هم به مردم دارد، به حاضران مجلس یزید! و می فرماید:

ماذا تقولون اذ قال النبی لکم

ماذا فعتلتم و انتم آخر الامم

بعترتی و باهل بعد مفتقدی

منهم اساری و منهم ضرجوا بدم

یعنی؛ چه پاسخ خواهید داشت آنگاه که پیامبر - صلی الله علیه وآله - به شما بگوید: شمایان که سرآمد امتها هستید، با عترت من و خاندان، بعد از رحلت من چه کردید!

برخی را به اسارت کشاندید و گروهی را به خونشان آغشته ساختید!

خطبه علی بن الحسین – علیه السلام –

حساسترین سخنان امام سجاد - علیه السلام - که در طول اقامت در شام شده است و تحولی عظیم در محیط ساسی

شام مردم نسبت به دستگاه ایجاد کرد ومعادلات یزید را برهم زد و خط مشی او را نسبت به اهل بیت کاملا تغییر داد، خطبه ای است که آن حضرت در جمع مردم و رجال سیاسی دین شام ایراد کرد.

از کتابهای تاریخی چنین استفاده می شود که این خطبه در مسجد جامع دمشق ایراد شده واز حوادثی که در کاخ یزید رخ داده و سخنانی که در محفل خصوصی تر وی ردو بدل شده جداست. این خطبه را باید اوج موفقیت امام سجاد – علیه السلام – در رسالت تبلیغ عاشورا و تداوم خط شهیدان کربلا دانست.

اگر این خطبه ایراد نشده بود، چه بسا ماهیت نهضت حسینی برای سالیان دراز و یا برای همیشه بر اهل اسلام مخفی می ماند و اهداف خداجویانه عاشورائیان به نسلها نمی رسید.

در این میان جای این پرسش هست که یزید با آن همه استبداد و خونخواهی چگونه اجازه می دهد که زبان گویا و اندیشه آگاهی چون علی بن الحسین – علیه السلام – در برابر او بایستد و علیه او افشا گری کند و برنامه های او را در هم ریزد!

در پاسخ باید گفت که بلی یزید و همفکرانش از پیدایش چنین جریانی بشدت نگران بودند، اما اداره الهی به حمایت از مظلومان و نصرت حق، از یک سو، و شرایط ویژه ای که بر مجلس یاد شده حاکم شده بود، امویان را ناگزیر ساخت تا به امام سجاد – علیه السلام – اجازه سخن بدهند.

زمینه ها این چنین شکل گرفت.

یزید برای استفاده بیشتر از شهادت حسین علی – علیه السلام –

و اسارت خانـدان وی در جهت تحکیم پایه های حکومتش تصـمیم گرفت تا از سـخنوران دربارش در مـذمت خانـدان علی و توجیه فجایعی که صورت داده بود، بهره جوید.

یزید از خطیب دربار خواست تا بر منبر رود و نقش خویش را در آن جمع حساس ایفا کند.

خطیب در بلنـدی جـای گرفت و زبـان به هتاکی و بی حرمتی به اهل بیت گشود. امام سـجاد از گسـتاخی و زشـتگویی خطیب برآشفت و فرمود:

خداوند جایگاهت را آتش دوزخ قرار دهد

وقتی سخنان خطیب دربار پایان یافت، امویان خود را فاتح می دیدی و مسایل راحل شده می پنداشتند.

اما علی بن الحسـین – تنها مرد جوان قافله اسـیران – با اندامی که آثار رنج و اسارت از آن پیدا بود از جای برخاست و به یزید گفت: خطیب شما آنچه خواست به ما نسبت داد و با مردم گفت، آیا اجازه می دهی من هم بار مردم سخن بگویم؟

یزید رضایت نمی داد، اما اطرافیان و حاضران مجلس و یکی از فرزندان خلیفه اصرار ورزیدند تا یزید پیشنهاد علی بن الحسین – علیه السلام – را پذیرد. زیرا در وضع و حال او نمی دیدند که بتواند سخنی همپای سخنور گزیده دربار بگوید!

یزید ناگزیر اجازه داد.

امـام سـجاد – علیه السـلام – از پلکان منبر بالا رفت. در برابر چشـمان مردم قرار گرفت و از بلنـدایی که هماره صـدای شـیطان صفتان و متملقان درباری بلنـد شده بود، نوای گرم توحیدی اوج گرفت. آنچه تا آن روز بر مردم شام پوشـیده مانده بود، افشـا شد.

امام زین العابدین – علیه السلام – نخست سپاس خدای

گفت و خطبه را آغاز کرد.

سخنـان آغـاز خطبه آنچنان تحول آفرین بود که اشک چشـمان مردم را فرو ریخت و عواطف آنان را بشـدت تحت تاءثیر قرار داد.

در ادامه آن سخنان، امام فرمود:

ای مردم! شش نعمت به ما عطا گردیده و هفت فضیلت از سوی خدا به ما داده شده است.

ما از علم، حلم، بزرگواری و بخشش، فصاحت، شجاعت و محبوبیت اجتماعی درمیان مؤمنان، برخورداریم.

فضـیلتها و شـرافتهای ما عبارتند از این که: پیامبر خاتم محمد - صـلی الله علیه وآله - از ما خاندان است و علی بن ابی طالب - صادقترین یار پیامبر - جعفر طیار، حمزه - شـیر شـجاع خدا و رسول - و حسن و حسـین - دو سبط این امت - نیز از خاندان ما هستند.

آنان که مرا می شناسند، از توضیح بی نیازند ولی آنان که مرا نمی شناسند گوش فرا دهند تا خویش را به ایشان بشناسانم.

ای مردم! من فرزند مکه و منایم،

من فرزند زمزم و صفایم.

من فرزند آنم که حامل رکن است.

من فرزند بهترین انسانی هستم که بر کره خاک جامه وجود پوشیده است.

من فرزند برترین موحدی هسـتم که برگرد کعبه طواف کرده و گام در مسـیر صفا و مروه نهاده و حج به جا آورده و خدای را لبیـک گفته است. من فرزنـد آن پیـامبرم که بر مرکب آسـمانی - براق - سوار گشت و جبرئیـل او را به بلنـد جایگـاه هستی - سدره المنتهی - رسانید. به قرب خدا رسید؛ آنجا که فاصله قاب قوسین و یا کمتر بود!

من فرزند آنم که فرشتگان آسمان

با او نماز گزاردند و به او اقتدا کردند.

من فرزند علی مرتضایم. آن کسی که بر صورت مستکبران نواخت تا ایمان آوردند - در برابر شعار لااله الا الله و پیام توحید سر فرود آورند و دست از عناد بردارند - من فرزند آن کسی هستم که پیشاپیش رسول خدا، با دو شمشیر و دو نیزه می جنگید.

دو هجرت کرد، دو بار با پیامبر بیعت نمود، در بدر و چنین رزمنده بود و حتی یک لحظه - یک چشم برهم زدن - به خداوند کفر ورزید.

من فرزند صالحترین مؤمنان، وارث پیامبران، نابودگر ملحدان پیشوای مسلمان نور جهانگران، زینت عبادت کنندگان، سرآمد گریه کنندگان - از خوف خدا اشتیاق به لقای حق - شکیباترین، برترین قیام کنند گان خاندان پیامبر (ص).

من فرزند کسی هستم که از سوی جبرئیل و میکائیل مورد تاءیید و یاری بود. - علی - علیه السلام - - حمایتر از حریم مسلمانان کشنده مارقین و ناکثین و قاسطین طاغیان صفین و نهروان و جمل ستیزنده با دشمنان لجوج جمهوری اسلامی ایران

- علی - علیه السلام - پرافتخارترین مرد از میان تمامی قریش اولین کسی به خدا و پیامبر - صلی الله علیه وآله - مثبت گفت و ایمان آورد. پیشتاز پیشتازان راه دین، شکننده متجاوزان، نابود کننده مشرکان، تیری از تیرهای خدا بر منافقان، زبان گویای حکمت نیایشگران یاور دین خدا، ولی سرپرست امر الهی - حافظ و مجری قوانین پروردگار...

آری او جدم علی بن ابی طالب است. (۲۷۲)

سپس امام چنین ادامه داد:

من فرزند فاطمه زهرایم.

من فرزند سرور زنان عالمم.

امام همچنان به معرفی خویش

ادامه داد، تا آن جا که صـدای مردم به گریه بلنـد شـد، و یزید از تاءثیر سـخنان امام علیه السـلام در قلب مردم سـخت بیمناک گردید.

هراس یزید از این بود که مردم در همان محفل علیه او بشورند! از این رو برای قطع کردن سـخنان امام سـجاد - علیه السـلام - به مؤذن دستور داد اذان بگوید

یزید از این عمل می توانست چند هدف را دنبال کند: نخست بریدن کلام علی بن الحیسن و سـپس بازداشـتن مردم از اندیشـه درباره سـخنانی که آن حضـرت ایراد کرده بود و همچنین به دست آوردن فرصتی برای تصـمیم گیری مناسب و علاوه بر همه اینها، یزید که بشدت خود را در نظر مردم، ضد دین و ضد ارزشهای دینی می دید، با ندای اذان می خواست در این باور مردم تردید ایجاد کند! مؤذن از جای برخاست و با صدایی که به همه می رسید گفت:

الله اکبر، الله اکبر.

علی بن الحیسن در ادامه سخنان پیشین خود و برای همنوایی با ندای اذان فرمود:

آری هیچ چیز بزرگتر و ارجمندتر از خدا نیست.

مؤذن گفت: اشهد ان لا اله الا الله.

امام فرمود: تمامی وجودم - پوست و خون و گوشتم - به یگانگی خدا شهادت می دهند. مؤ ذن گفت: اشهد ان محمدا رسول الله (ص).

امام که هنوز بر بالای منبر قرار داشت در این هنگام چهره اش را از زمین مردم به سوی یزید برگرداند و فرمودن

این یزید این محمد - صلی الله علیه وآله - که هم اکنون نامش را مؤذن بر زبان آورد و به پیامبری او گواهی داد، آیا جدم

توست یا جد من است!

اگر بگویی پیامبر (ص) جد توست دروغ گفته ای و کفر ورزیده ای!

و اگر باور داری که پیامبر (ص) جد من است پس چرا و به چه جرمی خاندان او را کشتی! (۲۷۳)

امام سجاد علیه السلام تا بدین جا رسالت خویش را به شایستگی ایفا کرد و آن مجلس را با وضعی آشفته و نگران کننده برای یزید پایان یافت.

بازتاب خطبه امام سجاد – علیه السلام –

سخنان و موضع گیرهای امام سجاد (علیه السلام) و همچنین زینب کبرا علیها السلام در قبال برنامه های یزید زندگی یزید را آشفته ساخت تا آنجا که برخی منابع نوشته اند:

یزید با مشاهده تاءثیر عمیق خطبه علی بن الحسین در مردم به کسانی که از وی خواسته بودند تا به علی بن الحسین اجازه سخنرانی بدهد و بر این خواسته خود اصرار ورزیده بودند رو کرد و بالحنی بشدت اعتراض آمیز گفت: شما مقصودتان رسوایی ما و نابودی سلطنت ما بود!

ولی آنان در پاسخ گفتند: به خدا سوگند باور نمی کردیم، جوانی که مانند وی رنج و آسیب دیده عزیزترین عزیزانش را از دست داده، با حالت اسارت بر مرکبهای برهنه روزه راه پیموده.. بتواند در مجلسی که انبوه درباریان و بزرگان شهر ومردم مختلف حضور دارند، این گونه محکم و مستدل سخن بگوید.

یزید گفت: اما من می دانستم که فرزندان پیامبر (ص) از چه نیرو و قدرتی برخوردارند.

مردمی شامی که چه بسا مؤذن دربار نیز بود سخنان یزید را می شنید و از آنجا که ماهیت خاندان اموی و اهداف پلید آنان را هنوز شناخت بود و براستی گمان کرده بود معاویه

و یزید امیر المؤمنین هستند با شگفتی پرسید:

اگر براستی تو می دانستی که اینـان فرزنـدان و خانـدان پیـامبر هسـتند و از قـدرت معنوی و نفوذ کلام برخوردارنـد پس به چه علت آنان را مورد قتل و غارت قرار دادی!

بدیهی است که این اعتراضها با عکس العمل شدید یزید مواجه می شد و پاسخی جز مرگ و نابوید گوینده نداشت. (۲۷۴)

از برخی منابع دیگر اسـتفاده می شود که مردی از عالمان یهود نیز در محفل یزید حضور داشت، او نیز پس از شـنیدن سـخنان امام سـجاد – علیه السـلام – از یزید پرسـید: براستی این جمان کیست؟ یزید گفت: فرزند حسین – علیه السلام – است. یهودی گفت: کدام حسین – علیه السلام –... آن مرد سؤ ال کرد تا دانست این خاندان از نسل پیامبر (ص) هستند و آن بزرگواری که مظلومانه در صـحرای کربلا به شهادت رسیده فرزند دختر پیامبر (ص) است. از این رو با توبیخ و سرزنش به یزید گفت: آیا او فرزنـد دختر پیـامبر تـان بود که با این فاصـله کم پس از رحلت پیامبران او را کشتیـد، براستی رفتاری ناشایست درباره خانـدان پیامبر – صـلی الله علیه وآله – خویش روا داشـته ایـد... شـما دیروز از پیامبرتان جدا شده اید و امروز فرزندش را می کشـید؟... (۲۷۵)

به هر حال آنچه در ضـمن این روزهای انـدک واقع شد، یزید را ناگزیر ساخت تا از موضع قدرتمندانه و پندار پیروزی خویش دست بردارد. واز آنچه نسـبت به خانـدان رسـالت انجام داده معـذرت خواهی کنـد و گناه آن را به دیگران مسـتند سازد. یزید ناگزیر شد تا در جمع

مردم شـام – آن شامیـانی که در نتیجه تبلیغات شوم امویان و یا پست باطنی، درصـدد به اسـیری گرفتن و برده ساختن اهل بیت پیامبر – صلی الله علیه وآله – بودند! (۲۷۶) خطبه ای بخواند و در آن بگوید:

ای اهل شام! شما گمان نکنید که حسین بن علی – علیه السلام – را من کشته ام یا دستور کشتنش را داده ام؛ نه به خدا سوگند من هرگز چنین نمی خواسـتم، مسؤ ول کشـته شـدن خانـدان پیـامبر – صـلی الله علیه وآله –، پسـر مرجانه – عبیـدالله بن زیاد – فرماندار کوفه است. (۲۷۷)

این تحولات ژرف سبب شد تا یزید که می خواست از بازماندگان صحنه کربلا، اسیرانی به چنگ آورد و اصیلترین خاندان و شریفـترین مردمـان را بـه ذلـت و خـواری بنشانـد، از تصـمیم خـود منصـرف شـود و ایشـان را اکرام نمایـد و برای پـذیرش درخواسـتهای امام سـجاد (ع) اعلام آمادگی کند. آن جریمه ای که در آغاز ورود اهل بیت به شام، رو به جانب امام سـجاد – علیه السلام – کرده می گوید:

یا علی، الحمدالله الذی قتل اباک

یعنی؛ ای علی، خدا را سپاس که پدرت را کشت!

اکنون در موضـعی قرار گرفته است که به امام سـجاد – علیه السـلام – می گوید: خدا پسـرمرجانه را لعنت کند اگر من خود با حسـین بن علی – علیه السـلام – مواجه می شدم پیشـنهادهای او را می پذیرفتم و راهی را در پیش می گرفتم که به کشته شدن وی نینجامد حاضر بودم او کشته نشوم هر چند بعضی فرزندانم را از دست بدهم! لیک آنچه قضای الهی بود

صورت گرفت، اکنون اگر پیشنهاد و یا درخواستی دارید به من بنویسید تا آن را عملی کنم. (۲۷۸)

با توجه به آلام سنگینی که بر کاروانیان شهادت و اسارت وارد شده بود و فریادهایی که درسینه نگاه داشته بودند و حق اظهار آن را، بازگشت به سرزمین شهادت؛ آن جا که پاره های تنشان را مظلومانه ترک گفتند و اجازه نداشتند برایشان نوحه کنند و یا بازگشت به مدینه، شهر پیامبر، شهر خاطره های زنده شهیدان آنها!

در این که اهل بیت - علیه السلام - چه مدت در شام توقف داشته اند، نقلهای مختلفی رسیده است ولی از مجموع آنها میتوان نتیجه گرفت که توقف آنان در شام کمتر از ده روز بیشتر از یک ماه نبوده است.

خطبه امام سجاد - علیه السلام - در آستانه ورود به مدینه

کاروان اهل بیت به مدینه نزدیک می شود. در این جا نیز امام سجاد - علیه السلام - رسالتی ویژه دارد. آن حضرت می بایست حداکثر آگاهی را نسبت به آنچه واقع شده به مردم بدهد. از این روی امام سجاد - علیه السلام - نخست وارد مدینه نمی شود. در خارج مدینه خیمه هایی برپامی کند و شیرین جذلم را ماءمور می سازد تا مردم مدینه را از آن آمدن قافله خزان زده خاندان رسول - صلی الله علیه وآله - مطلع سازد.

بشیر می گوید: پس از این که خیمه ها بر پا شد و زنان و کودکان مستقر شدند، علی بن الحسین - علیه السلام - به جانب من رو کرده و فرمود: ای بشیر خداوند پدرت را رحمت کند. او می توانست شعر بگوید، آیا تو نیز از شعر بهره ای

داری؟

عرض کردم: آری ای فرزند رسول خدا – صلی الله علیه وآله – من هم شاعرم.

امام فرمود: وارد مدینه شو و خبر شهادت حسین بن علی – علیه السلام – را به مردم مدینه برسان.

بشیر می گوید: پس از فرمان امام، سوار بر اسب شدم و کوچه های مدینه را پشت سر گذاردم تا به مسجد النبی (ص) رسیدم، – آنجا که جمع مؤمنان هماره جمع است و مرکز اخبار مهم دینی است – با صدایی آمیخته به گریه و اندوه و فریاد بر آوردم:

یا اهل یثرب لامقام لکم بها

قتل الحسین فادمعی مدرار

الجسم منه بکربلاءمضرج

والراءس منه علی القناءیدار

یعنی؛ ای ساکنان مدینه، جا ندارد که دیگر در مدینه بمانید.

حسین بن علی – علیه السلام – کشته شد، پس هماهر بر این مصیبت بگریید. بدن او در کربلا آغشته در خون.

وسرمطهر او بر فراز نیزه، در چرخش میان شهرها!

بشیر می گوید پس از این اشعار به مردم اعلام کردم که علی بن الحسین – علیه السلام – و خاندان او اکنون در کنار شهر مدینه توقف کرده اند و من فرستاده اویم تا این پیام را به شما برسانم و مکان توقف او را به شما بنمایانم.

مردم مدینه با شنیدن این پیام نگران و سراسیمه از شهر خارج شدند.

زنان از شدت مصیبت، با موهای پریشان و نوحه کنان از کوچه های مدینه می گذشتند تا به توقفگاه اهل بیت برسند. هیچ گاه شهر مدینه تا آن اندازه مصیبت زده دیده نشده بود. انبوه مردم مدینه، اطراف خیمه ها حلقه زدند.

امام سجاد – علیه السلام – از خیمه

بیرون آمد در حالی که با دستمالی که در دست داشت، اشکهای چشمش را مدام از گونه هایش پاک می کرد.

برای امام جایگاه قرار گرفت در حالی که نمی توانست از گریه خودداری کند.

منظره به گونه ای بود که تمامی حاضران در آن جمع متاءثر شده و گریستند.

پس از لختی، امام از مردم خواست تا ساکت شوند.

صدای گریه و سوگواری مردم قدری کاهش یافت. آنگاه امام خطبه ای را چنین آغاز کرد: حمد مخصوص پروردگار جهانیان، آن مالک و فرمانروای روز جزاست و پدید آورنده تمامی خلق...

خدای را می ستاییم بر رخدادهای عظیم و فجایع روزگار و مصیبتها بزرگ و شکننده زمان.

امام با این بیان هم شدت رنجها و مصیبتهای وارد بر اهل بیت را به مردم یاد آور شده و هم مقام صبر و رضا و استقامت دینی خود در برابر رخدادهای زمان و مشکلاتی که در مسیر ایمان خداجویی به آنان رسیده ابراز کرده است.

امام چنین ادامه داد:

ای مردم! خداوند - که ستایش مخصوص اوست - به وسیله مصیبتهای بزرگ و شکستی که بر پیکر اسلام وارد گردید، ما را آزمود.

ابا عبدالله و عترت او به شهادت رسیدند، زنان و کودکان خاندان او به اسارت گرفته شدند و سر مقدس او را بر فراز نیزه ها شهر به شهر عبور دادند!

این مصیبتی است که همتای آن درد و مصیبتی نخواهد بود!

ای مردم! از این پس کدامتان، شادی به قلبهاتان راه خواهد یافت!

کدام قلب است که در این ماتم محزون نباشد.

کدام چشم است که از گریه دریغ کند و اشک نریزد!

درندگان

سخت ذل بر این فاجعه و بر این کشتار گریستند.

امواج دریاها، ارکان آسمانها، کرانه های، زمین و... فرشتگان مقرب خدا و تمامی اهل آسمانها بر این رخداد اشک ماتم ریختند.

هان ای مردم، کدام قلب است که برای شهادت حسین – علیه السلام – نشکند!

کدام گوش است که وارد شدن این شکست و خلا عظیم را بر پیکر اسلام بشنود و از شدت غم ناتوان از شنود، نشود..

ای مردم ما – از سوی مدعیان مسلمانی، کوفیان و شامیان – مورد بی مهری و ستم قرار گرفتیم، آواره و سرگردان شدیم!

بی پناه و دور مانده از شهرها!

با ما چنان رفتار شد که گویی مردمان کافر و محارب با دین پیامبریم. در حالی که نه جرمی داشتیم و نه ناروایی را مرتکب شده بودیم..

به خدا سوگند، – با ما چنان رفتار شد که – اگر پیامبر (ص) خود سفارش کرده بود که با ما بجنگند و ما را بکشند – آن گونه که سفارش کرده است به ما نیکی کنند – این مردم گمان نمی رفت که بیش از این بر ما ستم کنند.

اناالله و انااليه راجعون.

چه بزرگ و دردناك و فریاد برانگیز است این رخداد غمبار!

ما آنچه دیده ایم برای خدا و در راه دین خدا می دانیم و خداوند قادر شکست ناپذیر است و انتقام ما را از دشمنان خواهد گرفت. (۲۷۹)

امام سجاد – علیه السلام –، پس از واقعه کربلا

هر چند، پس از مسایلی که در شام رخ داد، یزید متوجه شد که آنچه به اهل بیت پیامبر – صلی الله علیه وآله – روا داشته به مصلحت حکومت وی نبوده است.

و هر چند به ظاهر یزید از آنچه کرده اظهار ندامت کرد، اما جای تردید ندارد که نرمش یزید با اسیران اهل بیت، ناشی از عاطفه انسانی و یا انگیزه دینی نبود، بلکه او صلاح حکومت خود را در ادامه خشونت نسبت به خاندان حسین (ع) ندید.

وقایعی که از این پس به دست یزید رخ داد خود گوه بر این ادعا است که تنها مهم او، حفظ قدرت و پایگاه حکومت بود و برای این کار از انجام هر عملی بیم نداشت.

توجه به این نکات، خود می نمایاند که امام سجاد - علیه السلام - حتی پس از ورود به مدینه در چه شرایطی از نظر سیاسی - اجتماعی قرار داشته است و چه شیوه ای را می توانسته است در پیش گیرد.

علاوه بر این، قبلا نیز یاد آور شدیم که رفتار کوفیان با اهل بیت، چهره ای غیر قابل اعتماد، پیمان شکن و سست عنصر از مردم آن عصر ترسیم کرده بود که امام هرگز پس از آن تاریخ، شرایط را برای حرکتهای علنی و نهضتهای مسلاحانه مساعد نمی دید. نه امام سجاد بلکه هیچ یک از ائمه پس از آن تاریخ، به طور علنی و آشکار گام در میدان رهبری عناصر انقلابجو ننهادند. بلکه هر امام به اقتضای شرایط و نیازهای زمان شیوه ای دیگر در ایفای وظیفه امامت و رهبری امت در پیش گرفتند.

سخنان نقل شده از امام سجاد - علیه السلام - در آستانه ورود به مدینه، خود گواه بر این است که امام (ع) بااین که غمهای وصف ناپذیر خود را با مردم در میان می

گذارد و شهادت مظلومانه حسین - علیه السلام - و اسارت پر مشقت خویش و همراهانش را مطرح می کند، اما بصراحت نامی از دستگاه حکومت و جنایات یزید به میان نمی آورد. بلکه سخن از بی وفایی و ستمکاری مردمان زمان و مدعیان مسلمانی به میان می آورد.

هر چند مردم بروشنی دریافتند که حکومت یزید عامل اصلی رخداد فاجعه کربلاست و بر امویان لعن و نفرین می فرستاند، اما در سخنان امام بصراحت یادی از این مطلب نشده است.

شیوه ای که امام سجاد - علیه السلام - پس از این در پیش گرفت، در ادامه همین سیاست بود.

تحلیل زندگی سیاسی - اجتماعی امام زین العابدین - علیه السلام - می بایست بر پایه دو اصل یاد شده یعنی استبداد حاکمان و نبودن اعتماد لازم به انقلابی نمایان و انگیزه ها و وفاداری آنان صورت گیرد.

امام در آستانه ورود به مدینه، با احساس و عاطفه سخن گفت.

مقام، مقام احتجاج و انگیزش انقلابی و دعوت به نهضت مسلحانه نبود. چرا که هم اکنون از شهر کوفیان - طرفدار نهضت و مدعیان وفاداری به ائمه (ع) - می آمد!

و مدینه در مقایسه با کوفه، برگ برنده و ممتازی نداشت تا امام بخواهد از نیروی آنها علیه حاکمیت امویان بهره گیری کند!

پس از آن نیز امام، یاد شهیدان کربلا را با احساس، زنده نگاه داشت.

احساسی که ریشه در اعماق جان و روحش داشت.

امام صادق (ع) می فرماید: زین العابدین - علیه السلام - چهل سال بر شهادت مظلومانه پدر گریست در حالی که روزها را روزه بود و شبها

را به عبادت زنده می داشت. هنگامی که خدمتکاران برای افطار، غذا می آورند و در برابر آن حضرت می نهادند، می فرمود: فرزند رسول خدا در حال گرسنگی به شهادت رسید، فرزند رسول خدا با لبهای تشنه به شهادت رسید.

امام آن قدر این جملات را تکرار می کرد تا آب و غذایش با اشک چشمانش می آمیخت. (۲۸۰)

امام علی بن الحسین (ع) بدان اندازه می گریست که اطرافیان بر سلامت چشمان وی بیمناک شدند. از این رو به حضرتش گفتند که گریه زیاد به بینایی چشم شما زیان می رساند.

امام در پاسخ می فرمود: چطور ممکن است از گریه خودداری کنم؟ با این که پدرم را از نوشیدن آب مانع شدند؛ آبی که تمام موجودات حتی درندگان و حیوانات وحشی حق داشتند از آن استفاده کنند... (۲۸۱)

در روایتی دیگر چنین آمده است:

به امام سجاد (ع) عرض شد: آیا وقت آن نرسیده است که پس از گذشت سالیان متوالی از واقعه کربلاست دست از غم و اندوه بردارید!

امام در پاسخ فرمود: به خدا سوگند! شکایتها و گریه های یعقوب به درگاه خدا برای موضعی بود که در مقایسه با آنچه من برای آن می گریم کوچک است

یعقوب تاءسفش بر از دست دادن یوسف بود، اویک فرزند را از دست داده بود. در حالی که من خود شاهد بودم که پدرم و گروهی از خاندانم در نزدیکی من چوپان پرندگان سرهاشان بریده شد... (۲۸۲)

موضع امام سجاد در برابر حکومتها

امام سجاد - علیه السلام - در طول زندگی خویش بیش از هر کس، ستم و ظلم حکومتهای استبدادی را چشیده بود.

شخصیتی چون او،

حتی بر اساس ملاکها و معیارهای بشری، نمی توانست خوشبین به حکومتهای فاسد اموی و مروانی باشد و بغض و عدالت عمیق آنان را در دل نداشته باشد.

کسی چون علی بن الحسین - علیه السلام - که اگر نبود حکمت الهی و اگر نبود معذوریت او از جهاد در روز عاشورا، بی شک او هم مانند برادرش علی اکبر و عمویش ابالفضل العباس - علیه السلام - و اصحاب پدر بزرگوارش گام در میدان جهاد می گذاشت و از شهادت استقبال می کرد.

بی شک چنین کسی نمی توانست از قیام علیه ظلم و فساد دستگاه حکومتی امویان هراس داشته باشد و یا از شهادت و شکنجه شدن بیم به دل راه دهد و سکوت اختیار نماید.

کسی که در برابر جرثومه جنایت - عبیدالله - به یاوه گوییهای او پاسخ می دهد و از خشم او نمی هراسد.

کسی که در محفل یزید، آن گونه از ارزشهای دینی حمایت می کند که محیط شام را دگرگون می سازد.

کسی که زنجیرها را بر تنش تحمل کرده، لب به زاری در برابر دشمن نمی گشاید.

و کسی که در برابر تهدیدهای جدی عبیدالله میگوید:

ابالقتل تهدنی یابن مرجانه ماعلمت ان القتل لنا عاده و کرامتنا الشهاده. (۲۸۳)

یعنی؛ ای فرزند مرجانه! مرا به کشته شدن تهدید می کنی! آیا نمی دانی که کشته شدن در راه دین عادت ما و شهادت در راه خدا ما خاندان است.

چنین کسی را نمی توان متهم به سکوت و عدول از شیوه جهاد کرد. بلکه می بایست دلیل خط مشی آن حضرت را در جای دیگری جست.

و آن عبارت است از رعایت شرایط و مقتضیات زمان و توجه به امکانات و آمادگی مردم و نیازهای آنان.

از این رو قبل از پرداختن به خط مشی امام سجاد - علیه السلام - در برابر خلفا، اشاره ای کوتاه به بینش دینی - سیاسی آن امام در مواجهه با ستمها و کجرویها خواهیم داشت.

اهتمام به امر به معروف و نهی از منکر

امام سجاد - علیه السلام - می فرماید:

کسی که امر به معروف به نهی از منکر را ترک کند و کنار نهد، چونان کسی است که کتاب خدا - قرآن - را پشت سر افکنده و بدان اعتقادی ندارد. البته یک صورت استثناست و آن در جایی است که انسان که انسان در تقیه ای ویژه به سر برد و از پنهان داشتن عقاید و برنامه هاای خود ناگزیر باشد.

به آن حضرت گفته شد: منظور از تقیه ویژه، کدام تقیه است؟

امام فرمود: این است انسان از سوی جباری ستیزه جو و سرکش تهدید شود. (۲۸۴)

نهی از تبعیت ظالمان

از امام - علیه السلام - نقل شده است که فرمود:

وای بر ملتی که فرمان الهی را گردن ننهند و امر به معروف و نهی از منکر نکنند. کسی که شعار توحید را بر زبان آورد و لا اله الا الله بگوید، ادعا و اقرار او به ملکوت آسمان راه نمی یابد مگر زمانی که سخن و اقرار خود را با عمل شایسته کامل کند. و کسی که در خدمت و اطاعت ظالم در آید، در حقیقت دین ندارد... (۲۸۵)

افشاگری علیه دستگاه امویان

از منابع تاریخی استفاده می شود که پس از واقعه کربلا و چه بسا پس از حضور در شام و مجلس یزید، شخصی به نام در میان راه با امام سجاد - علیه السلام - روبرو شد واز امام احوال پرسید. امام که زمینه را مناسب می دید، از وضع دستگاه حکومت و نظام فرعونی امویان بصراحت شکوه کرد و فرمود: به خدا سوگند، ما خاندان پیامبر (ص) در شرایط کنونی، همانند

بنی اسرائیل که در نظام فرعونیان به رنج و مصیبت مبتلا بودند، مبتلا هستیم. مردانمان را می کشند و زنانمان را باقی می گذارند.

ای منهال در عصر حاضر که اسلام قدرت جهانی یافته است، عربها بر سایر ملتها فخر می فروشند و می گویند پیامبر اسلام - صلی الله علیه وآله - مردی است از عرب. طایفه قریش بر سایر طوایف عرب فخر می فروشد و می گویند محمد (ص) از قبیله ماست.

و اما ما که فرزندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - هستیم در شرایطی قرار گرفته ایم که مورد غضب و ستم و قهر همین اعراب قرار گرفته ایم، ما را کشتند و آواره کردند، اناالله و انا الیه راجعون. (۲۸۶)

ترغیب به جهاد و شهادت

امام علی بن الحسین، زین العابدین (ع) از رسول اکرم (ص) در زمینه بزرگداشت امر جهاد و لرزش شهادت و خون شهیدان، روایت کرده و می فرماید:

هیچ گامی نزد خداوند محبوبتر از دو گام نیست: قدمی نیست: قدمی که پیش نهاده شود و صفی از صفهای جهاد در راه خدا را پرکند و قدمی که در راه صله رحم برداشته شود و به دیدار خویشاوندی پیش رود که قطع دیدار کرده است...

و هیچ قطره ای نزد خداوند محبوبتر او دو قطره نیست: قطره خونی که در راه خدا ریخته شود و قطره اشکی که در ظلمت شب از بیم خدا فرو افتد. (۲۸۷)

امام سجاد - علیه السلام - در عصری که حمایت از اهل بیت و حریم ولایت و امامت معنایی جز مخالفت با حاکمیت جباران و نظام فرعونی امویان شیروانیان نداشت به شیعیان خود

توصیه می کرد که دست از تلاش و جهاد بر ندارند. البته در موارد دیگر شیوه جهاد تلاش بایسته ای را که در آن شرایط مسیر بود به ایشان یاد آوری می کرد.

امام در تشویق پیروان خویش به تلاش و جهاد در راه حق و دفاع از ارزشها می فرمود:

شیعه راستین ما کسی است که در راه اهداف و برنامه های ما جهاد و تلاش کند و با کسانی که بر ما ستم می کنند درگیر شود و جلو ظلم آنان را بگیرد تا این که خداوند حق ما را از ستم پیشگان باز گیرد. (۲۸۸)

رهنمود به مبارزه پنهانی با جباران

چنان که از مطالب و روایات گذشته، دانسته شد، امام سجاد - علیه السلام - در استمرار خط امامت، اصول عقیدتی و سیاسیش همان اصول علوی و حسینی بود که از قرآن و سنت پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - آن را دریافت کرده بودند.

امام سجاد (ع) چون نیاکان طاهر و معصوم خود بیکمترین لرزش در میر حق، همماره مدافع امر وبه معروف و نهی از منکر مبارزه با ظلم و انحراف بود و پیروان خود را به تلاش و جهاد در راه ارزشهای الهی فرا می خواند، اما به حکم امامت و پیشوایی راه مبارزه را نیز به آنان می نمایاند و ویژگیهای زمان را به ایشان یادآور شده، می فرمود:

حتی امام بر مردم در نهادن و آشکار از او پیروی کنند و فرمان و رهنمود او را ارج نهند و بزرگ شمارند، ولی حق سلطان این است که در ظاهر حکمش را مخالف نکنند... (۲۸۹)

این رهنمود امام - علیه

السـلام – در حقیقت ترسـیم یک استراتژی است و نه یک سـیاست اصولی زیرا مخاطب امام، شیعیانی هستند که تضاد دستگاه حکومت اموی با برنامه ها امامان معصوم – علیه السلام – را می دانند و هرگز به خود اجازه سکوت در برابر خلفا را نمی دهند چه برسـد، به همراهی و همگـامی بـا آنـان! ولی از آنجا که امام زین العابـدین، شـرایط واقعی را برای ایجاد تحول در دسـتگاه خلافت کافی نمی بیند به آنان – در چنین مقطعی – فرمان تقیه می دهد.

علاوه بر این در روایت یاد شـده، امر امام و خواست و رهنمود و مقـدم بر هر امر حکومتی شـناخته شـده است و معنای آن این است که اگر امام فرمان جهاد علیه مسـتکبران و غاصبان خلافت صادر کرد باید در نهان و آشکار فرمانش را به اجرا گذاشت. ولی اکنون حکم امام، حرکت پنهانی است و نه مبارزه علنی.

به هر حال امام سـجاد – علیه السـلام – با بیان اطاعت ظاهری از سـلطان در مقام نفی کلی جهاد نیست، چه این که جـدش علی بن ابی طالب با معاویه جنگید و پدرش حسـین بن علی – علیه السـلام – از دستگاه اموی پیروی نکرد و در مقابل آنان ایستاد و خـود حضـرت اگر تقـدیر الهی نبود شـرایط جهـاد را در روز عـاشورا دارا بود بی شـک به مبـارزه بـا حکومتیـان و امویـان می پرداخت. بنـابر این همه این دلایـل خود گواهی است بر این که، امـام سـجاد – علیه السـلام – پس از رخـداد عاشورا و آزمون مدعیان می دانست و تاریخ بعدها به اثبات رسانید که دستگاه

خلافت همـاره از ایـن حرکـت غیر علنی بیم داشت و جز بـا خلفـا، همـواره از سـوی دسـتگاه خلافـت تحت آزار و شـکنجه و محـدودیتهای شدیـدی بودنـد. و فرصتی که برای امام باقر (ع) و امام صادق (ع) برای ترویـج انـدیشه ها فقهی و عقاید اصولی امامیه پدید آمد، در گرو خط مشـی آگاهانه ای است که امام سـجاد در پیش روی شـیعه نهاد و زمینه را برای حرکت گسترده فرهنگی و عقیدتی هموار ساخت.

تشویق به شکیبایی و راز داری

امام سـجاد - علیه السـلام - در راسـتای خط مشـی ویژه ای که پیروانش را بدان فرا می خواند، رعایت دو اصـلی که زیر بنایی ترین اصول مبارزه پنهانی با جباران، به شمار می آید و هر جهاد و نهضتی بدان نیازمند است.

آن اصول عبارتند از شکیبایی و صبر در برابر مشکلات میسر و همچنین رازداری و پرهیز از افشای اسرار.

سوگمنـدان بسیاری از دارنـدگان تمایلاـت شـیعی، در رعایت این دو اصل ضـعف و سـستی داشـتند و همین امر مایه گلایه و شکوه امام از شیعیان خود بود و می فرمود:

به خدا سوگند! دوست داشـتم گوشت بازوهایم را فدا کنم تا دو خصـلت در میان شـیعه از میان برود: خصلت ناشکیبایی و کم حوصـلگی و همچنین کمی حفظ میان شـیعه از میان برود: خصـلت ناشـکیبایی و کم حوصـلگی و همچنین کمی حفظ اسـرار. (۲۹۰)

این بیان، آمیخته با لحنی شدید و نگران کننده است و حکایت از ناشـکیبایی برخی شـیعیان و افشای برخی اسرار از سوی آنان دارد.

آنچه در این روایت بیان نشده و قابل تاءمل می باشد این است که موضوع ناشکیبایی و رازنداری شیعه چه

چیزی بوده است؟ آیا ناشکیبایی شیعه از مصیبتهای معمولی که همه مردم به نوعی با آن دست به گریبان می باشند، بوده و یا مشکلات ویژه ای داشته اند که مربوط به تفکر و عقیده خاص آنان و محدود به تشکیلات شیعی می شده است؟

پاسخ این سؤ ال از متن روایت پیداست. زیرا امام می فرماید: خصلتین فی الشیعه لنا یعنی نسبت به خصوص شیعه این مشکل را مطرح ساخته است و این قرینه ای است که در خصوص شیعه مشکلات اجتماعی - سیاسی ویژه ای از سوی خلفا به وجود می آمده است تا شیعیان را از ائمه و خط امامت جدا کنند. مانند آنچه امروز در جهان به عنوان محاصره اقتصادی و یا سیاسی مطرح است و قدرتمدان علیه ملتها ضعیفتر به کار می گیرند.

تاریخ نیز گواه این مطلب است که خلفا - چه اموین و چه عباسیان - در ضعیف نگاه داشتن شیعه از نظر سیاسی و اقتصادی تلاشی مستمر داشته اند. و موارد اندکی وجود دارد که از سوی حکومت به تشکیلات شیعی که امام در راءس آن قرار دارد، کمک اقتصادی شده باشد بلکه آنچه معمول مردم از آن برخوردار بوده اند، از شیعه دریغ می شده است.

از این رو، شیعه بودن مستلزم چشیدن محرومیتهای زیادی بوده و شیعه ماندن، نیاز به صبر و مقاومت داشته است.

از سوی دیگر، در کوران این مشکلات، بدیهی است که عناصری از میان شیعه بشدت خواهان نهضت علیه دستگاه خلافت باشند تا محدودیتها و ستمها را بشکنند. این گروه از مبارزه پنهانی احساس خستگی می کنند و تمایل به مبارزه

ای علنی دارند و برای عملی ساختن اندیشه و باور خود ناشکیبایند و امام از این ناشکیباییها نیز گله دارد. زیرا حرکتها و سخنان این گروه می تواند اسرار نهانی تشکیلات شیعی را برملا سازد و اساس و بنیان را در معرض آسیب قرار دهد.

اکنون برای این که شاهدی بر ادعای فوق آورده باشیم به نمونه ای از تندروی های برخی مدعیان تشیع، در قبال امام سجاد (ع) اشاره می کنیم.

جهاد یا حج؟

شخصی به نام عباد بصری - که ظاهرا از هواداران شیعه بود و با مبارزهای گذشته امامن با غاصبان خلافت آشنایی داشت - در راه مکه علی بن الحسین - علیه السلام - راملاقات کرد و به آن حضرت با لحنی اعتراض آمیز و انتقادی گفت:

شما جهاد و دشواریهای آن را کنار اعتراض آمیز و انتقادی گفت:

شما جهاد و دشواریهای آن را کنار گذاشته اید و به حج که عملی است آمیخته با استراحت و آسایش، رو آورده اید! درحالی که خداوند می گوید.

ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم بانلهم الجنه یقاتقون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون.. و بشر المؤمنین

یعنی: همانا خداوند از مؤمنان جن و مالشان را خریدار است و در قبال آن بهشت را برای ایشان قرار داده است. مبارزه می کنند در راه خدا، می کشند و کشته می شوند... بشارت ده به مؤمنان.

امام سجاد (ع) در پاسخ این راهگذار عجول، سخنی کوتاه اما قاطع بیان داشت و فرمود: بلی! اگر ما چنین مؤمنان را - که در راه خدا بکشند و کشته شوند و دارای اخلاص و صداقت و پایمردی باشند - ببینیم

- شک نیست که جهاد برتر از حج است. (۲۹۱)

امام بـا این پاسـخ کوتاه به او فهماندنـد که این ادعاها کافی نیست و طریق جهاد تنها نیازمنـد ستیزه جو و سـرهای ناسازگار با حکومت نیست. جهـاد نیازمنـد رزمنـده ای است که هم اهل نبرد باشـد و هم به هنگام احساس خطر میـدان را ترک نکنـد و تا پای جان مقاوم و پایدار بماند. ولی چنین نیروهای اکنون دیده نمی شوند!

وجود چنین عناصری در میان جامعه شیعه و تشکیلات شیعی و هواداران اهل بیت - علیه السلام - گاه باعث افشای اسرار و پیدایش مشکلات سیاسی - اجتماعی برای امامان و یا سایر شیعیان می شد. و برنامه های ائمه را با مشگل مواجه می کرد.

علت بسیاری از این تنـدرویها عـدم شـناخت برخی هواداران اهل بیت - علیه السـلام - از جایگاه وظایف امام بود. گروهی از آنان تصور می کردنـد که اصـلی ترین ویژگی امام این است که با شمشـیر قیام کنـد - قائم بالسـیف باشد - و حتی گروهی از آنـان، حقـانیت و امـامت امام را به همین ویژگی می سـنجیدند و مورد شـناسایی قرار می دادنـد. در حالی که ملاکهای امامت فراتر از این می باشـد و قبـل از قیـام مسـلحانه، آگـاهی ژرف امـام به شـریعت و برخورداری او از معنویت، عصـمت، عبادت و اخلاـق و فضایـل مطرح است. و مبارزه با دشـمنان دین و جباران یکی از وظایف امام به شـمار می آیـد که ایفای آن منوط به زمینه های مناسب است. و آن جا که شرایط مساعد نباشد هیچ امامی اقدام به مبارزه مسلحانه نکرده است. چونان که

علی بن ابی طالب (ع) بیست و پنج سال حکومت اختیار کرد و حسین بن علی (ع) پس از اقدام به جهاد و ناپایداری و خیانات فرماندهان و نیروهای سپاهش ناگزیر به صلح شد و حسین بن علی – علیه السلام – حدود ده سال در حکومت معاویه، دست به شمشیر نبرد.

زندگی امام سجاد؛ در ادامه خلافت یزید

امام سجاد – علیه السلام – از آغاز دوره امامت خویش تا زمان رحلت با این خلفا هم عصر بود: یزیدبن معاویه، معاویه بن یزید، مروان بن حکم، عبدالملک مروان، ولید بن عبدالملک.

دوران خلافت و جباریت یزید، پس از رخداد عاشورا نپایید. او علی رغم همه تلاشی که در حفظ میراث خلافت داشت و جنایات هولناکی را بدان منظور انجام داده بود، در ربیع الاول سال ۶۴ هجری قمری در سن سی هشت یا سی و نه سالگی مرگش فرا رسیده و در مکانی به نام حوارین (۲۹۲) که در شرق دمشق واقع شده بود به زندگی نکبت بار خویش خاتمه داد.

یزید بیش از سه سال و اندی بر مسند حکومت ننشست و در این مدت کوتاه هولناکترین فجایع را انجام داد که رخداد کربلا و عاشورا اولین و اسفبارترین آنها بود و فاجعه حره دومین و گسترده ترین آنها و ویرانی خانه کعبه و شکستن حرمت حریم امن الهی لکه سیاهی بود که کارنامه تیره یزید و امویان را بیش از پیش سیاه کرد. یزید به عنوان دومین خلیفه اموی، درستی پیش بینی علی بن ابی طالب درباره ظلم و فساد و امویان را آشکارتر ساخت. چه این که علی (ع) سالها قبل فرموده بود:

الا او اخوف الفتن

عنـدی فتنه بنی امیه فانها فتنه عمیاء مظلمه (۲۹۳) یعنی: هان! دهشـتبارترین فتنه و آشوب درنظر من، فتنه بنی امیه است؛ فتنه ای کور و بس تاریک...

واقعه اسفبار حره

پس از رخـداد عـاشورا و بـازگشت کـاروان اهل بیت به مـدینه و اطلاع یافتن مسـلمانان از آنچه در کربلا و کوفه و شام و شام اتفاق افتاده بود، چنان انتظار می رفت، دسـتگاه خلافت علی رغم پنـدار واهیش، در نگاه مسـلمانان بشـدت سـست و بی اعتبار جلوه کرد.

مدینه چون شام نبود.

مدینه شـهر انصار شهر استقبال از پیامبر - صلی الله علیه وآله - در روزگار سختی و پایگاه نخستین حکومت اسلامی به رهبری رسول خدا - صلی الله علیه وآله - بود.

پس از مکه که سـرزمین وحی و رسـالت و زادگـاه توحیـد به شـمار می آیـد مـدینه از قـداست و ارجی ویژه در نگاه مسـلمان برخوردار بود.

هر چنـد پس از رحلت رسول خـدا - صـلی الله علیه وآله - مردم مـدینه نتوانسـتند موقعیت پیشـین آن را حفظ کنند و در نتیجه برخی کشمکشـهای سیاسـی و قبیله ای وحـدت و شـکوه آنان خـدشه دار شـده بود اما هنوز با گذشت بیش از شـصت سال از هجرت پیامبر - صـلی الله علیه وآله - مدینه مرکز علم و فقاهت و عاصـمه اسلام و پایگاه اصلی اصحاب پیامبر و قارین قرآن و حفظان حدیث به شمار می آمد.

بازتاب واقعه کربلا و عملکرد دستگاه یزید در چنین محیطی نمی توانست مثبت باشد و یا مواجه با سکوت شود!

مردم مدینه و بازماندگان انصار و مهاجر، شاهد انحرافی بزرگ در خلافت اسلامی بودند و سکوت در برابر

آن و نهان مردم به به خود اجازه نمی داد.

حرکتها و موضعگیریهای آشکار و نهان مردم مدینه در سالهای پس از ۶۱ هجری چیزی نبود که از چشم حاکمان شام مخفی بماند.

عزل و نصب سه حاکم در طول دو سال، خود بهترین گواه این ناآرامیها در مدینه و اطلاع دستگاه موی از جو متشنج سیاسی آن است.

در سال ۶۱ هجری ولید بن عتبه متولد ۶۴ هجری حاکم مدینه بود.

پس از او عمروبن سعید متولد ۷۰ به فرمانداری مدینه منصوب گردید.

چندی نگذشت که یزید پسر عموی خویش، عثمان بن محمد بن ابی سفیان را به عنوان والی مدینه انتصاب کرد.

عثمان بن محمد ابی سفیان جوانی نو رس، ناآشنا به کار اداره شهر و کار نیازموده بود (۲۹۴)

عثمان برای فرو نشاندن جو ناآرام مدینه تدبیری اندیشید و به گمان فریفتن عناصر پر شور شهر گروهی از آنان را برای دیدار یزید راهی دمشق کرد، تا خلیفه حشمت و جاه او را از نزدیک ببینند و از عطاها و بخششهای او برخوردار شوند و دست از ناآرامی بردارند.

بدین ترتیب گروهی از فرزندان مهاجر و انصار به دمشق وارد شدند و به دیدار خلیفه - یزید - بار یافتند و در مدت اقامت خویش از بخششهای او نیز برخوردار شدند؛ از آن جمله به منذربن زبیر صدهزار درهم تعلق گرفت.

اما علی رغم این بذل و بخششها، هیئت اعزامی از مدینه که علاوه بر دست و دلبریهای یزید سبکسریها و کارهای زشت او را نیز دیده بودند، پس از بازگشت به مدینه در مسجد رسول خدا - صلی الله علیه وآله

– فریاد کشیدند: ای مردم! ما از دربار خلیفه ای می آییم که شراب می نوشد، طنبور می نوازد، سگ بازی می کند و شب را به کنیزان پست و آوازه خوان به صبح می رساند. ما از شما می خواهیم تا او را از خلافت برکنار کنید. (۲۹۵)

در پی این گزارها، مردم مدینه با عبیدالله بن حنظله غسل الملائکه بیعت کردند و بنی امیه که شمارشان در مدینه به هزار تن میرسید در خانه مروان بن حکم به محاصره در آمدند و سرانجام از شهر رانده شدند.

خبر شورش اهل مدینه به شام رسید. یزید که پس از آن عطایا و بخششها انتظار چنین عکس العملی را نداشت، بشدت خشمگین شد.

نخست تصمیم گرفت عبیدالله که هنوز دستانش را به خون شهیدان کربلا آغشته می دید، پیشنهادیزید را نپذیرفت. ناگزیر یزید از عمر بن سعید، حاکم پیشین مدینه خواست تا او این ماءموریت را انجام دهد ولی او هم از پذیرش درخواست یزید امتناع کرد.

یزید در میان فرماندهان سپاهش به جستجوی فردی پرداخت که از سنگدلی و قساوت کافی برای قتل عام مسلمانان پیشتاز مدینه برخوردار باشد. و برای این کار مسلم بن عقبه بن رباح مری را برگزید.

مسلم بن عقبه کسی بود که در گذشته، از فرماندهان سپه معاویه به شمار می آمد (۲۹۶) و در جنگ صفین با علی – علیه السلام – جنگیده و در همین جنگ یک چشمش را از دست داده بود. (۲۹۷)

این پلنگ پیر زخمدیده، از نظر یزید، عنصری مناسب برای خاموش ساختن شورش مدینه بود.

مسلم بن عقبه در حالی که بیش از

نود سال از عمرش می گذشت و از بیماری نیز رنج می برد با لشکری انبوه و مجهز به سوی مدینه اعزام شد. سپاه مسلم بن عقبه که برخی تعدادشان به سوی مدینه اعزام شد.

سپاه مسلم بن عقبه، که برخی تعدادشان را دوازده نفر دانسته اند، (۲۹۸) نخست شهر مدینه را محاصره کردند و سپس مسلم برای مردم مدینه پیام فرستاد که سه روز مهلت خواهند دشت تا تسلیم فرمان یزید شوند و در امان بمانند. اما مردم مدینه تسلیم نشدند و به جنگ و ستیز با سپاه یزید برخاستند.

در نخستین رویاروییها، مردم مدینه غلبه یافتن و سپاه یزید رو به شکست نهاد ولی سرانجام معادله هی نخستین برهم خورد و لشکریان یزید برتری یافتند و شهر را به تصرف در آوردند.

فرمانده سپاه - مسلم بن عقبه - پس از تصرف شهر به سربازان تحت امر خود اجازه داد به میل خود هر کاری که بخواهند در مدت سه روز با مرد مدینه و اموال و امکانات ایشان انجام دهند!

کشتار زیادی صورت گرفت و فجایع بی شماری به دست سربازان یزید عملی گردید. جان و مال و ناموس مردم مدینه در چنگال های لشکریان شام قرار گرفت. (۲۹۹)

این کشتار وسیع سبب گردید که از آن پس مسلم بن عقبه را مسرف بن عقبه لقب دادند!

واقعه حره در روز چهارشنبه بیست و هشتم ذی الحجه سال ۶۳ هجری در قسمت شرقی شهر مدینه، در سنگستانی به نام حره واقم (۳۰۰) رخ داد و از آن رو که نفوذ شامیان از این منطقه به داخل مدینه صورت گرفت، آن واقعه حره

نامیدند.

کشته شدگان واقعه حره را برخی از منابع تاریخی سه هزار و سیصد نفر دانسته اند که که هفتصد نفر آنان از قریش بوده و دو هزار و ششصد نفر از مهاجر و انصار بوده اند. (۳۰۱)

و برخی دیگر گفته اند: در این جنگ سه هزار و پانصد نفر از موالی و هزار و چهارصد - یا ششصد - نفر از انصار و هزار و سیصد نفر از قریش کشته شده اند. (۳۰۲) مفید ره تعداد کشته شدگان این واقعه را ده هزار نفر ثبت کرده است. (۳۰۳)

جز قتل و کشتار، آمار دهشتباری از سایر جنایات سپاه شام در منابع تاریخی ثبت شده است. چنان که نوشته اند سیصد پستان زن بریده شد و هشتصد دختر مورد تجاوز قرار گرفتند که بعدها فرزندان آنان را حره می نامیدند.

(۳۰۴)

پس از همه جنایت، آنها که از مردم مدینه باقی مانده بودند میان دو امر مخیر شدند: یا باید اقرار می کردند که بنده و زرخرید یزید هستند و یا باید کشته می شدند. گروهی به بندگی یزید اقرار کردند و جان به در بردند و عده ای هم از این اقرار امتناع ورزیدند و کشته شدند.

امام سجاد در واقعه حره

در جریان واقعه حره، تنها کسانی که بدون قید و شرط از گزند سپاه مسرف در امان ماندند و اقرار به بردگی نکردند، علی بن الحسین (ع) و علی بن عبدالله بن عباس بودند. (۳۰۵)

آنچه سبب شد تا امام سجاد - علیه السلام - از این فتنه ایمن بماند نخست، برخوردهای منطقی و سخنان روشنگری است که آن حضرت در برابر مردم شام

و نیز با شخص یزید در گذشته داشته است. عکس العمل آن حضرت هم در ذهن شامیان هنوز باقی بود و هم یزید را متقاعد ساخته بود که بیش از آنچه به اهل بیت ستم روا داشته، مجال ظلم به ایشان نیست و با شدت بخشیدن به آن ستمها، حکومت طرفی نخواهد بست.

دومین نکته ای که در این رابطه قابل تاءمل و بررسی است، خط مشی آن حضرت پس از رخداد عاشورا است.

جاسوسان و گزارشگران اموی که در مدینه، بی شک تمام روابط و مسایل زندگی آن حضرت را به دقت زیر نظر داشتند تا اگر تحریکی از سوی وی علیه خلافت یزید صورت پذیرد مانع شوند. ولی امام با آگاهی از شرایط و عدم امکان پیشبرد حرکتهای نظامی و شورشهای محدود شهری، خود را از چنین جریانهایی به دور نگه می داشت و پیروان خویش را نیز به تبعیت از خود فر می خواند. (۳۰۶)

این گونه بود که آن حضرت از پیامدهای شورش اهل مدینه آسیب ندید و توانست اهل بیت را که در جریان کربلاست بشدت مورد آزار قرار گرفته بودند از لهیب واقعه حره مصون دارد.

مورخان نوشته اند: مسرف بن عقبه در آغاز ورود به مدینه، دستور داد کسی متعرض علی بن الحسین و خاندان او نشود. (۳۰۷)

طبرسی می نویسد: هنگامی که یزید، مسرف بن عقبه را به سوی مدینه فرستاد، به او گفت: علی بن الحسین (ع) در کار شورشیان دخالتی نداشته و با او بدرفتاری نکنید. (۳۰۸)

گذشته از تحلیلها و محاسبه هایی که در علت مصونیت امام سجاد - علیه السلام - از واقعه

حره یادکردیم، عوامل برتری نیز دارد که از زاویه ای دیگر قبل درک است.

در محاسبات بشری، معمولاـ عوامل و روابط مادی و ظاهری مورد توجه قرار می گیرد ولی در مورد امام سجاد علاوه بر این عوامل و روابط ظاهری باید توجه به مشیت الهی نیز داشت.

بر اساس عقیده شیعه، امام حجت خدا بر روی زمین است خداوند وجود حجتش را از حفظ می کند، چنان ابراهیم - علیه السلام - را از آتش نمرودیان به سلامت خارج ساخت و موسی را در دامان فرعون پرورید و رشد داد. البته مشیت الهی و تحقق اراده او در حفظ وجود امام سجاد - علیه السلام -منافانی با مهیا بودن شرایط و مقتضیات مادی و ظاهری ندارد. چنان که در جریان کربلا، با عارض شدن بیماری بر امام تکلیف جهاد از آن حضرت ساقط شد و دشمن از کشتن وی صرف نظر کرد.

در کنار محفوظ داشتن وی از شر یزیدیان نیز بی تاءثیر نبوده است. چنان که در برخی منابع تاریخی آمده است:

هنگام یورش سپاه شام به مدینه، امام سجاد - علیه السلام - به قبر پیامبر - صلی الله علیه وآله - نزدیک شده و به درگاه خداوند، برای ملتجی شد و دعایی بدین مضمون قرائت کرد:

رب کم من نعمه انعمت بها علی لک عندها شکری فلم یحرمنی، و یا بلیه ابتلیتنی بها قل لک عندها صبری فیا من قل عند نعمته شکری فلم یحرمنی، و یا من عند بلائه صبری فلم یخذلنی، یا ذاالمعروف الذی لا ینقطع ابدا، و یا ذالنعماء التی لا تحصی عددا صل علی محمد و آل

محمد و ادفع عنی شره، فانی اردء بک فی نخره و استعیذ بک من شره. (۳۰۹)

یعنی؛ کسی که خوف لهی داشته باشد و از مخالف با خداوند بیمناک باشد، خداوند هم به او مهابت وسطوتی می دهد که همگان از او بیمناک باشند. و کسی که از مخالف با خدا بیمناک نداشته باشد خداوند و را از همه چیز ترسان و نگران خواهد ساخت. نظیر این مضمون از امام صادق – علیه السلام – (۳۱۰) و سایر ائمه – علیه السلام – نیز وارد شده است.

تحلیلهای نادرست!

در برخی منابع تاریخی ماجرای رویارویی امام سجاد – علیه السلام – با مسرف بن عقبه و علت مصون ماندن آن حضرت از پیامدهای واقعه حره بگونه ای دیگر ثبت شده است که به تحلیلهای نادرست می انجامد و نشانه های کذب و ساختگی بودن از آن پیداست.

طبری در این زمینه دو روایت نخست همان است که قبلا از او یاد کردیم ولی روایت دیگرش چنین می نمایند که امام سجاد – علیه السلام – هنگام ورود به مجلس مسرف بن عقبه مروان و پسرش می نمایاند عبدالملک را همراه داشت و میان آن دو قدم بر می داشت، شاید مسرف به خاطر آن دو به وی آسیبی نرساند! طبری می نویسد:

وقتی علی بن الحسین همراه با مروان و عبدالملک در برابر مسرف بر زمین نشستند، مروان آب طلبید تا با نوشیدن آن خود را میهمان مسرف معرفی کند و همراهان او ایمن دارد.

مروان آب نوشید و سپس ظرف آب را به علی بن الحسین داد تا او هم بنوشد، اما هنوز آب را

به لبها نزدیک نکرده که مسرف زیاد زد: از آب ما ننوش!

علی بن الحسین ع نگاه داشت.

مسرف گفت: شما مروان و پسرش را همراه آورده ای تا در امان بمانی ولی بدان که اگر شفیع شما این دو بودند کشته می شدی، با این همه شما در امان هستی چون از من خواسته است با بدرفتاری و خشونت نکنم، اکنون اگر می خواهی آب بنوش!

آنچه نشانه کذب این نقل می باشد این است که اولا مقام عزت و بزرگواری امام مانع از شفیع گرفتن کسانی چون مروان و عبدالملک است و آنچه ما از خاندان رسول ص سراغ داریم با این بیان سازگار نیست. ثانیا اگر براستی یزید سفارش علی بن الحسین ع را به مسرف کرده بود، دلیلی نداشت که در آغاز، آن حضرت را از نوشیدن آب منع کند و به درشتی با وی سخن گوید و آن بزرگوار را برنجاند. بلی امکان دارد که مروان به خاطر جبران لطفی که حضرت در حق خانواده او روا داشته و در بحران مدینه به خانواده او پناه داده بود، به گمان خود خواسته باشد نزد مسرف از آن امام حمایت کرده و امان بگیرد، ولی مسرف به مروان فهمانده باشد که امام نیازی به حمایت او ندارد بلکه اصولا یزید تصمیم به آزار آن حضرت نگرفته است و او موظف است آسیبی به علی بن الحسین ع نرساند.

بنابراین حضرت سجاد ع از مروان و پسرش نخواسته تا به شفاعت برخیزند و آن حضرت دل به حمایت آن دو معطوف نداشته است، چه این که کسی چون علی بن الحسین با

آن همه شـهامتهایی که در گذشته از خود نشان داده است و با آن مقام معنوی و توکل به مقام ربوبی حق، تصور نمی رود که از عناصر بی شخصیتی چون مروان پناه جوید.

مگر این امام سـجاد نبود که در حمله شامیان به مدینه، صدها خانواده را در خانه امن خود پناه داده بود تا از آسـیب شامیان در امان بمانند. در آن لحظه مروان و پسرش کجا بودند! هنوز مسرف وارد مدینه نشده و هنوز ملاقاتی میان امام و مسرف صورت نگرفته است، تا آنان بخواهنـد از امام حمایت کننـد. و در همین حال خانه امام سـجاد ع پناهگاه صـدها نفر از مردم مدینه فرار گرفته بود.

دومین تحلیل نادرست!

یعقوبی نیز در تاریخ خود به نکته ای اشاره کرده است که دلایل کذب آن آشکار می باشد. او می نویسد:

وقتی علی بن الحسین ع در مجلس مسرف وارد شد گفت: یزید از ما چگونه بیعت می خواهد و با چه تعبیری؟

مسـرف: او می خواهد شـخص شـما به عنوان برادر و پسـر عمو با او بیعت کنید. علی بن الحسین: اگر می خواهی بیعت خواهم کدر!

مسرف: او می خواهد شخص شما به عنوان بردر و پسر عمو با او بیعت کنیدعلی بن الحسین (ع) چنین گفت، با خود گفتند که اگر فرزند رسول خدا حاضر است و آثار ساختگی بودن از آن پیداست.

زیرا شخصیت حر و آزاده ای چون علی بن الحسین – علیه السلام – که از نسل آزادگان است پدر و اجدادش در هیچ شرایطی لب به ذلت نگشودند هرگز تصور نمی رود که حاکمیت یزید را مشروع بداند

تا چه رسد هر ذلتی را برای بیعت با او بپذیرد!

او که در مقابل عبیدالله - ابن مرجانه - ونیز یزید در کوفه و شام پایداری کرده از مرگ نهراسیده، چه دلیلی دارد که اکنون از مرگ هراس داشته باشد و علیه باورهای اصیل خود گام بردارد.

مگر او فرزند آن کسی نیست که تا آخرین لحظه عمر خویش فرمود هیهات منا الذله.

مگر او خود همان کسی نیست که در برابر جرثومه استبداد فریاد برآورد بالقتل تهددنی اماا علمت ان القتل لنا عاده و کرمتناا لشهاده. (۳۱۱)

چنین شخصیتی چگونه حاضر است لب به ذلت بگشاید. آن هم ذلتی که مردمان معمولی مدینه از پذیرش آن عار داشتند و پرهیز می کردند.

چگونه ممکن است که مسرف بیعت برادری را پیشنهاد نکرده باشد ولی امام خود اظهار کند که من حاضرم به بندگی و بردگی اقرار نمایم!

این از شاءن عنصر معمولی و بی هویت عرب به دور است تا چه رسد به زاده خاندان شهادت!

اگر به جمله پایانی این نقل توجه قرار گیرد که تمام مردم مدینه جز علی بن الحسین - علیه السلام - و علی بن عبدالله بن عباس ناگزیر شدند به بردگی خود اقرار ننگ آور و شرمنده بودند و مورد تحقیر و تمسخر امویان و دیگران قرار می گرفتند، دلیل ساختن و پرداختن چنین روایاتی آشکار خواهد شد، (۳۱۲) زیرا اقرار کنندگان به این بردگی، همیشه سعی داشتند از بار ذلت خود بکاهند. از این رو به امام سجاد - علیه السلام - اتهام می زدند که آن حضرت برای اقرار به بردگی آماده بوده است. پس

اگر چنین اقراری از ایشان خواسته نشد، و حضرتش اقرار نکرده است. پس اگر دیگران اقرار به بردگی کرده اند عیبی بر آنان نیست! این راز ساختگی بودن نقل یعقوبی است!

امام سجاد، پناهگاه اهل مدینه

در جریان واقعه حره و هجوم شامیان به مدینه، بسیاری از خانواده ها همسر و فرزندان خود را به خانه امام سجاد - علیه السلام - فرستاد و از آن حضرت پناه خواستند و در پناه آن حضرت تا پایان اشتغال مدینه به دست سپاه یزید قصد مدینه کرد تا جان و مال و ناموس اهل مدینه را مورد تعرض قرار دهد، علی بن الحسین - علیه السلام - چهار صد تن را در میان خانه و خاندانش پناه داد و زمان بازگشت سپاه و خروج آنان از مدینه این چهار صد نفر را مورد پذیرایی قرار داد. (۳۱۳)

ایمنی و آسایش این گروه در پناه امام سجاد - علیه السلام - بدان حد که برخی از ایشان گفتند: ما چنین آسایش و زندگی آرامی را که در خانه علی بن الحسین دیدیم حتی در خانه پدرمان شاهد نبوده ایم. (۳۱۴)

از برخی منابع دیگر استفاده می شود که امام سجاد - علیه السلام - قبل از هجوم شامیان، شرایط دشوار آینده را پیش بینی کرده و خاندان خود را از مدینه خارج ساخته و به منطقه ای به نام ینبع (۳۱۵) فرستاد تا از فجایع شامیان ایمن باشند. (۳۱۶)

اما این که چهار صد نفر از اهل مدینه که در پناه آن حضرت بوده اند، در مدینه و در منزل امام پناه گرفته بودند یا همراه با خانواده امام به ینبع منتقل

شده بودند، نشانه های کافی در دست نیست، هر چند احتمال نخست نزدیکتر به واقع می نماید.

از جمله خانوادهایی که به پناه امام سجاد - علیه السلام - آمده بودند، خانواده مروان می باشند و این نکته نشان می دهد که تنها علویان و یا بستگان نزدیک آنان از لطف و بزرگواری امام بهره مند نبودند بلکه همه کسانی که به آنحضرت التجامی جستند، از کرامت او بهره مند می شدند، حتی عناصر بدخواهی مروان خود از بنی میه می باشد و مورد حمایت سپاه شام. بنابراین پناهندگی خانواده وی مربوط به خانواده اش بر آمده است. او نخست به عبیدالله بن عمر رو آورد و از او خواست تا در آن بحران و آشوب که علیه بنی امیه صورت گرفته بود به همسرش - عاشیه دختر عثمان بن عفان - پناه دهد و او را مخفی دارد تا اهل مدینه متعرض او نشوند ولی عبیدالله بن عمر نپذیرفت.

ناگزیر، مروان روی نیاز به خانه لطف و کرم و رحمت آورد و از علی بن الحسین - علیه السلام - پناه خواست و تقاضا کرد که همسرش در میان خانواده امام جای گیرد.

امام سجاد - علیه السلام - درخواست او را پذیرفت. (۳۱۷)

علت این که امام سجاد ع به همسر مروان پناه داد و درخواست مروان را رد نکرد برای آنان که چشم بینای حقیقت دارند و با مقام معنویت و کرامت ائمه آشنایند، بسی روشن و بی نیاز از توضیح است.

اگر علی بن ابی طالب ع در بستر شهادت و در آخرین لحظات عمرش به فرزندانش سفارش می کند که

دربـاره قاتـل او کوتـاهی نکنـد و در نوشـیدن آب و خوردن غـذا بر او تنـگ می کنـد که درباره قاتل او کوتاهی نکننـد و در نوشـیدن آب و خوردن غذا بر او تنگ نگیرند، هر چند دشـمنی کینه توز باشد. او پناه خواسته است و امام دریای رحمت است و تقاضا و استمدادی را بی پاسخ نمی گذارد.

با این همه، برخی ناآشنایان با مکتب اهل بیت ع و یا غرض ورزانی که هماره درصدد خاموش ساختن نور اهل بیت ع بوده اند تلاش کرده انـد که این لطف و بزرگواری امام را به حساب دوستی قدیمی امام با مروان بگذارند! (۳۱۸) غافل از این که عناد و دشـمنی مروان با علویان و اهل بیت (ع) به اندازه روشن است که نیاز به اثبات ندارد. مروان همان کسـی که در جنگ جمل به نبرد با علی بن ابی طالب – علیه السلام – پرداخته است!

در جنگ صفین همراه معاویه و به نفع او علیه امیر المؤمنین جنگیده است!

مروان همان کسی است که به ولید پیشنهاد کرده است که حسین – علیه السلام – با یزید بیعت نمی کند در همین مجلس او را بکش!

آیا مروان با داشتن دیرینه و پرونده ای اصولا می تواند در شمار دوستان امام سجاد – علیه السلام – به شمار آید! هرگز.

بنـابر این، مکـارم اخلاـقی و سـرشت رحمت آفرین امـام است که بـدیهای او را بـا نیکی و لطف پاسـخ داده و از پس آن همه جفاها که مروان به خاندان علی – علیه السلام – داشته باز هم از عفو و بزرگواری ایشان محروم نمی

مانـد. این امام سـجاد است که می فرمایـد: اگر کشـنده پدرم شمشـیری را که با آن پدر حسـین - علیه السـلام - را به شـهادت رسانده نزد من به امانت کوتاهی نکرده و به او باز می گردانم. (۳۱۹)

یزید و هجوم به مکه

همزمان با شورش مدینه، در مکه نیز آشوبهایی صورت گرفته و نغمه های مخالفت با حکومت امویان، آغاز شده بود.

سپاه شـام از آغـاز حرکت، دو هـدف را در پیش روی خود می دیدنـد، نخست فرو نشانـدن شورش مـدینه و سـپس خـاموش سـاختن نغمه های مخالف آشوبهای مکه. عبـدالله بن زبیر که از بیعت با یزیـد امتناع ورزیـده و برای ایمن مانـدن از توطئه های دسـتگاه خلافت، بـه حرم امـن پنـاه برده و در مکـه سـاکن شـده بـود، در طـول اقـامتش در مکـه هـوادارانی گرد آورده، سـر یاسازگاری با یزید را برداشته بود.

از این رو، سپاه شام پس از قتل عام مدینه و خاموش ساختن صدای مخالف آنان، عازم مکه شدند.

مسـرف بن عقبه، بر اثر بیمـاری و کهولت سن در میـان راه جـان سپرد. از آخرین سـخنانی که مسـرف بر زبـان آورده و نشـانه پلیـدی روح اوست این عبـارت است که گفته: پس از شـهادت توحیـد و رسالت محمـد (ص) هیـچ یک از عملی را به انـدازه کشتار مردم مدینه در نظرم ارجمند نیست و در قیامت مزد هیچ عملی را به اندازه آن مهم و ارزنده نمی شناسم! (۳۲۰)

این نشانگر فرهنگ منحط و انـدیشه خام و نارسای کسانی است که در لوای حکومت معاویه رشـد یافته و نام مسـلمان بر خود نهاده بودند!

به هر حال پس از مسرف، رهبری سپاه

یزید را حصین بن نمیر به عهده گرفت، چه ین که او از شام برای چنین روزی و چنین منظوری از سوی یزید انتخاب شده بود.

سپاهیـان شام مکه را محاصـره کردنـد و با منجنیق بر مکیان و برخانه ها مکه سـنگ فرو ریختنـد و در این نبرد خانه کعبه آتش گرفت و از وس دیگر خبر مرگ یزید میان سپاه شام و همچنین اهل مکه انتشار یافت.

با مرگ خلیفه، بدیهی است که جنگ نمی توانست تداوم یابد.

حصـین بن نمیر فرمانـده سـپاه شـام، پایان جنگ را اعلام داشت و به عبـد الله بن زبیر پیشـنهاد کرد که اگر شام به عزیمت کند حاضـر است به عنوان خلیفه با او بیعت نماید. ولی عبدالله بن زبیر که در این پیشنهاد، برنامه های توطئه آمیز حصین را نهان می دید، پیشنهاد او را پذیرفت و حصین همراه با سپاه به شام بازگشت..

فتنه عبدالله بن زبیر

مرگ یزیـد در ربیع الاـول سال ۶۴ هجری هر چنـد بـه رویـارویی سـپاه شـام و مردم مکه پایـان داد ولی ادعـای ابن زبیر برای خلافت همچنان استمرار یافت.

عبـدالله بن زبیر که پس از مرگ معاویه از پـذیرش حکومت یزیـد و بیعت با او سـرباز زده بود برای ایمن ماندن از انتقام یزید، مکه را پایگـاه خویش قرار داده بود و در این منطقه برای بیعت گرفتن از مردم و دستیابی خود به خلافت تلاش می کرد. روی آوری ابن زبیر به مکه دو دلیـل می تـوانست داشـته باشـد. نخست این که مکه سـرزمین امن به شـمار می آمـد و دیگر این که عبدالله ریشه در نسل مکیان داشت.

چه این که

زبیر - پدر عبدالله - فرزند صفیه، عمه رسول خدابود.

عبدالله بن زبیر به دلیل این که پدرش - زبیر - از صحابه معروف رسول خدا - صلی الله علیه وآله - و مادرش اسماء دختر ابوبکر - نخستین خلیفه - بود، مکه را که سرزمین پدری او به شمار می آمد برای عرض اندام و جلب هوادار مناسب می دید.

تا قبل از مرگ یزید تلاشهای عبدالله برای بیعت گرفتن از مردم چندان ثمر نبخشید زیرا وحشتی که یزید در کربلا و مدینه به وجود آورده بود، مردم را از پیامدهای مخالفت با یزید و حکومت امویان باز می داشت،. اما پس از مرگ یزید دامنه نفوذ عبدالله گسترش یافت و او می توانست در برخی مناطق نمایندگانی بگمارد و از مردم بیعت بگیرد.

در مصر عبدالرحمان حجدم فهری، عامل ابن زبیر بود و توانست مردم را به فرمان او در آورد.

در فلسطین، نائل بن قیس جزامی.

در دمشق، ضحاک بن قیص فهری.

حمص، نعمان بن بشیر انصاری.

در بصره، حارث بن عبدالله بن ابی ربیعه.

در خراسان، عبدالله بن خازم سلمی.

در کوفه عبدالله بن مطیع عامل او بودند و تنها در این میان اردن تحت فرمان حسان بن طلبی به عبدالله بن زبیر تمایل نیافت.

عبدالله بن زبیر علی رغم تلاشهایش برای دستیابی به حکومت هرگز در طول دوران مبارزه اش از مکه بیرون نیامد و گویا بیرون از مکه هرگز احساس امنیت نداشت.

عبدالله در طول دوران مبارزه قدرتش دوبار مورد هجوم شدید قرار گرفت نخست به وسیله سپاه یزید به فرماندهی حصین بن نمیر که با مرگ یزید سپاه

شام دست از مبارزه کشیدند و عبدالله و هوادارانش جان سالم به در بردند. و سپس به وسیله سپاه عظیمی که حجاج بن یوسف ثقفی به مکه اعزام داشت تا به مقابله عبدالله و یارانش برخیزند و ادعاها و تلاشهای آنان را برای همیشه خاموش کنند.

دومین جنگ با عبدالله آخرین جنگ او نیز بود زیرا در این یورش سپاه حجاج بن یوسف شکست سختی بر هواداران ابن زبیر وارد کردند و عبدالله بن زبیر را دستگیر کرده، در مکه به دار آویختند. و این گونه فتنه عبدالله بن زبیر که از سال ۶۴ اوج گرفته بود پس از۹ سال (۳۲۱) در ۷۳ هجری به پایان خط رسید. (۳۲۲)

موضع امام سجاد در برابر ابن زبیر

برای شناخت موضع امام سجاد ع در برابر ابن زبیر و تلاشها و داعیه های وی نخست باید مروری اجمالی به شخصیت سیاسی وی عواملی که می تواند در فکر و اهداف او تاثیر بگذارند داشت.

شخصیت فکری و سیاسی عبدالله بی ارتباط با شخصیت پدرش زبیر نبود.

زبیر از یک سو پسر عمه رسول خدا و از سوی دیگر صحابی نام آشنای پیامبر اسلام به شمار می آمد و پس از قتل عثمان با علی بن ابی طالب ع بیعت کرد ولی دیگری نگذشت که بیعت خود را شکست و با ناکثین روانه بصره شد و در جنگ جمل علیه علی ع جنگید و خارج از میدان جنگ اما در رابطه با همان درگیریها کشته شد.

درگیری و ستیز نهایی زبیر با علی بن ابیطالب ع و مرگ او در این گیر و دارها می توانست شعله های کینه و عداوت را در قلب

فرزند زبیر علیه خاندان علی ع روشن کند و یا اگر کینه ای از پیش وجود داشته آن را شعله ورتر سازد.

مطالعه تاریخ جنگ جمل می نمایاند که اصلی ترین محرک اصحاب جملا قدرت طلبی و انگیزه های قومی بوده است بویژه در مورد شرکت زبیر در این جنگ مورخان یاد آور شده اند که او نخست از شرکت در این جنگ نادم شده بازگشت ولی فرزندش عبدالله او را به جنگیدن تحریک کرد. (۳۲۳)

این پیش زمینه ها می تواند جدایی راه و اندیشه عبدالله بن زبیر از راه ائمه ع و علی بن الحسین ع را بنمایاند ولی نشانه های دیگری نیز در دست است که آن را تقویت می کند.

در سالهای بعد هنگامی که یزید به خلافت چنگ زد عبدالله بن زبیر نقطه اشتراکی با حسین بن علی ع پیدا کرد زیرا آن دو هیچ کدام حاضر به بیعت با یزید نبودند.

زمانی که حسین بن علی ع از مدینه به سوی مکه رهسپار گردید ابن زبیر نیز در مکه حضور داشت.

بدیهی است که پس از استقرار حسین بن علی در مکه به دلیل نقطه اشتراکی که یاد شد ابن زبیر به دیدار آن حضرت می آمد تا از تصمیمهای حسین بن علی ع آگاه شود.

حساسیت ابن زبیر نسبت به برنامه های حسین ع بی دلیل نبود، زیرا ابن زبیر در سر اندیشه رهبری و خلافت و جلب هواداری و حمایت مکیان را داشت و حضور حسین ع شخصیت او را بشدت تحت الشعاع قرار می داد و با وجود آن حضرت کسی به بیعت با ابن زبیر

تمایـل نمی یـافت این است که او در ملاقاتهـایش هم سـعی داشت امـام را به خروج از مکه تشویق کنـد و هم تلاش می کرد انگیزه اصـلی خود را نهـان دارد. از این رو گاه پیشـنهاد می کرد که امام در مکه بمانـد زیرا مکه امن تر است. (۳۲۴) و زمانی هم می گفت اگر من یارانی مثل یاران و هواداران شـما در کوفه داشتم حتما به سوی کوفه حرکت می کردم و از تصمیم خود برنمی گشتم. (۳۲۵)

حسـین بن علی ع در همین سـفر مخالفت خود را با روش ابن زبیر به طور ضمن بیان داشت زیرا ابن زبیر به گمان خود کعبه را سنگر مبـارزه قرار داده تـا هر گـاه خطری متوجه او شـد به کعبه پنـاه برد ولی امـام به او یـاد آور شـد که این امر موجب هتک حرمت کعبه می شود زیرا یزید و بنی امیه کسانی نیستند که به کعبه حرمت نهند حسین بن علی ع به ابن زبیر فرمود.

ای پسـر زبیر من راضـی نیسـتم یـک قطره از خون من در خانه خـدا ریخته شود و اگر یک یا دو وجب هم از حرم الهی دورتر باشم و خونم ریخته شود بهتر است از این که حرمت کعبه پایمال گردد. (۳۲۶)

در بیانی دیگر چنین آمده است.

پسـر زبیر به حسـین بن علی ع گفت: اگر می خواهی در مکه بمانی بمان و کار قیام علیه خلافت یزید را رهبری کن زیرا ما تو را پشتیبان هستیم و با تو بیعت می کنیم.

امام حسین ع فرمود: پدرم به من خبر داده است که سالاری در مکه

جای خواهد گرفت و مسجد الحرام را خواهد شکست من نمی خواهم در مکه بمانم و آن سالار باشم. (۳۲۷)

سرگذشت زمان نشان داد که پیش بینی امام ع تحقق یافت و عبدالله سبب شد تا دو مرتبه حرمت مکه در هم ریخته شود یک بار به وسیله حصین بن نمیر و مرتبه دیگر به وسیله حجاج بن یوسف.

گذشته از این نشانه ها و شواهد گویا ناسازگاری و عداوت ابن زبیر با اهل بیت و بنی هاشم صریحتر از اینها بوده است چنان که نوشته اند.

در روزگار قدرت ابن زبیر چهل روز در خطبه هایش درود بر پیامبر نفرستاد و می گفت: من از آن جهت بر پیامبر درود نمی فرستم که برخی بنی هاشم گرفتار غروز نشوند و احساس فخر و بزرگی ننمایند. (۳۲۸)

برخورد ابن زبیر با بنی هاشم در ایامی که قدری اقتدار یافته بود بسیار خشن و غیر دوستانه یاد شده است. چنان که در مقطعی از کشمکشها هاشمیان مکه را در دره ای مجتمع ساخت و آنان را با فراهم آوردن هیزم مورد تهدید قرار داد به گونه ای که اگر شعله ای در آن هیزمها می افتاد هیچ هاشمی سالم نمی ماند. (۳۲۹)

با توجه به این نکات موضع امام سجاد ع در قبال حرکتهای ابن زبیر روشن می نماید.

آن حضرت برنامه های ابن زبیر را حرکتی ثمر بخش و قیامی رهایی آفرین نمی دانست بلکه فتنه ای بحران خیز به شمار می آورد چنان که از روایات ابو حمزه ثمالی استفاده می شود.

ابوحمزه ثمالی می گوید امام سجاد ع دیواری را به من نشان

داد و فرمود من روزی به این دیوار تکیه زده بودم و در نگرانی به سر می بردم ناگهان مردی سفید پوش را در برابرم دیدم که مرا می نگرد.

آن مرد به من گفت ای علی بن الحسین چرا تو را اندوهگین می یابم. اگر برای دنیا غمگین هستی خدا روزی نیک و بدکار را می رساند و اگر برای آخرت نگرانی آخرت و عده ای است صادق که فرمانروای آن خداوندی است قاهر.

به او گفتم ترس و نگرانی من از فتنه ابن زبیر است.

مرد خندید و گفت ای علی بن الحسین آیا تا کنون دیده ای کسی بر خدا توکل کند. خدا کارش را سامان ندهد آیا تاکنون دیده ای کسی از خدای چیزی را طلب کند و خدا پاسخش ندهد ناگهان آن مرد از برابر دیدگانم پنهان شد و دیگر او را نمی دیدم او خضر ع بود. (۳۳۰)

دوران معاویه بن یزید

یزید پس از سه سال حکومت با کارنامه ای بس تاریک جان سپرد بنی امیه که منافع خود را در خطر می دیدند تلاش کردند تا معاویه فرزند یزید بر تخت خلافت تکیه زند و حافظ و نگاهبان منافع ایشان باشد.

معاویه فرزند یزید مادرش ام خالد دختر هاشم بن عتبه بن ربیعه در آن روز که به خلافت گماشته شد **۲۲** سال از سنش می گذشت اما او بر خلاف پدر و جدش چندان میل حکومت و فرمانروایی نداشت در کارهای سیاسی دخالت و نظارت نمی کرد و در جمع مردم و مراسم ایشان حضور نمی یافت. (۳۳۱)

او از آغاز خلافت گرفتار بیماری بود ولی نمی توان پذیرفت

که این بیماری مانع دخالت او در امر حکومت بوده است چه این که شواهد تاریخی نشان می دهد که وی در بیزاری از خلافت فلسفه ای معقول و منطقی روشن داشته است

پس از این که شامیان در پی تلاش امویان به خلافت معاویه بن یزید رای دادند معاویه از پذیرش حکومت امتناع و درصدد بود خود را از خلافت خلع کند. از این رو در جمع مردم حضور یافت و بر منبر رفت مدتی طولانی ساکت نشست توجه همگان جلب شد سپس سخنش را با ستایش خداوند و درود و سلام بر پیامبر ص آغاز کرد و گفت:

ای مردم من تمایلی به فرمانروایی بر شما ندارم و می دانم که شما نیز در اعماق قلبتان از ما روی گردان هستید هم شما ما را آزموده اید و هم ما شما را می شناسیم.

بدانید که جدم معاویه بنا حق با علی ع جنگید و شما مردم شام جاهلانه از از پیروی کردید و یاریش دارید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید اما اکنون معاویه در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند علی - علیه السلام - از همگان شایسته تر است. هم از جهت خویشاوندی با پیامبر - صلی الله علیه وآله - و هم از نظر سبقت در اسلام و شجاعت و علم.

جدم معاویه بنا حق با علی - علیه السلام - جنید و شما مردم شام جاهلانه از او پیروی کردید و یارانش دادید تا زمام حکومت را در دست گرفت و به هدف رسید. اما اکنون معاویه

در خانه قبر تنها به سر می برد و نتایج کردارش را می بیند.

خلافت به پدرم یزید رسید، او نیز با استبداد و خودخواهی بر شما حکم راند در حالی که شایستگی خلافت بر امت پیامبر (ص) رانداشت. او بر خدا و خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - گستاخی کرد و حرمت فرزندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - را شکست. و او نیز اکنون از دنیا رفته است. و به کیفر کردارش می رسد...

معاویه، لختی سکوت کرد، عقده گلویش را گرفته بود و بر بدفرجامی نیاکانش می گریست.

سپس گفت: من سومین نفر از بنی امیه ام که اکنون بر مرکب خلافت سوار شده ام و خوب می دانم که نارضیان و دشمنان ما بیش از هواداران مایند.

حقیقت این است که من نمی توانم بارگناه فرمانروایی بر شما را بر دوش کنم، شما خود به سرنوشت خویش بیندیشید و هرکس را صلاح خویش می دانید انتخاب کنید، اینک من خود را از خلافت خلع کردم و بیعت را از شما برداشتید. (۳۳۲)

بدیهی است که بنی امیه از این رخداد بسیار ناراحت و نگران شدند. تا آن جا که مادر معاویه - که تا آن لحظه خود را مادر خلیفه به شمار می آورد و شکوه و جلال خویش را از دست رفته می دید - با پرخاش به او گفت: ای کاش فرزندی چون تو نزاییده بودم!

معاویه در پاسخ مادر گفت: به خدا سوگند من هم دوست داشتم که چنین می بود. (۳۳۳) ای کاش من... عهده دار این کار نشده بوم. مگر باید بنی امیه

حلاوت آن را ببرند و من وبال آن را تحمل کنم که حق را از اهل آن بازداشته ام، هرگز! من از خلافت بیزارم. (۳۳۴)

معاویه از آن پس چندان عمر نکرد و از روی که به خلافت رسید تا روزی که جان سپرد بیش از چهل روز یا دو ماه نگذشت، هر چند برخی مرگ او را پس از سه ماه دانسته اند. (۳۳۵)

مورخان علت مرگ او را مختلف نوشته اند. برخی عامل مرگ او را بیماری طاعون (۳۳۶) و بعضی نوشیدن شربت مسموم و برخی هم خفگی دانسته اند. (۳۳۷)

اما این که چه عاملی باعث تحول روحی معاویه بن یزید شده تا او علیه روش پدر و جدش حرکت کند و برنامه های خائنانه بنی امیه را برملا سازد، نکته ای است که برخی منابع به آن اشاره کرده اند و نوشته اند:

بنی امیه علت تحول روحی معاویه را سخنان و تعالیم استاد وی عمر القوص دانستند و استاد را مورد مواخذه قرار دادند و گفتند تو هستی که دوستی خاندان علی را در قلب او پدید آورده ای و این سخنان را به او آموخته ای تا دست از حکومت و روش پیشینیانش بردارد.

عمر القصوص گفت: معاویه بن یزید خود براساس گرایشی فطری و طبیعی به دوستی علی - علیه السلام - و خاندان علی - علیه السلام - گرایش یافته است و من این سخنان را به او نیاموخته ام. اما بنی امیه عذرش را نپذیرفتند و او را دستگیر و زنده به گور ساختند. (۳۳۸)

دوران مروان بن حکم

با کناره گیری معاویه ین یزید از خلافت و مرگ

زودرس وی، می رفت تا مرکب خلافت از دام فرزندان امیه آزاد شود، ولی امویان که در دوره معاویه بن ابی سفیان و فرزندش یزید، پستهای کلیدی حکومت را در اختیار داشتند و در پرتو حاکمیت آن دو به سروری و ثروت دست یافته بودند، هرگز حاضر نمی شدند که خلافت به این آسانی از چنگ آنان بیرون رود. از این رو، مروان بن حکم ابی العاص، که در گذشته نیز دستی در سیاستگزار عثمان و معاویه داشت و از سوی دیگر عنصری اموی به شمار می آمد و در نیاکان با فرزندان ابوسفیان اشتراک نسبی داشت، گام پیش نهاد تا مرکب خلافت را در اختیار گیرد.

مروان از منطقه جابیه (۳۳۹) که در شمال حوارن (۳۴۰) واقع شده، تلاش خود را آغاز کرد و مردم آن سامان را به تبعت خود فرا خواند. در سال ۶۴ هجری در سن ۶۳ سالگی بر اثر بیماری طاعون جان سپرد.

چنان که مورخان ثبت کرده اند، مجموع دوران حکومت وی حدود دو ماه بود، است (۳۴۱) اماعلی رغم اندک بودن دوران حکومت مروان، تلاشهای او در این مقطع در تداوم سلطه امویان بر جامعه اسلامی بسیار موثر بود.

مروان باهمین تلاشها، بنیان حکومت مروانیان حکومت مروانیان را پی نهاد و فرزندش عبدالملک کار او را تکمیل و بنای حاکمیت مروانیان را برای مدتها تثبیت نمود.

ممکن است به نظر آید که مروان در این مدت کوتاه عملا فرصت نداشته است که در برابر مخالفان بویژه امام سجاد – علیه السلام – و هاشمیان موضعی حاد و عکس العملی قابل توجه اتخاذ کند، ولی آنچه از منابع تاریخی

به دست می آید جز این است.

مسعودی در این باره نوشته است:

در دوازدهمین سال امامت علی بن الحسین - علیه السلام - مردم با لعین پسر لعین وبا عنصری که در گذشته از سوی پیامبر (ص) طرد وتبعید شده بود - یعنی؛ مروان بن حکم - بیعت کردند... در عصر او مؤمنان در خفا به سر می بردند و زندگی بر مردم بسختی می گذشت، شیعیان در هر نقطه بشدت تهدید می شدند. خونشان ریخته و وابسته ریخته و اموالشان غارت می شد و در این روزگار علی بن ابی طالب به گونه آشکار در منبرهای وابسته به دربار مورد توهین و ناسزا قرار می گرفت... (۳۴۲)

انحطاط دینی و سیاسی مردم

آنچه در این عصر بیش از همه قابل تاءمل می باشد. انحطاط دینی و سیاسی بیش از پیش مردم است. چه این که پذیرش حکومت فردی چون مروان به خلافت، نشان می دهد، که تا حد مردم نسبت به گذشته و کینه توازن دین را به عنوان امیر المؤمنان بر جامعه مسلط می کرده اند. مروان - چنان که هم اکنون از قول مسعودی یاد آور شدیم کسی است که در روزگار حیات پیامبر اکرم - صلی الله علیه وآله - به خاطر بی حرمتی به شخص پیامبر - صلی الله علیه وآله - و تقلید تمسخرآمیز از حرکات آن حضرت، به طائف تبعید شد. و پدرش هم در ارتکاب جرم و هم در تبعید، الگو و همگام او بود!

مروان از نظر پیشینه دینی و سیاسی، میوه ای تلخ از درختی پلید و شیطانی بود. مروان و پدرش همچنان در تبعید بودند تا زمان

خلافت عثمان.

کاری که خلفای پیشین از انجامش باز داشتند، عثمان براحتی انجام داد و حکم پیامبر – صلی الله علیه وآله – را نقض کرد و فرمان تبعید را لغو نمود. ای کاش به همین مقدار بسنده می کرد و مروان را در دستگاه خلافت اسلامی، مورد اعتماد و اطمینان و طرف مشورت خود قرار نمی داد. ولی عثمان چنین کرد!

مروان از آن پس در جنگ جمل و واقعه صفین با علی – علیه السلام – جنگید.

او پس از استیلای امویان بر بلاد اسلامی، از سوی امویان به عنوان حاکم مدینه انتخاب شد و مدتها بر شهر پیامبر – صلی الله علیه وآله – و عاصمه اسلامی رمان راند.

مروان کسی است که در جریان احضار حسین علی به دربار حاکم مدینه – ولید بن عتبه – حضور داشت و به ولید پیشنهاد کرد که حسین بن علی – علیه السلام – را مهلت نده؛ یا بیعت بگیر و یا او را بکش!

این پیشینه تاریک، خود می نمایاند که حاکمیت عنصری چون مروان تا چه حد می توانست اسلام و خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله – را تحت فشار و مورد ظلم و بی مهری قرار دهد.

دوران عبدالملک مروان

عبدالملک مروان در سال ۲۶ هجری متولد شد و در سال ۶۵ هجری به جای پدر منصوب گردید اما آن روز که او حکومت را به دست گرفت، عبدالله بن زبیر نفوذ زیادی در شهرهای مختلف پیدا کرده بود و او در برابر نفوذ ابن زبیر، چندان پیشرفتی نداشت. تا این که حجاج بن یوسف ثقفی در سال ۷۳ هجری هواداران

ابن زبیر را سرکوب کرد و از آن سال اقتدار عبدالملک قزونی یافت و دایره فرمانروایيش گسترش پیدا کرد و همچنان تا سال ۸۶ هجری بر کرسی خلافت مستبدانه تکیه زد.

در طول خلافت عبدالملک تنشهای نیرومندی چون فتنه ابن زبیر، قیام توابین و قیام مختار صورت گرفت اما به هر حال او بر آشوبهای مسلط شد و آنها را خاموش ساخت.

درباره عبدالملک نوشته اند، او تا قبل از دستیابی به خلافت خود را اهل قرآن و زهد و عبادت می نمایاند ولی پس از رسیدن به خلافت ماهیت ناصالح خود را آشکار ساخت. (۳۴۳)

سیوطی می نویسد: روزی ابوالدررداء - صحابی - که با عبدالملک معاشرت داشت به او گفت: شنیده ام تو پس از آن همه زهد و عبادت، اینک شراب می نوشی!

عبدالملک گفت: بلی به خدا سوگند شراب می نوشم! (۳۴۴)

درباره عبدالملک نیز نوشته اند:

آن روز که به خلافت رسید، قرآنی در دست داشت و آن را کناری نهاد و گفت: هذا آخر العهد بک یعنی؛ لحظه جدایی فرا رسید و این آخرین دیدار من و تو است! (۳۴۵)

عبدالملک در نخستین خطبه ای که در سال ۶۵ هجری برای مردم ایراد کرد چنین گفت:

من همچون عثمان، خلیفه ای زبون و تحقیر شده نیستم! و چونان معاویه آسانگیر و همانند یزید سست خرد نخواهم بود.

خلفای گذشته با مال و ثروت قلبهای مردم را به خود جذب می کردند و هوادارانی برای خود می جستند ولی من تنها با شمشیر دردهای این اما را مداوا خواهم کرد تا همگی در برابر من سر تعظیم فرود آورند...

سوگند

به خدا هر کسی از این پس مرا به تقوا دعوت کند، گردن او را خواهم زد! (۳۴۶)

عبدالملک در طول خلافتش ظلمها و جنایتهای زیادی مرتکب شد و به نقل سیوطی اگر عبدالملک گناهی جز مسلط ساختن حجاج بی یوسف! جان و مال و ناموس مسلمانان نداشت همین یک گناه برای رسوایی او کفایت می کرد. (۳۴۷)

دوران خلافت عبدالملک از دورانهای بسیار دشوار برای خاندان علی ع به شمار می آید. و از آن جا که علی بن الحسین ع بزرگ و امام آن خاندان و رهبر جریان تفکر شیعی و ضد اموی و ضد مروانی به شمار می آمد بیش از دیگران مورد عداوت خلیفه و درباریان بود. اما آنان از گذشته عبرت گرفته بودند که مقابله با خاندان علی و رفتار خشونت بار با ایشان نه تنها مشکلی را برای آنان حل نمی کند، بلکه و فنا و نابودی آنان سرعت می بخشد.

حجاج بن یوسف که از سوی عبدالملک حاکم مدینه بود به عبدالملک نوشت: اگر براستی می خواهی حکومتت باقی بماند و خلافت را از دست ندهی، علی بن الحسین را بکش و از میان برادر!

عبدالملک در پاسخ او نوشت: مرا از مبتلا شدن به خون بنی هاشم دور نگاهدار و خون آنان را مریز! زیرا من پند گرفته ام که چگونه خاندان ابوسفیان در نتیجه آغشتن دستان خود به خون بنی هاشم، مضمحل شدند و حکومتاشان بردبار رفت... (۳۴۸)

خودداری عبدالملک از کشتن امام سجاد - علیه السلام -، هرگز به معنای آن نیست که او از ناحیه آن حضرت، بیمناک نبوده و وجود امام در جامعه

تاءثیری سیاسی ندانسته است. بلکه از پیشنهاد حجاج و پاسخ عبدالملک بروشنی استفاده می شود که امام سجاد - علیه السلام - با این که ظاهرا همه قریش گفته است: ای جمعیت قریش مامی دانیم که شما هرگز ما را دوست نخواهید داشت زیرا روز حره را همیشه به یاد دارید و ماهم هرگز شما را دوست نخواهیم داشت، زیرا مرگ عثمان را از یاد نمی بریم. (۳۴۹)

برخوردهای امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک ۱- امام باقر - علیه السلام - یکی از برخوردهای امام سجاد - علیه السلام - با عبدالملک مروان را بازگو کرده می فرماید:

در مسجد الحرام، عبدالملک مروان در حال طواف بود و علی بن الحسین نیز پیشاپیش او طواف می کرد و اعتنایی به عبدالملک که پشت سر آن حضرت قرار گرفته بود نداشت.

عبدالملک هر چند نام علی بن الحسین و وصف و موقعیت آن حضرت را شنیده بود ولی امام را به چهره نمی شناخت. از این رو گفت: این کیست که جلوتر از ما حرکت می کند و اعتنایی به ما می کند!

حاضران گفتند: این شخص علی بن الحسین - علیه السلام - است.

عبدالملک پس از پایان طواف در مکانش نشست و فرمان داد تا امام سجاد را نزد او آورند.

وقتی امام سجاد در مجلس عبدالملک حضور یافت، عبدالملک گفت:

من که قاتل پدر شما نیستم! چرا ما نمی آیی و با دستگاه ما ارتباط برقرار نمی کنی

امام سجاد - علیه السلام - در پاسخ او فرمود: کسی که پدر مرا کشت، با کار خود زندگی دنیوی پدرم را خراب کرد ولی آخرت قاتل خویش را نابود و سیاه ساخت. اگر تو هم دوست داری به همان سرنوشت مبتلا شوی، می توانی.

عبدالملک گفت: هرگز منظورم این نبود! ولی دعوت می کنم

که نزد ما بیایید و از امکانات و رفاه دنیوی ما بهرهمند شوید.

در ادامه این روایات چنین امده است:

امام سجاد - علیه السلام - پس از شنیدن نخوت آمیز عبدالملک، عبای خویش را بر زمین پهن کرد و بر زمین به حالت دعا نشست و به خدا عرضه داشت: بار الها، حرمت و ارجمندی دوستانت را به این شخص - عبدالملک - بنمایان!

ناگهان عبا انباشته از جواهرات شد، جواهراتی که می درخشید و چشم را خیره می کرد. آن گاه رو به عبدالملک کرده، فرمود: کسی که چنین جایگاهی نزد خداوند داشته باشد، آیا به دنیای تو نیازی دارد!

سپس امام به خداوند عرضه داشت: بار الها! این جواهرات را از من بازگیر زیرا بدان نیاز ندارم. (۳۵۰)

۲- گذشته از این نوع برخوردها و گذشته از نقلهایی که می نماید عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم خاطره خوشی نداشته و خود را از آن دور می داشته است، اما تجربه تاریخ نشان داده است که چشم قدرت، کورتر از مشاهده عبرتها و پندهای روزگار است و مستکبران خواه ناخواه به ستیز و درگیری با صالحان کشیده می شوند.

همان تاریخنگارانی که اجتناب عبدالملک از ریختن خون بنی هاشم را یاد کرده اند این بخش از تاریخ را نیز اشاره قرار داده اند که سرانجام عبدالملک در برابر وسوسه قدرت و استکبار خویش تاب نیاورد و بر امام سجاد سختگیرهایی را اعمال کرد.

ابن شهاب زهری می گوید: روزی که عبدالملک مروان دستور داده بود تا علی ین الحسین را با غل و زنجیر از مدینه به سوی شام بفرستند من شاهد

و ناظر بودم.

عـده ای از ماءموران، اطراف حضـرت را گرفته و او را در محاصـره خود داشـتند. از ماءموران اجازه خواسـتم تا نزد آن گرامی رفته و با او خـداحافظی کنم. آنها به من اجازه دادنـد و نزدیک آن حضـرت شـدم، او در محملی نشسـته و زنجیرها به دست و پایش بسته بود، از مشاهده آن منظره گریستم و گفتم: دوست داشتم که من جای شما این رنج را متحمل می شدم و شما سالم بودید و... (۳۵۱)

از این گونه نقلها، شدت عمل عبدالملک در قبال امام سـجاد - علیه السـلام - اسـتفاده می شود و چه بسا نرمشـهای عبدالملک در قبال بنی هاشم، مربوط به آغاز دوران خلافت او بوده و با گذشت زمان، روحیه اسـتبداد و اسـتکبار در وی شدت یافته و از نـاحیه امام سـجاد - علیه السـلام - بر حکومت خویش احساس خطر می کرده و نسـبت به آن حضـرت سـختگیریهای را اعمال داشته است.

البته در ادامه حدیث فوق، ابن شهاب زهری، حرکت اعجازآمیزی را از امام نقل کرده می گوید:

امام سجاد - علیه السلام - به من فرمود: ای زهری! آیا گمان می کنی این بند و زنجیرها مرا ناچار و مغلوب کرده اند. بدان که اگر بخواهم آزاد شوم می توانم از این زنجیرها شوم آن گاه دست و پای خود را حرکتی داد و از زنجیرها بیرون آورد پرسیدم مگر چه شده است؟

آنـان پاسـخ دادنـد: مـا در مکـانی میـان راه قـدری استراحت کردیم، علی بن الحسـین بسـته در زنجیرها بر زمین بو دو علی بن الحسین نبود...

لازم به یادآوری است که ابن

شهـاب زهری خـود از عالمـان دربـاری بـوده اسـت و حـتی در همین نقـل خـود گفته است که من پس از این واقعه به حضـور عبدالملک رفتم و جریان در حضور او دنبال شد. (۳۵۲) بعید نیست که که ابن شهاب در نقل این داستان صادق باشد زیرا چه بسا امام درصـدد این بوده است که با نشان دادن ولایت تکوینی خود به وی بفهماند که مردان خدا هرگز مقهور توطئه ظالمان نیسـتند و اگر رنج را می پذیرند نه از سرناچاری بلکه برای انجام وظیفه و تکامل معنوی است. و اما عالمانی که چون او وابسته به قدرتهای استکباری شده اند و لازم نیست برای جهادگران و عاملان به تکلیف الهی، به ظاهر دل بسوزانند!

۳- یکی دیگر از برخوردهای امام سـجاد - علیه السلام - با عبدالملک در موردی بوده که عبدالملک تلاش داشت تا با استناد قـدرت و پایگـاه خویش، شمشـیر پیـامبر - صـلی الله علیه وآله - را که به ودیعت نزد امامـان قرار گرفته و در آن زمان نزد امام سجاد - علیه السلام - بود، تصاحب کند.

وجود شمشـیر پیامبر - صـلی الله علیه وآله - نزد ائمه (ع) خود شـرافتی معنوی بود و از دلایل ظاهری وصایت و ولایت آنان به شمـار می آمـد. بـدیهی است که برخی از حسـد ورزان به امـام سـجاد - علیه السـلام -، که چه بسـا خـود از خویشاونـدان آن حضـرت به شمار می آمدند، از آنجا که چشم دیدن سروری آن حضرت را درمیان بنی هاشم و علویان نداشتند، به عبدالملک گزارشهایی در مورد شمشیر پیامبر - صلی الله علیه وآله - دادند.

بدیهی است که سلاطین از جهات مختلفی برای در اختیار داشتن چنین اشیایی اشتیاق داشته اند، از جمله این که می توانسته اند با تصاحب شمشیر رسول خدا، خود را وارث بحق حکومت و امارت قلمداد کنند!

از این رو عبدالملک نامه ای به امام سجاد – علیه السلام – نوشت و شمشیر پیامبر – صلی الله علیه وآله – را از آن حضرت درخواست کرد ولی امام سجاد – علیه السلام – به او پاسخ منفی داد. عبدالملک برای بار دوم نامه درخواست کرد ولی امام سجاد (ع) به او پاسخ مثبت داده نشود، نام حضرت را از دفتر دریافت کنندگان حقوق بیت المال حذف خواهد کرد.

امام سجاد – علیه السلام – در پاسخ دومین نامه عبدالملک نوشت:

ای عبدالملک! بدان که خداوند برای بندگانش تضمین کرده است که ایشان را از تنگناها برهاند و از مسیری که گمان ندارند، روزی آنان را برساند ولی بدان که خداوند در قرآن فرمود است: ان الله لایحب کل خوان کفور یعنی؛ خداوند خائنان سرکش را دوست ندارد. اینک بیندیش کدامیک از ما مشمول این آیه هستیم. (۳۵۳)

۴– چنان که قبلاً نیز یادآور شدیم، خط مشی سیاستمداران و قدرتمندان در برابر ائمه – علیه السلام – به اقتضای شرایطی سیاسی – اجتماعی متغیر بوده است و عبدالملک نیز در طول زندگیش برخوردهای متفاوتی با امام سجاد (ع) داشته است. گاه به عظمت و جایگاه زندگیش برخوردهای متفاوتی با امام سجاد – علیه السلام – داشته است. گاه به عظمت و جایگاه رفیع معنوی آن حضرت اقرار کرده و زمانی در صدد عیبجویی و یا آزار

و شکنجه امام بر می آمده است. و با توجه به این که دوران اقتدار کاملش را سال ۷۳ هجری بدانیم که شورشها را درهم کوبیده تا سال ۸۶ هجری که مرگ او فرا رسیده است خود مدتی طولانی به شمار می آید.

طولانی بودن دوره حکومت عبدالملک، خود دلیلی است که می تواند موضعگیریهای متفاوت او را در برابر امام سجاد - علیه السلام - توجیه کند زیرا هر چه بر عمر مستکبران می گذرد حرص آن برای حفظ قدرت و شدت عمل آنان نسبت به مخالفان فزونی می یابد.

در خوی مستکبران و غاصبان خلافت، همیشه کینه و عناد با خاندان نبوت و وارثان بحق پیامبر - صلی الله علیه وآله - جای داشته است و اگر جایی لب به ستایش ایشان گشوده اند تقدیری الهی است تا ثابت شود الفضل ماشهدت به الاعداء یعنی؛ فضل و کرامت و بزرگواری ائمه تا بدان پایه بوده است که حتی دشمنان ایشان نیز به آن اقرار کرده اند. منظور از تدارک این مقدمه، نقل رخدادی است که مورخان در ستایش عبدالملک از امام سجاد - علیه السلام - ثبت کرده اند و نوشته اند:

تا قبل از حکومت عبدالملک، صدقات و حقوقی که مخصوص رسول خدا و علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود، به عمر بن علی - فرزند امیر المؤمنین - پرداخت می شد ولی زمانی که عبدالملک خلافت را در دست گرفت، آن حقوق را به علی بن الحسین - علیه السلام - پرداخت کرد.

عمر بن علی، از این تغییر ناراحت شد و از محرومیت خود به عبدالملک شکایت

کرد و انتظار داشت که چون گذشته اموال به او داده شود و نه به علی بن الحسین - علیه السلام -! ولی عبدالملک اشعاری را خواند که مضمونش حقانیت امام سجاد - علیه السلام - و استحقاق شخص وی برای دریافت آن حقوق بود. (۳۵۴)

۵- عبدالملک به هر حال اگر زمینه ای برای عیبجویی مشاهده می کرد، از آن نمی گذشت و با طرح انتقاد سعی در کوچک کردن امام ساختن امام سجاد - علیه السلام - و بزرگنمایی خود داشت. عبدالملک شنید که امام سجاد - علیه السلام - کنیز آزاد شده ای را به همسری خود برگزیده است. او که هماره درصدد یافتن نقیصه ای در زندگی امام بود تا به وسیله آن امام را چون سرزنش کند، نامه ای ملامت آمیز به امام سجاد (ع) نوشت و در آن یاد کرد که کسی چون شما هرگز شایسته نیست با کنیزی ازدواج کند.

عبدالملک در این نامه با این که به بزرگواری امام و جایگاه رفیع اجتماعی او اقرار کرده است ولی هدف اصلیش این بوده است که فهم برتر و شناخت عمیق تر خود را نسبت به مسایل اجتماعی ثابت کند و بر امام خرده بگیرد که به لوازم کرامت و شرافت اجتماعی پایبند نیست!

امام سجاد (ع) در پاسخ انتقاد ناشیانه عبدالمک می نویسد:

نامه انتقادآمیز تو به من رسید که در آن سعی داشتی مرا به خاطر ازدواج با کنیزی ملامت کنی و یادآور شده بودی که در میان قریش زنان شایسته ای وجود دارند که سزاوار بود با آنان ازدواج کنم ولی باید بدانی که هیچ انسانی

با شخصیت تر از رسول خدا نبوده و نیست و آن حضرت برخی از همسرانش قبلا کنیز بوده اند. من کنیزی داشتم که برای رضای الهی او را آزاد کردم و سپس بر اساس سنت پیامبر (ص) آن را به ازدواج خود درآوردم و کسی که دامانش از آلودگیها پاک باشند ازدواج با او هیچ عیبی به شمار نمی آید خداوند به وسیله ایمان و اسلام هر پستی را برطرف کرده است و هر عیب و نقص را از میان بدره است و جایی برای ملامت باقی نگذشته است و اندیشه ای که تو بر اساس آن مرا ملامت کرده ای، مربوط به دوران جاهلیت است.

عبدالملک با خواندن پاسخ امام به کوتاه اندیشی خود اقرار کرد و گفت: شخصیت والایی چون علی بن الحسین آن چنان ممتاز است که آنچه مردم معمولی برای خود عار می پندارند، در مورد او مایه شرافت و عظمت است (۳۵۵).

(یعنی دیگران از ازدواج با کنیز آزاد شده اجتناب می کنند تا مبادا از شخصیتشان کاسته شود! ولی امام سجاد (ع) که به ارزشهای الهی می اندیشد و باورهای نژادی و طبقاتی و جاهلی را ارج نمی نهد، و به وسیله ازدواج با کنیزی آزاد شده، ارزشهای دینی و اسلامی را تحکیم می بخشد و به باورهای خرافی و جاهلی با بی اعتنایی می نگرد).

دوران ولید بن عبدالملک

پس از مرگ عبدالملک در نیمه شوال سال ۸۶ هجری فرزندش ولید بر کرسی خلافت تکیه زد و (۳۵۶) و از مردم خواست تا با او بیعت کنند و سر مخالفت برندارند.

سیوطی می نویسد: ولید عنصری جبار و ظالم بود.

(۳۵۷)

عمر بن عبد العزیز با این که خود از امویان بود و از سوی ولید والی مدینه شد درباره دوران خلافت ولید گفته است:

آن روزی که ولید فرمانروای شام، حجاج والی عراق، عثمان بن حباره حاکم حجاز و قره بن شریک امیر مصر بود به خدا سوگند زمین از جور و ستم لبریز گشته بود! (۳۵۸)

ولید، در نخستین خطبه ای که ایراد کرد گفت:

ای مردم! بر شما باد که من اطاعت کنید و همراه همگان باشید زیرا هر کس در برابر من عرض اندام کند گردنش را خواهم زد و کسی که ساکت بماند به مرگ خویش بمیرد! (۳۵۹)

از منابع تاریخی استفاده می شود که در دوران ولید بن عبدالملک والی مدینه - هشام بن اسماعیل - نسبت به بنی هاشم بویژه امام سجاد - علیه السلام - بسیار ظالمانه و خشن رفتار کرده است.

هشام از روزگار خلافت عبدالملک والی مدینه بود و پس از خلافت ولید تا ربیع الاول سال ۸۷ هجری حاکمیتش ادامه داشت. (۳۶۰)

رفتار ناروای هشام بن اسماعیل - والی مدینه - از این نکته استفاده می شود که وقتی ولید او را عزل کرد و عمر بن عبدالعزیز را والی مدینه قرار داد، از مردم خواست تا برای دادخواهی بیایند و هر شکایتی که از هشام بن اسماعیل دارند ابراز کنند.

در میان هشام بیش از همه نگران علی بن الحسین بود و می گفت: از کسی بیم ندارم مگر از علی بن الحسین زیرا ستمی که بر آن حضرت روا داشته بود حتی در نظر خودش گران می نمود!

اما علی بن الحسین

(ع) در آن شـرایط که هشـام را برای مؤاخـذه بر در خـانه مروان نگاه داشـته بودنـد از آن جا عبور کرد و قبلا به همراهان خود سفارش کرده بود معترض هشام نشوند. اما بی این که شکایتی از هشام ابراز کند او گذشت.

در این لحظه هشـام از بزرگواری و گـذشت امـام سـجاد - علیه السـلام - به شـگفت آمـد و گفت: الله اعلم حیث یجعل رساله یعنی؛ خدا بهتر دانسته است که رسالت خویش رادرکدام خاندان قرار دهد. (۳۶۱)

عمر بن عبدالعزیز و آینده او از نظر امام سجاد علیه السلام

اکنون که به این بخش از تاریخ زندگی امام سـجاد علیه السـلام رسـیده ایم، بررسـی نظر امام سجاد علیه السلام درباره عمر بن عبدالعزیز می تواند زوایایی دیگر از شخصیت معنوی و نیز بینش سیاسی امام علیه السلام را آشکار سازد.

چنان که گفته شد در سال ۸۷ هجری یعنی؛ پس از گـذشت حدود پنج ماه از خلافت ولید، عمر بن عبدالعزیز والی مدینه شد. مورخان شخصیت عمر بن عبدالعزیز را متمایز ولی مدینه شد.

مورخان شخصـیت عمر بن عبـدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسـته انـد و براستی شـیوه و عملکرد او نسـبت به مردم و خانـدان رسول خدا صـلی الله علیه و آله بهتر از دیگران بود ولی ین حال امام سـجاد و همچنین یاران و شـیعیان ایشان بر اساس ملاکهای اصولی مکتب ولایت و امامت، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته اند.

مورخان شخصـیت عمر بن عبـدالعزیز را متمایز از سایر خلفای اموی دانسـته انـد و براستی شـیوه و عملکرد او نسـبت به مردم و خاندان رسول صلی الله علیه و آله بهتر از دیگران بود ولی با

این حال امام سجاد علیه السلام و همچنین یاران و شیعیان ایشان بر اساس ملاکهای اصولی مکتب ولایت و امامان، نظر مساعدی نسبت به عمر بن عبدالعزیز نداشته اند.

او هر چند تلاش می کرد تا خود را حاکمی عدل پیشه معرفی کند و بعدها روزگاری که به خلافت رسید، فدک را به آل علی علیه السلام برگرداند ولی به گواهی تاریخ، عنصری مترف و اشرافی بود و می توانست در زمره حاکمان اموی با ایشان کنار آید و گوشه ای از حکومت ایشان را به نفع آنان بچرخاند.

در همین روزگار که او گوشه ای از کرسی خلافت ولید را بر دوش می کشید، حجاج بن یوسف - عنصر خونخوار عصر مروانیان - گوشه ای دیگر از این کرسی را در چنین حکومتی عهده دار فرمانروایی باشد به هر حال مصون از ظلم و ستم به مردم نمی ماند.

یعقوبی می نویسد: در سال ۸۸ هجری ولید به عمر بن عبدالعزیز دستور داد تا برای توسعه فضای مسجد النبی اقدام کند، خانه های اطراف و همچنین حجره های

همسران پیامبر صلی الله علیه و آله را خراب کند و به فضای مسجد بیفزاید.

عمر بن عبدالعزیز بر اساس فرمان او دستور داد تا زبیر نزد عمر آمد و به عنوان اعتراض به تخریب خانه های همسران پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: ای عمر تو را سوگند می دهم از این پس آیه ای از قرآن را بردار، آنجا که خداوند می فرماید: ان الذین ینادونک من وراء الحجرات.

ظاهرا منظور حبیب این بود که اگر خراب شود، مصادیق این آیه از میان می

رود زیرا آیه درباره حجره هایی است که در حال تخریب بود. حبیب می خواست با این سخن به عمر بفهماند که حرکت او خلاف قرآن است.

عمر از این اعتراض ناراحت شد و دستور داد صد شلاق بر بدن حبیب بزنند و سپس آب سرد بر بدنش بریزند.

آن روز، روز سردی بود و حبیب در نتیجه کار عمر از دنیا رفت.

بعدها، زمانی که عمر به خلافت رسید و جامه زهد به تن کرد و همواره از آنچه نسبت به حبیب روا داشته بود اظهار پشیمانی می کرد! (۳۶۲)

شاید در همین روزگار بود که عمر بن عبدالعزیز وارد مسجد شد. امام سجاد علیه السلام با جمعی از یاران در مسجد حضور داشتند. نگاهشان به عمر افتاد که جامه هایی نفیس و اشرافی بر تن داشت.

امام به اطرافیان فرمود: آیا این جوان خوشگذران و اشرافی را می بینید! او نخواهد مرد تا این که به خلافت دست یابد... اما خلافتش دیری نمی پاید. پس از مرگ و آسمانیان نفرینش می کنند و زمینیان برایش طلب رحمت می نمایند! (۳۶۳)

آنچه امام سجاد ع پیش بینی کرده بود، محقق شد و عمربن عبدالعزیز در سال ۹۹ هجری بر کرسی خلافت نشیند و در سال ۱۰۱ بدرود حیات گفت. (۳۶۴)

این پیشگویی از یک سو دیگر بینش امام نسبت به غاصبان خلافت را می رساند. آنان که با منطق اهل بیت آشنایند می دانند که نفرین آسمانیان و دعای خیر زمینیان، نظر به این دارد که عمر بن عبدالعزیز هر چند با مردم نیکی کند اما چون از ریشه و اساس، حق حکومت بر

مردم ندارد و حکومت را از ظالمان به ارث برده، مورد خشم الهی است.

شیوه امام در افشاگری علیه حاکمان ناصالح

از آنچه تاکنون درباره زندگی سیاسی امام سجاد علیه السلام آوردیم، چه بسا شیوه آن حضرت در افشای چهره زشت امویان تبیین شده باشد، اما در پایان به عنوان نتیجه گیری و ارائه اجمالی از آن تفصیل به روایتی اشاره می کنیم. در این روایت چنین آمده است:

امام علی بن الحسین علیه السلام همیشه در نماز جمعه شرکت می کرد. با این که نماز جمعه به امامت ائمه جور برگزار می شد، اما آن حضرت اعتنایی به نماز ایشان نمی کرد آن را کافی و مسقط تکلیف نمی شمرد بلکه به تنهایی نماز ظهر را به جا می آورد. (۳۶۵)

گذشته از بررسی سند این حدیث، محتوای آن با خط مشی سیاسی - اجتماعی امام سازگار می نماید. زیرا امام سجاد علیه السلام به طور کلی از شرکت در مراسم نماز جمعه خودداری می کرد، دشمنان ایشان براحتی عمل آن حضرت را به عنوان ترک واجب و سنت پیامبر تبلیغ می کردند و از سوی دیگر عدم حضور در نماز جمعه به معنای دامن کشیدن از جامعه اسلامی و مشکلات و مسایل آن به وسیله والیان جور برگزار می شد شرکت می کرد تا جلو تبلیغات سوء را سد کند. در عین حال حضوری وی مهر تاءییدی بر حکومت جائر ارزشی ندارد مسقط تکلیف نیست، بیزاری خود را از سیاستهای حاکم را عملا بیان می داشت و ژرفای بینش سیاسی آن حضرت را به یاران و شیعیانش منتقل می ساخت. و این چیزی نبود که از دید ناظران و

مرتبطان با آن گرامی، مخفی باشد.

فصل چهارم: شخصیت علمی امام سجاد علیه السلام

علم و دانش امام سجاد (ع)

تمام صفات و ویژگیهای ارزشی انسان بر محور عقل و علم او سنجیده می شود. و امام دو بینش شیعه کسی است که در عقل و علم و نیز اعمال ارزشی، سرآمد همه خلق است. و خداوند بر اساس این شایستگی های واقعی، ایشان را به امامت و پیشوایی دینی و دنیایی برگزیده است.

خداوند در قرآن می فرماید:

قل هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون

یعنی؛ ای پیامبر! بگو آیا براستی اهل دانش و آگاهی با آنان که دانش و علم ندارند، برابرند! هرگز!

و نیز می فرماید:

یرفع الله الذین امنوا منکم والذین اوتوا العلم درجات. (۳۶۶)

یعنی؛ خداوند از میان شما انسانها، کسانی را که دارای ایمان هستند و نیز آنان را که علم و دانش عطا شده ای، برتری می بخشد.

در این آیات ایمان و علم دو ملاک فضیلت و شرافت انسان بر دیگران معرفی شده است. و بی تردید ائمه که در پیشگاه خداوند برگزیده و ممتازند، ملاک این امتیاز را از ناحیه علم برتر و ایمان مستحکم خویش دارند. با این ویژگی که علم ایشان برگرفته شده از علوم بشری نیست، بلکه چونان دانش انبیاء مستند به تعلیم الهی است.

خداوند درباره یحیی می فرماید:

یا یحیی خذالکتاب بقوه و اتیناه الحکم صبیا. (۳۶۷)

یعنی؛ خداوند وحی فرستاد ای یحیی کتاب و مطالب وحی را با قدرت و جدیت دریافت کن. ما به او یحیی حکم نبوت را به هنگامی که خردسال بود عطا کردیم.

علمی که از سوی خداوند به کسی عطا شده باشد، خردسالی یا بزرگسالی آن شخص

فرقی نمی کند بلکه در طفولیت می تواند به همان اندازه و کاردان باشد که در بزرگی!

قرآن درباره گفتن عیسی علیه السلام در کودکی، می فرماید:

قال انی عبدالله آتانی الکتاب و جعلنی نبیا. (۳۶۸)

یعنی؛ من بنده خدایم و خداوند به من کتاب آسمانی انجیل عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

امام سجاد درباره الهی بودن علم ائمه و گستردگی دامنه آن می فرماید:

محمد صلی الله علیه و آله براستی امین خداوند در زمین بود و چون به ملاقات حق شتافت، اهل بیت او، وارثان وی و امینان خدا در زمین شدند. علم منابا و بلایا، (۳۶۹) نسب عرب، طهارت مولد آنان، نام شیعیان و نام پدران ایشان نزد ماست. ما برگزیدگان خدا و اوصیای پیامبریم و از هر فرد دیگر، به قرآن و دین سزاوارتریم. در مراتب عالی علم قرار داریم و علوم همه انبیاء نزد ما به ودیعت نهاده شده است. (۳۷۰)

به هنگام رحلت امام سجاد علیه السلام، زمانی که آن حضرت در بستر بیماری قرار داشت گروهی از شیعیان برای عیادت آن حضرت به حضور وی می رسیدند. در حضور آن جمع، امام سجاد علیه السلام رو به جانب فرزندش باقرالعلوم علیه السلام کرد و فرمود: این صندوق را نزد خود حفظ کن، در این صندوق طلا و نقره ذخیره نشده، بلکه در آن مجموعه ای از دانشهاست. (۳۷۱)

آنچه در ادوار بعد از زبان امام باقر علیه السلام و امام صادق علیه السلام درباره معارف دین و فقه و تفسیر عقاید و اخلاق و... صادر شدت تمامی آن و مطالبی است که در نزد امام

سجاد علیه السلام وجود داشت و از آن حضرت به سایر امامان بعدی منتقل گردید. ولی آن امام و پیشوای صالحان، کمتر فرصت یافت تا علوم خویش را در محافل علمی و! برکرسی استادی به شاگردانش ابلاغ کند. با این حال هیچ کتابی را در زمینه زهد و نیایش و موعظه نمی توان یافت، جز این که سخنان و نیایشهای امام سجاد علیه السلام زینت بخش آن است (۳۷۲)

دانش و فضایل امام سجاد علیه السلام چیزی نبود که فقط دوستان و شیعیان بدان معتقد باشند بلکه حتی منکران مقام ولایت و نیز معاندان خاندان رسالت در مواردی به ناگزیر سر تعظیم در برابر کمالات ایشان فرود می آورند. چنان که عبدالملك مروان در پاسخ نامه امپراطور روم درماند و چاره را در آن دید که نظر امام سجاد علیه السلام را درباره آن جویا شود و پاسخ آن حضرت را به امپراطور روم بنویسد. (۳۷۳)

احکام و مسایل فقهی

زهری می گوید: به حضور علی بن الحسین علیه السلام رسیدم، آن حضرت از من پرسید:

گفتگوی شما با اصحاب چه بود؟

گفتم: بحث ما درباره روزه های واجب بود. نظر من و اصحابم بر این بود که ما جز روزه ماه مبارك رمضان، روزه واجب دیگری نداریم.

امام فرمود: چنین نیست که پنداشته اید. روزه چهل قسم دارد. ده قسم آن واجب ده قسم آن حرام و ده صورت آن محل تخییر و سه قسم دیگر آن روزه اذن و هفت صورت باقیمانده روزه تاءدیب و... است.

سپس امام سجاد علیه السلام به شرح و تفصیل این موارد پرداخت و در هر مورد به آیه ای از

آیات قرآن استشهاد می نمود. و در پایان به نظریات مختلف هر یک از فقهای عامه در آن مسایل اشاره می فرمود. (۳۷۴)

امام سجاد علیه السلام تنها مرجع فقهی شیعیان نبود بلکه فقهای عامه نیز در بسیاری از مسایل خود به ایشان مراجعه می کرده اند. چنان که زهری برای دانستن حکم قتل غیر ممد در صورتی که مقتول برده باشد، به امام سجاد علیه السلام مراجعه کرده و حکم را از وی دریافت داشته است. (۳۷۵)

امام سجاد علیه السلام سرور فقیهان

در عصر امام سجاد علیه السلام فقهای زیادی - بویژه در شهر مدینه - می زیسته اند، از آن جمله اند: ابوحازم، محمد بن شهاب زهری، سفیان عیینه، نافع بن جبیر، سعیدبن مسیب، عروه بن زبیر، ابوبکر بن عبدالرحمان بن حارث بن هشام، قاسم ین محمد بن ابی بکر، سالم بن عبدالله و...

شگفت این است که وفات این فقها در فاصله ای بسیار کم نسبت به یکدیگر واقع شد به طوری که مورخان سال ۹۵ را که بیشترین فقها در آن سال بدرود حیات گفتند سنه الفقهاء نامیدند. (۳۷۶)

در عصری که که فقهای متعدد در آن حضور داشتند، مقام فقهی و علمی امام سجاد علیه السلام به حدی بارز و آشکار بود که ابن جوزی عنوان سید الفقهاء را به آن حضرت می دهد. و از بسیاری نقل می کند: ما راءینا افقه من علی بن الحسین علیه السلام (۳۷۷)

یعنی؛ ما در میان فقیهان، داناتر و فقیه تر از امام سجاد علیه السلام نیافتیم. (۳۷۸)

درمیان شاگردان امام سجاد علیه السلام چهره برخی از صحابه ویاران رسول خدا نیز مشهود است. مانند: جابربن

عبـدالله انصاری متولد ۷۸ هجری، واثله کنانی متولـد ۸۳ هجری، سـعید بن مسـیب بن حزن و سـعید بن جهـان کنونی، مولی ام هانی.

بسیاری از تابعین (۳۷۹) نیز افتخار شاگردی در مکتب آن حضـرت را یافته انـد، مانند سـعید بن جبیر، محمد بن جبیر، ابوخالد کابلی، قاسم بن عوف، اسـماعیل بن عبـدالله بن جعفر ابراهیم حسن فرزندان محمد حنفیه، حبیب بن ابی ثابت، ابویحیی اسدی، ابو حازم اعرج وسلمه بن دینار مدنی.

آن دسته از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - که توفیق درک محضر برخی از امامان بعدی را نیز داشته اند، عبارتند از:

ابوحمزه ثمالی، فرات بن احنف، جابربن محمد ابن ابی بکر، ایوب بن حسن، علی بن کیسان حمید بن موسـی کوفی، ضـحاک بن مزاحم خراسـانی، طـاوس بن کیسان، حمیـد بن موسـی کوفی، ابان بن تغلب بن رباح، سـدیرین حکیم بن صـهیب صـیرفی، قیس بن رمانه، عبدالله البرقی و فرزدق بن غالب. (۳۸۰)

شیـخ طوسـی در فهرست رجال خود، نام صد هفتاد نفر از اصـحاب و شاگردان امام زین العابدین - علیه السـلام - را به ترتیب حروف الفبا یاد کرده است (۳۸۱) و ما در مطالب آینده بدانها اشاره خواهیم داشت.

اسرار و دانشهای مکتوم

ائمه معصومین - علیه السـلام - علاوه بر علوم بشـری و معارف دینی، از اسـرار و علومی برخوردار بودنـد که از دیگران مخفی می داشـتند و جز به برخی از اصـحاب مخلص و بسـیار نزدیک خویش آنها اظهار نمی کردنـد و علت این مخفی داشـتن، عدم ظرفیت و لیاقت مردم معمولی برای حمل و درک آن معارف بود. چنان که امام صادق - علیه السلام - می فرماید:

ای ابا! محمد به خدا سوگند، نزد ما سری از سر الهی و علمی از علوم الهی است و ماءموریت داریم که از آن را تبلیغ کنیم و به خلق برسانیم، ما وظیفه خویش را انجام دادیم ولی موضعی مناسب و تحمل کننده ای لایق برای آن اسرار و معارف نیافتیم... (۳۸۲)

اشعاری به امام سجاد - علیه السلام - - علیه السلام - نسبت داده شده است که همین معنا را می رساند:

انی لا کتم من علمی جواهره

کی لا یری الحق ذوجهل فیقتتنا

و قد تقدم فی هذا ابو حسن

الی الحسین و وصی قبله حسنا

فرب جوهر علم لو الوح به

لقیل لی انت ممن یعبد الوثنا

و لا ستمل رجال مسلمون دمی

یرون اقبح ما یاءتونه حسنا (۳۸۳)

یعنی؛ من گوهرهای دانش خویش را پنهاان می دارم.

تا جاهلان، آن حقایق را دستمایه آزار و اتهام ما قرار ندهند.

در پیشینیان علی بن ابی طالب - علیه السلام - سر سلسله این گونه دانشهاست.

و سپس آن حضرت، دانشهای خویش را به حسن بن علی و حسین بن علی منتقل گردانید.

چه بسیار دانشهایی که اگر آنها را فاش سازم.

مرا متهم به بت پرستی خواهند کرد.

و کسانی، ریختن خونم را جایز خواهند شمرد. و این زشت ترین کارشان را نیک خواهند پنداشت.

اصحاب و شاگردان امام سجاد - علیه السلام -

فلسفه وجودی امام سجاد در بینش شیعه در دو بعد اصولی نهفته است: ۱- تعلیم، ۲- تربیت؛ زیرا امامت معصومان تداوم بخش

رسالت پیامبر – صلی الله علیه وآله – است.

امام همان خطی را دنبال می کند و همان وظایفی را بر عهده دارد

که پیامبر خداوند به وسیله جبرئیل وحی مشده ولی بر ائمه - علیه السلام - وحی نمی شده است بلکه آنان علوم خویش را سینه! سینه به امامان بعدی منتقل می ساخته اند. آن گونه که پیامبر - صلی الله علیه وآله - علوم خویش را سینه علی - علیه السلام - منتقل کرد و فرمود: انا مدینه العلم و علی بابها فمن اراد المدینه فلیاءتها من بابها. یعنی؛ من شهر علمم و علی در آن شهر است. پس هر کس می خواهد به این شهر وارد و آگاهی دست یابد بر اوست که از طریق علی - علیه السلام - کسب آگاهی کند و سیرت و سنت مرا جویا شود.

بدیهی است که انتقال علم پیامبر - صلی الله علیه وآله - به علی بن ابی طالب - علیه السلام - به گونه ای عادی و تدریجی نبوده است بلکه طبق مشیت خداوند برنامه ای فوق طبیعی را طی کرده، چنان که از امام سجاد - علیه السلام - نقل شده است:

رسول خدا - صلی الله علیه وآله - کلمه ای به علی - علیه السلام - آموخت که از آن کلمه هزار کلمه گشوده شد و از هر کلمه آن هزار کلمه گشوده شد. (۳۸۴)

بنابراین، همان گونه که تعلیم و تزکیه دو وظیفه اصلی پیامبر - صلی الله علیه وآله - بوده و خداوند فرموده است:

یتلوا علیهم آیاته ویزکیهم و یعلمهم الکتاب و الحکته. (۳۸۵)

یعنی؛ خداوند پیامبر اکرم را برانگیخت تا آیات الهی را بر مردم تلاوت کند، ایشان را تزکیه نماید و رشد و دهد و کتاب و

حکمت را به آنان بیاموزد.

ائمه معصومین - علیه السلام - نیز همواره در تلاش بودند تا این دو وظیفه را درمیان امت اسلامی ایفا کنند ولی موانع سیاسی - اجتماعی که پس از رحلت رسول خدا پدید آمد و مشاجرات و رقابتهای قبیله ای که بر جامعه آن عصر چون ابری تیره سایه افکند و تا جایگاه خلافت نیز پیش رفت، سبب تا برای همیشه آزادی بیان و عمل از اهل بیت سلب شود و آنان به گونه ای که می خواستند نتواند در تعلیم و تربیت امت حضوری رسمی و گسترده داشته باشند.

آنچه مانع حضور آنان در صحنه های گسترده تعلیم و تربیت امت بود، ناهمسازی تعالیم و رهنمودهای عقیدتی - سیاسی - عبادی آنان با ایده ها و عملکردها و پندارهای حاکمان زمانشان بود.

حاکمان هرگز نمی توانستند تعالیم و رهنمودها هشدارهای معصومین - علیه السلام - را تحمل کنند، از این رو با ارعاب و تهدید، با قتل و غارت، با زندان و شکنجه ایشان و پیروانشان قلمرو فعالیت آنان را محدود و محدودتر می ساختند و چه بسا گاه تلاشهای علمی و معرفتی آنان به صورت تعالیم سری در می آمد و شیعیان در ابراز و انتقال آنها موظف به تقیه می شدند.

امام سجاد - علیه السلام - در یکی از این دورانها دشوار، امامت امت را بر عهده داشت اما انبوه مشکلات و دشواریها و نابسامانیهای سیاسی - اجتماعی که در فتنه عبدالله بن زبیر و سختگیریهای وی بر بنی هاشم ونیز هجوم مسلم بن عتبه به مدینه و... رخ داد، هیچ یک سبب نشد تا امام

به طور کلی از تربیت و تعلیم شاگردان بازمانده و روح تشنه امت را از معارف ناب الهی خویش محروم سازد!

امام در همان شرایط بحرانی شاگردانی را پرورید که با توجه به شرایط آن حضرت، شمارشان اندک نیست.

اصحاب امام سجاد – علیه السلام –

شیخ طوسی متولد ۴۶۰ هجری اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را این گونه یاد کرده است:

۱- ابراهیم بن عبدالله

۲-ابراهیم بن محمد بن حنیفه

۳- ابراهیم بن ابی حفصه

۴- ابراهیم بن بشیر الانصاری

۵- اسماعیل بن عبدالرحمن

۶- اسماعیل بن امیه

۷- اسحاق بن عبدالله بن الحرث

۸- اسحاق بن یسار المدنی

۹- ابان بن ابی عیاش فیروز

۱۰- ابان بن تغلب

۱۱- ایوب بن عایذ الطائی

۱۲- اسحاق بن عبدالله

۱۳- افلح بن حمید

۱۴- اسماعیل بن رافع

۱۵- ایوب بن الحسن

۱۶- ابراهیم بن یزید النخعی

۱۷- اسماعیل بن عبدالله بن جعفر

۱۸- اسماعیل ین عبدالخالق

۱۹- احمد بن حمویه

۲۰- بشر ین غالب اسدی

۲۱- بکربن اوس ابوالمنهال

۲۲- بکیربن عبدالله

۲۳- برد الاسکاف

۲۴- ثابت بن عبدالله بن زبیر

۲۵- ثابت ین هرمز الفارسی

۲۶- ثابت ین ابی صفیه ابو حمزه الثمالی

۲۷- ثابت بن اسلم البنانی

۲۸- ثویر بن ابی فاخته

۲۹- ثویربن یزید

۳۰- جابربن عبدالله انصاری

۳۱- جعفربن علی بن الحسین الصادق - علیه السلام - (۳۸۶)

۳۲- جعفر بن ابراهیم الجعفری

۳۳- جعفر بن ایاس

۳۴- جهم الهلالی الکوفی

۳۵- جعید همدانی

۳۶- جابربن محمد بن ابی بکر

۳۷- حسن بن علی بن ابی رافع

۳۸- حسن بن الرواح البصری

۳۹- حسن بن محمد بن حنفیه

۴۰- حسین بن عبدالله بن ضمره

۴۱- حسین بن علی بن الحسین فرزند امام سجاد - علیه السلام -

۴۲- حکم بن عتیبه

۴۳- حبیب بن ابی ثابت

۴۴- حمید بن مسلم کوفی

۴۵- حرین کعب ازدی کوفی

۴۶- حطان بن خفاف

۴۷- حصین بن عمر و الهمدانی

۴۸- حکیم ین جبیر بن

مطعم

۴۹- حفص بن عمر انصاری

۵۰- حمید بن نافع همدانی

۵۱- حبیب بن حسان

۵۲- حارث بن فضیل مدنی

۵۳- حکیم بن حکیم بن عباد

۵۴- حذیم بن سفیان اسدی

۵۵- حسن بن عماره

۵۶- حکیم بن صهیب الصیرفی

۵۷- حارث بن جارود تیمی

۵۸- حسان عامری

۵۹- حذیم بن شریک اسدی

۶۰- حبیب سحبستانی

۶۱- خشرم بن یسار بن مدنی

۶۲- داوود صرمی

۶۳-رزین

۶۴-ربیعه (استاد ابوحنیفه)

۶۵-رزین بن عبید

۶۶-رشید هجری

۶۷-ربیعه بن ابی عبد الرحمان

۶۸-رباح بن عبیده همدانی

۶۹-ربیعه بن عثمان تیمی

۷۰-زید بن علی بن الحسین - علیه السلام - (فرزند امام سجاد - علیه السلام -)

۷۱-زیدبن الحسن بن علی بن ابی طالب - علیه السلام -

۷۲-زیادبن سوقه الجریری

۷۳-زید العمی البصری

۷۴- زید بن اسلم عدوی

۷۵- سعید بن مسیب

۷۶- سعید بن جبیر

۷۷- سعید بن عثمان

۷۸- سدیربن حکیم بن صهیب

۷۹- سری بن عبدالله

۸۰- سلیم ین قیس الهلالی الکوفی

۸۱- سالم بن ابی الجعد

۸۲- سالم (مولی عمروبن عبدالله)

۸۳- سلمه بن کهیل

۸۴- سعد بن سعید بن قیس

۸۵- سلمه بن دینار

۸۶- سلمه بن ثبیط

۸۷- سماک بن حرب

۸۸- سلیمان بن ابی مغیره

۸۹- سالم بن ابی حفصه

۹۰- سعید بن مرزبان

۹۱- سعید بن طریف حنظلی

۹۲- سعدبن ابی سعید مقبری

۹۳- سعید بن حرث مدنی

۹۴- سعید بن مرجانه مدنی

۹۵- سلیمان (ابو عبدالله بن سلیمان العبسی)

۹۶- سلام بن المستنیر الجعفی

۹۷- سعید (ابوخالد الصیقل)

۹۸- سعید بن حکیم

۹۹- شیبه بن نعامه الضبی

۱۰۰- شر حبیل بن سعد

۱۰۱- صالح ین کیسان

۱۰۲- صالح بن ابی حسان

۱۰۳- صالح بن خوات

۱۰۴- صالح بن خوات

۱۰۵- صفوان بن سلیم زهری

۱۰۶- صهیب ابوحکیم الصیرفی

۱۰۷- ضحاک بن مزاحم

۱۰۸- ضحاک بن مزاحم عبدالله المشرقی

۱۰۹- طلحه بن نضر مدنی

۱۱۰- طارق بن عبدالله الرحمان

۱۱۱- طاووس بن کیسان

۱۱۲- طلحه بن عمور المدنی

۱۱۳- ظالم بن عمرو (ابوالاسود دئلی)

۱۱۴- عبدالله بن علی الحسین (فرزند

امام سجاد – علیه السلام –)

۱۱۵– عبدالله بن عقیل بن ابی طالب

۱۱۶– عبدالله بن سلیمان العبسی

۱۱۷– عبدالله بن دینار

۱۱۸– عبدالله المستورد المدنی

۱۱۹– عبدالله بن ابی ملکیه المخزومی

۱۲۰– عبدالله بن عطا الهاشمی ۳۱۱۱۳

۱۲۱– عبدالله بن ذکوان (ابوالزناد)

۱۲۲– عبدالله بن ابی بکر بن عمرو

۱۲۳– عبدالله بن عبیده الزهری

۱۲۴– عبدالله بن زبید هاشمی

۱۲۵ عبدالله بن عبد الرحمن مدنی

۱۲۶– عبدالله بن عبدالرحمان مدنی

۱۲۷– عبدالله بن شرمه

۱۲۸ عبدالله بن جعفر

۱۲۹– عبد الله بن سعید بن ابی شرمه

۱۳۰– عبدالله بن علی بن ابی رافع

۱۳۱– عبدالله بن محمد بن عمربن علی – علیه السلام –

۱۳۲ عبید الله بن ابی الوشیم

۱۳۳– عبید الله بن مسلم العمری

۱۳۴- عبید الله بن عبدالرحمان

۱۳۵- عبدالله بن ابی الجعد

۱۳۶ عامربن واثله الکنانی (اباالطفیل)

۱۳۷- عامربن المسمط (ابایحیی)

۱۳۸- عبید الله بن المغیره

۱۳۹- علی بن ثابت

۱۴۰- عیسی بن علی

۱۴۱-عایذ الاحمسی

۱۴۲-عمران بن میثم التمار

۱۴۳ عبدالله بن محمد الجعفی

۱۴۴- عبدالملک بن عطا بن ابی الرباح

۱۴۵- عقبه بن بشیر

۱۴۶- عبد الرحمان القصیر

۱۴۷- عبدالمؤمن (بن قاسم بن قیس...)

۱۴۸- عماره الانصاری

۱۴۹- عبدالله بن البرقی

۱۵۰- عبدالغفار بن القاسم

۱۵۱- فرات بن احنف العبدی

۱۵۲- فلیح بن بکیر الشیبانی

۱۵۳- فرزدق شاعر ابافراس

۱۵۴- القاسم بن عوف الشیبانی

۱۵۵- القاسم بن عبدالرحمان

۱۵۶- القاسم بن محمد بن ابی بکر

۱۵۷- کیسان بن کلیب

۱۵۸- کنکر ابوخالد کابلی

۱۵۹- محمد بن جبیر بن معطم

۱۶۰-محمد بن علی بن الحسین - علیه السلام - امام باقر

۱۶۱- منهال بن عمرو اسدی

۱۶۲- مسلم بن علی البطین

۱۶۳- محمد بن شهاب الزهری

۱۶۴- محمد بن عمربن علی - علیه السلام -

۱۶۵- مالك بن عطیه

۱۶۶- محمد بن قیس الانصاری

۱۶۷- منذر الثوری

۱۶۸- میمون القداح

۱۶۹- میمون البان

۱۷۰- معروف بن خربوذ

۱۷۱- یحیی بن ام الطویل المطعمی

۱۷۲- ام الرا گفته شده است و همان جبابه

والبیه می باشد (۳۸۷)

شیخ مفید ره (۳۸۸) در کتاب اختصاص تنها نام پنج تن از تن از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را به این شرح یاد کرده است: ابو خالد الکابلی، یحیی بن ام الطویل، معطم (محمد بن جبیربن مطعم) سعید بن المسیب المخزومی، حکیم بن جبیر. (۳۸۹)

علت این که شیخ مفید تنها به ذکر پنج تن از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - اکتفا کرده است، چه بسا روایتی باشد که فضل بن شادان نقل کرده است. او می گوید:

در نخستین مراحل امامت امام علی بن الحسین - علیه السلام - اولین اصحاب آن حضرت تنها پنج نفر بودند: سعید بن جبیر، سعید بن المسیب، محمد بن جبیربن مطعم، یحیی بن ام طویل، ابو خالد الکابلی که نام او وردان و لقبش کنکر بوده است. (۳۹۰)

فرقی که عبارت مفید با عبارت روایت فضل بن شاذان مشهود می باشد این است که در عبارت مفید به جای سعید بن جبیر نام حکیم بن جبیر آمده است و البته هر دو از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - بوده اند.

ابن آشوب در کتاب مناقب ضمن این که نام گروهی از اصحاب امام سجاد - علیه السلام - را بر شمرده است می گوید: آن دسته از کسانی که از شاگردان امام سجاد - علیه السلام - بوده و قبلا محضر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - را درک کرده و از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله - به شمار می آیند عبارتند از: جابربن عبدالله، عامربن واثله کنانی، سعید بن مسیب (ابن)

حزن و سعید بن جهان الکنانی. (۳۹۱)

ممتازترین اصحاب امام سجاد – علیه السلام –

از روایتی استفاده می شود که امام صادق – علیه السلام – سه نفر از اصحاب امام سجاد – علیه السلام – را مبرزترین و آشناترین چهره در میان اصحاب آن حضرت دانسته است.

۱۷۳- ابو خالد الکابلی

۱۷۴- یحیی بن ام الطویل

۱۷۵- جبیربن مطعم (۳۹۲)

از این روایت چنین استشمام می شود که پس از شهادت حسین – علیه السلام – امر امامت علی بن الحسین بر بسیاری از شیعیان مخفی بوده، و بحران فکری بر ایشان مستولی گشته است به گونه ای که در مرحله نخست سه نفر پیشگام طریق معرفت امام بوده اند و بتدریج، دیگران به آنان پیوسته اند.

در روایتی دیگر از امام موسی بن جعفر – علیه السلام – چنین نقل شده است:

هنگامی که قیامت بر پا شود، منادی یکایک اصحاب ائمه را فرا می خواند... تا آنجا که ندا می دهد: کجایند یاران و اصحاب علی بن الحسین – علیه السلام –! پس در پاسخ او جبیرین معطم، یحیی بن ام الطویل، ابو خالد کابلی و سعید بن مسیب می ایستند. (۳۹۳)

روایت فضل بن شاذان که در چند سطر قبل آن را یاد آور شدیم نیز پیشگام ترین چهره ها را در میان اصحاب امام، پنج نفر دانسته است.

ویژگیهایی از زندگی اصحاب امام سجاد – علیه السلام –

یحیی بن ام الطویل

یحیی ام الطویل از جمله شخصیتهایی است که در تمام روایاتی که نام اصحاب ممتاز امام سجاد را در بردارد از او یاد شده است و روایاتی که درباره شخصیت عملی و سیاسی او نقل گردیده به چهره معنوی و شیعی وی تبلوری ویژه بخشیده است.

از برخی منابع چنین استفاده می شود که وی فرزند دایه

امام سجاد – علیه السلام – بوده است. (۳۹۴) این ارتباط نزدیک می تواند از عواملی به شمار آید که اندیشه و روح یحیی را با محبت و ولایت و معرفت امام پروریده است.

یمان بن عبیدالله می گوید:

یحیی ام طویل را در میدان بزرگ کوفه کردم که ستبر ایستاده بود و فریاد می زد: ای دوستان خدا! ما بیزاریم از آنچه شما بدان گوش می دهید و در کنار گوش شما نجوا می کنند! هر کس به علی – علیه السلام – دشنام دهد، لعنت خدا بر او باد.

ما از خاندان مروان بیزار و متنفریم...

یحیی با صدایی آهسته تر ادامه داد: – هر کس دوستان خدا را دشنام می دهد با او ننشیند و هر کس در راه روش ما تردید دارد به او رو نیندازید و از وی مدد نجویید و بدانید که اگر یکی از برادران شما مورد بی توجهی شما قرار گیرد تا ناگزیر شود اظهار نیاز و فقر کند، به او خیانت کرده اید... (۳۹۵)

از متن روایت دانسته می شود که یحیی در شرایطی فریاد به حمایت از علی – علیه السلام – بلند کرده است که مروانیان بر پیکر اسلام و جامعه اسلامی می تاخته و دشنام به خاندان رسالت را رواج می داده اند.

این چنین بوده است که امام باقر – علیه السلام – درباره شخصیت شجاع و ممتاز وی فرموده است:

یحیی بن ام طویل شخصیتی هماره جوانمرد و بی باک بود. (۳۹۶)

ارتباط نزدیک او با علی بن الحسین – علیه السلام – و حمایت علنی وی از علی بن ابی

طالب – علیه السلام – و توهین آشکارش به سیاستمداران اموی و همگامان آنان، سبب شد تا در شهر واسط به دست حجاج بن یوسف به شهادت رسد. (۳۹۷)

حجاج پس از دستگیری یحیی و تسلط بر وی، نخست از او خواست تا علی – علیه السلام – را لعن کند ولی او که هرگز تن به چنین کاری نمی داد مورد خشن حجاج قرار گرفت و به دستور وی دستور وی دستها و پاهایش، قطع و به شهادت رسید.

در تاریخ شهادت وی، زمان دقیقی یاد نشده است ولی از قرینه هایی می توان گفت که شهادت یحیی بن ام طویل در میان سالهای ۸۴ تا ۸۵ بوده است، زیرا با توجه به این شهادت وی در شهر واسط بوده و شهر واسط در سال ۸۴ هجری ساخته شده (۳۹۸) و از سوی دیگر مرگ حجاج در سال ۹۵ رخ داده است، (۳۹۹) به دست می آید که به هر حال یحیی بن ام طویل در سالهای میان ۹۵-۸۴ هجری به دست حجاج شهید گشته است.

سعید بن جبیر

یعبد بن جبیر از جمله عاملان شیعی است به جرم پیروی از مکتب معرفتی اهل بیت و بیزاری از خلفای جور به دست حجاج به شهادت رسید. (۴۰۰)

در روایتی از امام صادق – علیه السلام – شخصیت و سرگذشت سعی بن جبیر چنین یاد شده است:

سعید بن جبیر از پیروان دیر پای علی بن الحسین – علیه السلام – و مورد تمجید آن حضرت بود. شهادت او به دست حجاج، سببی جز پایبندی او به ولایت و امامت علی بن الحسین – علیه السلام –

نـداشت. او در طریق حق ره می پیمودنـد. چنین نقـل شـده است که وقتی حجـاج بـا سـعید بن جبیر روبرو شـد، برای اهانت به شخصـیت سـعید نـام او را با تعبیری زشت یاد کرد و گفت: آیا تو همان شـقی بن کسـیر بـدبخت فرزنـد انسان در هم شکسـته هستی؟

سعیـد که نـا واقعتش در بردارنـده معنـای سـعادت و نیکبختی و کـامروای بود به حجـاج گفت: مـادرم که مرا زاده بهتر مرا می شناخته که نام نیکبخت سعید را بر من نهاده است. حجاج گفت: نظرت ابوبکر و عمر چیست؟ آیا بهشتیند یا جهنمی؟

سعید که می توانست حجاج با این پرسش می خواهد بهانه ای برای کشتن او پیدا کند، سعی کرد تا چنین بهانه ای به دست او ندهد، از این رو پاسخ داد: اگر وارد بهشت شده و مردانش را یکایک وارسـی کرده بودم و اگر وارد جهنم گشـته و ساکنانش را شناسایی کرده بودم، می توانستم پاسخ تو را بدهم!

حجاج: پس بگو سخنت درباره خلفا چیست؟

سعید: من وکیل ایشان و ماءمور بررسی کارهای آنان نبوده ام!

حجاج می خواهم بدانم کدام یک از آنان در نظر تو محبوبترند

سعید: آگاهی به این مطلب در اختیار خداست، زیرا او به نهان و آشکار خلق آگاهی دارد!

حجاج: ظاهرا بنا نداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی؟!

حجاج: ظاهرا بنانداری مرا تصدیق کنی و پاسخم را به درستی بدهی!

سعید: نه آنچه من درصدد آنم، این است که فعلا در مقام ضدیت با تو پاسخ ندهم؟! (۴۰۱) ابن حریر طبری، علت کشته شدن سعید بن جبیر را چیز دیگری می داند

و می نویسد:

وی همراه یاران عبدالرحمان بن اشعث برضد حجاج قیام کرده بود و به این جرم کشته شد (۴۰۲)

این نکته تاریخی منافاتی با بیان امام صادق (ع) ندارم زیرا به هر حال کسانی چون سعید بن حبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی چون سعید بن حبیر، با عداوت عمیقی که نسبت به دستگاه اموی و فردی چون برای اضمحلال حجاج و خلافت امویان استفاده کنند.

مسعودی در ماجرای شهادت سعید بن جبیر مطالبی را ثبت کرده است که به روایت امام صادق - علیه السلام - نزدیکتر است. او می نویسد:

... حجاج به سعید بن جبیر گفت: درباره خلفا چه می گویی؟

سعید گفت: مرا به کار آنها نگماشته اند.

حجاج: می خواهی تو را چگونه بکشم؟

سعید: هر طور خودت می خواهی بکش، زیرا هر شکلی را انتخاب کنی، من در آخرت همان گونه از تو انتقام خواهم گرفت.

حجاج دستور داد تا سعید را بیرون برند و بکشند وقتی که سعید را بیرون میبردند خنده ای کرد! حجاج از سعید درباره خنده اش توضیح خواست.

سعید گفت: به جراءت احمقانه تو و حلم و بردباری خدا می خندم.

سعید را با چهره بر زمین افکندند تا سرش را جدا کنند. در این فاصله سعید به یگانگی خدا و حقانیت پیامبر و کفر حجاج شهادت داد و گفت: خدایا پس از من حجاج را بر هیچ کس مسلط مکن و به او فرصت مده تا پس از من کسی را بکشد. حجاج پس از شهادت سعید بن جبیر بیش از پانزده روز زنده نبود و

به بیماری آکله خوره مبتلا گردید و مرد.

پس ازکشته شدن سعید، حجاج تحت فشارهای روانی قرار داشت و همواره می گفت: سعید بن جبیر با من چکار دارد که هر وقت می خواهم بخابم گلوی مرا می گیرد! (۴۰۳)

شهادت سعید به دست حجاج در سال ۹۴ هجری رخ داد ۳۹

رشید هجری

رشید هجری از جمله شخصیتهای کم نظیر شیعه است که محضر چهار امام را درک کرد.

او نخست از شیعیان مخلص علی بن ابی طالب - علیه السلام - بود و پس از شهادت آن حضرت در زمره اصحاب حسن بن علی - علیه السلام - و سپس در شمار یاران و شیعیان امام سجاد - علیه السلام - قرار گرفت و در این دوره بود که به دست عبیدالله بن زیاد، به جرم شیعه بودن و تبری از خلفای جور، مظلومانه شهید شد.

رشید از جمله کسانی بود که علی بن ابی طالب - علیه السلام - خبر شهادت و چگونگی کشته شدنش را به وی خبر داده و از او آگاهانه در مسیر تشیع و عشق به خاندان ولایت امامت، دار خویش را بر دوش می کشید و در انتظار تحقق وعده امامش بود.

ابی حیان بجلی می گوید به من قنواء دختر رشید هجری گفتم: آنچه از پدرت می دانی و از او شنیده ای برایم بازگو!

دختر رشید گفت: از پدرم شنیدم که می گفت: امیر المؤمنین، علی - علیه السلام - به من فرمود: ای رشید! چگونگی صبر و شکیبایی خواهی ورزید آن زمانی که عنصری پس ازبنی امیه تو را نزد خود احضار کند و دستها و

پاها و زبانت را قطع کند!

علی – علیه السلام – فرمود: آری ای رشید، تو در دنیا و آخرت با من خواهی بود.

آن گاه قنواء – دختر رشید – چنین ادامه داد:

به خدا سوگند! روزگاری سپری نشد مگر این که عبیدالله بن زیاد آن عنصر پست و پلید دستگاه اموی، ماءمورانی را برای دستگیری پدرم فرستاد. وقتی پدرم را به بیزاری کند! اما پدرم از این کار امتناع ورزید.

ابن زیاد گفت: پیشگویی سرورت علی بن ابی طالب درباره کشته شدن تو چه بوده است؟

رشید: مولاـ و دوستم به من خبر داده است که تو مرا به برائت از علی – علیه السلام – اجبار میکنی و من از مولا علی – علیه السلام – تبری نمی جویم آن گاه تو دستها، پاها و زبان مرا جدا می کنی!

ابن زیاد: به خدا سوگند کاری خواهم کرد که سخن مولایت علی – علیه السلام – تحقق نیابد و دروغ و باطل شود!

ابن زیاد دستور داد تا دستها و پاهای پدرم جدا شده بود از او پرسیدم: آیا دردی احساس می کنی؟ پدرم گفت: دخترم خیر، مثل این است که در ازدحام مردم قرار گفته باشم.

پدرم را از قصر ابن زیاد بیرون آوردند، مردم برای مشاهده وضع او دورش حلقه زدند.

پدرم رو به مردم کرد و گفت: کاغذ و قلمی بیاورید تا مسایل آینده را برایتان بازگویم!

سخنان رشید افشاگری علیه ابن زیاد و دستگاه اموی به شمار می آمد، از این رو ابن زیاد دستور داد تا زبان پدرم را نیز قطع کردند و پدرم در همان شب

جان سپرد. (۴۰۴)

ابوخالد کابلی

ابوخالـد کابلی که او را کنکر یا وردان نیز یاد کرده اند از کسانی که نخست در خدمت محمد بن حنفیه بود و روزگار درازی به عنوان امام به وی اعتقاد داشت تا این روزی نزد محمـد بن حنفیه آمد و او را به حرمت و منزلت پیامبر – صـلی الله علیه وآله – و امیر المؤمنین – علیه السلام – سوگند داد تا حقیقت را در امر امامت بر او روشن سازد.

محمد بن حنفیه به ابو خالد گفت: سوگند بزرگی را دربرابرم نهادی. بدان که امام و پیشوای من و تو و همه مسـلمانان علی بن الحسین – علیه السلام – است.

از این زمان به بعـد ابو خالد به جانب علی بن الحسـین آمد، در نخستین ملاقات امام سـجاد – علیه السـلام – به او فرمود: مرحبا ای کنکر تو تاکنون نزد ما نمی آمدی، چه اتفاقی افتاده که اینجا آمدی؟

ابو خالد با شـنیدن این سخن تواضع کرد و سجده شکر برای خداوند به جا آورد و گفت: خدای را سپاس که نمردم و امامم را شناختی؟

ابوخالد گفت: از این که شـما مرا به اسمی خواندید که مادرم بر من نهاده و کسی از آن خبر نداشته است! من در گذشته فاقد بصـیرت و معرفت بودم و به این پندار که محمد بن حنفیه امام است! من می کردم ولی اکنون دانسـتم که شما امام بحق هستید و اطاعت شما بر من و هر مسلمانی ضروری است. (۴۰۵)

ابوخالد پس از این تاریخ، روزگار درازی را در خدمت علی بن الحسین – علیه السلام – باقی

ماند و در زمره یاران ویژه آن حضرت در آمد تا آنجا که در روایتی او از پیشگامان اصحاب شناخته شده است. (۴۰۶)

گذشته از ابعاد معرفتی ابوخالد و مراتب پیوند او با امام سجاد – علیه السلام –، در زندگی این شخصیت شیعی، نشانه هایی نیز از جو خفقانی که خلفا برای دوستان اهل بیت و معتقدان به مکتب امامت پدید آورده بودند، مشهود است. زیرا در همان دوره ای که یحیی بن ام الطویل به دست حجاج شهید گشت، کسانی چون دوره ای که یحیی بن ام الطویل به دست حجاج شهید گشت، کسانی چون ابو خالد نیز در معرض تعقیب و تعدید حجاج قرار داشتند ولی ابو خالد به سوی مکه گریخت و خویش را مخفی داشت و از چنگال حجاج رهایی یافت. (۴۰۷)

سعید بن مسیب

چنان که قبلا نیز یاد گردید، سعید بن مسیب از شمار پنج حواری امام سجاد – علیه السلام – می باشد. از امتیازها و افتخارات او این است که به وسیله امیر المؤمنین – علیه السلام – رشد یافته و تربیت شده بود. زیرا جدش – حزن – وصی خویش را علی – علیه السلام – قرار داده بود. (۴۰۸)

سعید بن مسیب در میان اصحاب امام سجاد – علیه السلام – از فقها به شمار می آمد چنان که در روایتی امام باقر – علیه السلام – می فرماید: از پدرم علی بن الحسین – علیه السلام – شنیدم که می فرمود: سعید بن مسیب از همه مردم به مسایل گذشته آگاهتر است و شرایط زمانش را بهتر درک می کند. (۴۰۹)

علت این که امام

سجاد - علیه السلام - او را آگاه به زمان دانسته اند، شاید این باشدکه وی علاوه بر فقه امامیه، بر فقه اهل سنت نیز آگاهی داشت و برای اهل سنت براساس باورهای خودشان فتوای داد و این نبود مگر به خاطر این تقیه و همین تقیه و همین بود که در نهایت شر حجاج را از دور داشت و مانع کشته شدن او گردید. (۴۱۰)

وی در سال ۱۵ هجری تولد و در سال ۹۵ وفات یافت. ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب درباره شخصیت او می نویسد:

سعید بن مسیب یکی از علما وفقهای گرانقدر است و همگان اتفاق نظر دارند که روایات مرسل او - یعنی؛ روایاتی که بدون ذکر سلسله سند یاد کرده است - صحیح ترین روایات مرسل به حساب می آید. ابن مدینی درباره او گفته است: در میان تابعین شخصی را از نظر گستردگی دانش چون او نمی شناسم. (۴۱۱)

جابرن عبدالله انصاری

جابرن عبدالله از صحابی رسول خدا - صلی الله علیه وآله - و از پیشتازان راه ولایت و امامت علی بن ابی طالب - علیه السلام - است. (۴۱۲)

جابر افتخار دارد که پس از علی (ع) دوران امامت حسن بن علی - علیه السلام - و حسین بن علی - علیه السلام - و امام سجاد - علیه السلام - را درک کرده و سلامم و پیام رسول خدا - صلی الله علیه وآله - را به امام باقر رسانده است.

توفیق او در ملاقات پیامبر - صلی الله علیه وآله - و پنج امام، حکایت از کثرت سن او دارد و اعتقاد بر این

است که او آخرین صحابی است که چشم از جهان فرو بسته است. (۴۱۳) او در مسجد مدینه می نشست و گاه مانند کسی که در انتظار فرزند گمشده اش و در اشتیاق ملاقات او نامم فرزندش را بر زبان آورد، می گفت: باقر العلم.

مردم که سر سخن او را نمی دانستند و منظور او را درک نمی کردند و از سخنی که پیامبر - صلی الله علیه وآله - به او فرموده بود اطلاعی نداشتند، گمان می کردند که جابر در نتیجه کهولت سن، هذیان می گوید. در حالی که او در انتظار ملاقات فرزندی از نسل علی بن الحسین بود که وی را باقر لقب دهند.

این وعده ای بود که رسول خدا (ص) به شخص جابر داده و به او فرموده بود: تو آن قدر عمر خواهی کرد تا محمد بن علی را ملاقات کنی، چون او را ملاقات کردی سلام مرا به او برسان!

جابر سرانجام به دیدار محمد بن علی - علیه السلام - باقر العلم نایل شد و سلام رسول خدا برای امام باقر - علیه السلام - به همراه داشت، علاوه بر این که آگاهی پیامبر (ص) از مسایل آینده زمان و امت و خاندان خود را می رساند، می توانست در آن دوره پر آشوب که هرج و مرج فکری بر اندیشه مسلمانان سایه افکنده بود و از هر گوشه مدعیان و قدرت جویان سر برآورده بودند، خود ملاک و معیاری باشد تا حق جویان، خط ولایت و امامت را گم نکنند و در دام مدعیان دروغین گرفتار نشوند.

جابر با کهولت سن، از شهامت ویژه

ای برخوردار بود، چه این که در آن شرایط که امویان سعی در زدودن نام علی - علیه السلام - از سینه مسلمانان داشتند و تبلیغاتشان بر محور دشنام به آن تمرکز یافته بود، جابر از کسانی بود که در شهر مدینه - شهری که بیش از هزار اموی و جاسوس دستگاه خلافت در آن زندگی می کرد - راه می رفت و گاه بر عصایش تکیه می زد و در برابر دید همگان و نیز در مجالس عمومی می گفت: علی خیر البشر فمن ابی فقد کفر یعنی؛ علی برترین انسان است و سپس می گفت: ای جماعتی را انکار کند به حقیقت کفر ورزیده و کفران نعمت کرده است و سپس می گفت: ای جمعیت انصار فرزندانتان را با دوستی علی - علیه السلام - تربیت کنید و فرزندی که این دوستی را نپذیرد باید در پاکدامنی مادرش تردید کرد. (۴۱۴)

در جریان تسلط حجاج باید کشته بر مدینه، جابربن عبدالله نیز از کسانی بود که حکم حجاج باید کشته می شد زیرا به شکلی آشکار از خاندان رسالت و علی - علیه السلام - تبلیغ می کرد و آنان را می ستود. اما کهولت سن جابر و صحابی بودن او در میان مردم مدینه جایگاهی به وی بخشیده بود که حجاج بر اساس محاسبات سیاسی کشتن او را به نفع سلطه خود ندید و از او چشم پوشید. (۴۱۵) و چه بسا پیش بینی می کرد که او بزودی خواهد مرد و نیازی به کشتنش نیست!

توجه به شخصیت و سابقه جابربن عبدالله و کسانی چون او، از آن جهت اهمیت دارد

که حضور ایشان در جمع اصحاب امامان – علیه السلام – خود حجتی بر منزلت ائمه (ع) بوده است و جویندگان حقیقت را به کوثر ولایت و امامان رهنمود شده آنچه از پیامبر – صلی الله علیه وآله – درباره ائمه شنیده بودند برای مردم باز می گفتند.

باید یادآور شد که جابربن عبدالله تنها صحابی پیامبر – صلی الله علیه وآله – نبوده که در میان اصحاب امام سجاد حضور داشته است، بلکه عامرین واثله کنانی نیز کسی است که هم از صحابه امام سجاد – علیه السلام – حضور داشته است، بلکه عامرین واثله کنانی نیز کسی است که هم از صحابه به شمار آمده و هم از اصحاب امام سجاد – علیه السلام – شمرده شده است.

عامر بن واثله کنانی

عامر به سال رخداد جنگ احد تولد یافت و هشت سال از زندگی رسول اکرم – صلی الله علیه وآله – را مشاهده بود. (۴۱۶)

ابن اثیر جزری (۵۵۵-۶۳۰ هجری) درباره وی می نویسد:

او از اصحاب و دوستداران علی بن ابی طالب – علیه السلام – بود و در تمامی صحنه های همراه با آن حضرت داشت، او شخصیتی ثقه وامین می بشد. (۴۱۷)

ابن اثیر می افزاید که عامرین واثله به فضل ابوبکر و عمر و دیگران اعتراف داشته ولی علی بن ابی طالب – علیه السلام – را بر تمامی آنان مقدم می داشته است.

این سخن ابن اثیر در صورتی که واقعیت داشته باشد می تواند ناشی از تقیه باشد زیرا بنابر نقل خود وی، عامر در پایان عمر ساکن مکه بوده است و مطالعه تاریخ در سالهای حاکمیت امویان

و مروانیان می رساند که جو تهدید و ارعاب علیه شیعه، بر شهرهای مدینه و کوفه حاکم بوده است تا چه رسد به محیط مکه!

البته برخی عامرین واثله را به کیسانی بودن متهم کرده انـد و گفته اند او به امامت محمد بن حنفیه اعتقاد یافته و در قیام مختار شرکت فعال داشـته و پرچم را بر دوش گرفته است (۴۱۸) و پس از آن نیز در قیام ابن اشـعث که در سالهای (۸۱-۸۵ هجری) رخ داده حضوری آشکار داشته و از آن قیام جان سالم به در برده است. (۴۱۹)

ولی علامـه مامقنی کیسانی بودن عامر را رد کرده و او را موثق شـمرده است، چه این که در کتاب کافی عمر بن واثله روایاتی از امام سـجاد - علیه السـلام - و امام باقر - علیه السـلام - دارد و کسـی که از کیسانیه باشـد اعتقاد به امامت ایشان نـدارد تا از آنان نقل حدیث کند.

علامه مامقانی احادیثی را که حکایت از تمایل عامر به امامت و اعتقاد وی به رجعت محمـد بن حنفیه دارد، ساختگی می داند و می گوید کسـی چون عامر که از شیعیان علی - علیه السلام - بلکه از خواص و از اصحاب سر آن حضرت بوده قطعا از ابتلا به انحراف در میسر ولایت مصونیت لازم را دارا بوده است. (۴۲۰)

عامرین واثله نیز آخرین صـحابی پیامبر - صـلی الله علیه وآله - شمرده شده، به گونهای که پس از مرگ وی کسی از اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله - باقی نبوده است.

در باره جابر نیز این سخن گفته شده است و

ما آن را یاد آور شـدیم ولی تحقیق نشان می دهد که وفات جابر در سال ۷۴ هجری و یا در نهایت، سال ۷۸ هجری بوده است (۴۲۱) در حالی که وفات عامربن واثله را در سال ۱۰۰ یا ۱۱۰ هجری دانسته اند. (۴۲۲)

بنابراین ممکن است کسانی که جابر را آخرین فرد از صـحابه یاد کرده اند، نظر به خصوص صـحابه ای داشته اند که در مدینه بـاقی بوده انـد. و اما عامر چنان که از برخی منابع اسـتفاده شـد بخشـی از روزگارش را در کوفه و بخش نهایی عمر را در مکه ساکن بوده است.

ابو حمزه ثمالی

ابوحمزه ثمـالی که نـامش را ثـابت دینار یاد کرده انـد از راویان و شـیعیانی است که افتخار دارد زمان چهار امام یعنی علی بن الحسـین، محمد علی، جعفر بن محمد و نیز بخشـی از عصـر امامت موسـی بن جعفر – علیه السـلام – را درک کند و از محضر علم و معنویت آنان سود جوید.

حضـرت رضـا – علیه السـلام – به وی لقب لقمان زمان را داده است (۴۲۳) و در برخی روایـات ابو حمزه به عنوان سـلمان یاد شده است. (۴۲۴) امام صادق – علیه السـلام – با ابوحمزه، علت احساس آرامش آن حضرت با مشاهده کسانی چون ابوحمزه، چنین اسـتفاده می شود که چون گروهی از شیعیان بر کیسانیه و زیدیه شده بودند، از این رو شیعیانی چون ابوحمزه که خدمت امام سـجاد – علیه السـلام – و امام باقر – علیه السلام – را درک کرده معارف ایشان را دریافت داشته بود می توانست هدایتگر دیگران به امامت حقه و ولایت ائمه معصومین

– علیه السـلام – باشد. ابوبصـیر می گوید: حضور امام صادق – علیه السلام – بار یافتم. امام احوال ابوحمزه را از من جویا شد. گفتم وقتی از او جدا شدم بیمار بود.

امـام صـادق فرمود: وقتی به دیـارت بـاز گشتی، سـلام مرا به او ابلاـغ کن و به او بگو که در ماه... و روز چشم از جهان خواهد بست.

از این که امـام – علیه السـلام – سـخن از مرگ ابو حمزه به میـان آورد، ظـاهرا ابوبصـیر به فکر افتـاد تا از رابطه شـیعیان با ائمه خویش در جهان آخرت سؤ ال کند از این رو ابوبصیر می گوید از امام پرسیدم: آیا شیعیان شما با شما خواهند بود؟

امام صادق – علیه السلام – پاسخ داد: آری به شرط این که از خدا بیم داشته باشند و رهنمودهای پیامبر – صلی الله علیه وآله – را رعایت کنند و در نظر گیرند و از گناهان پرهیز نمایند.

کسی که چنین باشد با ما و در رتبه ما خواهد بود. (۴۲۵)

فرزند ابوبصـیر که روایت با روایاتی که می گوید ابوحمزه اندکی از زمان امامت موسـی بن جعفر – علیه السلام – را نیز درک کرده است اسـتفاده می شود که وی بیش از یـک سـال از امـامت امام کاظم را درک نکرده است و وفات او حـدود سال ۱۴۹ هجری بوده چه این که رحلت امام صادق (ع) در سال ۱۴۸ هجری رخ داده است.

به هر حـال همه علمـای رجال شـیعه، ابوحمزه را در نهایت وثاقت دانسـته انـد و برخی گفته انـد که وی در زمینه تفسـیر قرآنی کتابی ویژه داشته اند

و رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - نیز از طریق ابوحمزه به دیگر راویان منتقل شده است. (۴۲۶)

این تعبیرها می رساند که مقام علمی و لیاقت ابان برای انتقال دادن معارف دین و علوم اهل بیت - علیه السلام - به مردم از سوی امام - علیه السلام - مورد پذیرش قرار گرفته و امضا شده است.

ابان بن ثغلب در زمان حیات امام صادق - علیه السلام - چشم از جهان فروبست و خبر وفات او امام صادق را در غم و اندوه فروبرد به گونه ای که پس از شنیدن خبر وفاتش فرمود: مرگش ابن قلبم را به درد آورد. (۴۲۷)

او شخصیتی بود که قاریان، فقیهان و لغت شناسان به شمار می آمد و کتابی در مشکلات مفاهیم و معارف قرآن تصنیف کرده بود.

نجاشی ره در کتاب رجال خویش می نویسد: ابان بن تغلب در همه فنون دانش - در قرآن، فقه حدیث، ادب و لغت - بر دیگران برتری داشت. (۴۲۸)

ابراهیم نخعی که خود از علمای اهل سنت است میگوید: ابان در هرگونه دانش - در قرآن، فقه حدیث ادب، لغت و قاموس، و در علم فقه از بوحنیفه و شافعی و مالك بن انس و احمد بن حنبل پیشتازتر بوده و بر آنها سبقت داشته است.

دقت در این واقعیت می نمایاند که عالمان شیعی و اندیشمندان امامیه و شاگردان ائمه اطهار - علیه السلام - علاوه بر فقاهت در سایر رشته های علمی نیز بر دیگران سبقت داشته و آرا و انظار ایشان بنیان رشد علوم را در مراحل بعد پی ریخته است. (۴۲۹)

امام سجاد – علیه السلام – و تحکیم و تجدید بنای معارف دین

آنچه از اصحاب امام سجاد – علیه السلام – که در این کتاب یاد کرده ایم و اجمالی از زندگی علمی و موقعیت اجتماعی آنان را آوردیم، نمی تواند بدان معنا باشد که امام – علیه السلام – جز آنان شاگردان سرشناس و مبرزی نداشته اند، بلکه باید بصراحت اعلام کنیم که آنچه یاد شده در برابر آنچه یاد نکرده ایم بسیار اندک است.

هدف از آوردن نمونه های یاد شده، صرفا ارائه ترسیمی اجمالی از موقعیت و بسیاری دیگر از اصحاب آن حضرت هم در میدان علم و ادب و هم در صحنه های حیات سیاسی جامعه نقشی حساس و سازنده داشته اند که تحقیق و ترسیم همه آنها به مجالی دیگر دارد.

نگاه اجمال به تاریخچه زندگی اصحاب امام سجاد – علیه السلام – در کنار همه درسها و نکته های آموزنده ای که به همراه دارد، این حقیقت را نیز می نمایاند که امام سجاد (ع) در حیات علمی خویش دو نقش اساسی را ایفا کرده است:

الف استمرار بخشیدن به حیات علمی نیروهایی که محضر پیامبر – صلی الله علیه وآله – و امیر المؤمنین – علیه السلام – و حسن بن علی – علیه السلام – و حسین علی – علیه السلام – را درک کرده بودند و برای تحکیم مبانی فکری و عقیدتی و عبادی خویش نیازمند مرجعی چون علی بن الحسین – علیه السلام – بودند. همانند چهره هایی چون:

سلیم بن قیس هلالی، (۴۳۰) ابوالاسود دئلی، (۴۳۱) حبیب بن ابی ثابت، جابربن عبدالله انصاری، (۴۳۲) جابربن عبدالله انصاری، (۴۳۳) رشید هجری، (۴۳۴) سالم بن ابی الجعد

الشجعی، (۴۳۵) صهیب ابو حکیم الصیرفی الکوفی، (۴۳۶) عامربن واثله کنانی (۴۳۷)

اینـان کسـانی بودنـد که از مکتب علمی و تربیتی امیر المؤمنین – علیه السـلام – بهره منـد شـده و از تعـالیم اهل بیت بهره برده بودند و پیشینه آشنایی با معارف ائمه را داشتند.

ب: تجدید بنای پایه های معرفت در میان نسلهایی که در دره استبداد امویان و مروانیان گام در محیط دینی و فرهنگی جامعه می گذاشتند.

امام سجاد (ع) می بایست این نیروهای را به سوی دانش حقیقی و استوار خویش که متکی به دانش پیامبر بود، جذب کند و نگهبان اندیشه های نورسته ای باشد که در آینده باید از نیروهای مطمئن و کار آمد مکتب علمی باقر العلوم – علیه السلام – و امام صادق – علیه السلام – به شمار آیند.

این گونه است که ما در میان اصحاب امام سجاد – علیه السلام – با چهره های جوانی آشنا می شویم که نام آنان در میان اصحاب امامان پیشین نیست ولی زمانی که پی می گیریم چهره ایشان در میان اصحاب امام باقر و امام صادق – علیه السلام – همچنان پیداست و چه بسا از میان همین گروه برخی از روشن ترین چهره های اصحاب امام صادق – علیه السلام – را باید جستجو کرد، همانند:

ابان بن تغلب، اسماعیل بن عبدالرحمن، ابان بن ابی عیاش، اسماعیل بن عبدالخالق، برد الاسکاف، ابو حمزه ثمالی، حسین بن علی بن الحسین، حبیب سجبستانی، ربیعه بن ابی عبدالرحمان، سالم بن ابی حفص، سعد بن طریف خنظلی، عبدالله بن شبرمه، عبدالمؤمن، ابو محمد فرات، قاسم بن محمد، منهال بن

عمرو، میمون القداح و...

امام سجاد – علیه السلام – در حقیقت پس از شکست ظاهری نهضت سیاسی شیعه علیه خلفای جور، نهضتی فرهنگی و علمی را آغاز کرد که بعدها توسط امام باقر – علیه السلام – تداوم یافت و به وسیله امام صادق – علیه السلام – به اوج شکوفایی خود رسید.

فقیهان اصحاب امام سجاد – علیه السلام –

از جمله نشانه های عظمیمت حوزه علمی و درسی امام سجاد – علیه السلام – موقعیت علمی و فقهی اصحاب آن حضرت می باشد.

در شمار اصحاب و شاگردان امام سجاد با چهره هایی مواجه می شویم که مخققان و رجال نویسان، از ایشان به عنوان فقیه یاد کرده اند. عنوان فقیه می رساند که آنان در مسایل معرفتی دین و احکام شریعت صاحب نظر بوده و از چهره های برجسته علمی خویش به شمار می آمده اند و با این حال خود را به کسب دانش از محضر امام سجاد – علیه السلام – نیازمند می دیده اند و نزد او رفت و آمد داشته و استماع حدیث کرده و یا سؤ الهای خود را برای دریافت پاسخ مطرح می کرده اند.

در این کتاب ما درصدد معرفی تمامی اصحاب امام سجاد که از مرتبه فقاهت برخوردار بوده اند نیستیم و تنها به ذکر نمونه هایی بسنده خواهیم کرد، مانند:

ابان بن تغلیب، حبیب بن ابی ثابت متولد ۱۱۹ هجری ربیعه بن ابی عبدالرحمان متولد ۱۳۶ هجری، سعید بن مسیب متولد ۹۴ هجری طاووس بن کیسان متولد ۱۰۶ هجری، عبدالله بن ابی بکر بن عمر بن عمروبن حزم انصاری متولد ۱۲۰ هجری (۴۳۸)، عبدالله بن شبرمه متولد ۱۴۰ هجری

قاسم بن محمد بن ابی بکر (۴۳۹) متولد ۱۰۱ هجری و...

ابن حجر عسقلانی در کتاب تقریب التهذیب بیشتر اینان را که یاد کردیم از جمله فقیهان دانسته است.

علاوه بر فقیهان، شخصیتهای آشنا و مبرز دیگری در میان اصحاب امام سجاد - علیه السلام - حضور داشته اند که از دانشیان و فاضلان و نیز مفسران به شمار می آمده اند و مانند ابوالاسود دئلی، حسین بن علی بن الحسین - علیه السلام - فرزند امام سجاد - علیه السلام -، عبدالله بن ذکوان و... که از عالمان واهل فضل دانست شده اند و اسماعیل بن عبدالرحمان متوافای ۱۲۷ هجری ابوحمزه ثمالی متولد ۱۵۰ هجری ضحاک بن مزاحم (۴۴۰) متولد ۱۰۲ هجری که از جمله مفسران و صاحبان تفسیر معرفی شده اند. (۴۴۱)

هشدار امام سجاد – علیه السلام – به عالمان

در پایان این بخش طرح این موضوع ضروری است که وقتی سخن از شاگردان امام سجاد (ع) و یا سایر ائمه - علیه السلام - به میان می آید باید دانست که اولاً افراد مختلفی نزد ایشان برای کسب دانش و معارف دین می آمده اند و این گونه نبوده است که تمامی شاگردان و اصحاب روایی آنان از خواص و افراد مورد اطمینان ائمه و شیعه باشند و ثانیا چه بسا کسانی در آغاز، از عناصر صالح و مورد اطمینان امام به حساب می آمده اند و با اندیشه امامیه همراه بوده اند ولی بازگشت زمان و تحولات مختلف سیاسی و شبهات دینی به انحراف از خط ائمه - علیه السلام - کشیده می شده اند و گاهی به عکس، کسانی در آغاز گرفتار سردرگمی و ناآگاهی بوده و

سپس با شرکت در مجلس علمی امام، مستبصر شده و راه به هدایت برده اند.

بنابراین نباید تصور کرد تمامی کسانی که نامشان در زمره راویان حدیث و یا اصحاب امام (ع) یاد شده، از یک منش و روش و اندیشه برخوردار بوده، و از نظر عقیده و عمل مورد پذیرش امام باشند.

در میان راویان حدیث امام - علیه السلام - بودند کسانی که دین را در خدمت دنیای خویش در آورده و قرآن و سنت را دستمایه تقرب به حکام جور و وسیله تفاخر قرار داده بودند.

محمد بن مسلم بن شهاب زهری، از کسانی است که سر بر آستان خلفای مروانی ساییده و از خط ولایت انحراف یافته بود. (۴۴۲)

از این رو امام سجاد - علیه السلام - به عنوان یگانه فقیه بحق زمان، محمد بن شهاب را که از فقهای آن روزگار به شمار می آمد در نامه ای بشدت مورد سرزنش و هشدار قرار داد که در حقیقت سخنان امام در آن نامه، هشدار و رهنمودی است به همه دانشمندان و فقیهان در طول تاریخ دانش را قربانی هوسهای قدرت طلبان و زورگویان نکنند و با تقرب به دستگاه ظالمان، ظلم ایشان را توجیه ننمایند!

این نامه از یک سو موضوع سیاسی امام سجاد (ع) را علیه حاکمان اموی بیان می دارد و از سوی دیگر جدی و سازنده آن حضرت در مسایل جاری جامعه را می رساند و نشان می دهد که امام علی رغم همه فشارها و تهدیدهای سیاسی حکام از نظارت بر مسایل مهم جامعه و نظام دینی غفلت نداشته و بر اصلاح کجیها همتی وافر

داشته است.

نامه امام سجاد – علیه السلام – به محمد بن مسلم زهری

خداوند ما و تو را از فتنه ها و لغزشگاهها و دور بدارد و تو را فرو افتادن در آتش دوزخ باز دارد و مورد ترحم قرار دهد!

تو اکنون در موقعیتی گرفتار آمده ای که هر کس وضع تو را بداند بر تو دل می سوزاند!

نعمتهای خداوند بر دوش تو سنگینی می کند: سلامتی بدن، پایداری عمر، برخورداری از دانش قرآنی و فقاهت دینی، شناخت سنت پیامبر – صلی الله علیه وآله –...

خداوند در هر نعمتی که به تو عطا کرده و هر حجتی که بر تو تمام کرده، تکلیفی بر عهده تو نهاده و فرموده است:

لئن شکرتم لا زیدنکم ان عذابی لشدید. (۴۴۳)

یعنی؛ اگر در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته ام، شکرگزار باشید نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی همانا عذاب من شدید است. (۴۴۴) یعنی اگر در برابر نعمتهایی که به شما ارزانی داشته ام، شکرگزار باشید نعمتها را بر شما افزون خواهم ساخت و اگر کفران و ناسپاسی کنید، همانا عذاب من شدید است.

مسئولیت عالمان

امام سجاد – علیه السلام –: ای زهری! بنگر، فردا که در پیشگاه خداوند قرار می گیری و از نعمتهایی که بر تو ارزانی داشت است، پرسش می کند و از حجتهایی که بر تو تمام کرده جویا می شود، تو چه پاسخ خواهی داد؟!

گمان نکن که خداوند از مثل تویی عذر و بهانه بپذیرد و به تقصیر و کوتاهی تو رضا دهد. هرگز! هرگز چنین نیست! خداوند از عالمان؛ در قرآن پیمان گرفته است که حقایق دین را به مردم باز گویند

و آنها را پنهان ندارند. (۴۴۵)

آگاه باش! که کمترین مرحله کتمان حق سبکتر باری که بر دوش خواهی کشید این است که ظالمان را در تنهایی و وحشت ظلمشان، انیس و همدم شوی و با نزدیک شدن به ایشان و پاسخگویی به دعوتشان راه تجاوز و ستم به مردم را بر آنان آسان و هموار گردانی! (۴۴۶)

همدمی باظالمان، جرمی بزرگ

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه هشدارهای خود به محمد بن مسلم او را به خاطر نزدیکی به دیار حکام جور ملاقات کرده، می فرماید:

ای محمد بن مسلم زهری من بر فردای تو سخت بیمناکم که مبادا با ستمکاران خیانت پیشه گام در صحنه قیامت گذاری و به خاطر دستمزدهایی که از ظالمان دریافت داشته ای بازخواست شوی.

تو مالهایی را از حاکمان دریافت کرده ای که استحقاق نداشته ای! و به کسی تقرب جسته ای و نزدیک شده ای که حق هیچ کس را پرداخت نمی کند و تو نمی توانی با نزدیکی به او جلو باطلی را سد کنی!

تو با دشمن خدا دوست شده ای!

آیا جز این است که آنان حاکمان ستمگر می خواهند تو را چون قطب آسیاب، محور بیدادگریهای خود قرار دهند با نام و امضای تو به حاکمیتشان مشروعیت ببخشد و در لوای حمایتهای تو، استخوان خلق را در آسیاب استبدادشان درهم شکنند!

آنها می خواهند از جود چون تویی، پلی برای اهداف شومشان و نردبانی برای گمراهیها و کجرویهایشان بسازند. و به همان برند، که خویش می روند. (۴۴۷)

عالمان درباری اصلیترین تکیه گاه ظالمان

امام سجاد - علیه السلام - سپس با سخنان بس از بیدادگر به محمد بن مسلم و همه عالمان لغزشگاهی را نمایانده و فرموده است:

ای زهری! حاکمان ستمگر می خواند با نزدیک ساختن عالمی چون توبه دربار خویش و پرتو حمایتهای تو از دستگاه حکومت، عالمان وارسته را در نظر مردم زیر سؤ ال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند!

خدمتی که تو به آنها می کنی حتی

از عهده مخصوص ترین وزیران و قویترین یاورانشان بیرون است و از دست ایشان بر نمی آید.

تو بر خرابکاریهای آنان، سرپوش می نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می گشایی!

با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که به تو درباره خویش و در پرتو حمایتهای تو از دستگاه حکومت، عالمان وارسته را در نظر مردم زیر سؤ ال ببرند و قلب مردم عوام را به سوی خویش جلب کنند!

خدمتی که تو به آنها می کنی حتی از عهده مخصوص ترین وزیران و قویترین یاورانشان بیرون است و از دست ایشان بر نمی آید.

تو بر خرابکاریهای آنان، سرپوش می نهی و پای همگان را به بارگاه ایشان می گشایی!

با این حساب، چه ناچیز و اندک است مزدی که می پردازند در برابر چیزی که از تو می گیرند! چه بی ارزشی است برایت آباد می کنند، در قبال آنچه ویران کرده اند.

خود به حال خویش بیندیش که دیگران حال تو نخواند اندیشید.

به حساب خود رسیدگی کن، چونان انسانی مسؤ ول و مورد مؤاخذه. (۴۴۸)

هشدار به عالمان دنیاگرا!

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه نامه به محمد بن مسلم نوشت:

هان ای دانشمند پیوسته به دربار ظلم! بنگر که در برابر نعمتهای خداوند چگونه شکر می گزاری! خدایی که در کودکی و بزرگسالی، به تو روزی داد.

من نگران آن هستم که مصداق این آیه از قرآن باشی:

فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاءخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفرلنا (۴۴۹)

یعنی؛ نسلی جایگزین ایشان شدند که کتاب آسمانی را به ارث بردند و متاع

ناپایـدار دنیا را برگزیدنـد عمل به کتاب آسـمانی را ترک کردنـد و در گناه و دنیازدگی فرو شدنـد و با خود می گفتند: ما را خواهند بخشید!.

هان!، در سـرای جاودان نیستی، در منزلی هستی که نـدای رحیلش بلند است. مگر بقا و دوام آدمی از پی مرگ و گناهانش از پس او بمانـد. هان بهوش باش که هشـدارهای بایسـته به تو داده شـد و حجت بر توتمام گردیـد. فرصت زیادی نـداری، سـر و کارت با خدایی است که همه کارهایت را می داند و هیچ نکته ای بر او مخفی نیست... (۴۵۰)

لزوم توجه به انگیزه هوادارن

از آنجـا که حمـایت حامیـان و تجمع و شـعارهای اطرافیان، سـبب می شود که عالمان دلبسـته به دنیا فریفته شونـد و خویش را شایسـته و سـزاوار سـتایش بپنـدارد و همین پندار برگمراهی و کجروی ایشان بیفزاید، امام سـجاد - علیه السـلام - به محمد بن مسلم زهری - عالم درباری - که نفوذ اجتماعی پیدا کرده و جمعی به خیال دستیابی به قدرتی او به شاگردی وی در آمده اند هشدار می دهد:

اگر می بینی مردم گردت را گرفته اند، گمان نکن که براستی بر سایر عالمان شرافت و فضیلتی داری و روی آوری مردم به تو ناشی از علم و دانش برتر توست آنان که گرد تو جمع شده اند بدان جهت است که:

۱- چشم به دنیـای تو دوخته انـد و می خوانـد از امکانـات تو بهره گیرنـد یا در پرتو موقعیت تو آنها به به موقعیتی در دسـتگاه حکومت دست یابند.

۲- در محیط زندگی آنان، عالمانشان از دست رفته اند و چون کسی را ندارند روی

به تو آورده اند.

۳- ریاست طلبی و دنیا خواهی بر ایشان و تو سایه افکنده است.

به خویشتن خویش بازگردد و نقطه های کور و بی دانشیهای خود را مرور کن تا بیابی مردم چگونه گول خورده اند و در پی تو روان گشته و دست از کار و زندگی کشیده و در پای کرسی درس تو زانو زده اند!

آنان در اندیشه کسب مرتبه علمی و رسیدن به موقعیت اجتماعی تو می باشند!

و از این رو به دریایی ژرف و بلایی بی پایان فرو افتاده اند! (۴۵۱)

راه نجات و بازگشت

اینک اگر جویای نجات از وابستگی به دنیا و دربار هستی از موقعیت و امکانات مادی ناروای خویش روی بگردان تا به شایستگاه بپیوندی؛ شایستگانی که با کهنه جامه زاهدانه خویش بدرود حیات گفتند در حالی که پشتشان به شکشان چسبیده بود میان آنان و خدا حجابی نبود، فریفته دنیا نشدند!

اگر چون تو عالمی با این سن و سال گرفتار دنیا شوی، پس از جوانان بی دانش و کم تجربه چه انتظاری می توان داشت!

اناالله و انا الیه راجعون!

به چه کسی باید تکیه کرد و به کجا باید پناه بد! ما غم و نگرانی خود را از کارهای تو به در گاه خدا شکوه می بریم و مشکلات و مصیبتهایی که از ناحیه تو می بینیم به حساب خداوند می گذاریم.. (۴۵۲) چه نگران کننده است اگر این آیه از قرآن شامل حال تو باشد که خداوند می فرماید:

اضاعول االصلاه و اتبعو الشهواات فسوف یلعون غیا (۴۵۳)

یعنی؛ نماز را ضایع ساختند و شهوتها و تمایلات نفسانی را پیروی کردند،

پس بزودی نتیجه و کیفر گمراهیهای خود را خواهند دید.

... شکر خداوند را که ما را از فرو افتادن در مشکلات و موقعیت تو، ایمن داشت.

ولاسلام. (۴۵۴)

فصل پنجم: جلوه هایی از درسهای امام سجاد – علیه السلام –

جلوه هایی از درسهای امام سجاد – علیه السلام

روشنترین دلیل سیمای تابناک خورشید، پرتو فروزانی است که از آن جدا شده و روح و تن جویندگان را گرامی و توان بخشد. از این رو درسها و معارفی که از امام سجاد – علیه السلام – در متون اسلامی و منابعی دینی بر جای مانده و به ثبت رسیده، خود بهترین گواه بر منزلت علمی و نیز جایگاه اخلاقی و فضایل معنوی آن حضرت است.

چه شایسته است که پس از ملاحظه توصیفها و تمجیدهای دیگران و مطالعه زندگی اصحاب و شاگردان آن حضرت، خود به کوثر حیاتبخش معارف آن اسوه فضیلت و دانش، دست فرو بریم و جان و اندیشه را از آن سیراب سازیم.

در این رهگذر، نخست به رساله حقوق و سپس سجادیه نگاهی گذاریم خواهیم داشت.

رساله حقوق

در اوج حاکمیت استبداد در روزگاری که حکام اموی با تمام توان درصدد زدودن نور شرافت و آزادی از سرزمین وحی بودند و در خاموش ساختن منادیان حق و از میان بردن سیره حیاتبخش پیامبر کرم – صلی الله علیه وآله – از هیچ تلاشی فروگذار دوباره قامتی در جای ایستاد، هرچند آثار زنجیرهای استبداد اموی هنوز بر اندامش حک بود، اما زبانش هرگز و هیچ گاه از حق و دفاع انسانها باز نایستاد!

رساله حقوق امام حقوق امام سجاد – علیه السلام – در عصر حاکمیت جهل و جور پیامی است فراتر از زمان خویش، بلکه فراتر از همه اعصار تمدن بشری!

امروز که بشر، مدعی دستیابی به عالی ترین شکل تمدن و فرهنگ ارزشی است و دم از حقوق بشر و حتی حمایت از حیوانات و یا حفظ محیط زیست می

زند، علاوه بر پوشالی بودن بسیاری از شعارهایی که مطرح می کند در بعد قانون شناسی و قانونگذاری نیز ضعفهایی دارد که اگر با رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - مقایسه شود و عنصر زمان و ظرفیت ونیازها نیز ملاحظه گردد، اوجهای آن رساله و کاستیهای دست نوشته های بشر متمدن این عصر آشکار خواهد شد!

هر چند پذیرش این نکته - در نگاه نخست - برای دلباختگان مادی و دور ماندگان از مکتب وحی و رسالت مشکل خواند نمود، اما تاءمل واقع بینی، آنان را به تواضع در برابر حق واخواهد داشت.

قبل از پرداختن به متن این رساله، تحقیقی درباره اسناد و رجال آن شایسته می نماید.

رساله حقوق در منابع روایی

پیشین ترین منابع حدیثی که رساله حقوق امام سجاد - علیه السلام - را به طور کامل ثبت کرده اند عبارتند از:

۱- تحف العقول، تاءلیف حسن بن علی بن حسین بن شعبه حرانی، متوفای ۳۸۱ قمری. در کتاب پنجاه حق از حقوق ثبت شده اما سند رساله یاد نشده است.

۲- خصال تاءلیف ابوجعفر محمد بن علی بن حسین بابویه قمی، متوفای ۳۸۲ هجری.

۳- من لا یحضره الفقیه، تاءلیف شیخ صدوق ابو جعفر محمد بن علی.... که از کتب چهارگانه معتبر شیعه می باشد.

شیخ صدوق ره دردو اثر اخیر خصل و من لا- یحضر الفقیه علاوه بر پنجگانه، حقی را تحت عنوان حق حج یاد کرده و در مجموع پنجاه و یک حق را متذکر شده است. هر چند در مقدمه حصال، آنجا که فهرست حقوق ذکر گردیده از حج یادی به میان نیامده است.

در حدیث

من لا یحضر سلسله سند نقل نشده و حدیث مرسل است.

میان حدیث من لا یحضر با روایت تحف العقول و نیز روایت خصال تفاوتهایی دیده می شد، در حالی که سایر نقلها از آغاز به تفصیل یکایک حقوق پرداخته اند.

ثانیا در سند خصال، نامی از اسماعیل بن فضل به میان نیامده است.

ثالثا در من لاـ یحضر تصریح نشده است که حقوق مذکور، رساله ای است از امام سجاد (ع) ولی در خصال به این نکته تصریح شده است و عبارت چنین است: الحقوق الخمسون التی کتب بها علی بن الحسین سید العابدین علیه السلام الی بعض اصحابه...

متن رساله حقوق

حقوق الهی، پایه همه حقوق فردی و اجتماعی

امام سجاد – علیه السلام – در نامه یکی از اصحاب خویش درباره حقوق چنین نوشت:

خدایت مورد رحم و محبت قراردهد!

آگاه باش! که خداوند بر تو حقوقی دارد. درباره حرکت و سکون و هر جایگاهی که در آن قدم نهی و برای هر عضوی از اعضای تحت فرمان تو و هر ابراز و امکاناتی که آنها را به استخدام در می آوری.

برخی از این حقوق مهمتر و گرانتر از سایر حقوق به شمار می آیند.

بزرگترین حقوق، حقوق مربوط به خداوند است حق معرفت و عبادت خدا و اطاعت از او... این حقوق که ترسیم کننده رابطه ای خلق باخالق وظیفه انسان در برابر خداست زیربنا وپایه سایر حقوق فردی و اجتماعی به حساب حساب می آید. (۴۵۵) اگر حقوق الهی نادیده گرفته شود و انسان موجودی غیر مسوول و بی هدف و فاقد تکلیف به شمار آید در آن صورت پایبندی وی به سایر حقوق فردی و اجتماعی لغو و

بیهوده می نماید و هیچ قانون و تکلیفی ضمانت اجرا ندارد.

فراگیری و گستردگی دامنه حقوق

خداونـد در پی حقوق ویژه خود بر خلق حقوقی را برای تمامی اعضای بدنت از فرق تا قدم قرار داده است. چشم گوش، زبان، دست، پا شکم و شرمگاه، اینها اعضای هفتگانه ای هستند که افعال آدمی به وسیله آنها صورت می گیرد.

علاوه بر اعضا که وسیله صدور افعال می باشند، خود افعال نیز بر انسان حقوقی دارند.

خداوند برای نماز، روزه، انفاق و پرداخت حقوق مالی، هدیه و سایر افعال بر عهده تو حقوق و قوانینی نهاده است.

در مرحله سـوم نـوبت به حقـوق اجتمـاعی می رسـد حقوقی که در رابطه انسـان بـا جمع بر او واجب می گردد. نخست حقوق پیشوایان تو و سپس حقوق رعایا و کسانی که تحت سرپرستی تو قرار داند و پس از آن حقوق خویشاوندان قرار دارد.

فهرست حقوق اجتماعی

هر کی از حقوق اجتماعی که بر شـمردیم خود خاستگاه حقوق متعددی است. حق پیشوایان در سه بخش باید ملاحظه شود. ۱ – حق سیاسـتگذاران و سیاسـتمداران و اداره کنندگان نظام اجتماعی. ۲ – حق معلمـان و سرپرسـتان علمی و فرهنگی. ۳ – حق مولا بر بنده. البته هر مربی و اداره کننده ای خود امام و پیشوایی به شمار می آید و حقوقی دارد.

حقوق رعایـا و نیروهای تحت سـرپرستی انسان نیز سه است. ۱ – حق رعایـا و افراد جـامعه که به قانون فرمانروا و حاکم گردن می نهند. ۲ – حق نیروهای تحت تعلیم و شاگردان، زیرا کسـی که چیزی را نمی داند و در مقام دانشـجویی بر آمده رعیت فرد عالم به حساب می آید. ۳ – حق کسانی که تو اختیار دار آنانی مانند

زنان و یا کسانی که مملوک تواند.

و امام حق خویشاوندان بسیار است و هر چه خویشاوندی نزدیکتر باشد حقوق نیز بیشتر و جدیتر خواهد بود. ضروریتر از همه حق مادر سپس حق پدر و پس از آن حق فرزند و در مرحله بعد حق برادر و در مراتب بعد هر کدام که نزدیکتر و نزدیکترند.

از حقوق خویشاوندان که بگذریم حقوق اجتماعی در گستره ای دیگر مطرح است از آن جمله حقوق مربوط به مولاـ و سرپرستی که تو را از قید بردگی آزاد ساخته است مولاـ و سرپرستی که اکنون از الطاف او بهره وری کسی که به تو احسان کرده آن که با ندای اذانش تو را به سوی نماز فرا خوانده امام جماعت تو همنشین همسایه رفیق شریک، اموال بدهکار، طلبکار، معاشر، کسی که علیه تو ادعا دارد، کسی که تو علیه او ادعا داری مشورت کننده با تو کسی که با او مشورت می کنی نصیحت خواه نصیحت گو. آنان که از تو بزرگترند، کسانی که از تو کوچکترند، کسی که دست نیاز به سوی تو دراز کرده، آن کس که به او اظهار نیاز می کنی، کسی که با سخن یا رفتار به تو بدی روا داشته و کسی که دانسته یا ندانسته درباره تو به خشونت رفتار کرده است.

سپس حقوق همه همکیشانت و نیز آنان که کافرند ولی در ذمه اسلام در آمده اند و حاکمیت سیاسی را پذیرفته اند.

و سرانجام حقوقی که بر اساس حالات مختلف و مناسبتهای گوناگون به روابط اجتماعی تعلق می گیرد.

خوشا به حال کسی که خدایش یاری دهد و در

پایبندی به این حقوق استوار و موفق باشد.

امام سجاد (ع) هر چند در این فهرست به حقوق بسیار متنوع و گوناگونی اشاره کرده اما در پایان این حقیقت را آشکار ساخته است که حقوق اجتماعی و فردی به آنچه گفته شد، منحصر نمی باشد، بلکه اصولا برخی از حقوق دارای جنبه متغیری هستند که در شرایط و زمان و مکان مختلف و مناسبات گوناگون تغییر می کنند و یا مطرح می شوند.

بی شک گشودن این زاویه بر اتقان، اعتبار و واقع بینی این رساله افزوده است و وسعت بینش و واقعگرایی نویسنده آن را آشکار می سازد.

امام سجاد (ع) پس از بر شمردن فهرست حقوق الهی، فردی و اجتماعی انسان به توضیح و تشریح هر یک از آنها پرداخته است.

۱ - حقوق الهی بر انسان

حق برتر خداوند برانسان این است که او را عبادت کند کمترین شرکی به او نورزد. اگر انسان، خدای خویش را خالصانه پرستش کند، خداوند نیز امور دنیا و آخرت او را کفایت خواهد کرد و آنچه محبوب و مطلوب آدمی اس برایش حفظ و تدارک می کند. (۴۵۶)

۲- حق انسان بر خویش

حق نفسه آدمی بر او این است که آن را در اطاعت خداوند به کار گیرد. سرمایه وجود را هدر ندهد و صرف بیهوده گیها و گمراهیها نکند. و حق زبان، گوش، چشم و دست و... را ادا کند آنها را در مسیر باطل و پوچ به کار نیندازند و در راستای استفاده صحیح از این امکانات خداوند یاری بجوید. (۴۵۷)

۳- حق زبان و قوانین گفتار

حق زبان این است که از گرفتار شدن

به گفتار زشت مصون ماند و عادت بر خوبیها و سخنان نیک پیدا کند.

زبـان بایـد کنترل و محبوس شود، جز آنهـا که نیازی ارزشـی باشـد و در راسـتای منافع دین و دنیا قرار گیرد. آن را از سـخنان بیهوده و کم نتیجه و زایان آوری بایـد دور داشت. آنچه مشـخص می کنـد که کجا بایـد سـخن گفت و زبان را به کار گرفت عقل است. جمال انسان عاقل در شیوه گفتار او متجلی است - نیرویی نیست مگر متکی به خداوند بزرگ -

جمله اخیر امام سـجاد - علیه السـلام - یعنی؛ لا قوه الا بالله العلی العظیم ظاهرا حکایت از دشواری امر و ناتوانی انسان در مسیر حفظ کامل زبان و تنظیم گفتار دارد. و هشداری است به این که برای موفقیت در این راه باید از حمیت الهی، بهره گرفت و با استمداد از درگاه او به پیروزی رسید. (۴۵۸)

۴- قوای شنوایی

حق قوای شنوایی است که آن را از شنیدن سخنان آلوده و شنیدنیهای مضر دور نگاه داری. گوش کانالی است به سوی قلب - مرکز ادراک، تصـمیم گیری و تاءثیر پذیری - انسان، این کانال را جز بر روی سـخنان ارزشـی و خیر آفرین مگشای؛ سـخنانی که یا نتیجه مثبتی برای قلبت به ارمغان آورند و یا اخلاق کریمانه ای را به تو تعلیم دهند.

ابزار شـنوایی، کانال و در ورودی قلب آدمی است و از این طریق انواع معانی و مفاهیم به قلب می رسـد، خیر باشد یا شـر! و لا قوه الا بالله. (۴۵۹)

۵- حق قوای بینایی

حق چشم این است آن را به حرام ندوزی و جز در

مسیر عبرت آموزی و بینش یابی و دانش اندوزی به کارش نگیری. همانا چشم گذرگاه عبرتها و درس آموزیهاست. (۴۶۰)

۶- حق پا، به کارگیری آن در مسیر عزت و دین

حق پا این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگیری و به راهی نکشانی که صاحبش را به ذلت افکند. پا چونان استری است راهوار که می بایست تو را در راه دین و پیروزی در میدان ارزشها پیش برد و لا قوه الا بالله

۷- دست، باز داشتن آن از تجاوز و ناحق

حق دست این است که آن را به حرام دراز نکنی تا به کیفر الهی مبتلا نگردی و در دنیا از سوی مردم ملامت نشوی.

دست از واجبات بر مدار و با دور داشتن آن از حرام حرمتش را نگه دار. کارآیی آن را محدود به واجبات مساز بلکه در میدان ارزشهای غیر واجب مستحبات - نیز به کارش گیر!

استفاده خردمندانه و شرافتمندانه از این عضو مهم بدن - دست - پاداشهای اخروی را به دنبال خواهد داشت. (۴۶۱)

۸- ممنوعیت زیاده روی در خوراک

حق شکم این است که آن را ظرف کمترین غذای حرام قرار ندهی و نیازش را از راه حلال و به اندازه بر آورده سازی کار تقویت را به سستی و تن پروری و ناجوانمردی و بیعاری نکشانی.

شکم باید به هنگام تشنگی و گرسنگی تحت کنترل باشد. سیری زیاد، مایه کسالت، کندکاری و بازماندن از ارزشها و کرامتهاست.

زیاده روی در نوشیدن آب، مایه کند فهمی و کودنی می شود. (۴۶۲)

۹- کنترل قوای شهوی با یاد مرگ

حق اندام جنسی

این است که آن را از مبتلا شدن به حرام نگاه داری. و این مهم را از طریق کنترل نگاه عملی سازی، زیرا چشم بستن از مناظر شهوت انگیز، از مهمترین عوامل مصونیت انسان به شمار می آید.

یاد مرگ و تهدید نفس به کیفر الهی و بیم دادن خویش از مخالفت خدا نیز از دیگر عوامل امنیت فکری و عملی انسان از آفات شهوت است.

پاکدامن ماندن نیاز به کمک از سوی خدا دارد لا حول و لا قوه الا بالله (۴۶۳)

حقوق در قلمرو کردار

۱۰- حق نماز و قوانین مربوط به آن

حق نماز این است که بدانی نماز حرکت به درگاه الهی است. با نماز در پیشگاه خدا می ایستی.

اگر این حقیقت را به هنگام نماز متوجه باشی، شایسته است که چونان بنده ای ذلیل، چشم دوخته به لطف و رحمت حق، بیمناک از کجی اعمال خویش و کیفر پروردگار، امیدوار به غفران او و با تضرع به زاری در برابر خدا بایستی و نمازگزاری.

چونان کسی که با آرامش و سرافکندگی و تواضع و کرنش به آستان بلندش سرمی ساید و در اعماق وجود با او مناجات دارد و آزادی خویش را باز بند گناهانش می طلبد. ولا قوه الا بالله

۱۱- روزه، با دارنده از آتش و عصیان

حق روزه این است که بدانی حجابی است ایمنی بخش، پوشش است که آدمی را از آفات زبان و گوش و چشم و اندامی جنسی و شکم مصونیت می دهد و از آتش ایمن می دارد.

در حدیث چنین آمده است: روزه سپری در برابر آتش است.

اگر اعضای خویش را در پس این سپر و

حجاب، از مبتلا شدن به عصیان نگاه داری، امید است که وجودت از عذاب الهی در امان ماند و اگر با وجود این حجاب، اعضای خویش را از گناه بازداری و با داشتن روزه، چشمت نگاه شهوت انگیز کند و قوایت به راه نادرست صرف شود، چه بسا این حریم بشکافد و از آن شکاف بیرون افتاده، آتش مبتلا شوی. (۴۶۴)

۱۲- انفاق، ذخیره سازی امکانات نزد خداوند

حق انفاق وصدقه این است که بدانی نزد پروردگارت ذخیره می شود. انفاق امانتی است که نیاز به گواه است که نیاز به گواه ندارد. اگر به این حقیقت رسیده باشی، این نکته را نیز درک خواهی کرد که انفاق در نهان، مطمئنتر از انفاق در عیان است، سزاست که انفاقها همواره سری میان تو و خدایت باشد. چه این که تظاهر به انفاق و نمایاندن آن به خلق، مثل این است که ایشان را مطمئنتر از خدا به حساب آورده ای و میل داری آنان نیز گواه شاهد باشند!

پس از این نکته که یـد شـد، بایـد مراقب این جهت باشی که در انفاقها و بذل و نهادن و آزرده ساختن روح افراد، به همان میزان انفاق و پس انداز تو معیوب می شود.

منت نهادن بر دیگران به خاطر انفاقی که کرده ای معنایش این است که آن انفاق را برای خود نیندوخته ای وگرنه چه دلیلی دارد که کسی برای ذخایر و اندوخته های خود بر دیگران منت نهد! (۴۶۵)

۱۳- قربانی، ایثار خالصانه و بی تکلف

حق قربانی این است که با نیت خالص و بدون خودنمایی صورت گیرد. صرفا رضا و رحمت حق مورد

نظر باشد و جلب توجه دیگران هدفت نباشد.

قربانی خالصانه، دور از ریا و خودنمایی است. و کاری که برای خودنمایی نباشد خالی از تکلف و همراه با سهولت و آسانی، زیرا خداوند برای بندگانش سهولت و آسانی قرار داده است.

زندگی ساده و متواضعانه بسیار راحت تر از زندگی پر تکلف و خان منشانه است.

زیرا تواضع و ساده زیستی با روح و فطرت آدمی سازگارتر است. و لا قوه الا بالله (۴۶۶)

حقوق پیشوایان و مدیران

۱۴- حق رهبران سیاسی و مدیران جامعه

حق رهبر سیاسی این است که بدانی خداوند تو را وسیله آزمایش او قرار داده است.

تسلطی که حاکم و رهبر سیاسی بر تو دارد، مایه ابتلا و آزمایش اوست. باید خیرخواهانه نصیحتش کنی و از در لجاجت و ستیز با او وارد نشوی و او و خود را به هلاکت نیفکنی.

آن گونه رفتار نکن که تو خود شریک کارهایی باشی که حکومت علیه تو اعمال می کند. (۴۶۷)

در تبیین این بخش از رساله حقوق باید توجه به شرایط سیاسی امام سجاد - علیه السلام - و نیز موقعیت شیعه داشت، زیرا امام سجاد - علیه السلام - این رهنمودها را به شیعیان خود داده است. و چون عصر آن حضرت از دورانهای تاریک دینی و سیاسی به شمار می آید، امام - علیه السلام - پیروان خویش را به نوعی تقیه فرا خوانده است، هر چند رهنمود آن حضرت دارای جنبه های عمی نیز هست زیرا اصولا ـ اگر همیشه بنا به جنگ و معارضه با حکومتها و حاکمان و نظامهای سیاسی باشد، هرگز در جامعه ثبات سیاسی شکل نخواهد گرفت و

عـدم ثبـات سیاسـی بسـیاری از امور اجتمـاعی را نیز متزلزل وناپایـدار کرده و جامعه را مواجه با رکود اقتصادی و فرهنگی می کند.

بنابر این، اصل برمـدار و نصـیحت ارشاد است، مگر آن جا که حتی نصـیحت و ارشاد نیز نه دنیای مردم امنیت و رفاه یابـد و نه دین مردم بـاقی بمانـد. در چنین صورتی است که تکلیف فرق کرده و برای حفظ اسـلام و صـیانت جامعه اسـلامی، جهاد علیه حاکم جائر ضرورت می یابد.

۱۵- حق استادان و پیشوایان علمی

حق معلمان و سرپرسـتان علمی این است که آنان را بزرگ بداری، مجلس و حضورش را محترم شماری و با دقت سخنانش را بشنوی.

استاد را به بیان مطالبی یاری دهی که به کار تو می آید و به آن نیازمندی.

فکر را فارغ و ذهن را مهیاسازی.

با چشمپوشی از لذتها کاستن از تمایلات درونی، قلب خویش را پاک و چشم خود را جلا دهی!

خویش را پیک اسـتاد در رسانـدن آن معارف به دیگران بـدین و در ایفای رسالت علمی خود مرتکب خیانت نشوی و لا حول ولا قوه الا بالله. (۴۶۸)

۱۶- حق پرستان مالک

حق مولا و مالک، چون حق حـاکم است با این تفاوت که این مالک است و آن مالک نیست. از این رو اطاعت مولا در هر امر کوچـک و بزرگ واجب است مگر آن جـا که تو را از حق خـدا بـازدارد و میـان تو و خـدا حقوق خلق حایل شود که در این صورت ادای حق خدا و خلق بر تو لازم است. ولاقوه الا بالله. (۴۶۹)

حقوق رعیت و عناصر تحت سرپرستی

۱۷- حقوق مردم در نظام سیاسی

حقوق مردم که

تحت مـدیریت و حکومت تو به سر می برنـد این است که بـدانی تو در پرتو برخی ویژگیهـا و توانمنـدیها بر آنـان سـروری و فرمانروایی یافته ای، پس سزاوار است که از موقعیت فرمانپذیری آنان سوء استفاده نکرده، بر ایشان رحم آوری و آنان را مورد حمایت و شکیبایی قرار دهی.

قـدرت خویش را با لطف و رحمت به بنـدگان خـدا بیامیزی و از این طریق خداوند را سپاسـگزاری. زیرا نعمتها در پرتو شـکر است. پایداری حکومت و فرمانروایی در سایه راءفت و رحمت و دلسوزی برای خلق.. ولاقوه الاباللہ. (۴۷۰)

۱۸- حقوق دانشجویان و متعلمان

حق آنان که از تو می آموزنـد، ای است که بـدانی خداونـد آنچه از دانش و حکمت در اختیار تو قرار داده برای خدمتگزاران آنهاست. یعنی؛ علم باید در خدمت خلق خدا باشد.

پس اگر در ایفای این نقش وفادار بودی و گنجینه دار امین و مهربانی به شـمار آمـدی و حق خدا را درباره بندگانش به نیکی به جـای آوردی، راه رشـد و تکامـل در پیش خواهی داشت وگرنه خـائن به خـدا و ظالم به خلق خواهی بود و در این صورت سزاست که خداوند دانش تو را برگیرد. (۴۷۱)

۱۹- حقوق متقابل زن و مرد در نظام همسری

حق زنی که به وسـیله ازدواج در دایره سـرپرستی مرد قرار می گیرد، این است که مرد به فلسـفه همسـری و ارزش وجودی وی توجه داشـته باشـد و بداند که خداوند، زن را مایه آرامش، آسایش انس و پاسداری از زندگی و نظام خانواده قرار داده است. و نباید از او انتظاری مغادیر با این امور داشت.

اصولا زن و مرد

آن گاه که به همسر خویش را موهبتی الهی بدانند که خداوند به او عطا کرده است. آن گاه با چنین بینش و نگرشی، ضروری است که هر کدام از آنان نعمت خدا به به شایستگی ارج نهاده، برای هم انیس و همراهی مهربان و رحیم باشند.

در این میان هر چند وظایف مرد در میدان مدیریت نظام خانواده و تنظیم آن فزونتر است و جنبه مدیریت وی - در امور مباح - تقویت شده است ولی این تقدم و اولویت هرگز نباید مورد سوء استفاده قرار گیرد و وسیله بی مهری به حقوق زن باشد، زیرا زن به هر حال حق رحمت، انس آرامش و کامجویی دارد و مرد مو

است که این حقوق را برای او تاءمین کند و نباید نحوه مدیریت و برنامه ریزی او مایه از میان رفتن حقوق یاد شده زن گردد. (۴۷۲)

۲۰- حقوق مملوکان برمالکان

حق مملوکان بر مالکان این است که مالک بداند انسان زیردست او، همانند او مخلوق وبنده خداست.

مملوک با وارد شدن در ملک مولای خویش به منزله گوشت و خون مولا ـ می شود یعنی همان گونه که انسان از اعضای وجود خود، هم کار می کشد و هم نسبت به آنها راءفت و دلسوزی دارد، نسبت به مملوکان و خدمتکاران خویش نیز این چنین است.

مالک باید بداند که آفریدگار خدمتگزار و مملوک خویش نیست؛ تنها مالک اوست. بنابراین مالک بر مملوک خدایی ندارد و در قلمرو قوانین الهی می تواند از تو کار بکشد و انتظار داشته باشد.

مالک و ارباب، نه گوش و چشم خدمتکارش را آفریده و نه واقعا روزی رسان اوست.

آفریننده و روزی رسان، تنها خداست و اوست که مملوک را تحت فرمان مالک به امانت سپرده است.

از این مالک باید رفتاری خدا پسندانه داشته باشد هر چه می خورد به مملوک خویش هم بدهد و هر چه می پوشد به مملوک خویش بپوشاند، کار بیش از طاقت بر عهده اش ننهد و اگر نسبت به او نفرت و بیزاری پیدا کرد، او را بفروشد و مورد آزار و شکنجه قرار ندهد. ولا قوه الا بالله. (۴۷۳)

حقوق خویشاوندان

۲۱- حقوق مادران

حق مادر این است که بدانی او تو را به گونه ای نگهداری کرده رشد داده و پروریده است که نظیر و مانند ندارد. از شیره وجودش به تو خورانده است، و این کاری است که جز مادر، کیس در حق دیگری انجام نداده و نمی دهد.

مادر با تمام وجودش از تو حمایت و مراقبت کرده و تمامی سختیهای دوران بارداری را بر خویش هموار ساخته است تا تو گام بر زمین نهاده ای.

مادر دلخوش بود که تو را سیر کند، هر چند خود گرسنه بماند؛ تو را بپوشاند، سرت سایه افکند، هرچند خود طعم آفتاب را بچشد؛ خود سختی کشد و تو را به ناز پرورد؛ بیدار ماند و تو را به خواب نوش کند.

آری مادر! تنش ظرف وجود تو، دامنش، آرامشگاه تو و جانش، سپر بلای تو است.

سرد و گرم جهان را به خاطر تو به جان خرید و تو باید در خور چنین فداکاری و محبتی، شکرگزار و حق شناس وی باشی! و البته این حق شناسی را - با چنین وسعت وژرفایی! - جز توفیق و

کمک خداوند نتوانی! (۴۷۴)

۲۲- حقوق پدر

حق پـدر این است که بـدانی اصل توست و تو شاخه وجود اویی. اگر او وجود نداشت تو نیز گام به عالم وجود نمی گذاشتی. پس هرگـاه ارزشـی در زنـدگی و وجود خود یـافتی، بـدان که آن نعمت را از پـدر داری. پس بـدین پایه و در خور شاءن او، قدردان و سپاسگزارش باش و لا قوه الا بالله

۲۳- حق فرزدان و مسؤ ولیت سرپرستی آنان

حق فرزند این است که توجه کنی او جزئی از وجود توست. فرزند با هر خیر و شری که داشته باشد، منتسب به پدر است.

تو نسبت به ادب، خداشناسی، رفتار عبادی و دینی او مسوول هستی و در قبال آن پاداش و یا کیفر خواهی داشت.

پس فرزندت را چنان پرورشـی ده که در دنیا مایه افتخار و زینت تو باشد و در آخرت نزد خداوند معذور باشی. و لا حول و لا قوه الا بالله (۴۷۵)

۲۴- حقوق برادران

حق برادر این است که او را دست کار آمد و کارگشای خویش بدانی. و وی را پشـتوانه ای امن و مایه عزت و اعتماد به شمار آوری. و بـدانی که او نیروی تو در برابرمشـکلات و ناهنجاریهـاست. پس او را در گناه و معصـیت حق و وسـیله ظلم به حقوق الهی قرار نده.

او را در اصـلاح امور خویش رها مکن و در برابر دشمنان تنها مگذار، میان و شیاطین مانع شو، ازنصیحت کردن او دریغ ننما و در مسیر خدا همواره به او توجه داشته باش اگر فرمانبر خدا و بنده مطیع فرمانش باش - ولی اگر اهل گناه معصیت بود، فرمان

و خواست خدا را بر خواست او مقدم دار. (۴۷۶)

۲۵- حق مولی و آزاد کننده عبد

بنـده ای که بوسـیله مولایش آزاد شـده بایـد سپاسـگزار لطف مولایش باشـد؛ چه این که مولا را از ذلت بنـدگی رهانیـده و او عزت آزادی بحشیده است،...

بهره وری از امور حلال دنیـا را بر او ممکن سـاخته و تمامی وقت و امکاناتش را در اختیار او نهاده تا به هر انـدازه خواست به عبادت خداوند بپردازد...

مولایی که بنـده را آزاد می سازد، نزدیکرین کس به آن آزاد شـده - پس از خویشاونـدان رحمی رحمی او - است. اگر مولا نیازی به کمک و همیاری پیدا کرد، سزاوارترین کس به یاری دادن او، همان آزاد شده اوست. (۴۷۷)

۲۶- حق بنده آزاد شده، برمولا خویش

مولایی که بنـده اش را آزاد می کنـد، باید بداند که خداوند او را حامی و پناه آن بنده بی پناه قرار داده است، در حقیقت او - بنـده آزاد شده - وسـیله ای است میان خدا و مولا یعنی با لطف و رحمت نسبت به بنده اش می تواند جلب رضای خدا کند و رحمت الهی را نصیب خویش سـازد تـا آنجـا که می سزد همان برده ناتوان که در جامعه بظاهر قـدر و هویتی نـدارد، مولای خـویش را از آتش دوزخ برهانـد و دنیـوی ایـن اسـت که اگر بنـده شـده وارثی نداشـته باشـد، مولایی که به او نعمت آزادی بخشیده، میراث بر او خواهد بود تا در برابر مالی باشد که برای او صرف کرده است.

اگر مولا پس از آزاد سازی بنده خویش، حقوق بعدی او را ادا نکند چه بسا

میراث آن عبد، بر مولا گوارا حلال نباشد. و لا قوه الا بالله. (۴۷۸)

در روزگـار مـا، هر چنـد مسـاءله بردگی بردگی به صورت گذشـته مطرح نیست و اصولاـ تـدابیر رهایی بخش اسـلامی سـبب گردیـده است تـا در ممالـک اسـلامی قبل از سایر جوامع مساءله بردگی و برده داری از میان برود، اما ثبت این حقوق که امام سجاد – علیه السـلام – برای حقوق متقابل مولا و بنـده آزاد شده او مطرح کرده از آن جهت ثمر بخش است که این رهنمودها خود گواه تدابیر عمیق رهبران دینی در گشودن زنجیرهای بردگی و پس از آن حمایت اجتماعی از ایشان است.

برده ای که آزاد می شود، عنصـری است بی پیونـد بـا جـامعه، غریب و بی پنـاه و نیازمنـد حمـایت و مساعـدت. از این رو امام سجـاد – علیه السـلام – بر اساس مبانی دینی، مولا را موظف می دانـد که پس از آزاد ساختن بنـده خویش، او را رها و بی پناه نگذارند بلکه برای آزاد زیستن او زا یاری دهد.

اکنون دانسته می شود که چقـدر فاصـله است میـان ذهنیت برده داری در جوامع غیر اسـلامی با آنچه در جوامع اسـلامی بوده است! چقـدر فرق است میـان جوامع غربی و اروپایی و جوامع صـدر اسـلام و رفتار آنان بابردگان. چه این که در جوامع غربی انسانهای آزاد به جرم پوست سـیاهشان به اسارت کشیده و به ممالک خود آورده و به عنوان برده مورد بدترین سوء استفاده ها قرار می دادند و اکنون که بظاهر آن گونه برداری را کنار گذشته اند به غارت منابع اقتصادی و ملی و فرهنگی ملتهای جهان

سوم پرداخته انـد و در پوشـش حمـایت از حقوق بشـر، آزادیخواهـان جهان را به تروریست بودن محکوم می کننـد و در برابر چشم جهانیان، خود به هر سـرزمین و ملتی که بخواهنـد زور می گوینـد، فرمان می راننـد، لشکرکشـی می کننـد و حکومتهای مردمی را عزل و حکام وابسته به خویش را بر سر ملتهای مسلمان مسلط می دارند!

چه قدر تفاوت است میان تزورگرانی که امروز در صـحنه جهانی دم از دموکراسـی و حقوق بشر می زنند و هدفی جز حمایت از منـافع سـلطه گرانه خویش ندارنـد، با رهبران مسؤ ول و صادقی چون امام سـجاد - علیه السـلام - که اگر در رساله حقوقش سخن از حمـایت محرومان و بردگان به میان آورده، خود در طول زنـدگیش صـدها اسـیر را آزاد ساخته و نه تنها به بردگان - که انسانند و بنده خدایند - بلکه به حیوانات نیز کمترین ظلم و آزاری وارد نساخته است.

۲۷- حق احسان کنندگان به انسان

حق آن کس که به تو نیکی و احسـان کرده، این است که از او تشـکر کنی و مراتب امتنان و قدرشناسـی خود را به او بنمایی، لطفش را به زبـان آری، او را در محافل به نیکی یادکنی و در اعماق وجودت برایش خالصانه دعا کنی تا از این طریق در نهان و عیـان یـادکنی و در اعمـاق وجودت برایش خالصـانه دعـا کنی تـا از این طریق در نهان و عیان قدرشناسـی کرده باشـی. اگر توانستی باید لطفش را جبران کنی وگرنه مترصد فرصتی مناسب باشی (۴۷۹)

۲۸- حق مؤذنان و منادیان نماز

مؤذن، خدای به را یاد تو می آوری و به

عبادت حق فرا می خواند و بهترین یاری دهنده تو در راستای عبادتی است که خداوند بر تو واجب ساخته است.

سپاس از مؤذنان در حقیقت سپاس از احسانگران است.

آنگاه که تو در خانه آرمیده ای چه بسا او را متهم کنی چرا که در سحرگاه تو را از بستر گرم به محراب فرا می خواند و این ناسازگار با طبع آسایش طلب آدمی است و نفس را خوش نمی آید اما او در کار خویش از سوی خدا هرگز متهم نیست شیوه اش مورد رضای خداست.

منادی اذان نعمتی است از خدا بر تو، پس با نعمت خدا بر خوردی نیک داشته باش و شاکر باش. (۴۸۰)

۲۹- حق معنوی امام جماعت

آن کسی که در نماز جماعت به امامت می ایستد، سفیری میان تو و خداست. نماینده، به درگاه پروردگار است، از جانب، سخن می گوید، برایت دعا می کند و از جانب،، واجبات و مستحبات نماز را به جا می آورد، اگر نقصی در کار او باشد، مقصر اوست نه تو در حالی در کاستیهای عمل او شریک نیستی.

تو امام جماعت احسان خاصی نکرده ای اما او خود و نمازش را سپهر تو ساخته و این لطف، شایان قدردانی است. و لا قوه الا بالله (۴۸۱)

۳۰- حقوق همنشینان

حق همنشین این است که با او نرمش و ملایمت اخلاقی داشته باشی، در گفتگوی با او از مرز انصاف نگذری، با بی مهری نگاه از او برنگیری و در خور فهم او با وی سخن بگویی.

اگر تو بر او وارد شده ای، حق حرکت و اقدام به ترک مجلس با توست

ولی اگر تو ابتدا خواستن از وی حرکت کنی و مجلس را ترک گویی. ولا قوه بالله (۴۸۲)

چنان که در این رهنمود تاءمل شود، امام - علیه السلام - به ریزترین نکات اخلاقی و لطفترین مسایل روابط اجتماعی اشاره کرده است. نکاتی که اگر مورد توجه قرار گیرد، جامعه اسلامی در اوج اخلاق و آداب صحیح اجتماعی قرار می گیرد و بی نیاز از رهاوردهای ناهنجار روانشناسان و دانشمندان علوم تربیتی غرب و شرق خواهد بود.

۳۱- حق همسایگان

حق همسایه این است که در غیاب وی آبرو امکانات او را نگهبان باشی در حضورش، احترام وی را نگاه داری. هماره یاریش دهی، درصدد عیبجویی او و کنجکاو لغزشهایش نباشی. اگر اتفاقا عیبی از او مشاهده کردی، آن عیب را در سینه ات نهان داری، آن گونه که سرنیزه نتوانند دژ سینه ات را فتح کنند و به آن سر دست یابند!

اگر همسایه ات با کسی راز می گوید، سعی نکن تا ارزش مطلع شوی.

در سختیها، تنهایش مگذار، در نعمت بر او رشک مبر، از خطایش درگذر! به بدگویانش مجال و زمینه بدگویی مده، اگر دغلکار را بر او آشکار ساز! با همسایه ات خوش رفتار باش. و لا حول قوه الا بالله (۴۸۳)

۳۲- حق همراهان و همسفران

حق همراه و همسفر این است که تو در نیکی و محبت از او برتر و فزونتر باشی و اگر فزوتر نیستی دست کم با او برابر باشی آن گونه که تو را اکرام و احترام می کند تو نیز او را حرمت نهی و اکرام کنی.

اجازه نده در جوانمردی بر تو پیشی گیرد

و اگر پیشی گرفت درصدد جبران باش.

در مسیر دوستی کوتاهی نکن. خیر خواه و پاسدار عزت و آبرویش باش

در راه اطاعت خدا یاریش کن و در ترک گناه معاونش باش

برای او لطف و رحمت باش و نه مایه عذاب و رنج و لا قوه االا بالله.

حق شریک

حق شریک این است که در نبودن او کارهایش را سامان دهی و در حضورش با وی به مساوات و برابری رفتار کنی تنها بر اساس رای خویش و بدون مشورت با وی تصمیم نگیری مستبدانه عمل ننمایی از داراییش نگهداری کنی و در هر موضوع کوچک و بزرگی به او خیانت نورزی این حدیث به ما رسیده است که: دست حمایت خداوند بر سر دو شریک است تا آن زمان که به هم خیانت نورزند. و لا قوه الا بالله.

حق داراییها و امکانات مادی

حق مال این است که آن را از حرام به کف نیازی در حرام به کار نگیری از صرف آن در امور بایسته و ارزشی دریغ ننمایی و در مسایل غیر ضروری آن را به هدر ندهی.

داراییها و امکاناتی که از آن خداست و موهبت او به توست در مسیر خدا و وسیله ای برای تقرب به او قرار ده آنها را برای کسانی به ارث نگذار که چه بسا تو را ستایش هم نکنند و برای تو جانشین شایسته ای نباشند.

با ارث دادن اموال فراوان به وارثان ناشایست در حقیقت تو آنها را در حیف و میل امکاناتت یاری داده ای.

بر فرض که وارثان تو شایسته باشند و مالت را در راه خدا صرف کنند باز این آنهایند که منافع معنویش را می برند و این تو هستی که باید حسرت و پشیمانی و کیفر و مواخذه به دست آوردن آن اموال را داشته باشی و تحمل کنی. و لا قوه الا بالله.

حقوق طلبکاران

حق طلبکار این است که اگر مال و طلب او را در اختیار داری و می توانی طلبش را ادا کنی او را سرگردان و معطل نگذاری زیرا رسول خدا ص فرمود: -مسامحه کاری بدهکار نسبت به پرداخت حق طلبکار ظلم است

و اما اگر حق طلبکار را اکنون در اختیار نداری سعی کن که با زبان خوش رضایت او را به دست آوری و مهلت گیری و با لطف بارش گردانی نه این که هم مالش را به او ندهی و هم با او به درشتی و خشونت رفتار کنی زیرا این کار فرومایگی است. و لا

قوه الا بالله.

حق معاشران

حق معاشر این است که از در نیرنگ و تقلب و دروغ با او وارد نشوی اغفالش نکنی و چون دشمن بیرحم او را نکوبی اگر به تو اعتماد کرد توانت را در مسیر رعایت حال او به کارگیری زیرا فریب دادن شخصی که به تو اعتماد کرده چونان ربا و ربا خواری است. و لا قوه الا بالله

حق مدعیان و شاکیان

حق مدعی این است که اگر ادعایش بحق است و دلایلش صحیح و منطقی است او را رد نکنی بلکه خویش را در کنار او و همصدای او علیه خویش به شمار آوری بی آن که نیازی به شاهد باشد تو خود هم گواه باشی و هم داور.

این حق خدا بر توست.

و چنانچه ادعای او باطل و نارواست نرمش و تهدید را درهم آمیزی و او را به دینش سوگند دهی و با یاد خدا سرسختی او را درهم فرو ریزی سخنان بیهوده و جنجال را به میدان نیاوری، زیرا این گونه سخنان نه خشم طرف مقابل را می کاهد و نه تو را به مقصود می رساند بلکه ناظران تو را متهم واقعی می پندارند سخن ناهنجار شراره بدیها را می افروزد و سخن نیک آتش شر را خاموش می کند. - و لا قوه الا بالله

۳۸- حق کسانی که مورد ادعا و شکایتند

حق کسانی که علیه آنان شکایت و ادعا داری این است که حق خویش و ادعای خود را علیه او بنرمی طرح کنی زیرا ادعا هماره برای شخص مقابل ناراحت کننده است (و نرمش در گفتار قدری از این ناراحتی خواهد کاست)

با ملایمت و آرامی و بیان روشن و

لطیف استدلال کن به جای دلیل و برهان به جار و جنجال روی نیاور زیرا قیل و قال حرف حسابت را هم پایمال می کند و مشکلاتی جبران ناپذیر به وجود می آورد و لا قوه الا بالله

۳۹- حق مشورت کنند گان و راءی خواهان

حق کسی که با تو مشورت می کند و نظر تو را درباره مساءله ای جویا می شود این است که که اگر نظر درست و بایسته ای داری در نصیحت و راهنمایی او بکوشی و راهی را به او بنمایی که اگر خودت جای او بودی همان راه را برمی گزیدی.

در کار نصحیت، باید شیوه ای رفتار کنی که وحشت را از او بزدایی و او را در اقدام به عمل یاری دهی!

و چنانچه در مساءله مورد پرستش، نظر قاطع و دید روشنی نداری و کسی را می شناسی که صاحب نظر و مورد اعتماد است، مشورت خواه را به آن شخص راهنمایی کنی تا از او نظر خواهی کند. تو با روش می توانی به او خدمتی شایان داشته باشی. ولا قوه الا بالله. (۴۸۴)

۴۰- حق مشاوران و رایزنان

حق کسی که مورد مشورت تو قرار می گیرد این است که وقتی نظر خویش را ابراز کرد و موافق میل تو نظر نداد، او را متهم نکنی! نظرها مختلف است و تو در انتخاب و پذیرش نظر او مجبور نیستی. بنابراین اگر او شایسته مشورت دانسته ای، متهمش نکن! بلکه در برابر اظهار نظر وی، از او تشکر و قدردانی کن.

و در صورتی که نظر او با نظر موافق تلافی لطف او باشی. ولا قوه الا

بالله (۴۸۵)

۴۱- حق نصیحت طلبان

کسی که از تو نصحیت می خواهد حقش این است که بینش و نظر درست خود را به او عرضه داری و سخن در حد فهم و درک او گویی، زیرا هر اندیشه ای، گنجایش و تحملی خاص دارد. روش به تو در نصیحت و راهنمایی دیگران باید آمیخته با رحمت و ملاطفت باشد! و لا قوه الا (۴۸۶)

بالله

۴۲- حق خیر خواهان نصیحت گویان

کسی که از سیر خیرخواهی به نصحیت تو می پردازد، حقش این است که در برابر او نرم باشی و سرسختی نشان ندهی، دلت را برای درک نصیحتش آماده کنی و خوب گوش فرا دهی. اگر سخنانش درست بود، خدای را سپاس گویی و راهنماییش را بپذیری و قدردانی کنی، و اگر مطالبش را درست نیافتی، متهمش نکنی زیرا نهایت این است که او در تشخیص به خطا رفته است و با تو غرض ندارد!

بلی! اگر نصیحت گو از آغاز برای تو شناخته شده و مورد اتهام باشد، در این صورت مجالی برای پذیرش راءی او نیست. و لا قوه الا بالله. (۴۸۷)

۴۳- حقوق بزرگسالان

حق کسانی که از تو بزرگسالترند این است که آنان را حرمت نهی. و اگر کسی ازایشان در میدان دین و معنویت دارای سبقت و فضیلت است، بدین خاطر نیز او را ارجمند بداری!

از در مخالفت و خصومت با او رویارو نشوی. در راه رفتن بر او سبقت نگیری، کم خردش نپنداری، اگر رفتار ناهنجاری از او دیده شد، شکیبا باشی و به دلیل پیشینهادی دینداری و کهنسالی وی احترام وی او را نگاه داری زیرا حق سن و

سال چون حق اسلام و دینداری است. ولا قوه الا بالله. (۴۸۸)

۴۴- حق خردسالان و کوچکتران

خردسالان را باید مورد رحمت قرار دهی و در تربیت و تعلیمشان بکوشی، از لغزشها آنها چشم پوشی و بر خطاهای آنان پرده تغافل افکنی، با ایشان سازگار باشی و یاریشان دهی.

پوشش خطاهای کودکانه خردسالان، زمینه اصلاح رفتار آنان است و انگشت نهادن بر نقاط ضعف ایشان وجب تجری و بی باکی و تحقیر می شود.

باید با کودک مدارا کرد و با او روش برای رشد و هدایت وی مناسبتر است. (۴۸۹)

۴۵- حق نیازمندان و وامخوهان

حق آنان که نزد تو اظهار نیاز می کنند و از تو طلب یاری دارند این است که در رفع گرفتاری و حاجتش تلاش کنی و برای گشایش دشواریهایش دعا نمایی.

اگر در صداقت و راستگوییش تردید داری و به او بدبین هستی، نخست در این نکته بیندیش که بی اعتمادی تو به معلول چیست؟ آیا وساوس شیطانی سبب این تردید شده است تا تو را از خدمت به او و ثواب الهی محروم کند و نگذارد به پرودگار تقرب جویی! یا تردید تو علتی معقول منطقی دارد؟

به هر حال اگر تصمیم نداری نیازش را برآورده سازی، آبرویش را نریز و! زبان خویش او را در کن. هر چند اگر بتوانی بر تردیدها وسوسه های درونی غلبه پیدا کنی و حاجتش را بر آوری، نشان عزم راسخ توست. (۴۹۰)

۴۶- حق نیاز بر آوردان مسؤ ولان

حق کسی که نیاز خویش را نزد او اظهار می داری تا او نیازت را بر آورد، این است که اگر خواسته ات را بر

آورد و چیزی به تو عطا کرد، با تشکر و سپاس از او بپذیری و مراتب فضل او را قدردانی کنی و اگر عذری آورد و گفت نمی تواند در خواست تو را برآورده سازد، عذر او را بپذیری و به او بدگمان نشوی و عذر او را بهانه جویی نپنداری. و بر فرض که او بی جهت مالش را دریغ کرده باشد مال خود اوست و کسی را بر مالش توبیخ نمی کنند هر چند در این صورت او ظالم به شمار آید همانا انسان بسیار ستمگر و سیاهکار و ناسپاس است. (۴۹۱)

۴۷- حق شاد کنندگان و مسرت آفرینان

کسی که وسیله خشنودی تو را فراهم آورده و خداوند از طریق او تو را مسرور گردانیده است، حقش این است که اگر انگیزه اصلی او، شادمان ساختن تو بوده است، نخست خدای را شکر گویی و سپس از خود آن شخص قدردانی نمایی و در فکر جبران لطف او باشی.

و اگر منظور او مسرور ساختن تو نبوده است کار را به انگیزه و هدف دیگری انجام داده ولی در نهایت به نفع تو هم تمام شده است باز هم خدای را سپاس گو و بدان که اراده الهی در رسیدن این شادی به تو نقش داشته است. و به هر حال آن شخص را نیز دوست بدار و خیر خواهش باش زیرا وسیله لطف الهی در حق تو قرار گرفته، هر چند نیت آن نداشته است. ولا قوه الا بالله. (۴۹۲)

۴۸- حق بدی کنندگان و جفا کاران

کسی که واسطه شر شده و به وسیله او امری ناگوار به تو رسیده است، حقش

این است که اگر به عمـد بوده، از او بگـذری تا با عفو تو، ریشه بـدی و بـدخواهی کنـده شود و هم نشان ادب و اخلاق والای توباشـد. خداونـد می فرمایـد: آنان که پس از سـتم دیدن درصدد انتقام برآیند مورد تعرض قرار نمی گیرند و... البته آن کس که از انتقام چشم بپوشـد و صبر کنـد نشان اراده محکم اوست. ونیز خداوند می فرماید: اگر انتقام می گیرید به قدر سـتمی که دیده اید انتقام بگیرید و اگر صبر کنید البته بهتر است.

اما اگر عمدی در کار نبوده است و آن شـخص ندانسته و ناخواسته به تو جفا کرده است، نباید در فکر انتقام باشی و نباید خطا را با عمد مکافات دهی بلکه با شیوه ای شایسته او را از کردارش بازگردان. و لا قوه الا بالله. (۴۹۳)

۴۹- حقوق همکیشان

حق آنـان همکیش توانـد این است که مـایه رحمت آنان باشـی، با بـد رفتارانشان مـدارا کنی و به صـلاح دعوتشان نمایی و از نیک رفتارشان تشـکر کنی... پس به همه همکیشان خویش دعا کن، همه را یاری ده، موقعیت ارزشـی هر یک را رعایت کن، کهنسالان را به جای پدر، کودکان را به جای فرزند و میانسالان را به جای برادر خود به شمار آور، هر کس نزد تو آمد با وی لطف و مهربان کن و حقوق برادری را در حقش مراعات کن. ولا قوه الا بالله (۴۹۴)

۵۰- حق اهل ذمه کافرانی که در پناه حکومت اسلامی اند

حق ذمیان و یهود و نصاری و مجوس که در جامعه اسلامی و یا در پناه حکومت اسلامی زندگی می کنند و حاکمیت

سیاسی اسلام را پذیرفته اند، توهم بپذیری عهد و پیمان خدا را درحقشان رعایت کنی، تنها چیزی را از آنان طلب کنی که در قرار داد و پیمان طلب کنی که در قرارداد و پیمان با ایشان قید شده و خود پذیرفته اند، خدا پسندانه با آنها رفتار کنی و به احترام خدا و رسول آنها را نیازاری.

زیرا از پیامبر - صلی الله علیه وآله - روایت شده است: هر کس به کافری که در پناه اسلام قرار گرفته، ستم روا دارد، با من دشمنی ورزیده است و من دشمن اویم. پس تقوای الهی را درباره کافران ذمی رعایت کن و لا حول قوه الا بالله. (۴۹۵)

استمداد از خداوند در ایفای حقوق

در پایان رساله حقوق پس از ترسیمم حقوق الهی و اجتماعی و فردی مؤمنان چنین آمده است:

این حقوق پنجاه گانه بر سراسر زندگی انسان سایه افکنده است و آدمی به هر حال از مجموعه این قوانین و حقوق نمی تواند به دور بماند. عمل بر طبق این حقوق ضروری است و باید در ایفای این وظایف خطیر از خداوند استعانت و یاری جست.

هیچ نیرو و توانی نیست مگر متکی به خدای یگانه.

سپاس همه جانبه، مخصوص خداوندت پرودگار جهانیان است. (۴۹۶)

صحیفه سجادیه

مقدمه

در کنار روایات متعددی که از امام سجاد - علیه السلام - در کتابهای حدیثی یاد شده است، آثار مستقلی نیز در زمینه معارف اسلامی به آن حضرت نسبت داده اند، مانند تدوین یافته در جهان اسلام دانسته اند. (۴۹۷)

اهل دانش اذعان دارند که صحیفه سجادیه از نظر جایگاه ارزشی، پس از قرآن و نهج البلاغه قرار دارد و در شمار ارزنده ترین منابع معرفتی جای گرفته است. (۴۹۸)

محتوای معرفتی، توحیدی، اخلاقی و حتی حکمتهای سازنده و نصایح و رهنمودهای اجتماعی نهفته در لابلای مضامین این کتاب، خود گویاترین گواه بر ارزش آن است. آنچه از صحیفه اکنون در اختیار ماست، مشتمل بر پنجاه و چهارباب است که هر باب در بردارنده نیایشی ویژه می باشد.

در برخی از احادیث، تعدادی دعاهای صحیفه هفتاد و پنج دعا دانسته شده است. (۴۹۹) این مجموعه به صورت کامل، اکنون در دسترس نیست و آنچه بیشتر آشناست، نسخه بهاء الشرف می باشد که تنها پنجاه و چهار نیایش را در بردارد.

مستدرکات صحیفه

از آنجا که تمامی ادعیه و نیایشهای امام سجاد - علیه السلام - در صحیفه کامله نیامده است. برخی از عالمان درصدد برآمدند

تا آن ادعیه را به عنوان مستدرکات صحیفه ثبت کنند از آن جمله:

محـدث بزرگ، محمدبن حسن حر عاملی ره متولد ۱۱۰۴ هجری نویسـنده کتاب ارجمند وسایل الشـیعه صحیفه ای در تکمیل صحیفه سجادیه تاءلیف کرده و نام آن را اخت الصحیفه نهاده است.

برخی نقـل کرده انـد که شـیخ محمـد بن علی حرفوشـی نیز که چهـل سـال قبـل از صـاحب وسائـل بـدرود حیات گفته است، مستدرکاتی بر صحیفه سجادیه داشته

است. (۵۰۰)

مرحوم شیخ آقا بزرگ در کتاب الذریعه (۵۰۱) ونیز مرحوم سید محمد مشکوه در مقدمه صحیفه سجادیه، کسان دیگری را با مستدرکاتی دیگر یاد کرده اند که برای اطلاع فزونتر می توان به این دو منبع مراجعه کرد.

شرحهای نگاشته شده بر صحیفه

از جمله دلایل اهمیت جایگاه صحیفه در میان اندیشمدان اسلامی این است که بر آن شروح و حواشی متعددی نگاشته اند. کثرت این شروح گواه اهتمام آنان به مضامین و محتوای صحیفه و ارزش گذاری آنان به سند آن می باشد.

صاحب الذریعه متجاوز از شصت کتاب را یاد کرده که در این باره تاءلیف شده است. (۵۰۲)

برخی آن شرحها چنین است:

۱- شرح: از ابوجعفر محمد بن منصور بن احمد بن ادریس حلی متوفای ۵۸۹ هجری؛

۲- شرح: از ابو العباس احمد بن حسن بن رافع بن حسین سوان شیبانی موصلی متوفای ۶۸۰ هجری؛

۳- شرح: از ابن فتاح مفتاح زیدی متوفای ۸۷۷ هجری؛

۴- شرح از تقی الدین ابراهیم بن علی بن حسن بن محمد بن صالح بن اسماعیل کفعمی، صاحب مصباح متوفای ۹۰۵ هجری؛

۵- شرح: از عزالدین حسین عبدالصمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی متوفای ۹۸۴ هجری؛

۶- شرح: از عزالدین حسین بن عبدالصمد حارثی عاملی والد شیخ بهائی متوفای ۹۸۴هجری؛

۷- شرح از سید حسین بن حسن بن ابی جعفر محمد موسی کرکی متوفای ۱۰۰۱ هجری؛

۸- شرح: از حاشیه شیخ بهایی معروف به حدیقه الهلالیه متوفای ۱۰۳۰ هجری؛

۹- شرح: از ابو جعفر بن محمد موسی کرکی متوفای ۱۰۰۱ هجری؛

۱۰- شرح از میر محمد باقر حسینی استرآبادی معروف به محقق داماد متوفای ۱۰۴۰ هجری؛

۱۱- شرح: از حاشیه فخر الدین محمد علی طریحی، صاحب البحرین متوفای

۱۰۸۵ هجری؛

۱۲- شرح: از محمد بن شاه مرتضی معروف به مولی محسن فیض کاشانی متوفای ۱۰۹۱ هجری؛

۱۳- شرح: از فرائد الطریفه از علامه محمد باقر مجلسی متوفای ۱۱۱۱ هجری؛

۱۴- شرح: از نعمه الله بن عبدلله موسوی تستری معروف به سید نعمت الله جزایری متوفای ۱۱۱۲ هجری؛

۱۵- شرح از ریاض السالکین از علامه سید علی خان حسینی مدنی متوفای ۱۱۱۸ هجری؛

۱۶- شرح: از آقا حسین بن حق سلیمانی جیلانی متوفای ۱۱۲۹هجری؛

۱۷- شرح: از علامه میرزا عبدالله افندی، صاحب کتاب ریاض العلماء متوفای ۱۱۳۰ هجری؛

۱۸- شرح: از سید محسن شامی متوفای ۱۲۵۱ هجری؛

۱۹- شرح: از سید محمد عباس تستری هندی متوفای ۱۳۰۶ هجری؛

۲۰- شرح: از علامه میرزا محمد علی چاردهی جیلانی مشهدی، متوفای ۱۳۳۴ هجری؛ (۵۰۳)

سند و رجال صحیفه کامله سجادیه

شهرت و حضور صحیفه کامله سجادیه در محافل علمی شیعه به پایه ای است که برخی دعاهای ثبت شده در صحیفه را متواتر دانسته و آن را بی نیاز از بررسی سندی شمرده اند.

به طور مسلم نسخه های مختلف صحیفه، در تعداد دعاها ونیز تقدیم و تاءخیر آنها با یکدیگر تفاوتهایی دارند، اما در مجموع، این کتاب و انتساب آن به امام سجاد - علیه السلام - مجال تشکیک ندارد.

در مقدمه صحیفه آمده است:

اهمیت دادن اهل بیت و شیعیان به صحیفه موجب شد تا آن را با اساتید بسیاری نقل کننده و اجازات فراوانی در نقل آن بدهند. (۵۰۴)

علامه فقید شیخ آقا بزرگ تهرانی می نویسد:

سند صحیفه در هر طبقه و عصری سرانجام به امام باقر - علیه السلام - و زید شهید منتهی می شود که آن دو بزرگوار آن را از علی بن

الحسین - علیه السلام - نقل کرده اند.

سپس می نویسد: این صحیفه از متواترات نزد اصحاب است. (۵۰۵)

محقق بزرگ سید محمد باقر، مشهور به داماد، در شرح خویش بر صحیفه سجادیه می نویسد:

اساتید شیوخ حدیث در نقل صحیفه کامله سجادیه متواتر است و از طرق مختلف آن را نقل کرده اند. (۵۰۶)

محدث بزرگوار میرزا حسین نوری ره می گوید:

اسانید تمام نسخه های صحیفه - با تفاوتهایی که در اصل نسخه ها وجود دارد - همگی به متکل بن عمیر یا متوکل بن هارون باز می گردد و صحیفه را بزرگان طایفه روایت کرده و تلقی کرده اند و کسی در مقام انکار بر نیامده است. (۵۰۷)

البته صحیفه ای که اکنون موجود است از نظر سند به نجم الدین بهاء الشرف، ابوالحسن محمد ین حسن بن احمد ین علی بن عمر بن یحیی علوی حسینی می رسد که از علمای قرن ششم بوده است.

نجم الدین بهاء الشرف اسناد صحیفه را تا علی بن الحسین - علیه السلام - یکایک یاد کرده است.

حدیث صحیفه

در مقدمه صحیفه سجادیه حدیثی ثبت شده است که از چگونگی دست یابی متوکل بن هارون می گوید پس از شهادت زیدبن علی بن الحسین فرزندش یحیی را ملاقات کردم.

یحیی بن زید عازم خراسان بود.

او از خانواده و خویشاوندان خود و پسر عموهایش احوال پرسید. بویژه از حال امام صاره - علیه السلام - سوال کرد.

به او گفتم آن حضرت در سلامتند و برای شهادت مظلومانه پدرت سوگوارند. یحیی گفت: آری عمویم محمد بن علی - علیه السلام - - باقر العلوم -

قبل از خروج پـدرم علیه بنی امیه، به او یاد آور شد که خروج و قیام او منتهی به شـهادت خواهد شد. ولی پدرم - زید بن علی - به هر حال از مدینه خارج شد و سرانجام آنچه امام باقر - علیه السلام - برای او پیش بینی کرده بود، رخ داد.

در این هنگام یحیی رو به جانب من کرد: و پرسید:

آیا از پسر عمویم - جعفر بن محمد - علیه السلام - - درباره سرنوشت من چیزی شنیده ای؟

من در پاسخ گفتم: بلی مطالبی شنیده ام ولی دوست ندارم با بازگو کردن آنها خاطر تو را پریشان سازم؟

یحیی گفت: آیا مرا از مرگ می ترسانی!

ناگزیر، حقیقت را به او گفتم و یاد آوری شـدم که امام صادق - علیه السـلام - سـرنوشتی زیدبن علی - علیه السـلام - برایش پیش بینی کرده است و او نیز به دار آویخته خواهد شد!

رنگ یحیی با شنیدن این مطلب تغییر یافت و گفت: یمحوالله مایشاء و یثبت و عنده ام الکتاب. (۵۰۸)

یعنی؛ خداونـد آنچـه را اراده کنـد محو می کنـد سـرنوشت را می توانـد تغییر دهـد و آنچـه را بخوانـد تثبیت می نمایـد ونزد خداست ام الکتاب.

سپس یحیی ادامه داد و گفت:

ای توکل! این تقدیر الهی است که برای ما علم و شمشـیر قرار داده ولی پسر عموهای ما - امام باقر و امام صادق - علیه السلام - را تنها به وسیله علم تاءیید کرده است!

متوکل می گوید:

من به یحیی گفتم: براستی چرا گرایش مردم به امام صادق - علیه السلام - بیش از

گرایش به تو و پدرت زید است؟

یحیی گفت: زیرا آنها - امام باقر و امام صادق - علیه السلام - مردم را به زندگی می خوانند و ما مردم را به مرگ و شهادت دعوت می کنیم!

گفتم: آیا آنها داناترند یا شما؟

یحیی مدت سر به زیر افکند گویی به اهمیت سؤ ال متوکل می اندیشید، چون علم برتر می توانست درستی روش اما صادق - علیه السلام - را اثبات کند، زیرا حرکت و قیامی ارزشمندتر است که متکی به علم و آگاهی بیشتر باشد. یحیی که تا این لحظه سعی داشت بر حقانیت روش خود و پدرش اصرار ورزید با این حال چشم از سخن حق نپوشید و واقعیت را گفت.

یحیی پس از لختی اظهار داشت: ماخاندان، هر کداممان بهره ای از علم داریم با این فرق که آنچه ما می دانیم امام باقر و امام صادق - علیه السلام - میدانند ولی آنچه آنها می دانند ما نمی دانیم. یعنی دایره علم و دانش ائمه - علیه السلام - از سایر افراد گسترده است.

یحیی در ادامه این گفتگو پرسید:

آیا از امام صادق - علیه السلام - مطالبی یادداشت کرده ای و فا گرفته ای؟

بخشی از آموخته هایم را برای او بازگو کردم، از آن جمله دعایی بود که امام صادق - علیه السلام - آن بر من املا کرده بود. و گویا آن حضرت از پدر بزرگوارش امام باقر - علیه السلام - دریافت داشته بود و آن را از دعاهای صحیفه کامله می دانست.

یحیی نگاهی به دعا انداخت و آن را مطالعه کرد و

گفت:

آیا اجازه می دهی نسخه ای از این دعا را بنویسم؟

گفتم: ای پسر رسول خدا - صلی الله علیه وآله - آیا از من اجازه می گیرید در حالی که از خود شما خانان و متعلق به شماست!

یحیی گفت: اینک به تو صحیفه ای را خواهم داد که پدرم زید از پدرم علی بن الحسین - علیه السلام - دریافت کرده است...

من با این خبر پیشانی یحیی را بوسیدم و گفتم، محبت شما بر ما واجب است...

یحیی بستهای را باز کرد، صحیفه ای را بیرون آورد، بر مهر آن بوسه زد و گریست!

صفحه را گشود و به چشمان خویش کشید آن گاه گفت:

اگر نبود که پسر نبود که پسر عمویم - امام صادق - علیه السلام - از شهادت من خبر داده است، این صحیفه را به تو نمی دادم، ولی اکنون به تو می دهم تا در حفظ و نگهداری آن بگوشی، بیم دارم که این صحیفه به دست بنی امیه بیفتد و آن را از اهلش دریغ دارند...

متوکل بن هارون می گوید: صحیفه همراه من بود تا خدمت تا خدمت امام صادق - علیه السلام - رسیدم، صحیفه را به آن حضرت نشان دادم و ایشان بسیار مسرور شد و فرمود: سوگند به خداوند! این خط عمویم زید و دعای جد من علی بن الحسین - علیه السلام - است.

آن گاه امام صادق - علیه السلام - به پسرش اسماعیل رو کرد و فرمود: آن صحیفه ای را که به تو سپرده ام بیاور!

اسماعیل صحیفه ای را آورد، امام آن را بوسید و

به چشمانش کشید و فرمود: این صحیفه به خط پدرم - امام باقر - علیه السلام - و املای جدم علی بن الحسین زین العابدین (ع) است.

متوکل می گوید: از امام صادق - علیه السلام - در خواست کردم که دو صحیفه را با هم مقابله کنم.

امام اجازه فرمود و من دو صحیفه را مقابله کردم و هیچ تفاوتی میان آن دو ندیدم..

گسترده معارف در صحیفه سجادیه

چنان که در گذشته یاد کردیم، صحیفه سجادیه هر چند سراسر دعا و نیایش است و تمام مطالب آن به عنوان راز و نیاز انسان با پروردگار خویش ارائه شده است، ولی تاءمل و تحقیق در گستره مفاهیم و معارفی که امام سجاد علیه السلام در نیایشها خود جای داده است یک انسان خلوت تنهایی خود و بحران مشکلات زندگی، با خدای خویش دارد.

مناجاتهای صحیفه، در حقیقت نجوای علم و اخلاق و عقیده و سیاست است با روح موحدان و مناجاتیانی که درمحراب عبادت و میدان جهاد و صحنه مبارزه با شیطانهای درونی و بیرونی حضور دارند.

امام سجاد - علیه السلام - از محراب نیایش، مکتبی سرشار از آموزش و پرورش پدید آورده و بایسته ترین خصلتها و ارزنده ترین اندیشه ها را با لطافت و عطر مناجات درهم آمیخته و شیفتگان جمال حق را تا جایگاه شناخت حقایق اوج داده است.

دعاهای صحیفه با ذخایر معرفتیش، نمودی کامل و ارزنده هنر تبلیغ و هدیتگری است.

هنر تبلیغ و هدایتگری

تبلیغ و رساندن پیام وحی به ژرفای جان انسانها و هدایت آنان به سوی ارزشهای الهی و جاودان، از آشکارترین وظایف هر امام و پیشوای امام الهی است.

امام سجاد - علیه السلام - همان مسئوولیتی را دارا بود که امیر المؤمنین علی ین ابی طالب - علیه السلام - بر عهده داشت و حسن بن علی - علیه السلام - و حسین بن علی - علیه السلام - آن را بر عهده داشتند و ایفا کردند.

رسالتها و وظایف امامان - علیه السلام - در اصل و بنیان با هم برابر است ولی شرایط و

مقتضیات زمان و نیازهای مردم هر عصر متفاوت است.

تفاوت شرایط و مقتضیات نمی تواند اصول را جابجا کند و آنها را از ارزش و اعتبار ساقط نماید، ولی می یابد شیوه ها و روشها را تغییر دهد. به عنوان مثال علی بن ابی طالب - علیه السلام - وظیفه داشت تا با ظلم و انحراف مبارزه کند و خلافت بحق خویش را به مردم بشناساند و رهبری امت اسلامی را به سوی نظام عقیدتی، سیاسی و اخلاقی اسلام ناب بر عهده گیرد و همین رسالتها را حسن بن علی و حسین بن علی - علیه السلام - نیز بر عهده داشتند. در حالی که واقعیت اسناد و مدارک تاریخ می نمایاند که هر یک از این امامان روش ویژه ای را در ایفای رسالت و مسوولیت یگانه خود اتخاذ کردند. این در حالی است که عقیده و پیام و هدف آنها کمترین تمایزی با یکدیگر نداشته است.

تفاوت و تمایزی که در زندگی ائمه مشهود می باشد، مربوط به روشها و برنامه هایی است که می بایست با توجه به شرایط و امکانات و مقتضیات عصر اتخاذ شود و نه مربوط به تفاوت مبانی و باورها.

این نکته مهم در مدارک روایی و منابع دینی مورد تاءیید تصریح قرار گرفته است و هم با مطالع تاریخ و سیره و سخنان ائمه - علیه السلام - بروشنی استفاده می شود. ما در این فصل از کتاب، درصدد هستیم تاحقیقت یاد شده را در زندگی و شخصیت امام سجاد - علیه السلام - تحقیق کرده و بنمایانیم که بر خلاف برخی پندارهای سست و سطحی، امام

سجـاد تنهـا پیشوای اهـل عبـادت و محراب نبوده است بلکه در میـدان سـیاست دارای همـان اصول علوی و حسـینی بوده و در صحنه علم و اخلاـق حضـوری انکارناپـذیر داشـته است ولی این همه ره را به متقاضـیان شـرایط و امکانـات عصـر خـویش در لابلای دعاها و مناجاتها به پیروان و شیعیان خود رسانده است.

نسلها زمانها نه همیشه از خطابه های آتشین و خطبه هی ادیبانه و حکیمانه استقبال می کند و نه در هر شرایطی آمادگی روحی برای سـتیز و نـبرد را دارنـد بلکه از پس از بحران و ابتلائی بزرگ و طولاـنی، ملتهـا درونگرا می شونـد و به التیـام دردهـا می اندیشـند. در چنین شرایطی فراخوانی مردم به صحنهای جدی نبرد، چه بسا با شکست مواجه شود ولی از سوی دیگر نمی توان آنها را به خود وانهاد تا برای تسکین آلام خویش به انزوا و افیون و راههای ویرانگر کشیده شوند.

پیشوای هشیار و حکیم سعی می کند حتی از چنین شـرایطی به نفع هدایت و ارشاد مردم و زنده نگاهداشـتن ارزشـها در جان نسلها استفاده کند.

تاریخ نشان می دهد که شـیعیان در عصر امامت امام سجاد - علیه السلام - با جراحتهای سنگینی که از روزگار غصب خلافت و جنگ صـفین و نهروان و جمل و روزگار احساس می کردند، مجالی برای نبردی دوباره با دسـتگاه اموی نداشـتند. فشارهای روز افزون دستگاه خلافت و نافرجامی قیامهای توابین، بذر یاءس و ناامیدی را در روحها پراکنده ساخته بود.

در چنین شرایطی، امام سجاد - علیه السلام - نه اجازه داشت که به طور رسمی و علنی مانند امام باقر و امام

صادق – علیه السلام – به تعلیم و آموزش پیروان خود بپردازد و نه امکان آن را داشت تا مانند علی بن ابی طالب – علیه السلام – قوایی را علیه دستگاه اموی گرد آورد.

این دو مشکل در میدان فرهنگ و سیاست و جامعه می توانست برای مدتی طولانی اندیشه و معارف شیعی را مورد غفلت قرار دهی تا آن را به بن بست رسیده، معرفی کند!

هنر رهبری در هدایت و تبلیغ جامعه، اقتضا می کرد تا رهبری علی رغم همه دشواریها، ارتباطش را با امت حفظ کند پیامش را به آنان برساند و اصول را در ذهن ایشان زنده نگاه دارد.

صحیفه سجادیه و نیایشهای سراسر رمز و راز آن با محتوای عقیدتی، اخلاقی و سیاسی خود، نمودی روشن از این گونه رهبری و هنر هدایتگری است. اکنون به بیان گوشه ای از معارف نهفته در صحیفه سجادیه می پردازیم تا ابعاد علمی، اخلاقی و سیاسی و اجتماعی آن را به گونه ای ملموس ترسیم کنیم.

باورهای اصولی، در صحیفه سجادیه

مقدمه

صحیفه سجادیه در لابلای مطالب فراوان خود، اصول عقاید و باورهای بنیادین شیعه را که برگرفته شده از اسلام ناب محمدی – صلی الله علیه وآله – منبع زلال قرآنی است، مطرح ساخته است.

ما بدون این که درصدد کاوشی همه جانبه باشیم به بخشی از آن حقایق اشاره خواهیم داشت:

توحید و شناخت خداوند

با توجه به ارتباط جدایی ناپذیر دعا نیایش با شناخت معبود، فرازهای صحیفه سجادیه از غنی ترین منابع معرفت خداوند و صفات جمال و جلال او به شمار می آید.

فراوانی مطالب در این زمینه به قدری است که حتی یاد آوری فهرست گونه آنها در مجال این نوشته نمی گنجد. از این رو بدون اینکه ادعای استقصا داشته باشیم به بخشی از آن معارف گسترده اشاره می کنیم.

خداوند، خود معرف خویش

و الحمدالله علی ما عرفناا من نفسه و الهمنا من شکره، و فتح لنا من ابواب العلم بربوبیته و و دلنا علیه من الاخلاص له فی توحیده. (۵۰۹)

سپاس ویژه خداوند، بدان خاطر که به وسیله وحی و بر انگیختن رسولان خویش را به ما معرفی کرد و شکر گزاری در برابر نعمتهایش رسولان خویش را به ما معرفی کرد و شکرگزاری در برابر نعمتهایش را به ما الهام نمود و درهایی از علم به مقام

پرودگاریش را بر روی ما گشود و ما را به اخلاص در توحید راهمایی کرد.

خداوند، یگانه و بی همتا

اللهم انی اشهد وکفی بک شهیدا سماءک وارضک و من اسکنتهما من ملائکتک وسائر خلقک فی یومی هذا و ساعتی هذه و لیلتی هذه، انی اشهد انک انت الله الذی لا اله انت. (۵۱۰)

خداوند! تو را گواه می گیرم و گواهی تو خود کافی است. و آسمان و زمین و ساکنان آن دو - فرشتگان و سایر مخلوقات - را نیز در این روز و ساعت و در این شامگاه به گواهی می طلبم که من به یگانگی تو شهادت می دهم و تو آن خدایی هستی که جز تو معبودی نیست.

خداوند بی ضد و بی شریک

اللهم... انی لا اجعل لک ضدا و لا ادعو معک ندا (۵۱۱)

خداوند!.. من برای تو ضد وجود و نیرویی که بتواند مستقل از تو و در قبال تو عرض اندام نماید قرار نمی دهم و هیچ چیز و هیچ کسی را در پرستش شریک تو نمی خوانم.

ویژگی این دعاها و نیایشها این است که بایدها را به صورت اخبار دراورده و با زبان خیر و شیوه اقرار، انسان را به تفکر وا می دارد و نهاد او را به پایبندی و تعهد در قبال آنچه اقرار می کند فرا می خواند و این همان رسالاتی است که از شیوه کار آمد نیایش بر می آید.

انت الذی لم یعنک علی خلقک شریک ولم یوازرک فی امرک ولم یکن لک مشاهد و لا نظیر. (۵۱۲)

خداوند! تو آنی که کار آفرینش و رسیدگی به خلق، شریکی نداری که تورا یاری دهد و در انجام و تدبیر امور، وزیری نداری که تو را کمک نماید و برای تو ناظر و نظیری

نیست.

انت الذی لا ضد معک فیعاندک، و لا عدل لک فیکاثرک، و لا ند لک فیارضک. (۵۱۳)

خداوند! تو آنی که نیروی معارضـی درکنارت نیست تا به عناد و ستیز با تو برخیزد و کسـی همگون و همانندت نیست تا بر تو فزونی جوید و شریک نداری تا به مقابله و معارضه تو اقدام کند.

اهمیتی اعتقاد به توحید

اللهم... و انی و ان لم اقدم ما قدوه من الصالحات فقد توحیدک و نفی لااضداد و الاشباه عنک (۵۱۴)

خداوند!... هر چند من مانند تلاشگران در میدان طاعت و عبادت، اعمال نیک و صالحی را برای جهان آخرت پیش فرستاده ام هر چنـد تهیدست و فرومایه ام اما یک اندوخته گرانبها دارم و آن این است که اعتقاد به توحید دارم و این بار مقدس را توشـه خویش ساخته ام و هرگونه ضد و شریک و شبیه را از تو نفی کرده ام.

امام سـجاد – علیه السـلام – با این بیان به انسان تعلم می دهد که اعتقاد به توحید از چنان اهمیتی برخوردار است که انسان می توانـد همه کاستیهـا و نارساییهـا خود را در پرتو اهمیت و کمال آن جبران کنـد و انتظار داشـته باشـد که خداونـد به خاطر این اندوخته او را بپذیرد.

صفات خداوند

از آنجا که ذات خداونـد فراتر از آن است که در محـدوده ذهن آدمیان بگنجـد و برتر از آن است که در قلمرو حس در آید، شناخت صـفات آن حقیقت نامحسوس، و بر شـمردن آن صـفات، راهی است هموار، برای نزدیک شـدن به حریم معرفت او و مناجات و راز و نیاز با حضـرت یگانه اش. صـحیفه سجادیه به دلیل این که بنیانش بر نیایش وگفتگوی با خدانهاده شده است، به گونه طبیعی یـاد و نام و صـفات خـدا، بیش از هر یاد و سـخن دیگری در آن نمایان است. ولی امتیاز آشـکاری که صـحیفه سجادیه و سایر ادعیه ائمه (علیهم السلام) با دعاها و نیایشهای دیگران دارد این است که – علاوه بر محتوای پیامدها

- در بعد اسما و صفات الهی از غنا و فراگیری ویژه ای برخوردار است.

مناجاتیان، معمولا با بینش و گرایش ویژه فکری، علمی، سیاسی و اجتماعی خود تنها خدا را با صفاتی می خوانند که خویش را بدانها محتاجتر می بیند.

آنان که اشتیاق به بهشت و نعمتهای اخروی در وجودشان شعله ورتر است به رحمت و فضل و وسعت و امتنان الهی بیشتر تمسک می جویند و آنان که از لهیب سوزان جحیم و رنجهای قبر و قیامت بیشتر بیمناکند، خدا را با اوصاف غفور و تواب و وهاب و... می خوانند. ولی دعاهای صحیفه و سایر ادعیه رسیده از معصومین (ع) همانگونه که در محتوای علمی و معرفتی غنی و فراگیر است در توجه به ابعاد صفات و جلوهای حق ممتاز می باشد.

بدیهی است که امام (ع) با یاد کردن هر صفت از صفات الهی، هدف خاصی را دنبال کرده و پیام ویژه ای را به شاگردان و پیراوانش ابلاغ نموده است ولی این نوشته، گنجایش آن بررسی تفصیلی را ندارد. از این رو به بیان اجمالی و فهرست گونه بخشی از آن صفات می پردازیم.

بخشی از صفات الهی که امام سجاد (ع) خداوند را بدانها یاد کرده، از این قرار است:

الاول الاخر، الحمید، الجواد، الکریم، العزیز، القدیر، العظیم، القدیم، القریب، المجیب، السمیع، العلیم، الغفور، الرئوف، المنان، المعید، التواب، الواحد، الاحد، الصمد، الوهاب، الشاکر، المحسن، المجل، المالک، العفو، المحب، الضامن، الخالق، المصور، المقدر، الواسع، الحافظ، الحلیم، الشدید، المحمود، الناصر، الولی، الرزاق، الوارث، الفرد، الکبیر، العلی، الرحمن، الرحیم، البصیر، الخبیر، الدائم، الناظر الحنان، المجید، الکافی.

در کنار این صفات، صفتهای

ترکیبی بسیار گسترده ای در مضامین صحیفه، ذوالعرش العظیم، مالک الملک، المنان، بالجسیم، الغافر للعظیم المتفضل بالاحسان، المتطول بالامتنان، الوهاب الکریم، ذوالجلال و الاکرام، ارحم من کل رحیم، دو رحمه، ذو رحمه واسعه، خیر المنعیمن، ذوالبها و المجد، خیر الغافرین، فارج الهم، کاشف الغم، اعدل العادلین اکرم المسئولین، خیر الرازقین، خیر المجیرین و....

عدل الهی

یکی از ویژگیها و امتیازات شیعه بر بعضی از گروهها و دیگر مذاهب اسلامی، اعتقاد عمیق به عدل الهی است. امام بعضی سجاه - علیه السلام - این عقیده زا از زاویای مختلف و در کاربردهای گوناگونانش مورد توجه قرار داده است. از آن جمله:

انی اشهد انک انت الله الذی لا اله الا انت، قائم بالقسط، عدل فی الحکم، روف بالعباد. (۵۱۵)

خداوند! من گواهی می دهم که جز تو خداوند گار و معبودی نیست، تویی به پا دارنده قسط و حکم کننده به عدل و دارای راءفت و رحمت بر بندگان،

از آن جا که بیان برخی مجازاتها برای گناهان، ممکن است این سؤ ال را در ذهن شنونده پدید آورد که آیا براستی میان گناه و مجازات آن، رعایت عدل و انصاف شده است، امام سجاد - علیه السلام - بارها و در دعاها به این پرسش، پاسخ داده و فرمود است:

.... ان سنتک الافضال، و عادتک الاحسان، و سبیلک العفو فکل البریه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت و شاهده بانک متفضل علی من عافیت و کل مقر علی نفسه بالتقثصیر عماا استوجبت. (۵۱۶)

خداوند! سنت و روش همیشگی تو، بذل و بخشش است و برنامه مداوم تو احسان و شیوه ات عفو و گذشت می

باشد، بر این اساس همه آفریدگان، به راه نداشتن ظلم در عقوبتها و نظام کیفریت اعتراف دارند گواهی می دهند که هر کس از بند درد و رنج و عقوبت رهد از لطف و عنابت تو بهره جسته است، و همگان به کوتاهی و تفصیر خویش در پیشگاهت اقرار دارند.

لطف و رحمت الهی

روح دعا و نیایش، التجا به لطف و رحمت خداست. از این رو در صحیفه سجادیه، یاد رحمت گسترده خدا، بیشترین درس و زمزمه ای است که روح را می نوازد و جان را امید می بخشد.

امام سجاد - علیه السلام - در فرازی ازنیایش خود به خداوند عرضه می دارد:

یا من لا تفنی خزائن رحمته صل علی محمد و آله و اجعل لنا نصیبا من رحمتك.

ای خداوندی که گنجینه ها و خزانه رحمت خویش فنا نمی پذیرد، بر محمد و خاندان او درود فرست و از بیکران رحمت خویش مرا بهره مند ساز!.

در دعایی دیگر امام چنین بیان داشته است:

انت الذی تسعی رحمته امام غضبه (۵۱۷)

خداوند! تو آنی که لطف و رحمتت در پیشاپیش غضبت حرکت می کند.

انت الذی اتسع الخلائق کلهم فی وسعه (۵۱۸)

تو آنی که تمامی آفریده ها، در گسترده لطف و قدرتش جای دارند و قرار گرفته اند.

علم و قدرت الهی

یا الله الذی لا یخفی علیه شی ء فی الارض و لا فی السماءو کیف یخفی علیك یا الهی ما انت تدبره... (۵۱۹)

خداوند! ای آن که چیزی در زمین و آسمان بر او مخفی نیست خداوند! چگونه ممکن است چیزی بر تو مخفی باشد با این که تو خود آن را آفریده ای!

چگونه ممکن است تحت نظارت و کنترل و شمارش نداشته باشی موجودی را که خود آن را ساخته ای! چگونه ممکن است از تو نهان باشد آنچه خود برایش برنامه ریزی کرده ای و تحت تدبر قرار داده ای.

در این فرازها، امام سجاد - علیه السلام - علاوه بر

مطرح ساختن گسترده علم خدا، دلایل عقلی سیطره علم خدا بر زوایای مسایل خلق را به گونه ای غیر مستقیم بیان داشته است.

امام سجادیه – علیه السلام – در بیان قدرت الهی می فرماید:

.... قدرته التی لا تعجز عن شیی ءو ان عظم، و لا یفوتها شی ء و ان لطف. (۵۲۰)

قـدرتی که با وجود آن از هیـج کاری، – هر چنـد بزرگ و گران باشـد – عاجز نیست و هیچ چیزی – هر چند ریزباشد – از او مخفی نمانده و از دایره قدرت و احاطه فوت نخواهد شد.

امام سـجاد – علیه السلام – در عبارتی دیگر یاد آور شده است که اگر طبیعت و مظاهر آن، تحت فرمان بشر قرار دارد و ما می توانیم به گونه ای دلخواه از عناصـر زمین و طبیعت در جهت منافع خود بهره گیری کنیم، این خود به اراده و قدرت خداست و این اوست که نظام جهان را به گونه ای پی ریزی کرده که در خدمت انسان و مقهور او باشد.

... کل خلیقته منقاده لنا بقدرته... (۵۲۱)

تمامی آفریده های خدا، به قدرت او، رام و فرمانبرار مایند

عزت و بی نیازی خداوند

اللهم یا ذاالملک المتبـد باخلود و السـلطان الممتنع بغیر جنود و لا عوان، العز الباقی عل مر الدهور و خواکی الاعوان و مواضـی الازمان و الایام (۵۲۲)

بـار الهـا! ای فرمانروای جاودان که فرمانروایی ابـدی است، ای دارنـده سـلطه بر هستی که بـدون لشـکر و پشتیبان، نیرومنـد و توانایی، ای عزتمندی در طول روزگاران و گذشت ایام، همچنان باقی است.

امام سجاد – علیه السلام – درباره بی نیازی و غنای خداوند

از خلق، بیانی این چنین دارد:

تمدحت بالغعناء عن خلقك و انت اهل الغنی عنهم و نسبتهم الی الفقروهمم اهل الفقرا الیک. (۵۲۳)

خداوند! تو خویش را بی نیازی از آفریده هایت ستوده ای و براستی تو شایسته بی نیازی هستی، و از سوی دیگر آفریده هایت را به فقر و نیاز نسبت داده ای و براستی آنها به تو نیازمند و وابسته اند.

ناتوانی انسان از وصیف کامل خداوند

هر چند نایشهای صحیفه، آمیخته با یاد وصف خداست ولی امام سجاد - علیه السلام - در موارد متعددی به این حقیقت تصریح کرده است که نیروی تخیل و فهم آدمیان هرگز قادر نیست که صفات الهی را آن گونه که شایسته ذات اوست، توصیف تصویر نماید.

امام سجاد - علیه السلام - در این باره فرموده است:

انت الذی قصرت الاوهام عن ذاتیک و عجزت الافهام عن کیفیتك و لم تدرک الابصار موضع اینیتك، انت الذی لا تحد فتکون محدودا و لم تمثل تفتکون موجودا... (۵۲۴)

واژه ها در توصیف تو ناتوانند و به هنگام ترسیم ارزشهایت، از ناتوانی به گمراهی می روند و تار و پود الفاظ در زیر بار ستایش تو از هم می گسلد. اندیشه های نیرومند که از پیچیده ترین و باریکترین گذرگاههای معرفت می گذرند در وادی کبریایی تو سرگردان می مانند.

تداوم خط رسالت در طول تاریخ

فی کل دهر و زمان ارسلت فیه رسولا، و اقمت لاهله دلیلا من لدن آدم الی محمد - صلی الله علیه وآله - من ائمه الهدی و قاده اهل التقی علی جمیعم السلا. (۵۲۵)

خداوند! در هر عصر وزمانی رسولی را فرستادی و برای هر نسل دلیلی را بر پا داشتی، از روزگار آدم تا عصر پیامبر خاتم محمد - صلی الله علیه وآله - که درود تو بر او و خاندانش؛ خاندانی که پیشوایان هدایت و پیشروان اهل تقوایند، بر تمامی آنها درود.

پیامبر اسلام، خاتم پیامبران

اللهم صل علی محمد خاتم النبین و سید المرسلین. (۵۲۶)

خداوند! بر محمد که پایان بخش سلسله پیامبران و سرآمد نسل رسولان است، درود فرست!

اصحاب راستین پیامبر - صلی الله علیه وآله -

اللهم و اصحاب محمد خاصه احسنوا الصحابه، و الذین آبلو البلاء الحسن فی نصره و کانفوه... (۵۲۷)

خداوند! پاداش نیک عطا کن به اصحاب محمد - صلی الله علیه وآله - بویژه آنان که همراهی با پیامبر را هماره نیکو داشتند و آنان که در یاری آن حضرت آزمونی شایسته دادند، کمک رساندند، به جمع یارانش شتافتند و با سرعت، دعوتش را لبیک گفته، دلایل رسالتش را پذیرا شدند. در اظهار دین اعتلای اسلام، از زن و فرزند گسستند و در راه تثبیت رسالت پیامبر با پدران و فرزندان آنها رود ررو شدند و جنگیدند و در پرتو وجود آن حضرت به پیروزی رسیدند.

قرآن دلیل حقانیت پیامبر - صلی الله علیه وآله -

اللهم و کما نصبت به محمد علما للدلاله علیک... فصل علی محمد و آله، و اجعل القرآن وسیله لنا الی اشرف منازل الکرامه. (۵۲۸)

خداوند! همان گونه که به وسیله قرآن و جلوه های اعجازی آن، محمد - صلی الله علیه وآله - را برای رهنمایی و هدایت خلق به سوی خودت، منصوب داشتی... بر او و خاندانش درود فرست و قرآن را وسیله راهیابی ما به شرافتمندترین مراتب کرامت قرار ده!

قرآن فراتر از همه کتابهای آسمانی

اللهم انک... جعلته مهمنا علی کل کتاب انزلته، و فضلته علی کل حدیث قصصته (۵۲۹)

خداوندی! این توای که قرآن را در بردارنده همه حقایق اصولی کتابهای آسمانی پیشین و گواه و امانتدار آنها دادی و بر سایر سخنانی که برای آدمیان گفته اید، برتری بخشیدی.

قرآن روشنگر، ظلمتها

و جعلته نورا نهتدی من ظلم الظلاله و الجهاله باتباعه.

خداوند! قرآن را نوری قرار دادی که ما در پرتو پیروی از آن ظلم گمراهی و جهالت برهیم و ره به هدایت بریم.

قرآن شفابخش حقجویان

و جعله... شفاء لمن انصت التصدیق الی استماعه.

خداوند! قرآن را مایه شفا قرار دادی برای کسی که برای پذیرش حق بدان گوش فرا دهد.

قرآن ملاک تشخیص حق

و جعلته.. میزان قسط لا یحیف عن الحق لسانه. (۵۳۰)

خداوند! قرآن را ترازوی قسط و ملاک سنجش عدل و درستی قرار دادی، ترازویی که شاهینش از حق درستی در نمی گذرد.

حقایق قرآن، نیازمند مفسری الهی

اللهم انک انزلته علی نبیک محمد – صلی الله علیه وآله – مجملا و الهمته علم عجائبه مکملا. (۵۳۱)

خداوند! قرآن را بر پیامبرت محمد – صلی الله علیه وآله – بهگونه ای مجمل فرو فرستادی و آگاهی به شگفتیهای نهفته در قرآن را به صورت کامل، به پیامبرت الهام کردی.

امامان (علیه السلام) وارثان علم پیامبر (صلی الله علیه وآله)

امامان – علیه السلام –، و فضلتنا علی من جهل علمه.. (۵۳۲)

خداوند! ما خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله – را وارثان علم قرآن همراه با تفسیر آن قرار دادی و در پرتو این دانش ما را بر کسانی که از چنین دانشی محرومند، برتری بخشیدی.

امامان، گنیجه داران معارف قرآن

اللهم فکما جعلت قلوبنا له حمله و عرفتنا برحمتک شرفه و فضله، فصل علی محمد الخطیب به و علی آله الخزان له. (۵۳۳)

بارالها! آن گونه که قبلهای ما را حامل علوم قرآن قرار دادی و فضل و شرافت قرآن را به لطف خویش به ما لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد – صلی الله علیه وآله – که هماره زبانش به قرآن را به لطف خویش به ما شناساندی، بر محمد – صلی الله علیه وآله – که هماره زبانش به قرآن گویا بود، درود فرست، و همچنین بر خاندان محمد – صلی الله علیه وآله – که گنجینه داران قرآن علوم قرآنی اند.

خاندان پیامبران – صلی الله علیه وآله – رهبران خلق به سوی خدا

اللهم... و انهجت باله سبل الرضا الیک. (۵۳۴)

خداوند! به وسیله خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله – راهها رضا و خشنودی را که به سوی

تومنتهی می شود، آشکار ساختی و بندگانت با پیروی از خط خاندان می توانند رضا و خشنودی تو را به دست آورند.

خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله –، بر گزیدگان خدا

رب – صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لا ـ مرک و جعلتهم خزنه علمک، و حفظه دینک، و خلفاءک فی ارضک. (۵۳۵)

(پروردگار! بر پاکیزه گان از خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله – ائمه معصومین – علیه السلام – درود فرست؛ آنان که برای امر دین انتخابشان کرده ای و ایشان را خزانه داران علمت و حافظان دینت و جانشینان خویش در زمین قرار داده ای.

خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله –، پاکیزگان از گناه

و طهر تهم من الرجس و الدنس تطهرا بارادتک. (۵۳۶)

پروردگار! تو خاندان پیامبرت را به اراده خویش از هر پلیدی و ناپاکی، منزه ساختی.

فلسفه تداوم امامت

اللهم انک ایدک دینک فی کال اوان بامام اقمته علما لعبادک، و منارا فی بلادک.

خداوندا! تو ای که براستی در هر فصلی از روزگاران، دین خویش را به وسیله امام و پیشوایی که خود را برای مردمان نصب کرده ای، یاری کرده و ان امام را در جغرافیای زمین مایه روشنی و روشنگری قرار داده ای.

از این فراز دعای امام سجاد – علیه السلام – فلسفه ضرورت تداوم امامت و رهبری دینی استفاده می شود، زیرا به فرموده آن امام هر روزگاری نیازمند پیشوا و امامتی الهی است. و آن رهبران باید منتسب به خداوند و تاءیید شده از سوی او باشد تا بتوانند با نور هدایت خویش خلق را به سوی ارزشهای دینی دعوت

کنند و به آنان تجمع بخشند.

فلسفه لزوم اطاعت از امام – علیه السلام –

بعد ان وصلت حبله بحبلک و الذریعه الی رضوانک و افترضت طاعته، و حذرت معصیته...

خداوندا! (امامان معصومین – علیه السلام – را برای هدایت مردم گماری) پس از این که ریسمان آنان را به ریسمان خویش پیوند زدی (و رابطه الهی میان ایشان و خودت برقرار کردی تا آنان از حد انسانهای معمولی فراتر آیند و شایستگی رهبری و هدایتگری را پیدا کنند) و این چنین، امامان – علیه السلام – را وسیله راهیابی به خوشنودی خود و بهشتی قرار دادی و اطاعت از ایشان را واجب ساختی و خلق را از مخالفت با ایشان بر حذر داشتی.

عارفان به مقام ائمه معصومین – علیه السلام –

اللهم صل علی اءولیائهم المعترفین بمقامهم، المتبعین منهجهم، المقتفین آثارهم، المستمسکین بعروتهم، المتمسکین بولایتهم...

خداوندا! بر دوستان خاندان پیامبر – صلی الله علیه وآله – درود فرست؛ آنان که به جایگاه و منزلت امامان – علیه السلام – اعتراف دارند، راه ایشان را پیروی می کنند، آثار و نشانه های معصومین را پی می گیرند، به ریسمان (محبت و معارف) آنان چنگ می زنند، به ولایتشان تمسک می جویند، به پیشوایی و امامتشان اقتدا می کنند، در برابر فرمان ایشان تسلیمند، در راه طاعتشان تلاشگرند، و در انتظار روز پیروزی و حاکمیت آنان ظهور صاحب الزمان – علیه السلام – به سر می برند، چشم به سوی ایشان دوخته اند.

بر اینان درود فرست؛ درودهایی پایدار، پاکیزه و بالنده در هر بامداد و شبانگاه. در این عبادتهای نیایشی، امام سجاد – علیه السلام – مغز ولایت و مفهوم شیعه بودن و آرمان مقدس حاکمیت معصومان را به نسلها با زبان نیایش تعلیم دادن و تلقین

کرده است و میان محبت و عمل آرمان پیوندی ژرف پدید آورده است.

ارجمندی شیعه، در نگاه امام – علیه السلام –

و سلم علیهم و لی ارواحهم و اجمع علی التقوی امرهم، و اصلح لهم شوونهم وتب علیهم، انک التواب الرحیم، و خیر الغافرین، و اجعلنامعهم فی دارالسلام برحمتک یا ارحم الراحمین. (۵۳۷)

خداونـد! بر دوسـتان اهـل بیت – علیه السـلام – و بر روح آنـان سـلام فرست، کارهایشان را بر محور تقوا و پرهیزکاری سامان بخش و شؤ ون مختلف زنـدگی آنان را اصـلاح کن و بر آنان لغزشـهایشان ره ببخشای، زیرا تو بسـیار توبه پذیر زیرا تو بسیار توبه پذیر و رحمت آفرینی و بهترین بخشاینده ای.

خداوند! ما را در دارالسلام همراه با دوستان اهل بیت قرار ده! ای مهربانترین مهرابانان!

آرمانهای متعالی، در مکتب انتظار

اللهم فاوزع لوالیک شـکر ما انعمت به علیه... و آته من لـدنک سـلطنا نصـیرا و افتح له فتحا یسـیرا و اعنه برکنک الاعز، واشدد ازره...

خداوند! به ولی خویش آن امامی که در هر زمان حضور دارد و زمان خالی از وجود او نیست روح شـکر در برابر نعمتهایت را الهـام کن... و از جـانب خویش به او نیرو توانی چشـمگیر عنـایت کن. درهـای مشـکلات را به آسانی برایش بگشا و با ارکان شکست ناپذیر خویش او را یاری ده و توانش را فزونی بخش..

و اقم به کتابک و حدودک و شرائعک و سنن روسلک.

خداوند! به وسـیله ولی خویش امام عصر (ع) احکام و قوانین و معاوفت قرانت رابر پا دار و شریعتها و سنتها رسولت را پایداری بخش.

و احی به ماماته الظالمون من معالم دینک

خداوند! آن ارزشهای دینی ونشانه های بارزی را که ظالمان میرانده اند، به وسیله ولی خویش امام عصر (ع) زنده گردان!.

احی به

ماأماته الظالمون من معالم دينك.

خداوند! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سیمای تابناک شریعت الهی را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از چهره شریعت بزایی!

و اجل به صداء الجوار عن طریقتک

(خداوند! زنگار ستم را، آن زنگار نشسته بر سیمای تابناک شریعت الهی را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از چهره شریعت بزدای!

و ابن به الظراء من سبیلک.

سختیها و دشواریهای راه خویش را به وسیله او بر طرف گردان!

و ازل به الناکبین عن صراطک

عدول کنندگان از طریق ایمان و دین و شریعت را به وسیله امام عصر - علیه السلام - از میان بردار!

و امحق به بغاه قصدک عوجا (۵۳۸)

آنان را که بدخواه دینند و برای راه راست، کجی و ناهمواری آرزو می کنند، به وسیله امام عصر - علیه السلام - نابود گردان!

اگر توجه شود که امام سجاد - علیه السلام - در چه شرایطی این دعاها و درسهای زمزمه گونه ای را به گوش پیروان خود می رسانده است، بروشنی این نتیجه آشکار خواهد شد که امام سجاد - علیه السلام - با وجود این که به طور علنی به تحقیر قوای رزمی علیه حاکمیتهای جائر زمانش نپرداخته است ولی در تعالیم خود بنیان اندیشه ظلم ستیزی و اعتقاد به حاکمیت دین و ضرورت رهبری پیشوای الهی و اهداف و برنامه های حکومت اسلامی را پی ریخته و از سوی دیگر ماهیت دین ستیز و فسادگر و ستم پیشه حاکمان زمان خویش را اعلام داشته است. و اینها چیزهایی نبود که شیعیان و هواداران او از نیایشهای آن

حضرت استشمام نکنند و درس نگیرند.

هواداران امام - علیه السلام - شرایط آن حضرت را درک می کردند و راز و رمز سخنان او را بآسانی در می یافتند.

امام سجاد - علیه السلام - با این جملات، آرمان انتظار را در جهت دین خواهی و دینداری و ظلم ستیزی و عدل گستری، هدایت می کرد به باورهای شیعه جهتی بایسته می بخشید. چنان که امروز ما نیازمند آنیم که روح ولایت و انتظار را از فرو افتادن در وادی رخوت و تکلیف گریزی و بی تفاوتی دور ساخته و به وادی واقعیتهای زنده زندگی دینی و اجتماعی سوق دهیم.

مناسبات امام و امت

در سخنان پیشوایان دین بویژه امیر المؤمنین مناسبات امام و امت تحت عنوان حقوق متقابل امت، یا وظایف امام در برابر امت و مسؤ لیت رعیت در قبال امام مطرح شده است.

دعاهای صحیفه نیز از این حقیقت با بیان مخصوص خود - که همان شیوه ابراز حقایق در قالب نیایش است - یاد کرده و امام سجاد - علیه السلام - در این باره چنین فرموده است:

... و الن جانبه لا ولیائک، وابسط یده علی اعدائک، وهب لنا راءفته و رحمته و تعطفه و اجعلنا له سامعینن مطیعین، و فی رضاه ساعین و الی نصرته و المافعه هته مکنفین و الیک رسولک صلواتک اللهم علیه و آله بذلک متقربین (۵۳۹)

خداوند! به امام عصر و پیشوایی که برای امت در هر روزگار قرار داده ای، صبر و بردباری و نرمخویی در برابر دوستانت عنایت کن، دستانش را علیه دشمنانت بگشای رافت و رحمت رضای او تلاش کنیم و در یاری وی

و دفاع از او همت گماریم و از این رهگذر به رسول تو - پیامبر اکرم (ص) تقرب جوییم.

در این بخش از دعای صحیفه به گونه ضمنی ارزشهای رهبری در مدیریت نیروی انسانی و جامعه اسلامی یاد آوری شده و نرمخویی و دشمنی ستیزی و راءفت به رعیت مورد تصریح قرار گرفته است.

از سوی دیگر وظایف رعیت در برابر امام عدل و مصلح خیر خواه نیز بر شمرده شده است: ۱- لزوم حرف شنوی و اطاعت از او - در برنامه های اجتماعی و حکومتی همانند برنامه های دینی، ۲- لزوم جلب رضایت و خشنودی امام، ۳- لزوم یاری امام و دفاع از حریم وی، ۴- اطاعت و حمایت از امام، خود دارای پاداش و ارزش دینی و مایه تقرب به خداست.

نباید از نظر دور داشت که منظور امام سجاد ع از امام، پیشوای عدل الهی است و نه هر کسی که به جبر و ستم و بدون داشتن صلاحیت علمی و ایمانی بر مردم سروری کند و حکم راند! زیرا قبل و به این دعا مشخصات امام عدل و رهبری الهی را بیان داشته و مجال هر گونه شبهه را از بین برده است. چنان که در برخی از دعاهای دیگر با صراحت هر چه تمامتر از هر گونه ظلم و سیهکاری ستم پیشگان بیزاری جسته و فرموده است: و لا ـ تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا و نصیرا (۵۴۰)

خداوند! مرا یار و پیشگان ستمکاران قرار مده و وسیله قدرت و پیروزی ظالمان در مسیر از میان بردن قرآن، مگردان!

امام سجاد - علیه السلام -

در این عبارت یاری ظالمان را زمینه از میان رفتن قرآن معرفی کرده و روح دینداری و قرآن پذیری را مباین با مددرسانی به ظالمانی شناسانده است.

پیامبران و امامان - علیه السلام -، حجت خدا برخلق

رب صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم.. حفظه دینک و خلفاءک فی ارضک و حججک علی عبادک. (۵۴۱)

پروردگارا! بر پاکیزگان از خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - - معصومین - علیه السلام - درود فرست؛ آن شخصیتهای منزهی که ایشان را برای امر رهبری دینی و هدایت امت و تعلیم شریعت برگزیدی و آنان را پاسداران دین و جانشینان خود در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.

اتمام حجت خدا بر انسانها، زمینه مسئولیت آنان

بعثت رسولان و رهبری امامان، اتمام حجت بر بندگان است تا پس از این اتمام حجت، انسانها کمترین بهانه ای در مسیر انجام وظایف خود نداشته باشند و مسئولیتهای انسانی و الهی خود را بروشنی بشناسند و بدانها وفادار باشند.

امام سجاد - علیه السلام - پس از یاد کرد نعمتهای الهی و اعطای معرفت ها و شناختها به مقام انسانی راه یافته و شایستگی امر و نهی و مسئولیت پذیری را یافته اند، می فرماید:

لم یدع لا حد منا حجه و لا عذرا (۵۴۲)

خداوند برای هیچ یک از ما انسانها حجت و دلیلی را فروگذار نکرده و عذری را باقی نگذاشته است.

فقد ظاهرت الحجج و ابلیت الاعذرا، و قد تقدمت بالوعید، تلطفت فی الترغیب و ضربت و ضربت الامثال، و اطلت الامهال. (۵۴۳)

خداوند! حجتها و دلایل خود را پیاپی آشکار ساخته ای و با بیان دلایل آشکار و

جدا ساختن در ستیها از نادرستیها، هر گونه ای عذرا را به سستی کشانده ای، چه این که داده ای و با شیوه ای آمیخته با لطف و لطافت، آدمیان را در مسیر ارزشها تشویق نموده ای و برای تفهیم به بندگانت مثالهای و نمونه ها آورده ای و از پس آن همه روشنگری به آنان مهلت داده ای.

قیامت روز پاسخگویی به مسوولیتها

و اذا انفضت ایام حیاتنا و تصرمت مدد اعمارن، و استحضرتنا دعوتک التی لابد منا و من اجابتها فصل علی محمد و آله، و اجعل ختام ماتحصی علینا کتبه اعمالنا توبه مقبوله... و لاتکشف عنا سترا سترته علی رووس الاشهاد، یوم تبلو اخبار عباد. (۵۴۴)

آن گاه که روزگار زندگیمان به پایان رسید و عمرمان سپری شد و دعوت تو خداند! ما را فرا خواند، آن دعوتی که به ناگزیر باید بدان پاسخ گفت، - پس عملمان ثبت می کنند، توبه ای راستین قرار ده! و آن روز که گزارش کار بندگانت را در میزان محاسبه مورد بررسی قرار میدهی، پرده از اعمال ناشایست ما برندار و رسوایمان مساز.

بر پایی قیامت، لازمه عدل الهی

(ثم ضرت به فی الحیوه اجلاـ موقوتا... حتی اذا بلغ اقصی و استوعب حساب عمره، قبضه الی ماندبه الیه من موفرو ثوابه، او محذور عقابه، لیجزی الذین اساؤ الما عملوا و بجزی الذین احسنو بالحسنی، عدلامنه... (۵۴۵)

خداوند در زندگی دنیا، برای فرزند آدم مدت معینی را قرار داد... تا آن هنگم که به پایان زندگیش رسید و روزهای عمرش سپری شد، جانش را دریافت کند او را به پاداشهای سرشار و یا کیفرهای هول انگیز که قبلا یاد آوری کرده است، فرا خواند.

این کیفر و پاداش برای این است که بدکاران جزای عمل خوش را بچشند و نیکان پاداش نیکیهای خود را دریافت دارند. و اینها ناشی از عدل الهی است.

نظام کیفر و پاداش الهی، بدون ظلم

فکل البریه معترفه بانک غیر ظالم لمن عاقبت و شاهده بانک متفظل علی من عافیت و کل مقر علی نفسه بالتقصیر عما استوحبت. (۵۴۶)

خداوند! تمامی آفریده هایت اعتراف دارند که تو در کیفر خطا کاران، کمترین ستم روا نمی داری، و همگان شاهدند که لطف و عنایت تو به بندگان از روی تفضل وبخشش است، و هنگی در پیشگاهت اقرار می کنند که نتوانسته اند حقت را ادا کنند و آن گونه ای سزاواری انجام نمایند.

امام سجاد - علیه السلام - این را بی مقدمه و بدون برهان نیاورده است، بلکه قبل از این فرازها، مطالبی دارد که الطاف بی حساب الهی را در حق بندگان و سنت خدا و بر عفو خطاکاران را یادآور شده، به گونه انسان مؤمن اندیشمند خود به اعتراف در پیشگاه حق می نشیند و ساحت خداوند را از ظلم و ستم منزه

می داند.

فلسفه عدل الهی در نظام جزابخشی

امام سجاد - علیه السلام - در بیاتی از نیایشهای صحیفه، نخست حاکمیت بی چون و چرای خدا بر پهنه حیات و اراده بی معارض او را در مورد خلق یاد آور شده، سپس به خداوند عرضه می دارد:

و قد علمت انه لیس فی حکمک ظلم و لا ـ فی نعمتک عجله و انما یعجل من یخاف الفوت، و انما یحتاج الی الظلم الی الظم الضعیف و قد تعالیت - یا الهی - عن ذلک علوا کبیرا. (۵۴۷)

(خداوند! هر چند اراده تو، یگانه اراده نافذ در هستی است و هیچ قدرتی، یارای معارضه و رویارویی با قدرت تو را ندارند، اما این ارده و قدرت بدون معارض تو، هرگز به استبداد و جباریت نزدیک نمی شود) من به یقین می دانم که در حکم و زیرا کسی باید شتاب کند که بیم از دست رفتن فرصت و قدرت خود را داشته باشد و کسی به ظلم کشیده می شود و به ستم رو می آورد که ضعیف و ناتوان باشد نتواند عدل را به کار گیرد و یا منافع خود را در رعایت عدل نبیند در حالی که تو - ای خداوند - از ضعف و ناتوانی و نگرانی و ستم مبرا هستی و جایگاهت فراتر از این نسبتهاست.

امام سجاد - علیه السلام - علاوه بر این که با زبان ویژه نیایش، فلسفه مبرا بودن خدا از ظلم و ستم را بیان داشته، به نکته ای فراتر نیز اشاره کرده است و آن این که مهلت خداوند به خط کاران و تعجیل نورزیدن خدا در انتقام از بدکاران را

بسرعت مجازات می کرد، مناقاتی با عدل او نداشت ولی لطف او سبب شده است تا به گناهکاران مهلتی دهد تا شاید دهد تا شاید به توبه رو آورند و از عنایت برهند.

مهلت الهی به مسؤ ولیت گریزان

رزقک مبسوط لمن عساک و حلمک معترض لمن ناواک عادتک الاحسان الی المسلمین و سنتک الابقاء علی المعتدین حتی لقد غرتهم اناتک عن الرجوع، و صدهم امهالک عن النزو (ع) (۵۴۸)

خداوند! روزیها و نعمتهای دنیوی تو حتی در اختیار معصیت کاران گسترده است و حلم و بردباری تو حتی دشمنانت رانیز در بر گرفته است. روش تو احسان به همگان حتی خطاکاران است و سنت تو باقی گذاشتن نعمتها در دسترس کسانی است که از احکام و قوانین تو تجاوز کرده اند! اما افسوس که آنان به جای قدردانی از لطف تو و اظهار ندامت از خطاهای خویش به ناسپاسی روی آورده تا آنجا که گرفتار غرور شده و تمایلی به توبه نشان نمی دهند! و مهلتهایی که به ایشان داده ای مایه عبرت و بازنگری آنان در وضع خویش نمی شود!

فلسفه مهلت خداوند به اهل عصیان

و انما تانیت بهم لیفیوا الی امرک، و امهلتهم ثقه بدوام ملکک... (۵۴۹)

خداوند، اگر به اهل عصیان مهلت داده ای و آنان را بسرعت مجازات نکرده ای به سبب این است که آنان به فرمان تو بازگرداند و سر در خط اطاعت تو نهند. و البته مهلتی که به ایشان می دهی از آن جهت است که می دانی اقتدار و فرمانروایی تو همیشگی است و فرصت مجازات گنهکاران را از دست نخواهی داد.

کارآیی شفاعت، در قیامت

از جمله مسائل عقیدتی که در ضمن معارف گسترده صحیفه مورد توجه قرار گرفته، مساله شفاعت به دو گونه قابل تصویر است:

۱- شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت غیر خدا برای پیشگیری از تحقق اراده و دور ساختن عقاب الهی از خود! شفاعت به این معنا، هم در قرآن مورد انکار قرار گرفته است و هم در روایات و بیان امام سجاد - علیه السلام -.

یومئذ لا تنفع الشفاعه الامن اذن له الرحمن (۵۵۰)

یعنی: در آن روز روز قیامت هیچ شفاعت و وساطتی سود نمی بخشد مگر شفاعت کسی که خداوند رحمان به او اجازه داده باشد تا میان خلق و خدا واسطه شود.

امام سجاد - علیه السلام - نیز در این باره چنین بیان داشته است:

و بیدک، یا الهی، جمیع ذلک السبب، و الیک المفر و المهرب... اللهم انک ان صرفت عنی وجهک الکریم اومنعتنی فضلک الجسیم... لم اجد السبیل الی شی ء من املی غیرک لاامر لی مع امرک ماض فی حکمک... (۵۵۱)

خداوند! تمامی عوامل و اسباب کار آمد و مؤثر به دست توست و به اراده تو می

تواند تاثیر کند. تنها پناهگاه و ایمنی بخش تویی!

خداوند! اگر تو لطف و کرامت خویش را از من دریغ کنی و فضل خود را از من بازداری دیگر راهی به سوی آرزوهایم نخواهم یافت، جز راه تو...! با وجود فرمان و حکم تو، در جهت منافع من فرمانی نیست، حکم تو درباره من گذرا و نافذ است.

۲- شفاعت به معنای برخوردار شدن انسان از حمایت اولیای الهی به اذن و اجازه خداوند نه در قبال خواست و اراده او.

شفاعت به این معنا هم در قرآن مورد انکار قرار نگرفته در روایات و تعالیم معصومین امری تحقق پذیر معرفی شده است. امام سجاد - علیه السلام - نیز در مواردی متعددی به مساله شفاعت پیامبر ائمه - علیه السلام - و شفاعت اهل نجات و سعادت برای پیشگیری از تحقق پذیر معرفی شده است. امام سجاد نیز در مواردی متعددی به مساله شفاعت پیامبر - صلی الله علیه وآله -، شفاعت ائمه و شفاعت اهل نجات و سعادت برای از پادرافتادگان و ادای طاعت، اشاعه کرده است.

شفاعت پیامبران برای امتها

اللهم اجعل نبینا صلواتک علیه و علی آله یوم القیامه.. امکنهم امکن النبیین منک شفاعه. (۵۵۲)

خداوند! پیامبران ما را که درود تو بر او خاندانش باد - در روز قیامت بیش از سایر پیامبران حق شفاعت عنایت کن.

امام سجاد - علیه السلام - با این بیان، اصل وجود شفاعت را برای انبیا مسلم شمرده و از این رو برای پیامبران اکرم - صلی الله علیه وآله - که برترین انبیاست، امکان شفاعت بیشتری را آرزو کرده است.

شفاعت اهل بیت - علیه السلام - برای پیامبران

اللهم... فانی لم آتک ثقه منی... لا شفاعه مخلوف رجوته الا بشفاعه محمد و اهل بیته علیه و علیهم سلامک. (۵۵۳)

خداوند! به من امید شفاعت جستن از مخلوق، رو به درگاهت نیاورده ام مگر به امید شفاعت محمد و اهل بیت او - درود تو بر پیامبر و خاندانش -.

شفاعت صالحان، برای وابستگان خویش

اللهم و ان سبقت مغفرتک لهما فشفعهامی فی، و ان سبقت لی بشفعنی فیهما حتی نجتمع برافتک فی دار کرامتک. (۵۵۴)

خداوند! اگر بخشایش و غفران تو - قبل از من - شامل پدر و مادرم شد، پس آنها شفیع گران، تا در پرتو لطف تو و در خانه کرمت - بهشت جاویدان - گرد هم و در کنار هم باشیم.

از این نیایش استفاده می شود که هرگاه مورد غفران الهی قرار گیرد و به بهشت راه یابد می تواند به اذن الهی برای وابستگان خود شفاعت کند.

شفاعت اعمال مؤمنان، برای آنان

اللهم صل علی محمد و آله... صلاه تشفع لنا یوم لاقیامه.. (۵۵۵)

خداوند! بر محمد و خاندان او دورد فرست؛ درودی که بتواند در روز قیامت شفیع ما گردد...

درود بر پیامبر – صلی الله علیه وآله – و خاندان او، یکی از اعمال شایسته مؤمنان است و امام سجاد – علیه السلام – در این عبارتها به اصحاب و پیروان خود آموخته است که این عمل نیک خود می تواند شفیع انسان در روز قیامت قرار گیرد.

سیمای انسان و فضایل انسانی در صحیفه سجادیه

مراحل پیدایش و تکامل انسان

نیایشهای صحیفه سجادیه، هر چند در نگاه نخست راز و نیاز خلق با خالق را می نمایاند، اما این مجموعه معرفتی همچنان که پیامدار معارف اصولی و بیانگر عقاید ناب اسلامی است، از پرداختن به انسان و ارزشهای انسانی دور نمانده، بلکه در نمودن فضایل اخلاقی، گنجینه ای است گرانبها و پر گوهر.

امام سجاد – علیه السلام – مراحل پیدایش و تکامل انسان را چنین بیان داشته است:

اللهم و انت حدرتنی ماء مهینا من صلب متضائق العظام... حتی اذااحتجت الی رزقك و انت حدرتنی ماء عن غیاث فضلك، جلت لی قوتا.. و لو تكلنی یا رب فی تلك الحالات الی حولی، او تضطرنی الی قوتی لكن الحو عنی معتزلا... (۵۵۶)

خداوند! من قطره ای ناچیز بودم که تو مرا از تنگنای استخوانهای صلب، به صورت مایه ای بی مقدار، در فضای کوچک رحم مادر فرو افکندی؛ فضایی پوشیده شده در حجابها و پوششها متعدد. از آن پس دگرگونیهای پیاپی در من پدید آوردی تا آن جا که مشکلی کامل و انسانی به خود گرفتم و اندامی بایسته و مناسب یافتم. چنان که این مراحل

را در قرآن خویش بیان داشته ای نخست نطفه، سپس عقله خون بسته، پس از آن به صورت پاره گوشت و در مرحله بعد تبدیل شدن به استخوان و نیز پوشیده شدن استخوانها به وسیله گوشت و پس از آن گاه راه یافتن به مرحله جدید زندگی و برخوردار شدن از جان انسانی.

در این هنگام تن من نیازمند تغذیه و روزی تو گشت و تو در آن فضای نهان از آنچه مادرم می نوشید و تغذیه می کرد، مرا بهرهند ساختی و از آنچه او می خورد، غذایی پدید آوردی که متناسب با نیازهای من باشد.

در آن ظلمتکده ناپیدا و در آن تنگنای بی آشنا، اگر مرا به خویش وانهاده بودی، کاری از من بر نمی آمد و چاره و توانی در اختیار نداشتم! اما فضل و لطف تو مرا تنها نگذاشت و از غذایی شایسته و متناسب مرا بهره مند ساختی.

نیروی انسانی متکی به خدا

اللهم و انک من الضعف خلقتنا، و علی الوهن بنیتنا، و من ماء مهین ابتداتنا فلا حول لنا الا بقوتک، و لا قوه لنا الا بعونک. (۵۵۷)

خداوند! بنای نخستین وجود ما را مایه ای ضعیف و ماده ای سست و ناتوان قراردادی و آبی بی مقدار را آغاز پیدایش ما ساختی و این شگفتی کار آفرینش تو است که از کمترینان، موجودی با کرامت و نیرومند می آفرینی. بنابراین ما با چنین بنیادی نمی توانستیم از خویش توانی داشته باشیم و این است که نیروی نداریم جز به قوت و قوتی مگر در پرتو یاری و حمایتهای تو.

فلسفه آفرینش انسان

از جمله پرسشهای مهم انسان درباره پیدایش این است که هدف خداوند از آفرینش انسان چه بوده است؟

پاسخهایی که به این سؤ ال داده شده، هر کدام جهتی را بیان می دارد و چه بسا هر کدام مساله ای را از زاویه ای مطرح کرده باشند و نه از همه ابعاد و زوایای آن.

امام سجاد - علیه السلام - نیز به فلسفه آفرینش از این جهت اشاره کرده است که هدف خداوند از آفرینش انسان، نفعی نیست که به خدا بازگردد، زیرا ذات بی نیاز او، نمی تواند محتاج به مخلوقات باشد که خود آفریده است.

استوهبک یا الهی - نفسی التی لم تخلقها لتمتنع بها من سوء او لتطرق بها الی نفع و لکن انشاتها اثباتها لقدربک علی مثلها و اتجاجا به علی داری؛

آن نفسی که نیافریدیش تا زیانی را از تو دور گرداند، یا سودی را به تو برساند! بلکه آن را پدید آوردی تا گواهی باشد بر قدرت آفرینشگری تو

و نمودی باشد از آفرینش چیزهایی که توان آفریدن آن ها را دارا هستی.

انسان، همواره در معرض آزمون الهی

امام سجاد - علیه السلام - پس از بر شمردن نعمتها گوناگون خداوند در آفرینش شب و روز آسایشها و منافعی که در آنها برای آدمیان قرار داده است می فرماید:

بکل ذلک یصلح شانهم و یبلوا اخبار هم، و نیظر کییف هم فی اوقات طاعته و منازل فروضه، و مواقع احکامه، لیجزی الذدین اساوا بماعملوا، و نیظر کیف هم فی اوقات طاعته، و منازل فروضه و مواقع احکامه لیجزی الذین اساوابماعملوا، و یجزی الذین احسنوا الحسنی. (۵۵۸)

خداوند به وسیله همه اینها (امکانات و مزایای زندگی دنیا، رفاهی، لذتها و تلاشها) از یک سو به زندگی انسانها سامان بخشیده و نیازهایشان را بر آورده ساخته و از سوی دیگر ایشان را مورد آزمون قرار داده است تا عملکرد آنان را به هنگام طاعت و عبادت محک زند و موضعگیری آنها را در قبال احکام شریعت آشکار سازد و در نتیجه این آزمون، بدکاران را کیفر دهد و نیک روشان را پاداشی نیک عطا کند.

قابلیتهای دوگانه انسان

چهره ای که امام سجاد - علیه السلام - از انسان می نمایاند، گاه چهره ای الهی و ملکوتی است که در شمار اولیای الهی قرار دارد و گاه چهره ای شیطانی است که در جبهه دشمنان خدا جای دارد.

امام سجاد - علیه السلام - در نمودن چهره متعالی و قابلیت متکامل انسان می فرماید:

الحمدالله... حمدا نسعد بها فی السعداء من اولیائه. (۵۵۹)

خداوند خدای را، حمدی که به وسیله آن در زمره نیکبختان و دوستان خدا قرار گیریم.

اللهم صل علی محمد و آله، و اجعلنا... من خاصتک الحاصین لدیک. (۵۶۰)

خداوند! بر محمد خاندانش

درود فرست و ما را از خاصترین خاصان در گاهت قرار ده!

انسان در این فرازها موجودی است قابل تعالی تا حد قرار گرفتن در مجموعه خاصان خدا. ولی همین انسان می تواند با انتخاب نادرست خود، در شمار دشمنان خدا قرار گیرد.

و اشغله ای شیطان عنا ببعض اعدائک. (۵۶۱)

(خداوند! شیطان را از ما بازدار و به سوی دشمنانت روانه کن و وی را با دشمنانت مشغول و سرگرم ساز!

و البس قلبی الوحشه من شرار خلقک. (۵۶۲)

خداوند! قلبم را با بندگان شرورت بیگانه ساز و مرا از ایشان گریزان گردان (تا مبادا به آنان نزدیک شده، در شمار آنان قرار گیرم!.

انسان، بی حمایت خدا، متمایل به باطل

امام سجاد (ع) نخست یاد آور می شود که آدمی در صحنه زندگی همیشه با دوراهیهایی مواجه می شود که یک راه در بردارنده خشنودی خداوند و دیگری موجب ناخشنودی اوست.

امام به ما تعلیم داده است که در چنین مواردی از خدا بخواهی که شما را در انتخاب راه صحیح یاری دهد، زیرا اگر در چنین میدانهایی، خداوند شما را تنها گذارد، نفس اماره و خواهشهای نفسانی شما ره به سوی باطل خواهند کشید.

امام سجاد - علیه السلام - به ما آموخته است که به پروردگار خویش عرض کنیم:

و لا تخل فی ذلک بین نفوسنا و اختیارها، فانها، فانها مختاره للباطل الا ما وفقت، اماره بالسوءء الا ما رحمت. (۵۶۳)

خداوند! ما را با خواهشهای درونی مان تنها مگذار و رها مکن! زیرا نفس ما راه باطل را بر می گزیند، مگر آن نفسی که به وسیله تو در راه مبارزه با گرایشهای منفی نفس

موفق شده باشد! نفس ما با سرعت به سوی بدیها پیش می تازد، مگر آن نفسی که در پرتو رحمت و عنایت تو به صلاح گراییده باشد.

سرشت انسان، متمایل به صلاح

از آنچه در سطرهای پیشین یاد شده، ممکن است که این گمان پدید آید که فطرت و سرشت انسان متمایل به بدی و پستی است! ولی از فرازهای دیگر صحیفه سجادیه استفاده می شود که نهاد آدمی، سرشته شده بر صلاح و متمایل به ارزشهاست و تمایل به باطل امری است که عارضی که در نتیجه وساوس شیطانی و عوامل بیرونی بر نفس تحمیل می شود و منحرف می گردد.

امام سجاد – علیه السلام – در این باره چنین می فرماید:

لو لا انه (ای شیطان) صورلهم الباطل فی مثال الحق ما ضل عن طریقک ضال. (۵۶۴)

اگر شیطان (عوامل بیرونی انحراف و عناصر مرموز تزویرگر) نبود و باطل را در قالب حق جلوه نمی داد، هیچ انسانی از راه خدا و راه خدا و راه شریعت و راه حق گمراه نمی شد

معرفت، عالیترین موهبت الهی به انسان

در میان نعمتهایی که خداوند به فرزندان آدم، عطا کرده است، امام سجاد (ع) از نعمت معرفت و حقشناسی به عنوان مهمترین نعمت یاد کرده است؛ معرفتی که خداوند در وجود انسان به صورت سرشت قرار داده تا در برابر منعم و صاحب نعمت خویش شاکر و سپاسگزار باشد و معرفتی که به وسیله فرستادن انبیاء و تعالیم وحی از بیرون به انسان عطا کرده تا صاحب نعمت خود – خدای جهان – را بشناسد و حق بندگی را در برابر وی انجام دهد.

امام سجاد (ع) در این زمینه می فرماید:

و الحمدالله الذی لوحبس عن عباده معرفه حمده علی ما ابلاهم من مننه المتتابعه... لفتصرفوا فی مننه یحمدوه، و توسعوا فی رزقه لفم یشکروه. (۵۶۵)

سپاس خدای را که

اگر (شناخت) را از انسان دریغ می داشت (و فطرت حقشناسی را در نهاد آدمیان قرار نمی داد و پیامبران را برای تذکر و هدایت و تعلیم آنان نمی فرستادند آنها علی رغم بهره وری از گسترده نعمتها و روزیهای خداوند، به شکر سپاس او روی نمی آوردند!

حق شناسی، ملاک انسانیت

امام سجاد - علیه السلام - عنصر معرفت را در نهاد آدمیان، تا بدان اصیل و مهم شمرده است که آن را مرز جدایی انسانها از حیوانات معرفی کرده است. معرفتی که امام سجاد علیه السلام را ملاک واقعی انسانی شمرده، شناختهای تجربی و علوم طبیعی نیست، چه این شناختها در برخی حیوانات نیز گاه به گونه ای دقیقتر و به صورت غریزی وجود دارد.

معرفتی که امام - علیه السلام - که را ملاک ارزش انسانی دانسته، معرفت خالق و پروردگار نعمت آفرین است؛ که به سپاسگزاری انسان در برابر مبداء فیض منتهی گردد.

ولو كانوا كذلك لخرجو من حدود الانسانيه الى حد البهيميه فاكانوا كما وصف فى محكم كتابه ان هم الا كالانعام بل هم اضل سبيلا. (۵۶۶)

اگر آدمیان این چنین می بودند از نعمتهای خدا بهره می برند و حق بندگی به جا نمی آورند از مرز انسانیت خارج شده و قدم در قلمرو و زندگی چارپایان می نهادند و مصداق این آیه از قرآن می شدند که خداوند فرموده است: آنان نیستند مگر مانند چارپایان، بلکه موجوداتی گمراه تر از چارپایان!

صفات ارزشی انسان

صحیفه سجادیه و معارف آن گنجینه عظیمی از اخلاق و فضایل انسانی است، علاوه بر دعای مکارم الاخلاق در سایر دعاهای آن نیز ارزشهای اخلاقی در پوشش دعا و نیایش مطرح گشته است.

برخی از صفاتی که در دعاهای مکارم الاخلاق به آنها اشاره شده است، چنین است: ایمان، ارزش خواهی، عزت بدون تکبر، عبادت بدون عجب سخاوت به دوران از منت، بزرگی بدون فخر فروشی و همراه با تواضع، صفات نیک اجتماعی، ظلم ستیزی،

بسط عـدالت، صـفات متقین، همگامی با جامعه ایمای، دوستی دوسـتان خـدا دشـمنی دشـمنان خدا، اقتصاد و میانه روی، آبرو خواهی، حسن عمل در هر حال و...

این در حالی است که کمتر می توان دیگر دعاها صحیفه را ازیاد و نام صفات ارزنده اخلاقی تهی یافت.

به عنوان نمونه به مواردی اشاره خواهیم داشت:

خودسازی و صلاح جویی

اندیشه خودسازی و روحیه صلاح جویی، نخستین شرط حرکت انسان به سوی کرامتهای اخلاقی و خصایل انسانی است و امام سجاد (ع) این اندیشه و روحیه را در دعاهای خویش به مؤمنان منتقل ساخته است، از آن جمله:

اللهم صـل علی محمـد و آله و حلنی بحیله الصالحین، و البسـنی زینه المتقین، فی بسط العـدل و کظم الغیظ، النائره، و ضم اهل الفرقه و اصلاح ذاتت البین، و افشاءالعارفه و ستر العائبه... (۵۶۷)

خداوند! بر محمد - صـلی الله علیه و آله - و خاندانش درود فرست و مرا به زیور صالحان بیا رای و با زینت تقواپیشـگان مزین ساز! زیور و زینتی که در جهت گسترش عدل، فرو خوردن خشم، خاموش ساختن آتش دشمنی و بدخواهی و تجسم بخشیدن به ارزشـها، پیشـگیری از ظهور عیبها و علنی شدن آشـکار ساختن و تجسم بخشـیدن به ارزشها پیشگیری از ظهور عیبها و علنی شدن زشتیها و.. می باشد.

و اجعلنی من اهل السداد و من ادله الرشاد، و من صالحی العباد.

خداوند! مرا از درستکاران و راهنمایان راه رشد و کمال و از بندگان صالح قرار ده.

آدم بالقران صلاح ظاهرنا... و جنبنا به الضرائب المذمومه و همدانی الاخلاق.. (۵۶۸)

خداوندا! به وسیله قرآن (و درسها و پیامهای سازنده آن) ظاهر

ما را به صـلاح و پاکی و درستی هماره آراسـته بـدار و به وسـیله قرآن (و پیامهای هدایتگر و هشدار دهنده آن) ما را از اخلاق نکوهیده و پست دور گردان.

نیت و اندیشه نیک

... و انته بنیتی الی احسن النیات... اللهم و فر بلطفک نیتی... (۵۶۹)

خداونـدا! نیت و اندیشه های درونی مرا به نیک ترین نیتها و آرمانها منتهی گردان. خداوندا! اندیشه ها و اهداف درونی مرا به لطف خویش پر بار گردان.

و اعنی علی صالح النیه (۵۷۰)

پروردگارا! مرا در راه دستیابی به نیت صالح و نهاد نیک، یاری ده.

عزت و شرافت

و صن وجهی بالیسار، و لا تبتذل جاهی بالاقتار. (۵۷۱)

بارالها! عزت و آبرویم را با توانگری حفظ نما و ارج و منزلت اجتماعی مرا با تنگدستی فرو مریز.

امام سـجاد (ع) که در این دعا، از خداونـد می خواهـد تا با بی نیازی از امکانات دیگران و تنگـدست نبودن در اداره زندگی، آبرو و عزتش در جـامعه محفوظ بمانـد، از سوی دیگر در دعایی دیگر یاد آور شـده است که نبایـد ملاک شـرافت و عزت را درباره دیگران، ثروت و توانگری دانست و نباید تنگدستان را به سبب تنگدستی و فقرشان خوار شمرد.

... و اعصـمنی من ان اظن بذی عدم خساسه، اواظن بصاحب ثروه فضـلا، فان الشـریف من شـرفته طاعتک، و العزیز و من اعزته عبادتک، فصل علی محمد و آله... و ایدنا بعز لایفقد... (۵۷۲)

خداونـدا! مرا نگاه دار تا این که انسانهای فقیر و تهیـدست را به سـبب فقرشان پست و بی ارزش نشـمارم و نیز ثروتمندان را به خاطر ثروتشان با فضـیلت و ارجمنـد به حساب نیاورم، زیرا شـریف واقعی کسـی است که در پرتو طاعت تو به شـرافت رسـیده باشد و عزیز واقعی اوست که در نتیجه عبادت و بندگی تو به عزت دست یافته باشد، پس بر

محمد (ص) و خاندانش درود فرست و به من عزتی عطا کن جاودان و همیشگی...

تواضع در اوج عزت

و اعزنی و لا تبتلنی بالکبر.. ولا ترفعنی فی الناس درجه الا حططتنی عندنفسی مثلها و لا تحدث لی عزا ظاهرا الا احدثت لی ذله باطنه عند نفسی بقدرها.. (۵۷۳)

بار الها! به من عزت و بزرگی عطا کن ولی مرا به کبر و خودبینی مبتلا مساز.. در میان جامعه، به برتر و رفعتی مده مگر این که – همان مقدار مرا نزد خودم پایین بیاوری! عزت و شوکت ظاهری به من عنایت نکن مگر این که در درون من، به همان اندازه مرا خوار و کوچک بنمایی!

محبت و مودت اجتماعی

و انزع الغل من صدری للمؤمنین... (۵۷۴)

پروردگارا! کینه و بدخواهی نسبت به مؤمنان را از سینه ام ریشه کن ساز.

و اجعل لنا فی صدور المؤمنین ودا، و لا تجعل الحیوه علینا نکدا. (۵۷۵)

خداوند! در سینه مومنان، محبت و مودت ما را قرار ده و زندگی ما را تلخ و آشفته مگردان.

امام سجاد – علیه السلام – در اوج تمجید از مودت اجتماعی و ترغیب مؤمنان به دوستی و گذشت، مرزهای دوستی را نیز مشخص ساخته و بیان داشته است:

ووفقنا... لان.. نراجع من هاجرنا و ان ننصف من ظلمنا و ان نسالم من عادنا، حاشی من عودی فیک و لک فانه العدو الذی لا نوالیه، و الحزب الذی لا نصافیه. (۵۷۶)

معبودا! ما را توفیق ده تا با آنان که از ما بریده اند، دوباره پیوند مودت برقرار کنیم و با آنان که به ما دارند از در مسالمت و صلح در آییم و صلح در آییم، جز دشمنانی هستند که هرگز مورد محبت و دوستی ما قرار نمی گیرند و حزبی

هستند که کدورتهایمان با ایشان پایان نمی پذیرد.

رعایت حقوق اجتماعی و التزام به آنها

اللهم اعوذبک... ان نروم ما لیس لنا بحق... و نعوذبک ان ننطوی علی غش احد. (۵۷۷)

خداونـد! به تو پنـاه می برم.. از این که به آنچه حق مـا نیست رو آوریم و آنچه را حق ما نیست بطلبیم.. و پناه می بریم به تو از این که به انگیزه خیانت و بی مروتی با کسی غش زنیم و تزویر نماییم.

ووفقنا فی یومنا و لیتنا هذاه، و فی جمیع ایامنا... لمعاونه الضعیف و اراک اللهیف. (۵۷۸)

حمایت و دستگیری از محرومان

پروردگارا! ما را در لحظه لحظه زندگیمان، توفیق عطا کن تا یار ضعیفان و فریاد رس ستمدیدگان باشیم.

پرهیز از آزار دیگران

و امنعنی عن اذی کل مؤمن مؤمنه و مسلم و مسلمه. (۵۷۹)

بارالها! مرا از آزار هر زن و مرد مومن و هر زن و مرد مسلمانی بازدار.

پرهیز از آفات زبان و گفتار

اللهم اجعل.. ما اجری (الشیطان) علی لسانی من لفظه فحش او هجر او شتم عرض او شهاده باطل او اغتیاب مؤمن غائب او سب حاضر و ما اشبه ذلکک، نطقا بالحمد لک.. (۵۸۰)

خداوند! آنچه شـیطان بر زبانم جاری می سازم، که عبارت است از ناسزاگویی و دشنام، سخنان بیهوده، بدزبانیهایی که آبروی دیگران را می ریزم، گواهی به باطل، غیبت مؤمن در پسـشت سـر وی و بدزبانی در پیش روی او و... خداوند! تو این زشتیها و آفات گفتار را از من دور ساز و زبانم را در مسیر حمد و ستایش خود گویا کن.

پرهیز از نفاق و دورویی

اللهم! واعصمنابه (بالقرآن) من... دواعی النفاق... (۵۸۱)

خداوند! ما را به وسیله قرآن از انگیزه های منافقانه و گرایش به نفاق، مصون بدار.

امام سـجاد - علیه السلام - در عبارتی دیگر نفاق را چنین معنا و ترسیم کرده است: کم من باغ بغانی بمکائده و نصب لی شرم مصائده... انتظار لا نتهاز الفرصه لفریسته، و هو نظهر لی بشاشه الملق، و نیظرنی علی شده الحنق. (۵۸۲)

چه بسیار کسانی که با مکر و خدعه به من ستم کردند و دامهای شکارشان را در پیش پایم گستردند و در انتظار فرصت مناسب نشستند در حالی که به ظاهرا با من خوشرویی می کردند، در اعماق دل مرا به خشم می نگریستند...

جهاد اکبر و پرهیز از شهوات

اللهم انی اعوذبک من... متابعه الهوی، و مخالفه الهدی... (۵۸۳)

خداوند! به تو پناه می برم از پیروی هوای نفس و مخالفت با راه هدایت.

و اعدنی و ذریتی من الشیطان الرجیم.. ان هممنا بفاحشه شجعنا علیها، و ان هممنا بعمل صالح ثبطناعنه، یتعرض لنا بالشهنات و نیصب لنا بالشبهات. (۵۸۴)

پروردگارا! من و نسلم را از تزویرها و دسیسه های شیطان پناه بده، چه این که هرگاه ما به کار زشتی رو آوردیم، شیطان، پناه بده، چه این که هرگاه ما به کار زشتی رو آوردیم، شیطان ما را تشجیع و دلیری می دهد تا بی باکانه آن را مرتکب شویم و هر گاه رو به کارهای نیک آوردیم ما را از آن باز می دارد، شیطان در حقانیت دین و بشارتهای و تهدیدهای انبیا به شک می اندازد.

امام سجاد - علیه السلام - در ادامه این سخنان، یکی از عوامل

مقابله با شیطان و دسیسه های شیطانی را نیایش و التجا به درگاه خدا می داند و بیان می دارد:

اللهم فاقهر سلطانه عنا بسلطانک حتی تحبسه عنا بکثره الدعاء فنصبح من کیده فی المعصومین بک. (۵۸۵)

خداوندا! سلطه شیطان را با نیروی خودت از ما بازدار وتوان شیطان را مقهور ساز تا آنجا که به وسیله دعا ونیایش ما به درگاه تو شیطان قادر به تسلط بر ما نگردد و در نتیجه از دامها شیطان برهیم و در زمره ایمنی یافتگان از گناه و معصیت قرار گیریم.

مواضع سیاسی اجتماعی امام سجاد – علیه السلام –در صحیفه سجادیه

مقدمه

دعاهای صحیفه که از جهتی راز و نیاز با خداست، در بعدی دیگر راز و رمزی میان امام شیعیان اوست.

محتوای نیایشهای صحیفه، علاوه بر عقاید اصولی و مسائل اخلاقی، به شکلی ظریف ترسیم گر بینش سیاسی امام و موقعیت و شرایطی است که حضرتش در آن بسر می برده است.

عمده ترین موضوع مورد ادعای شیعه از آغاز، مساله امامت و فضیلت اهل بیت پیامبر – صلی الله علیه وآله – و صلاحیت آنان برای خلافت بوده است و همین موضوع مهمترین مساله مورد انکار قدرتها و حکومتهایی بوده که پس از پیامبر – صلی الله علیه وآله – تکیه بر مسند حکومت زدند و جز مدتی اندك – دوران خلافت علی – علیه السلام – ائمه را از حق مسلمشان که رهبری امت در بعد حیات دینی و سیاسی و اجتماعی بود، منع کردند!

امام سجاد – علیه السلام – همانند پدرش حسین ین علی – علیه السلام – و جدش علی بن ابی طالب – علیه السلام – از مقام امامت و جایگاه

ائمه درنظام رهبری امت دفاع کرد، اما نه با خطبه های آتشینی چون شقشقیه و نه با نهضت خونینی چون نهضت عاشورا، بلکه با با نیایشهایی که چون نسیم سحری جان شب زنده داران عصر تاریک اموی را به بیداری و مقاومت فرا می خواند واسرار شیعه را با آنان زمزمه می کرد!

درودهای مکرر بر خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله -

تاکیدی بر حقانیت بینش عقیدتی و سیاسی شیعه پیامی که در همه و یا بیشتر دعاهای صحیفه حضور دارد و از چشم و ذهن هیچ خواننده ای مخفی نمی ماند، صلوات و درود بر پیامبر و خاندان اوست.

تکرار این درودها قبل از مطرح ساختن هر آرزو و استدعا از درگاه خدا، تحلیلها و تفسیرها متعددی را می تواند به دنبال داشته باشد.

ما بدون این که سایر تحلیلها را انکار کنیم بر این باوریم که تکرار صلواتها و اصرار امام بر مطرح ساختن نام خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله -، آن هم قبل از هر درخواست و حاجت خواهی از درگاه خدا، در بردارنده پیامی اعتقادی - سیاسی است.

درستی این اعتقاد آن گاه آشکارتر خواهد گشت که عصر تحریک حاکمیت امویان و اقدامهای ضد علوی آنان را در جهت محوتشیع مورد توجه قرار گیرد.

در عصری که راویان وابسته به دربار و مغرض، کرامتهایی دروغین برای حاکمان ناصالح می تراشند و در خاموش ساختن نام و یاد خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - و علی - علیه السلام - تلاشی پیگیر دارند، مطرح ساختن نام ائمه به عنوان اذکار مقدسی که در استجابت دعاها نقش دارد

و موجب جلب رحمت و غفران و فضل الهی می شود، حرکتی صرفا عبادی نیست بلکه عبادتی است سراسر سیاست و مناجاتی است سراسر پیام و قیام.

افسوس که بسیاری از اهل مناجات، سر نهفته این درودها را آن گونه که باید نیافتند و دعا صلوات را مایه انزوا و سکوت قرار دادند غافل از این که درود بر خاندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - در عصری که امام می زیست، کوبنده ترین شعار علیه حاکمیت غاصبان خلافت بود، شعاری که موضع سیاسی و بینش اعتقادی را در خود نهفته داشت.

تصریح امام به جایگاه سیاسی ائمه - علیه السلام -

رب صل علی اطائب اهل بیته الذین اخترتهم لامرک و جعلتهم... حفظه دینک و خلفا ک فی ارضک و حججک علی عبادک (۵۸۶)

پروردگارا! برپاکیزگان از خاندان پیامبران درود فرست؛ آنان را که برای امر دین و هدایت مؤمنان برگزیدی و ایشان را حافظ دین و جانشینان خویش در زمین و حجت بر بندگانت قرار دادی.

امام سجاد - علیه السلام - در این عبارت به چند نکته اساسی تصریح کرده است:

۱- الهی بودن منصب و مقام ائمه معصومین - علیه السلام -.

۲- ویژگی ائمه و معصومین در میان خاندان پیامبر و این که همه همسران و خویشاوندان پیامبر - صلی الله علیه وآله - از مرتبه طهارت و عصمت برخوردارند نبوده اند.

۳- معصومین - علیه السلام - از خاندان پیامبران - صلی الله علیه وآله -، پس از آن حضرت پاسدار دین و ارزشهای معنوی هستند.

۴- معصومین - علیه السلام - علاوه بر رهبری معنوی، در نظام اجتماعی

نیز برخوردار از مقـام خلافـت الهی هسـتند و تازمـانی که آنـان در میـان امت هسـتند، رهبری دین و دنیـای مردم، حق دیگران نیست.

افشاگری امام علیه غاصبان خلافت

اللهم ان هـذا المقام (ای الخلافه) لخلفائک و اصـفیائک و مواضع امنائک فی الـدرجه الرفیعه التی اختصصـتهم بها قد ابتزوها... حتی عاد صفوتکم و خلفائک محرقه عن جهات اشراعک و سنن نبیک متروکه. (۵۸۷)

خـدایای! این مقام (مقام خلافت و رهبری و سیاسـی امت) از آن جانشـینان و برگزیـدگان توست و در خور شخصـیتهای امینی است که در جایگاه عالی ویژه خود قرار دارنـد، ولی این مقام امامت، مغلوب و مقهور شدنـد. حکم تو تغییر داده شـد و کتاب توپشت سر قرار گرفت و واجبات تو از شیره اصیلش منحرف شد و روشهای پیامبر - صلی الله علیه وآله - ترک گردید!

ترویج امام علی - علیه السلام - از آرمان حاکمیت ائمه - علیه السلام -

اللهم.. و عجل الفرج و الرواح و النصر و التمکین و التاییدلهم.

بارالهـا! در فرا رسـیدن فرج و گشایش دشواریها و نیز پیروزی وسر فرود آوردن مردم برای ائمه - علیه السـلام - و قرار گرفتن امکانات در اختیار ایشان تعجیل نما!

امام سجاد - علیه السلام - در روزگار استبداد اموی و حرمان شیعه، به شیعیان خود با این پیامها می آموزد که روح انتظار امید و آرمانخواهی را در خود زنده نگاه دارند و از درگاه خداوند امید فرا رسیدن حاکمیت حق و حکومت الهی را داشته باشند.

تاکید امام - علیه السلام - بر پاسداری از حریم دین و مقابله با باطل

اللهم صل علی محمد و آله، و وفقنا... للامر بالمعروف و

لنهی عن المنکر و حیاطه الاسلام، و انتقاص الباطل و اذلاله و نصره الحق و ان عز. (۵۸۸)

معبود! بر محمد و خاندان او درود فرست و به ماتوفیق عطا کن برای امر به معروف و نهی ازمنکر و پاسداری از اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری در شرایطی که حق مورد هجوم است.

حمایت از مظلوم و مقابله با ظالم

امام سجاد - علیه السلام - به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت نه از ایشان حمایت کرد نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی عدالتیها و جباریتها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زند، با زبان دعا، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتیها پرداخته، چنین بیان می داشت:

اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره،.. و من حق ذی حق لزمنی لمؤ من فلم اوفره. (۵۸۹)

خداوند! من ازاین مظلومی برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش می طلبم... و از هر حقی که از ناحیه مومنی بر عهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده ام، عذر می جویم.

امام - علیه السلام - در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد:

و ذبنی عن التماس ما عند الفاسقین، و ال تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا و لا نصیرا. (۵۹۰)

خداوندا! مرا از روی آوردن به فاسقان و اظهار نیاز نزد آنان،

دور گردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مده و وسیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن مگردان.

هر چند خلافت را در دست ناصالحان می بیند و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می داند اما از آنجا در بینش امام، مساله اسلام و نکوهش و تضعیف باطل و ذلیل ساختن آن و یاری حق در شرایطی که حق مورد هجوم است.

امام سجاد – علیه السلام – به گواهی تاریخ نه لحظه ای در کنار ظالمان و حاکمان مستبد قرار گرفت، نه از ایشان حمایت کرد و نه حتی از حمایت کرد و نه حتی از حمایت مظلومان دریغ نمود ولی برای بیدار ساختن خفتگانی که با مشاهده بی عدالتیها و جباریتها چشم بر هم می نهادند و خود را به غفلت می زند، با زبان دعها، به نکوهش یاوران ظلم و عناصر بی تفاوت در برابر بی عدالتیها پرداخته، چنین بیان می داشت:

اللهم انی اعتذر الیک من مظلوم ظلم بحضرتی فلم انصره،... و من حق ذی حق لزمنی لمومن فلم اوفره. (۵۹۱)

خداوند! من از این که مظلومی در برابر چشمان من مورد ستم قرار گرفته باشد و او را یاری نکرده باشم، از درگاه تو پوزش مطلبم... و از هر حقی که از ناحیه مومنی برعهده من بوده است و من آن را به جا نیاورده ام، عذر می جویم.

امام علی – علیه السلام – در نیایشی دیگر به خداوند چنین عرضه می دارد: و ذبنی التماس ما عند الفاسقین و لا تجعلنی للظالمین ظهیرا، و لا لهم علی محو کتابک یدا

و لا نصیرا. (۵۹۲)

خداونـد! مرا از روی آوردن به فاسـقان و اظهار نیاز نزد آنان، دورگردان و مرا یاور و پشتیبان ظالمان قرار مـده و وسـیله عملی ساختن اهداف خائنانه ستمکاران در محو قرآن، مگردان.

اهتمام امام به حفظ کیان سرزمینهای اسلامی

امـام سـجاد - علیه السـلام - هر چنـد خلافت را در دست ناصـحان می بینـد و حق رهبری دینی و اجتماعی ائمه را مورد هجوم حکام می داند اما از آنجا که در بینش امام، مساله اسـلام گسترش اندیشه توحیدی و باورهای اسلامی در راس اهداف سیاسی مکتب امـامت قرار دارد و اصولاـ مساله ولایت در جهت تاءمین صـحیح همین اهـداف مطرح شـده است، امام - علیه السـلام - موضوع حاکمان جبار و ناصالح را از اصل پاسداری از کیان اسـلام و سـرزمینهای اسـلامی جدا ساخته و به دلیل تضادی که با دسـتگاه سیاسـی حـاکم دارد، خود را از سـایر واقعیتهـای اجتماعی کنار نمی کشـد و در برابر تحولات جاری جهان اسـلام بی تفـاوت نمی مانـد، بلکه بـا صـراحت هر چه تمـامتر موضع خود را بیـان می دارد و در قبـال عواملی که مرزهـای سـرزمین های اسـلامی را تهدیـد می کنـد، موضع می گیرد و مسـلمانان را برای پاسـدارای از مرزهـای تهییـج می نمایـد. دعاهـای امـام برای مرزداران، در حقیقت اعلامیه ای است برای بسیج مسلمانان به سوی مرزهای برای مقابل با دشمنان خارجی اسلام و پایداری از دستاوردهای سیاسی - نظامی مسلمانان.

این بسـیج در شـرایطی صورت می گیرد که امام، کمترین اعتماد و دلبسـتگی به دسـتگاه سیاسـی و دولتمردان عصـرش ندارد، بلکه در ستیز کامل با آنان است. تشویق مسلمانان از سوی امام برای روی آوردن

به جهاد و پاسداری از مرزها، هر چند در ظاهر به تحکیم پایه های سیاسی حکومت دولتمردان عصر کمک می کند، اما امام با بینش سیاسی ژرف خود و دلبستگی عمیقی که به اسلام دارد، دریافته است که در شرایط حفظ کیان اسلام در اولویت نخست قرار دارد و با تداوم کیان جامعه اسلامی است که می توان به تعیین نوع حکومت و اصلاح حاکمان پرداخت. سخنان امام در این زمینه سراسر روح و رهنمود و تهییج است.

حماسه ای که در قامت نیایش، محراب را با قیام کفر ستیزان و سجده و رکوع مناجاتیان پیوند داده است.

امام در بخشی از این نیایش بیان داشته است:

اللهم صل علی محمد آله، و حصن ثغور المسلمین بعزتک، و ایماتهما بقوتک و اسبغ واسبغ عطایاهم من جدتک اللهم صل علی محمد و آله، کو کصر عدتهم و اشحذاسلحتخم و احرس حوزتهم و امنع حومتهم و اکف جمعهم و دبر امرهم... (۵۹۳)

خداوند! بر محمد - صلی الله علیه وآله - و خاندانش درود فرست و به نیروی شکست ناپذیرت مرزهای سرزمین مسلمان را استوار و نفوذناپذیر گردان با توانگریت، حامیان قلمرو سرزمینهای اسلامی را توانایی بخش و عطاکن و از قلرو پایگاهشان حفاظت نما و به دژها و سنگرهایشان استحکام و پایداری ده! دلهایشان را الفت عطا کن و کارهایشان را تدبیر نما و سامان بخش.

ترغیب و تشویق به جهاد

اللهم و ایما غاز غزاهم من اهل ملتک او مجاهد جاهد هم من اتباع سنتک لبکون دینک الاعیل و حزبک الاقوق و حظک الاوفی فلقفه الیسر و هیی له الامر.. (۵۹۴)

خداوند! هر رزمنده مسلمانی که به ستیز با

مشرکان و مهاجمان به قلمرو اسلام همت گمارد و یا هر جهادگری که در راستای پیروی از دین به جهاد برخیزد تا این که دین توبرتری یابد و حزب تو تقویت شود و دستاوردها و منافع اسلام و امتها اسلامی کاملتر شود، خداوند! مشکلات را از پیش پایش بردار و راهش را هموار ساز و کارهایش را سامان بخش و پیروزی را برایش تضمین کرده، یارانی شایسته برای اوتدارک کن...

بزرگداشت روحیه جهاد و نبرد با دشمنان اسلام

اللهم و ایما مسلم اهمه امر الاسلام و احزنه تحرب اهل الشرک علیهم فنوی غزوی، اوهم بجهاد فقعد به ضعف او ابطات به فاقه اواخره عنه حادث عنه حادث... اوجب له ثواب المجاهدین، و اجعله فی نظام الشهداء و الصالحین. (۵۹۵)

معبودا! هر مسلمانی که نگران و دلمشغول کار اسلام و سرنوشت مسلمان است و از این که قوای شرکت علیه مسلمانان بسیج شده اند، محزون و دل غمین می باشد و تصمیم به نبرد گرفته و یا عزم جهاد داده است، اما برایش مشکلی، کمبودی و یا حادثه ای ناخواسته رخ داده و نتوانسته است به نبرد مهاجمان و بدخوهان بود، خداوند! ثواب جهادگران را به او عطا کن وی به در صف شهیدان و صالحان قرار ده.

ارزش شهادت و مقام شهیدان

الحمدالله... حمدا نسعد به فی السعداء من اولیائه، و نصربه فی نظم الشهداء بسیوف اعدائه. (۵۹۶)

حمد و ستایش به درگاه خدای یگانه... حمدی که در پرتو آن به مرتبه دوستان سعادتمند خدا نایل شویم و در صف شهیدانی که با شمشیر دشمنان خدا به شهادت رسیده اند، قرار گیریم.

امام سجاد - علیه السلام - در دعا برای جنگاوران مسلمان و جهادگران راه خدا به درگاه حق عرضه میدارد:

فاذا صاف عدوک وعدوه فقللهم فی عینه... فان حتمت له بالسعاده و قضیت له بالشهاده فبعد ان یجتاح عدوک باالقتل، و بعد ان یجهدبهم الاسر و بعد ان تاءمن اطراف المسلمنی، و بعد ان یولی عدوک مدبرین. (۵۹۷)

خداوند، آن گاه که رزمنده مسلمان به انگیزه دفاع از قلمرو و اسلام به مصاف با دشمنانت که دشمنان او نیز هستند - می رود، شمار نیروهای

دشـمن را برای رزمنده مسلمان در نظر گرفته ای و شهادت را برایش رقم زده ای دستیابی وی به این سعادت و شهادت پس از آن برایش رقم زده ای، دستیابی وی به این سـعادت و شـهادت پس از آن باشد که دشـمن تو را کشته و گروه بازمانده شان را اسیر کرده و به نواحی سرزمین اسلامی بخشیده و دشمنان اسلام گریخته باشند.

اهداف والالی جهاد

امـام سـجاد - علیه السـلام - در نگـاه جامع و همه جانبه خود به مساله جهاد نبرد با مهاجمان به قلمرو انـدیشه ها و سـرزمینهای اسلامی، از ترسیم اهداف و انگیزه های ارزشی جهاد فارغ نمانده است، بلکه با بیان ویژه نیایش به این مهم نیز پرداخته است.

اللهم و قو بـذلک محـال اهـل السـلام و حصن به دیـارهم، و ثمر به اموالهم، و فرغهم عن محـاربتهم لعبادتـک و عن منابـذتهم للخلوه بک حتی لا یعبد فی بقاع الارض غیرک و لا تعفر لا حد منهم جبهه دونک. (۵۹۸)

بارالها! به وسـیله توانمنـدی جنگاوران مسـلمان و ضـعف و اضـمحلال مهاجمان کافر، پایگاهها و سـرزمینهای اسـلامی را قوت بخش دژهـای دیارشـان را مسـتحکم گردان، اموالشـان را بالنـده و پرثمر ساز و خاطر شان را از جنگ با دشـمنان آسوده نما و برای عبـادت و خلوت و راز نیـاز بـا خودت به ایشـان فراغت و آرامش عنـایت کن تا آنجا که در جای جای زمین جز تو مورد پرستش قرار نگیرد و کسی جز به درگاه خداوندگاری تو پیشانی برخاک نساید.

سخنی در پایان

مـا در این بخش تلاـش کردیم تا گوشه ای از معارف و مطالب گسترده صـحیفه را بنمایانیم ول براستی در انتخاب نمونه هایی از میان صدها درس و پیام ارزنده که در صـحیفه مطرح شده است همواره احساس حسـرت داشتیم و آنچه نه به معنای گزینش برترینهـا، بلکه تنها به منظور نمایانـدن جلوه ای است از تابش هماره صـحیفه، جلوه ای که صاحبان بصـیرت را کافی است تا با تاءملی فزونتر و بازنگری در مضامین عالی صحیفه کرانهای دیگری از معارف الهی و اخلاق و

منش اسلامی را بازیابند و بازشناسند.

پی نوشت ها

۱ تا۹۸

۱- منـابعی که این نقل را پـذیرفته انـد، عبارتنـد از: دلائل الامامه ۸۰؛ اصول کـافی ۲/۳۶۸؛ ارشاد ۲/۱۳۹ اعلام الوردی ۱۵۱؛ مناقب ۲/۳۱۰؛ کشف النغمه ۲/۲۶۰؛فصول المهمه ۲۰۱؛ تذکر الخواص ۲۹۱؛ وفیات الاعیان ۲/۲۶۰؛ نور الابصار ۱۳۹.

۲- اعلام الوری ۲۵۱: تذکر الخواص ۲۹: اعیان الشیعه ۲/۶۲۹.

۳- سال ۳۶ مقارن با جنگ جمل می باشد مصباح المجتهد ۷۳۳؛ مصباح کفعمی ۲۹.

۴- فیض کاشانی ره تاریخ وفات مادر امام سجاد را سال ۳۵ هجری قمری دانسته است، اگر این نقل پـذیرفته شود، لازمه آن این است که امام سجاد یادر همین سال و یا درسالهای قبل متولد شده باشد.

۵- کشف الغمه ۲/۲۶۰؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ سعاف الراغبین ۲۱۶؛ نورالابصار الشیعه ۱/۶۲۹

۶- ارشاد ۲/۱۳۸: مناقب ۳/۳۱۰؛ اعلام الوری ۲۵۱؛ کشف الغمه ۲/۲۰۱؛ فصول المهمه ۱۸۷؛ اسعاف الراغبین ۲۱۶؛ نور الابصر ۱۳۹؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۷- دلائل الامامه ۸۰.

۸- برخی از نویسـندگان معاصـر براساس همین شبهه اعتقاد یافته اند که سال ولادت امام سجاد در ۳۶ هجری قمری بوده است زیرا چنین سالی خانـدان علی (ع) در مـدینه حضور داشـته انـد. ولی این نظریه، مخالف رای مشـهور می باشـد. رک: زندگانی علی بن الحسین (ع) سید جعفر شهیدی ۱۷.

۹- دلائل الامامه ۸۰؛ اعلام الوری ۲۵۱؛ تاج المواليد؛ کشف الغمه ۲/۲۹۷.

۱۰- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۷؛ النجوم الزاهره ۱/۲۲۹؛ بحار الانوار ۴۵/۳۲۹.

۱۱- دلائل الامامه ۸۰؛ موالید الائمه ۴؛ نور الابصار ۱۳۹؛ اعیان الشیعه ۱/۶۷۹.

۱۲- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۷؛ تاریخ الائمه (مجموعه نفیسه) ۲۸.

۱۳- حبیب السیر ۲/۶۲.

۱۴- سیر اعلام النبلاء ۴/۳۸۶.

۱۵- ارشاد ۱۳۹؛

اعلام الوری ۲۵۱؛ تذکره الخواص ۲۹۸؛ نور الابصار ۱۳۹.

۱۶- مناقب ۴/۱۷۵؛ تذکره الخواص ۲۹۱؛ فصول المهمه ۲۰۱.

۱۷- علل الشرائع ۲۳۲؛ مناقب ۴/۱۷۵؛ حبیب السیر ۲/۶۲.

۱۸- کشف الغمه ۲/۷۲؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۱۰/۷۹؛ ارشاد ۱۳۸.

۱۹- کشف الغمه ۲/۷۳. /

۲۰- همان مدرک.

۲۱- مناقب ۴/۱۷۵؛ کشف الغمه ۲/۷۳.

۲۲- مناقب ۴/۱۷۵.

۲۳- حلیه الاولیاء ۳/۱۳۳؛ مناقب ۴/۱۷۵.

۲۴- کشف الغمه ۲/۷۴؛ فصول المهمه ۲۰۱.

۲۵- تذکره الخواص ۲۹۱؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ نورالابصار ۱۳۹؛

۲۶- القاب الرسول و عترته ۲۰۷.

۲۷- ارشاد ۲/۱۳۶؛ اعلام الوری ۲۵۱.

۲۸- معارف ابن قتیبه ۲۱۴؛ تاریخ یعقوبی ۲/۲۴۶ و ۲۶۴؛ تاریخ طبری ۴/۳۴۷؛ کشف الغمه ۲/۲۶۰؛ و فیات الاعیان ۲/۴۲۹؛ سیر اعلام النبلاء ۴/۳۲۱ و ۳۸۷؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۲۹- احتفظ بها و احسن الیها فستلدلک خیر اهل الارض. اصول کافی ۲/۳۶۹؛ اثبات الوصیه ۱۴۵؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۳۰- بصائر الدرجات ۳۳۵؛ شاه زنان،

اعلام الوردی ۲۵۰، تدکره الخواص ۲۹۱، النجوم الزاهره ۱/۲۲۹.

۳۱- معارف ابن قتیبه ۲۱۴؛انساب الاشراف ۳/۱۰۲؛عیون اخبار الرضا ۴/۸.

۳۲- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۶؛تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳؛صفه الصفوه ۲/۵۲؛وفیات الاعیان ۲/۴۲۹.

۳۳- اصول کافی ۲/۳۶۸؛سیر اعلام النبلاء ۳۸۶؛ حیاه الحیوان ۱/۱۹۶.

۳۴- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۱۱ کشف الغمه حیاه الحیوان ۲/۱۹۶.

۳۵- همان مدرک

۳۶- مناقب ابن شهر آشوب ۳/۳۱۱

۳۷- مجمل التواریخ و القصص ۴۵۶.

۳۸- بصائر الدرجات ۳۳۵؛ اثبات الوصیه ۱۴۵.

۳۹- تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳.

۴۰- تاریخ الائمه (مجموعه نفسیه) ۲۴.

۴۱- تذکره الخواص ۹۲۱.

۴۲- مناقب ۳/۳۱۱

۴۳- همان مدرک.

۴۴- عیون اخبار الرضا ۲/۱۲۸؛ بحارالانورا ۴۶/۱۱؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۴۵- طبقات ابن سعد ۵/۲۱۱ ش معارف ابن قتیبه ۲۱۴؛ و فیات

الاعیان ۲/۴۳۱.

۴۶- اثبات الوصیه ۱۴۰؛؛ رجال ابن داوود ۳۷۱-۳۷۲؛ و اعیان الشیعه ۱/۶۲۹.

۴۷- قال رسول الله (ص): ان الله من عباده خیرتان، فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس. کامل مبرد ۳۰۰ ش اصول کافی کتاب الحجه مترجم، ۲/۳۶۹؛ فیات الاعیان ۲/۴۲۹؛ اثبات الهداه /۲۱۴.

۴۸- اصول کافی ۲/۳۶۵.

۴۹- شاعر از رسم اجتماعی آن روز که بر بازوی کودکان بازوبند می بسته اند تا از چشم زخم در امان باشند، بهره جسته است تا نبوغ و نمونگی شخصیت مورد ستایش خود را بیان کن /

۵۰- در این شهر بانو دختر یزدگزد، آخرین پادشاه ساسانی در چه تاریخی از ایران به مدینه انتقال یافته است و به همسری حسین بن علی - علیه السلام - در آمده است. مورخان و محدثان راءی متحدی ندارند و در مجموع سه نظریه را ابراز کرده اند:

الف - از برخی منابع استفاده می شود که اسارت شهربانو واعزام وی به مدینه در زمان خلافت عمر

صورت گرفته است رک: اصول کافی ۲/۳۶۹ احقاق الحق ۱۲/۵۴.

ب - گروهی معتقدند که انتقال شهربانو به مدینه دوران خلافت عثمان رخ داده است رک: تاریخ طبری ۳/۲۴۸؛ عیون اخبار الرضا ۲/۱۲۸؛ المختصر فی اخبار البشر ۱/۵۶۱؛ بحارالنوار ۴۶/۱۰.

ج - و بعضی بر این عقیده اند که موضوع یاد شده در عصر خلافت امیر المؤمنین علی (ع) تحقق یافته است. رک: کامل مبرد ۳۰۰؛ تاریخ طبری ۴/۴۶؛ ارشاد، ۲/۱۳۸؛ اعلامم الوردی ۲۵۱؛ کشف الغمه ۲/۲۷۵؛ وفیات الاعیان ۲/۴۳۰.

در این میان نشانه هایی وجود دارد که نظریه نخست را به شدت تضعیف می کند، از آن جمله این که:

۱- یزدگزد پس از سقوط مدائن کشته نشده است بلکه پس از آن زمان سالها به حکومت ادامه داده است و ابتدا به حلوان و سپس به جانب قم، کاشان، اصفهان، کرمان و مرو عقب نشینی کرده و درطول این مسیر خانواده و بستگانش را به همراه داشته است. با توجه به این که فتح ناحیه جنوبی و شرقی ایران در عهد خلیفه دوم صورت نگرفته است، اسارت فرزندان وی نیز در روزگار خلافت عمر نبوده در اواخر خلافت عثمان یا اوایل خلافت علی - علیه السلام - اتفاق افتاده است.

۲- خلیفه دوم در سال ۲۳ هجری قمری چشم از جهان بسته است در حالی که ولادت امام سجاد به عنوان نخستین و آخرین فرزند شهربانو در سال ۳۸-۳۶ بوده است و بعید می نماید که در طول این فاصله ۱۵ ساله، شهربانو به همسری حسین بن علی و فرزندی نیاورده باشد. این قرینه ها می نمایند که نظریه صحیح را باید در احتمال دوم و یا سوم جستجو کرد.

۵۱- اعلام الوری ۲۵۹؛ مناقب ۳/۳۳۸ کشف الغمه ۲/۳۲۲.

۵۲- برخی تاریخنگاران جز امام باقر - علیه السلام - فرزندان دیگری چون محمد، حسن و حسین و اکبر و عبدالله را فرزندان ام عبدالله شمرده اند. رک: طبقات ابن سعد ۵/۱۵۶؛ انساب الاشراف ۳/۱۴۷؛ تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۵،

۵۳- ارشاد ۵/۱۵۴؛ فصول المهمه ۲۰۶؛ تذکره الائمه ۱۲۴؛ نورالابصار ۱۴۲.

۵۴- اعلام الوری ۲۹۷؛ کشف الغمه ۲/۲۸۶؛ اعیان الشیعه ۱/۶۳۰.

۵۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۶.

۵۶- تاریخ آل محمد ۱۲۷؛ تاریخ گزیده ۲۰۳.

۵۷- ارشاد ۲/۱۵۴.

۵۸- اعلام الوردی ۲۹۷؛ کشف اغمه ۲/۲۸۴؛ فصول المهمه ۲۰۹؛

نور البصار ۱۴۲

۵۹- عمده الطالب ۱۳۸.

۶۰- معارف ابن قتیبه ۲۱۵-۲۱۶.

۶۱- ارشاد ۲/۱۵۹؛ تهذیب ۹/۳۵۲؛ احقاق الحق ۱۲/۱۷۸.

۶۲- تنقیح المقال ۱/۶۶۸؛ بحارالانوار ۴۷/۱۹.

۶۳- اعلام زرکلی ۳/۹۸-۹۹.

۶۴- معارف ابن قتیه ۲۱۵؛ کشف الغمه ۴/۲۷۵؛ کامل ابن اثیر ۴/۲۳۸؛ مطالب السئوول ۷۹؛ تذکره الخواص ۳۴۱؛ سیر اعلام النبلا ۴/۴۰۰ فصول المهمه ۲۰۸؛ تذکره الائمه ۱۲۴؛ بحارالانوار ۶۴/۸-۱۳؛ اسعاف الراغبین ۲۲۰.

۶۵- تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳؛ دلائل الامامه ۸۰؛ تاریخ الائمه؛ مروج الذهب ۳/۱۶۰؛ اصول کافی ۲/۳۷۲؛ ارشاد ۲/۱۳۹؛ اعلام الوری ۲۵۱؛ کفایه الطالب ۳۰۶؛ وفیات الاعیان ۲/۴۳۱؛ مصباح کفعمی ۵۰۹.

۶۶- تاریخ طبری ۵/۳۶۲

۶۷- احقاق الحق ۱۲/۱۰

۶۸- سیر اعلام النبلا ۴/۴۰۰؛ امام حسین و ایران ۵۴۸.

۶۹- تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۳.

۷۰- همان مدرک

۷۱- اعلام الوری ۲۵۱ مطالب السوول ۷۹

۷۲- کشف الغمه ۲ / ۲۹۷؛ اعیان الشیعه ۱ / ۶۲۹.

۷۳- شعرانی در کتاب طبقات احتمال داده است که مرقد امام سجاد (ع) در روستایی نزدیک مصر قدیم باشد ولی این احتمال بی مورد است و چه بسا آنچه سبب پیدایش این توهم این شده، مزاری باشد که منسوب به زیدبن علی بن الحسین است و بر اساس برخی نقلها سرزید شهید در آنجا مدفون است، رک: اسعاف الراغبین ۲۲۱.

۷۴- فصول المهمه ۲۰۸

۷۵- ارشاد ۲/۱۳۹؛ اعلام الوری ۲۵۲؛ کشف الغمه ۲/۲۷۶.

۷۶- دلائل الامامه ۸۰؛ کافی ۲/۳۷۲؛ اثبات الوصیه ۱۴۸؛ بحار۴۶/۱۵۴.

۷۷- تاج المواليد مجموعه نفسیه ۳۷.

۷۸- المختار مناقب الاخيار، ۳۰؛ مطالب السؤ ول ۸۱؛ الصواعق المرحقه ۱۹۹؛ سنابیع الموده ۳۳۲.

۷۹- نفثه المصدور ۶۳.

۸۰- عیون اخبار الرضا ۱/۴۱؛ اعلام الوری ۲۶۱؛ مناقب ۱/۲۸۴؛ اثبات الهداه ۲/۴۸۰.

۸۱- کشف الغمه ۲/۲۷۸.

۸۲-

اثبات الهداه ۵/۲۱۶.

۸۳- اصول کافی، کتاب الحجه، الاشره و النص علی علی بن الحسین (ع).

۸۴- اصول کافی، کتاب الحجه، الاشاره و النص علی علی بن الحسین - علیه السلام -. پ

۸۵- زیـدیه خویش را پیرو زیـدبن الحسـین (ع) می داننـد و امامت باقرالعلوم و امام العلوم و امام صادق و ائمه پس از ایشان را نمی پذیرد. بلکه معتقدند پس از امام سـجاد (ع) زیربن علی که با شمشیر علیه حکومت قیام کرده به شهادت رسیده است، امام است. البته از منابع تاریخی گواهی در دست نیست که خود زیـد مدعی امامت و منکر مقام ولایی امام باقر و امام صادق باشد. و اصولا جریان فکری و اعتقادی و سیاسی زیدیه پس از شهادت او شکل گرفته است.

۸۶- باطنیه یا اسـماعیلیه جریانی است که پس از وفات اسـماعیل بن جعفر شـکل گرفته است. اسـماعیل در زمان حیات پدرش امام صادق - جهان را بـدرود گفت و تا قبل از وفاتش هرگز فرقه ای بـدین نام وجودنـداشت و این می توانـد گواهی باشـد بر نقش عناصر مغرض و فرصت طلبی در تشکیل این فرقه پس از مرگ وی.

۸۷- فرقه واقفیه معتقدند که امر امامت تا زمان امام کاظم تداوم یافته و پس از آن متوقف شده است و علی بن موسـی الرضا - علیه السـلام - واجد نبوده است. بسـیاری از پیروان این فرقه در آغاز دست از انحراف خود برداشـتند و به جمع یاران و شیعیان امام رضا (ع) پیوستند.

۸۸- و فیات الاعیان ۴/۱۷۳.

۸۹- همان مدرک.

۹۰- الملل والنحل ۱-۲/۱۳۱-۱۳۷.

۹۱- وفیات الاعیان ۴/۱۷۰.

۹۲- تنقیح المقال ۳/۱۱۲.

۹۳- وفیات

الاعیان ۴/۱۷۱

۹۴- دلائل الامامه ۸۷؛ کافی ۲/۱۵۵؛ اثبات الوصیه ۱۴۳؛ اعلام الوری ۲۵۳؛ احتجاج ۲/۳۱۶. الغمه ۲/۳۰۹؛ اثبات الهداه ۵/۲۳۳.

۹۵- تنقیح المقال ۳/۱۱۱.

۹۶- همان مدرک.

۹۷- حنفیه لقب مادر محمد بن امیرالمومنین می باشد. نام آن بانو خوله بنت جعفر بن قیس بوده است. تنقیح المقال ۳/۱۱۱.

۹۸- همان مدرک.

۹۸ تا ۱۸۹

۹۹- انساب الاشراف ۳/۲۷۶ - ۲۹۶.

۱۰۰- در قرآن کریم آمده است: و قالت النصاری المسیح ابن الله توبه / ۳۰.

یعنی: نصارا گفتند مسیح فرزند خداست.

لقد کفر الذین قالوا ان الله هوم المسیح بن مریم مائده / ۱۷.

یعنی: کافر شدند آنان که گفتند خدا همان مسیح فرزند مریم است.

لن یستنکف المسیح ان یکون عبدالله نساء / ۱۷۲.

یعنی، مسیح هرگز ابا و پرهیز نداشت از این که بنده خدا باشد.

۱۰۱- و قالت الیهود عزیر ابن الله توبه / ۳۰. یعنی یهود گفتند: عزیر فرزند خداست.

۱۰۲- مروج الذهب، مترجم ۲/۷۸.

۱۰۳- مروج الذهب ۳/۹۶ - ۱۰۰؛ مختصر الدول ۳۳۱؛ سیر اعلام النبلاء ۴/۱۹۱؛ اعلام زرکلی ۸/۷۰ - ۷۱؛ دائره المعارف اسلامیه ۱/۶۸ /

۱۰۴- اختیار معرفه الرجال ۱۲۵.

۱۰۵- تنقیح المقال ۳/۲۰۳؛ بحار ۴۵/۳۵۱.

۱۰۶- اختیار معرفه الرجال ۱۲۸؛ مناقب ۴/۱۴۴؛ اثبات الهداه ۵/۲۲۹؛ اعیان الشیه ۱/۶۳۶.

۱۰۷- تنقیح المقال ۳/۲۰۴.

۱۰۸- تنقیح المقال ۳/۲۰۴.

۱۰۹- حرمله کسی است که در مقاتل به عنوان یکی از عناصر فعال سپاه یزید در روز عاشورا معرفی شده و نقش عمده وی تیراندازی بوده است که با همین شیوه برخی از خاندان حسین (ع) را به شهادت رسانیده است.

۱۱۰- مناقب ۴/۱۳۳؛ بحار ۵/۳۳۲؛ اعیان الشعیه ۱/۶۳۶.

۱۱۱- تنقیح المقال ۳/۲۰۴

۱۱۲-

اختیار معرفه الرذجال ۱۲۵.

۱۱۳- بحار ۴۵/۳۳۹.

۱۱۴- تنقیح المقال ۳/۲۰۵.

۱۱۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸؛ تذکره الخواص ۲۹۴؛ تنقییح المقال ۳/۲۰۵.

۱۱۶- رک: بحار ۴۵/۳۸۶ سخنان جعفربن نا مصنف هذا الثار.

۱۱۷- توبه /۱۰۲

۱۱۸- بحار الانوار ۴۵/۳۳۹.

۱۱۹- در نامه ای که مختار برای متقاعد ساختن ابراهیم بن اشتر به او داده شده و چنین اظهار داشته که نامه ای از سوی محمد حنفیه نوشته شده محمد حنفیه بانام محمد مهدی یاد گردیده است! بحار ۴۵/۳۶۶.

۱۲۰- فتح /۲.

۱۲۱- بحارالنوار ۴۶/۶۰.

۱۲۲- اعلام الوری ۲۵۵

۱۲۳- ارشاد ۱۶۳۲: اعلام الوری کشف الغمه ۲/۲۸۰؛ فصول المهمه ۲۰۱.

۱۲۴- حلیه اولیاء ۱۳۳.

۱۲۵- احقاق الحق ۱۲/۲۶.

۱۲۶-اعلام الوری ۲۵۶

۱۲۷- احقاق الحق ۱۲/۲۶

۱۲۸- دعائم الاسلام ۱/۲۰۸؛ سیر اعلام انبلاء ۴/۳۹۲؛ فصول المهمه ۲۰۲؛ نوالابصار ۱۳۹.

۱۲۹- مطالب السؤ ول ۷۹؛ تاریخ ابن عساکر ۴/۳۹۲؛ روض الریاحین ۵۵؛ احقاق الحق ۲/۲۳.

۱۳۰- طبقات ابن سعد ۵/۱۶۰؛ حلیه اولالیاء ۱۳۳؛ مختار مناقب اختیار ۲۷؛ مشارق الانوار ۱۱۹؛ تذکره الحافظ ۱/۷۵؛ فصول المهمه ۲۰۱؛ الصواعق المحرقه ۱۱۹؛ الکواکب ادریه ۱/۱۳۹؛ ینابیع المودهُ ۵/۱۶۰؛ اسعاف الراغبین ۲۳۹؛ نور الابصار شبلنجی

.۱۴۰

۱۳۱- حلیه الولیاء ۱۳۳؛ مشارق النوار ۱۱۹؛ تذکره الخواص ۲۹۳؛ سیر اعلام انبلاء؛ ینابیع اموده ۱۵/۱۶۰؛ اسعاف اراغبین ۲۱۶.

۱۳۲- عیون المعجزات ۷۳؛ کشف الغمه ۲/۳۰۲ اخبار ادول و آثار الاول ۱۰۸.

۱۳۳- القاب الرسول و عترته مجموعه نفیسه ۵۲؛ ارشاد ۲/۱۴۶؛ اعلام الوری ۲۵۶؛ کشف الغمه ۲/۲۸۰.

۱۳۴- کفایه الطالب ۳۰۱؛ سیر اعلام الانبلاء، ۳۹۲؛ تهذیب التهذیب ۷/۳۰۵؛ تاریخ الاسلام ۴/۳۷.

۱۳۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۶۴؛ اعلام الوری ۲۵۶؛ کشفالغمه ۲/۲۶۶.

۱۳۶- کشف الغمه ۲/۲۶۶.

۱۳۷- اغانی ۱۴/۷۵؛ حلیه

الاولياء ۳/۱۳۵؛ کشف الغمه ۲/۲۶۶؛ اعیان الشعیه ۱/۶۳۳.

۱۳۸- خصال صدوق ۵۱۷؛ حلیه الاولیاء ۳/۱۳۵؛ کشف الغمه ۲/۲۶۶؛ اعیان الشعیه ۱/۶۳۳.

۱۳۹- طبقات ابن سعد ۵/۱۶۰.

۱۴۰- حلیه الاولیاء ۳/۱۴۰، کشف الغمه ۲/۳۰۳.

۱۴۱- علل الشرائع ۲۳۱، مناقب ۴/ ۱۵۳.

۱۴۲- حره در مسیر مکه در ناحیه بطن العتیق قرار دارد (معجم البلدان ۲/ ۲۴۷).

۱۴۳- طبقات ابن سعد ۵/۱۶۴، اعیان الشیعه ۱/۶۳۳.

۱۴۴- علل الشرائع ۲۳۱، مناقب ۴ / ۱۵۳.

۱۴۵- تدکره الخواص ۱۸۴.

۱۴۶- همان مدر؟

۱۴۷- نور الابصار ۱۲۸ اسعاف الراغبین حاشیه نور الابصار ۲۰۸

۱۴۸- ارشاد ۲ ۱۴۶ تذکره الخوناص ۲۹۵

۱۴۹- مناقب ۴/۱۵۸؛ کشف الغمه ۲/۲۶۲؛ مشارق الانوار ۱۱۹؛ تذکره الخواص ۲۹۵.

۱۵۰- کشف الغمه ۲/۲۷۹

۱۵۱- دعائم الاسلام ۲/۳۰۱

۱۵۲- آل عمران /۱۳۴.

۱۵۳- ارشاد /۱۴۲؛ اعلام الوری ۲۵۹؛ کشف الغمه ۲/۲۷۴.

۱۵۴- نور /۲۲.

۱۵۵- اعیان الشعیه ۲/۶۳۳

۱۵۶- اعیان الشعیه ۱/۶۳۳

۱۵۷- وفيات الاعيان ۳/۲۶۷؛ فصول المهمه ۷۷؛ الائمه الاثنى عشر ۷۵.

۱۵۸- حليه الوليـاء ۳/۱۴۱؛ مناقب ابن شـهر آشوب ۴/۱۵۹؛ كشـف الغمه ۲/۳۸۰؛ تـذكره الخواص ۱۸۲؛ تـذكره الحفاظ ۱/۷۵؛ تهذيب التهذيب ۷/۳۰۵.

۱۵۹- ارشاد ۲/۱۴۵؛ كشف الغمه ۲/۲۸۰؛ سير اعلام الانبلاء ۴/۳۹۰؛ تاريخ ابن عساكر ۱۲/۱۹.

۱۶۰- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸؛ كشف الغمه ۲/۲۵۸ /

۱۶۱- مناقب ۴/۱۶۷؛ اعيان الشيعه ۱/۶۳۱.

۱۶۲- مناقب ۴/۱۶۷؛ اعيان الشيعه ۱/۶۳۱.

۱۶۳- مطالب السؤ ول ۷۷.

۱۶۴- البيـان و التيين ۱/۳۷۰؛ الشعر و الشعرا۹۱؛ المحـاسن و المساوى ۲۱۲؛ العقد الفريد ۱/۲۷؛ الاغانى ۲۱/۳۷۶؛ المعجم الكبير ۱۴۳؛ ارشاد ۲/۱۵۰؛ حليه الاولياء ۳/۱۳۹؛ امالى سـيد مرتضى ۶۷؛ زهرالاداب ۱/۵۹؛ محاضرااات الادباء ۱/۲۹۹؛ فايق زمخشرى ۸/۲۱۹؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۶۹؛ كشف الغمه ۲/۹۲؛ مطالب السؤ ول ۷۹؛ تذكره الخواص

۳۳۸؛ و فیات العیان ۵/۱۴۵؛ دیوان حماسه گزیده ۲۱۳.

۱۶۵- رجال طوسی ۱۰۰.

۱۶۶- اختیار معرفه الرجال رجال کشی ۱۲۹.

۱۶۷- این اوست که بطحا سرزمین و نبوت با آثاری برجای مانده از گامهایش آشناست. و خانه خدا نز او را می شناسد، چونانا که حل و حرم.

۱۶۸- فرزند برترین بندگان خداست.

پرهیزکار، منزه، پاکیزه و نشانه راهنما و ملاک هدایت است.

۱۶۹- این، فرزند فاطمه علیها السلام است، اگر راستی جاهلی و او را نمی شناسی!

۱۷۰- این که به ادعای ناشناسی می پرسی؛ او کیست؛ زبانی به او و عظمتش نمی زند.

۱۷۱- نزم خوبی است او باران گسترده ای است پر ثمر

همواره بخششها از آن دریافت می شود بی این که پایان پذیرد و بخشکد!

۱۷۲- نرم خوبی است که کسی از او هراس و بیمناک نشده است.

دوقصلت او را زینت بخشیده: نیک خلقی و نیک رفتاری

۱۷۳- بر دوش کشنده نیازهای و رنجهای مردم گرفتاری و حرمان دیده.

خوش سیمایی که آری گفتن به نیاز و خواهش مردم برایش خوش وشیرین است.

۱۷۴- هرگز نه نگفته جز در تشهد نمازش.

۱۷۵- تمامی بندگان خدا را مورد احسان خئیش قرار داده است، تا تیرگی فقر و ناداری را از آنان بزداید.

۱۷۶- قریش چون او را بنگرد گویند: همه ارزشها و کرامتها در مکارم و فضایل او خلاصه شده و کمال پذیرفته است.

۱۷۷- او چشم خویش از روی حیا می بندند و دیده خلق از جلالت او فرو می افتند.

هرگز سخنی نگوید مگر اینکه در حال تبسم باشد.

۱۷۸- عصای خیزرانش، عطر می پراکند. بیننده را به شگفت آورد،

زیبایی و تناسبی که در چهره دارد.

۱۷۹- چون برای سودن حجر السود رکن حطیم آید با عرفانی که حجر به او دارد خواهد که دست او را وانگذارد.

۱۸۰- از دیرزمان، خدا او را شریف و بزرگ آفریده و قلم تقدیر این شرف و بزرگی را بر لوح نگاشته است.

۱۸۱- کسی که خدای را شکر می گزارد، در حقیقت سپاسگزارم پدران اوست، چرا که دین مردم از این خاندان سررشته یافته است.

۱۸۲- جایگاهدینی او آن چنان به اوج پیوسته که دستها بدان نرسد و پای اندیشه راه نیابد.

۱۸۳- او کسی است که همه پیامبران به فضیلیت و برترین جدش - محمد - صلی الله علیه وآله - گردن نهادند و امتش برترین امتها به شمار آمدند.

۱۸۴- نهال وجودش رسته از بوستان نبوت است، پاک نژاد و پاکیزه خو و نیک سیرت است.

۱۸۵- او از خاندانی است که محبت آن خاندان دین است و دشمنی آنان گمراهی و نزدیک شدن به ایشان مایه نجات و ایمنی است.

۱۸۶- نور پیشانیش پرده ظلمت را می درد، چنان که آفتاب سینه تاریکی را.

۱۸۷- بفد از یاد خدا، پیشاپیش هر سخنی و نام و یاد ایشان است و نیز در پایان هر گفتاری.

۱۸۸- اگر اهل تقوا بر شمارند، این خاندان سرور آنانند و اگر از بهترین انسانها سراغ گیرند، همه گویند: ایشانند.

۱۸۹- هیچ بخشنده ای برابری با آنان نتواند، و هیچ کس را میسر نشود که خود را در بزرگی به آنان رساند.

۱۹۰ تا ۲۸۸

۱۹۰- در خشکسالی باران ریزنده اند و در میدان کارزار شیران.

۱۹۱- در تنگدستی با فراخ

دستی می بخشند، برای آنان یکسان است، که بی نیاز باشند یا مستمند.

۱۹۲- دوستی آنان بازدارنده شر و نقمت است و موجب زیادت احسان ونعمت.

۱۹۳- تیقیح المقال ۲/۴

۱۹۴- تنقیح المقال ۲/۴.

۱۹۵- شذرات الذهب ۷/۳۶۰؛ الاعلام زرکلی ۴/۶۷.

۱۹۶- مثنوی هفت اورنگ جامی، اورنگ اول سلسله الذهب ۱۴۱

۱۹۷- ارشاد ۲/۱۵۰.

۱۹۸- امالی سید مرتضی ۱/۶۷-۶۸

۱۹۹- الاغانی ۱۴/۷۵ طبع الساسی مصر.

۲۰۰- مناقب ۴/۱۶۹-۱۷۲.

۲۰۱- روضه الواعظین ۲۰۱-۲۰۰.

۲۰۲- کشف الغمه ۳/۹۳-۹۳

۲۰۳- و فات الاعیان ۵/۱۴۵-۱۴۶

۲۰۴- شرح شواهد ۷۳۲-۷۳۴.

۲۰۵- اعیان الشعیه ۱/۲۶۹.

۲۰۶- کشف الغمه ۲/۴۳

۲۰۷- شرح شواهد مغنی ۷۳۴؛ دیوان ابو تمام حبیب بن اوس طائی ۲/۲۸۴

۲۰۸- اعیان الشیعه ۱/۲۶۹

۲۰۹- زهالاداب ۲/۶۲-۶۹

۲۱۰- رک: حیاه الحیوان ۳/۱۳۳.

۲۱۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ۴/۱۰۴؛ بحار ۴۶/۱۴۳

۲۱۲- طلقات ابن سعد ۵/۱۶۶

۲۱۳- تذکره الخواص ۲۹۱

۲۱۴- دلائل الامامه ۸۰؛ کشف الغمه ۴/۲۵۸؛ فصول المهمه ۲۰۹؛ احقاق الحق ۱۲/۹؛ نورالابصار شبلنجی ۱۳۹؛ اعیان الشیعه ۱/۳۶۵.

۲۱۵- ریاص القدس بحدائق الشیعه ۱/۳۶۵

۲۱۶- مقتل الحسین مقرم ۳۵۵؛ بحارالانوار ۴۵/۱۱۴ و ۱۹۶.

۲۱۷- بحارالانوار ۴۵/۱۳۲.

۲۱۸- ترجمه ابی مخنف ۱۵۰؛ انساب الاشراف ۳/۲۰۶؛ تاریخ طبری ۴/۳۵۲؛ ارشاد ۲/۱۲۳؛ بحارالانوار ۴۵/۱۱۴ و ۱۶۸؛ ینابیع اموده ۳۵۰؛ نورالابصار مازندرانی ۱۳؛ مقتل الحسین مقرم ۳۱۴.

۲۱۹- رک: امام حسین و ایران ۴۸۰.

۲۲۰- زندگانی چهارده معصوم ۷۱۱-۷۱۲

۲۲۱- قال حذیم بن شریک الاسدی: خرج زین العابدین - علیه السلام - الی الناس و اومی الیهم ان اسکتوا فسکتوا، و هو قائم فحمدالله و اثنی علیه و صلی علی نبیه، ثم قال: ایها الناس، من عرفنی فقد عرفنی! و من لم یعرفنی فاءنا علی بن الحسین المذبح بشط الفرات من غیر ذحل و ل

ترات، انا ابن من انتهک حریمه، و سلب نعیمه و انتهب ماله و سبی عیاله، اءنا ابن من قتل صبرا، فکفی بذلک فخرا.

ایها الناس ناشـد بالله هل تعلمون انکم کتبتم الی الی و خدعتمئه، و اعهطیتموه من انفسـکم العهد و المیثاق و الیبعه؟ ثم قاتلتموه فتبا لکم ما قدمتم لا نفسکم و سوء لرایکم، باءیه عین تنظرون الی رسول

الله – صلی الله علیه وآله –.

۲۲۲– فقالو باجمعهم: نخن کلنا یا ابن رسول الله سامعون مطیعون حافظون لذمامک، غیر زاهدین فیک و لا راغبین عنگ، فمرنا باءمرک رحمک الله فانا حرب لحربک، وسلم لسلمک، لناءخذن ترئک و ترئنا، ممن ظلمک و ظلمنا.

۲۲۳– امـام سـجاد – علیه السـلام – در اینجـا به آیه ای اشـاره دارد که از جهـات مختلـف به موضوع مورد سـخن آن حضـرت ارتباط دارد. پیوند عمیق این آیه با موضوع یاد شده ژرفای علم امام و احاطه آن خضرت بر مفاهیم پیام وحی را می رساند. در این آیـات خداونـد به پیامبر می فرمایـد: ای پیامبر به امت خویش بگو شـما را موعظه می کنم به قیام در راه هـدا.. ای پیامبر به اینان بگو: آنجه من از شـما می طلبم در جهت منافع خود شـماست... در ادامه این آیه خداوند به مجرمان و متخلفان از جهاد و یاری پیامبر هشدار داده و می فرماید: کافران هنگام مشاهده غذاب الهی نگران و مضـطرب شده و می گویند ما هب حق ایمان آوردیم ولی آنهـا کجـا و ایمـان کجا! آنها در زنـدگی دنیا و در آنجا که فرصت و زمینه داشـتند کافر شدنـد و امروز که میان ایشان و آرمانهایشان فاصله

افتاده، دم از ایمان می زنند! و حیل بینهم و بین ما یشتهون رک: سوره سباء آیه ۴۶ تا ۵۴.

۲۲۴- فقال علی بن الحسین - علیه السلام -: هیهات! ایها الغدره، المکره، یل بینکم بین شهوات انفسکم، اتریدون ان تاءتوا الیکما اتیتم الی آبائی من قبل. کلا- و رب الرقصات الی منی، فاءن الجرح لما یندمل، قتل اءبی بالامس و اهل بیته معه، فلم ینسنی ثکل رسول الله (ص) و ثکل اءبی و بنی اءبی و جدی شق لهاز و مرارته بین حناجری و حلقی و غصصه تجری صدری و مساءلتی لا تکونو النا و لا علینا. ثم قال - علیه السلام -: لا غرو ان قتل الحسین و شیخه... احتجاج طبرسی ۲/۳۰۶

۲۲۵- زمد /۴۲

۲۲۶- آل عمران ۱۴۵

۲۲۷- طبقات ابن سعد ۱۵۷ انساب الاشراف ۳/۲۰۶؛ تاریخ طبری ۴/۳۵۰

۲۲۸- بحار انوار ۴۵/۱۵۴

۲۲۹- انساب الاشراف، ۳/۲۰۶

۲۳۰- انساب الاشراف ۳/۲۱۲

۲۳۱- تاریخ طبری ۴/۳۵۲-۴۵۴

۲۳۲- ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۴۲؛ انساب الاشراف ۳/۲۱۴؛ اللهوف ۸۴.

۲۳۳- مقتل مخنف ۱۶۲.

۲۳۴- بحار ۴۵/۱۸۴

۲۳۵- امام حسین و ایران ۴۸۵-۴۹۲

۲۳۶- امام حسین و ایران ۴۸۵-۴۹۲

۲۳۷- حصاصه، به فتح و تشدید دوم از روستاهای عراق و در نزدیکی قصر ابی هبیره قرار دراد

مراصد الاطلاع، ۱/۴۰۴

۲۳۸- تکریت شهری است معروف بین بغداد و موصل و در فاصله سی فرسخی بغداد و غرب دجله قرار دارد. معجم البلدان ۲/۳۸

۲۳۹- دیر اعور، در پشت کوفه است و آن را شخص معروع به نام اعور بنا کرده است. مراصد الاطلاع ۲/۵۵۲.

۲۴۰- این موضع در نزدیکمی عقر قرار دارد و از اراضی موصل به شمار می آید. مراصد الاطلاع ۳/۱۱۹۶

۲۴۱- کحیل مصغر کحل است که قبلا شهر

بزرگی بوده و الان به صورت قریه ای در آمده و در نزدیکی موصل است و در غرب دجله قرار دارد. مراصد الاطلاع ۳/۱۱۵۰.

۲۴۲- حجینه یکی از روستاهای بزرگ موصل است که در ناحیه دجله واقع شده است. مراصد الاطلاع ۱/۳۶۳

۲۴۳- موصل یکی ز شهرهای معروع عراق است که به علت تصال آن به دجله و فرات و یا به جزیره و عراق، آن را موصل نامیده اند و تا بغداد ۷۴ فرسخ فاصله دارد معجم البلدان ۵/۲۲۳

۲۴۴- نصیبین یکی از شهرهای آباد عرااق است که بر سر راه موصل به شام قرار دارد و دیر بزرگی در آن واقع است و علاوه ر آن مسیحیان در اطراف آن چنین دیر و صومعه دارند. معجم البلدان ۵/۲۸۸

۲۴۵- عین الورد: مشهور به حزیره است و سرمنشاء آب بسیاری از قنوات است. مراصد الاطلاع ۲/۹۷۹

۲۴۶- این شهر یکی از شهرهایی است که تا شهر حلب یک مرحله فاصله دارد. معجم البلدان ۴/۴۰۳

۲۴۷- این شهر منسوب به نعمان بن بشیر صحابی است که گویا در قبله آن قبری است معروف به یوشع بن نون و این شهر بی حماه و حلب واقع است. مراصد الاطلاع ۱/۱۲۸۸

۲۴۸- کفر طاب: شهری است بین معره و حلب. معجم البلدان ۴/۴۷۰

۲۴۹- حماه: یکی از شهرهای بزرگ سوریه که آن را حمص بن مکنف علقمی بنا کرده است و بین دمشق و حلب می باشد. معجم البلدان ۲/۳۰۲.

۲۵۰- حمص یکی از شهرهای برزگ سوریه آن را حمص بن مکنف علقی بناکرده است و بن دمشق و حلب می باشد. معجم البلدان ۲/۳۰۲.

۲۵۱- بعلبک از شهرهای معروف که سه روز با

سوریه فاصله دارد.

۲۵۲- صومعه راهب: آخرین منزلی بوده که به شام منتهی می شده و بعید نیست همان دیر الزور باشد.

۲۵۳- مقتل ابی مخنف ۱۸۰-۱۹۸؛ منتهی الامال ۱/۳۰۳/۳۰۴

۲۵۴- تاریخ طبری ۷/۳۷۵

۲۵۵- ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۲۱.

۲۵۶- ینابیع الموده ۳۵۲

۲۵۷- ینابیع الموده ۳۵۲.

۲۵۸- مروج الذهب ۲/۷۳

۲۵۹- شوری /۲۲.

۲۶۰- انفال / ۴۱

۲۶۱- انفال /۴۱.

۲۶۲- احزابل /۳۳.

۲۶۳- احتجاج ۲/۳۰۵-۳۰۷؛ مقتل خوارزمی ۶۱-۶۲.

۲۶۴- تاریخ یعقوبی ۲/۱۸۲؛ المختصر فی الخبار البشر ۱/۱۷۳.

۲۶۵- امالی طوسی ۲/۲۹۰

۲۶۶- سیر اعلام النبلا ۳/۲۱۶

۲۶۷- بحار النورا ۴۵/۱۳۱.

۲۶۸- حدید ۲۳-۲۲

۲۶۹- شوری /۳۰

۲۷۰- تاریخ طبری ۷/۳۷۶؛ العقد الفرید ۵/۱۲۴

۲۷۱- بحار ۴۵/۱۷۵

۲۷۲- انا ابن علی المرتضی، انا من ضرب خراطیم الخلق حی قالوا: لااله الاالله.

انا‌ابن ضرب بین یدی رسول الله بسفین و طعن برمحین، و هاجرالهجرتین، و بایع البیعتین، و قاتل بدروحنین و لم یکفر بالله طرفه عین انا ابن صالح المؤمنین، و وارث النبیین، و قامع الملحدین، و یعسوب المسلمین، و نورالمجاهدین و زین العابدین، و تاج البکائین، و اصبر الصابرین و افضل القائمین من آل یاسین رسول رب العالمین من آل یاسین رسول العالمین انا الن المويد بجبرئیل، المنصور بمیلکائیل تانا ابن المحامی عن حرم المسلمین، و قال المارقین و النا کثین والقاسطین، و المجاهد اعذدغاء الناصبین و افخر من مشی من قریش اجمعین و اول من اجاب واستجاب و لرسول من المؤمنین، و اول السالقین و قاصم المعتدین و مبیدالمشرکین، و سهم من مرامی الله عل المافقین، لسان حکمه العابدین و ناصردین الله ولی امرالله، و بستان حکمه الله و عیبه علمه.

سمح سخی،، بهلول، زکی، ابطحی رضی، مقدام تعمام، صابر، صوام، مهذب، قوام،

قاطع، الاصلاب، و مفرق الاحزاب الحجاز و کبش العراق تمکی مدنی خیفی عقبی بدری احدی شخری مهاجری من العرب سیدها نو من الوغی لیثها وارث المشعرین الحسن و الحسین، ذاک جدی علی ین ابی طالب

۲۷۳- ثم قال: انا ابن فاطمه الزهراء، انا ابن سیده النساء، فلم یزل یقول: انا انا، حتی ضج الناس بالبکاء و النخیب، و خشی یزید لعنه الله ان یکون فتنه فاءمر المؤدن فقطع علیه المکلام فلما قال المؤذن الله اکبر الله اکبر قال عل لا شی ء اکبر من الله، فلما قال: اشهد ان لا اله الله، قال علی بن الحسین: شهدا بها شعری و بشری و لحمی و دمی، فلما قال المؤذن اشهدا ان محمدا رسول الله اتفت من فوق امنبر الی یزید فقال: محمد هذه جدی ام جدک یا یزید؟ فان زعمت انه جدک فقد کذبت و کفرت و ان زعمت انه جدی فلم قتلت عترته؟ قال و فرغ المؤذن من الاذان و الاقامه و تقدم یزید فصلی صلاه الظهر، ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۹۳-۱۹۶؛ مقاتل الطالبین ۲/۱۲۱؛ احتجاج طبرسی ۲/۳۱۰-۳۱۱؛ مقتل خوارزمی ۲/۶۹؛ احقاق الحق ۲/۱۲۶-۱۲۸؛ مثیر الاحزان ۵۴؛ بحارالنوار ۱۳۸-۱۳۹؛ نفس امهموم ۲۴۲؛ مقتل الحسین ۳۵۲.

۲۷۴- ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۹۷

۲۷۵- بحار الانوار ۴۵/۱۳۹

۲۷۶- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۷

۲۷۷- ترجمه مقتل ابی مخنف ۱۹۸

۲۷۸- احتجاج ۲/۳۱۰

۲۸۹ تا ۳۶۸

۲۷۹- لماا اقبل العابدین علیه السلام الی المدینه بعد وقعه کربلاء و خرج اهلها لا ستقباله و هم فی بکاء و عویل، فاءوماء الی الناس بالسکوت و قال: الحمدالله رب العالمین، الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین، باری ء الاخلائق اجمعین الذی بعد فاتفع فی السموات العلی، و قرب فشهدالنجوی نحمده علی

عظـائم الاـمور، و فجـائع الـدهور، و الم الجـائع و مضاضه اللواذع، و جليل الرزء، و عظيم المصاب، ايها الناس ان الله تعالی و له الحمد التلا نا بمصائب و ثلمه فی الاسـلام عظيم ه قتل ابو عبدالله الحسـين - عليه السلام - و عترتهو سبيت نساوه و صبيته و دارو براءسه فی البلدان من فوق عامل النسان، و هذه الرزيه لا مثلهاارزيه، ايها الناس فاءی رجالات منكم يسـرون بعد قتله، ام ای فواد اليحزن من اجله، ام ايه عين منكم تحبس دمعها، اوتضن عن انهما لها، فلقـد بكت السـبع الشداد لقتله و بكت البحار ماءموحها و السـماوات باركانها و الارض بارجائها و الاشـجار باءغصانها و الحيتان فی لجـج البحار، و الملائكه المقربون، و اهل السـماوات اجمعوت، ايهـا النـاس ای قلب لاـ ينصـدع لقتله امالی شـيخ طوسـی ۶۶؛ اللهـوف فی قتلی الطفـوف ۸۸ ش ائمتنـا ۱/۲۸۰؛ زين العابدين مقرم ۳۶۰؛ اعيان الشيعه ۱/۶۱۷.

۲۸۰- اللهوف ۹۲؛ بحار ۴۶/۱۰۸-۱۰۹

۲۸۱- حليه الاولياء ۳/۱۳۸؛ بحار ۴۶/۱۰۹

۲۸۲- كامل الزياره ۱۰۷؛ بحار ۴۶/۱۱۰، ۷۸/۱۶۲

۲۸۳- اعيان الشعه ۱/۶۳۳

۲۸۴- قـال - عليه السـلام -: التارک للارک للامر بالمعروف و النهی عن المنكر كالنابـذ كتاب الله وراء ظهره، الاا ان يتقی تقاه قيل له: و ما يتقی تقاه؟

۲۸۵- عن الزهری عن احدهما - عليه السـلام -: انه قال ويل لقوم لا يدينون الله باالامر بالمعروف و النهی عن المنكر، و قال: من قـال: لاـ له االاـ الله فلن يلـج ملكوت لاسـماءحتی يتم قوله يعمـل صالـح و لاـ دين لمن دان الله بطاعه الظام ثم قال: و كل الق. م الهاهم التكاثر حتی زاروا المقابر. مجالس المفيد بحارالنوار ۷۸/۱۵۲

۲۸۶- امسيت و الله كبنی اسرائيل

فی آل فرعون یـذیجون ابنـاهم و یسـبحیون نسـاءهم، یا منهاال امت امست العرب تفتخر علی العجم باءن محمـد (ص) عربی، و اءمست قریش تفتخر علی سـائر العرب بـاءن محمـداء منهـا واءمسـینا آل محمـد و نحن مغصوبـون مظلومـون مقهررون مقتولون مشـردون فانالله و انا الیه راجعون علی ما امسـینا یا منهال. قاله – علیه السـلام – حین خرج ذات یوم فجعل یمشی فی سوق دمشق فاسقبله المنهال این عمرو الضبابی فقال: کیف خرج اءمسیت یا ابن رسول الله. احقاق الحق ۱۲/۱۲۱

۲۸۷- عن علی الحسـین قال: قال رسول الله – صـلی الله علیه وآله –: ما من خطوه اخب الی الله من خطوتین خطوه یسد بها صـفا فی سبیل الله تعالی و خطود الی ذی رحم قاطع یصـلها، و ما من جرعه ااحب االی الله من جرعتین: جرعه غیظ یردها مومن بحلم، و جرعه یردهاا مومن بصیر و ما من قطره احب الی الله من قطر تین: قطره دم فی سبیل الله و قطره دمع فی سواد الیل من خشیه الله مجالس المفید ۵؛ بحار ۷۸/۱۵۲

۲۸۸- انما شیعتنا من جاهد فین ومنع من ظلمنا حتی یاءخد الله لناا حقنا احقاق الحق ۱۲/۱۰۸؛ ینابیع الموده ۲۷۶

۲۸۹- حق لامام علی الناس ان زطیعوه فی ظاهر هم و بااطنهم علی توقیر و تعظیم و حق السـلطان ان یطیعوه، فی الظاهر فقط قال: و حق العلم ان تفرغ له قلبک و تحفر ذهنک و تذکر له سـمعک و تشتحذ له فطنتک بستر للذات و رفض الشهوات احقاق الحق ۱۲/۱۱۷

۲۹۰- عن ابی حمره الثمالی عن علی بن ااحسین – علیه السلام – قال: وددت والله انی اقتدیت خصلتین فی الشیعه لنا ببعض

لحم ساعدی النزق و قله اکتمان اصول کافی مصطفوی ۳/۳۱۴

۲۹۱- و فی مناقب ابن شهر آشوب و احجاج االطبرسی: لقی عباد البصری علی بن الحسین فی طریق مکه فقال له: یاا علی بن الحسین ترکت الجهااد و صعوبته و اقبلت علی الحج و لینه و ان الله عزوجل یقول: ان الله اشتری من المؤمنین انفسهم واموالهمبان لهم الجنه یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون و یقتلون الی قوله و بشر المؤمنین فقال علی بن الحسین اذا راءینا هؤ لاء الذین هذه صغتهم فاالجهاد معهم افضل من الحج اعیان الشیعه ۱/۶۳۵

۲۹۲- معجم البلدان ۲/۳۱۵

۲۹۳- نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۹۳.

۲۹۴- تاریخ طبری ۷/۴۰۲

۲۹۵- تاریخ طبری ۷/۴۰۳

۲۹۶- الاصابه ۳/۴۹۴

۲۹۷- اعلام رزکلی ۸/۱۱۹

۲۹۸- عیاان الشعیه ۱/۶۳۶

۲۹۹- المتخصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۳؛ انور البهیه ۱۰۰

۳۰۰- معجم البلدنن ۲/۲۴۹

۳۰۱- المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۲

۳۰۲- معجم البلدان ۲/۲۴۹

۳۰۳- ارشد ۲/۱۵۲

۳۰۴- تاریخ یعقوبی ۲/۲۲۳؛ تاریخ طبری ۲/۴۰۹؛ مروج الذهب ۲/۹۶ ش ارشاد ۲/۱۵۲ معجم االبلدان ۲/۲۴۹؛ المختصر فی تاریخ لبشر ۲/۱۸۱

۳۰۵- تاریخ طبری ۲/۴۲۱ التنبیه و الاشراف ۲۶۴؛ تاریخ بن خلدون، مترجم ۲/۳۷

۳۰۶- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸

۳۰۷- کامل ابن اثیر ۴/۱۱۲؛ سیر ااعلام النبلاء ۲/۳۲۱ تاریخ روضه الصفا ۳/۱۸۷.

۳۰۸- تاریخ طبری ۷/۴۲۱

۳۰۹- ارشاد ۱۲/۱۵۱؛ مناقب ابن شهر آشوب ۴/۱۴۵؛ کشف الغمه ۲/۲۸۲.

۳۱۰- بحار العمال خ ۵۹۱۵؛ بحار لانوار ۷۷/۵۰

۳۱۱- اعیان الشیعه ۱/۶۳۳

۳۱۲- رک: زندگانی علی بن الحسین سید جعفر شهیدی ۸۵

۳۱۳- کشف الغمه ۲/۳۰۴

۳۱۴- ارشد مفید، مترجم ۲/۱۵۱-۱۵۲

۳۱۵- ینبع قریه ای است! چشمه های فراوان که در سمت راست کوه رضوی قرار داشته و متعلق به بنی الحسن بوده است معجم البلداان ۵/۴۴۹

۳۱۶- اعیان الشیعه ۱/۶۳۶

۳۱۷- تاریخ طبری ۷/۴۰۹؛ تاریخ

کامل ابن ااثیر ۴/۱۱۲-۱۱۳؛ احقاق الحق ۱۲/۹۳؛ انوار البهیه ۱۰۰

۳۱۸- تاریخ طبری ۷/۴۰۹

۳۱۹- اعیاان الشیعه ۱/۶۳۶

۳۲۰- کاامل ابث اثیر ۴/۱۲۳

۳۲۱- اثبات الوصیه ۱۴۶

۳۲۲- مروج الذهب ۳ / ۱۵۳

۳۲۳- الجمل ۱۷۵ سفینه البحار ۱ / ۵۴۳

۳۲۴- تاریخ طبری ۴ / ۲۸۹ مروج الذهب ۳ / ۵۶ تاریخ الخلفا ۲۱۳

۳۲۵- مروج الذهب ۳ / ۵۶

۳۲۶- تاریخ طبری ۴ / ۲۶

۳۲۷- طبری ۴ / ۲۸۹

۳۲۸- مروج الذهب ۳/ ۷۹

۳۲۹- همان منبع ۷۶

۳۳۰- اصول کافی ترجمه مصطفوی ۳ / ۱۰۴ ارشاد ۲ / ۱۴۷ امالی مفید ۲۰۴ حلیه الاولیاء ۱۳۴ مناقب ۴ / ۱۳۷ کشف الغمه ۲ / ۲۶۵ و ۲۸۱ فصول المهمه ۲۰۳ احقاق الحق ۱۲ / ۹۷ نور الابصار ۱۴۲

۳۳۱- معارفت ابن قتیبه ۳۵۲ تاریخ طبری ۴ / ۳۸۴ التنبیه و الاشراف ۲۶۵ کامل ۴ / ۱۲۵ تاریخ الخلفاء ۲۱۰

۳۳۲- حیاه الحیوان ۱/۸۸؛ تاریخ سیاسی اسلام ۶/۳۵۴

۳۳۳- حیاه الحیوان ۱/۸۹

۳۳۴- مروج الذهب ۳/۷۳

۳۳۵- حیاه الحیوان ۱/۸۹

۳۳۶- تاریخ یعقوبی ۲/۲۵۴؛ تاریخ طبری ۴/۳۸۶؛ العقد الفرید ۵/۱۴۰؛ اعلام زرکلی ۸/۱۷۵

۳۳۷- مروج الذهب ۳/۷۳؛ کامل ابن اثیر ۴/۱۳۰

۳۳۸- حیاه الحیوان ۱/۸۹

۳۳۹- جابیه در نواحی شام و نزدیک به تپه های جولان قرار داد. معجم البلدان ۲/۹۱

۳۴۰- حواران منطقه وسیعی است که شامل روستاهای بسیار می باشد و در سمت قبله دمشق واقع شده است.

۳۴۱- معارف ابن قتیبه ۳۵۳-۳۵۴؛ کامل ابن اثیر ۴/۷۴؛ اسد الغایه ۳۸۴؛ اعلام زرکلی ۲/۹۴.

۳۴۲- اثبات الوصیه ۱۴۷-۱۴۶

۳۴۳- اعلام رزکلی ۸/۳۱۲

۳۴۴- ۱۴۷- تاریخ الخلفا ۲۱۶-۲۱۷

۳۴۵- ۱۴۸- المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۴؛ تاریخ الخلفاء ۲۱۸

۳۴۶- ۱۴۹- رک: تاریخ الخلفاء ۲۱۸؛ اعیان الشیعه ۸/۳۷۷

۳۴۷- ۱۵۰-تاریخ الخلفاء ۲۲۰

۳۴۸- اثبات الوصیه ۱۴۶؛ کشف الغمه ۲/۳۱۱؛ فصول المهمه ۲۰۴؛ احقاق

الحق ۱۲/۹۹؛ اثبات الهداه ۵/۲۳۵؛ ینابیع الموده ۳۵۸.

۳۴۹- مروج الذهب ۳/۱۲۲

۳۵۰- اثبات الهداه ۲۳۴۵-۲۳۵؛ کشف الغمه ۲/۲۶۳؛ تذکره الخواص ۲۹۲؛ احقاق الحق ۱۲/۹۴؛ اثبات الهداه ۵/۲۴۲.

۳۵۱- حلیه الولیاء ۱۳۵؛ کشف الغمه ۲/۲۶۳؛ تذکره الخواص ۲۹۲؛ احقاق الحق ۱۴/۹۴؛ اثبات الهداه ۵/۲۴۲

۳۵۲- مناقب ۴/۱۳۲؛ تذکره الخواص ۲۹۲؛ ینابیع اموده ۳۵۸.

۳۵۳- بحار النوار ۴۶/۹۵؛ اعیان الشیعه ۱/۶۳۵

۳۵۴- ارشاد ۱۴۹۲؛ کشف الغمه ۲/۲۸۲.

۳۵۵- طبقات ابن سعد، ۵/۱۵۸؛ العقد الفرید ۷/۱۴۰؛ ائمتنا ۲/۲۸۷

۳۵۶- تاریخ یعقوبی ۲/۲۸۳؛ المختصر فی اخبار البشر ۱/۱۹۸؛ تاریخ الخلفاء ۲۲۴.

۳۵۷- تاریخ الخلفا ۲۲۳.

۳۵۸- همان مدر؟

۳۵۹- تاریخ یعقوبی ۲/۲۸۳

۳۶۰- تاریخ طبری، حوادث سال هشتاد و هفتم.

۳۶۱- تاریخ یعقوبی ۲/۲۸۳؛ تاریخ طبری ۵/۲۱۷

۳۶۲-تاریخ یعقوبی ۲/۲۸۴

۳۶۳-مناقب ۴/۱۴۳؛ اثبات الهداه ۵/۲۲۹

۳۶۴-مروج الذهب ۳/۱۸۲؛ المختصر فی اخبار البشر ۲۰۱ - ۱/۲۰۰؛ تاریخ الخلفاء ۲۲۸.

۳۶۵-دعائم الاسلام ۱/۱۸۲

۳۶۶-زمر /۹.

۳۶۷-مریم /۱۲

۳۶۸-مریم ۲۹

۳۶۹ تا ۴۶۴

۳۶۹-علم مناباو بلایا، علم به سرنوشت و مقدرات انسانهاست. این معنا از برخی روایات استفاده می شود.

رک: بحار ۱۳۹و ۴۲/۱۲۳

۳۷۰-بصائر الدرجات ۱۲۰

۳۷۱-بصائر الدرجات ۱۶۵

۳۷۲-اعیاان الشعه ۱/۶۳۱

۳۷۳-تاریخ یعقوبی ۲/۳۰۴

۳۷۴-خصال صدوق ۶۳۵-۶۳۹؛ من لا یحضره الفقیه ۲/۴۶ حلیه الاولیاء ۳/۱۴۰؛ اعیان الشیعه ۱/۶۲۲.

۳۷۵- طبقات ابن سعد ۵/۱۵۸؛ العقد الفرید ۵/۱۲۷-۱۲۸؛ مناقب ۴/۱۵۹

۳۷۶-تاریخ طبری ۵/۲۶۳

۳۷۷-تذکره الخواص ۲۴۱

۳۷۸-لازم به یادآوری است که بیشتر فقهای آن عصر از اهل سنت بودند و در آن میان از قاسم بن محمد بن ابی بکر وسعید بن مسیب می توان به عنواان فقهای شیعه نaام برد ولی گویا همان دونیز در ظاهر به طریقه عامه راءی می داده و در بقیه به سر می برده اند. رک: تاریخ الشیعه ۳۸

۳۷۹- صحابه به کسانی گفته می شود که

محضر رسول خدا را درک کرده اند و تابعی آنانی هستند که پیامبر را ندیده اند ولی اصحاب پیامبر - صلی الله علیه وآله - را درک کرده اند.

۳۸۰- اعیان الشیعه ۱/۶۳۷ -۶۳۸

۳۸۱- رجال طوسی ۱۰۱-۸۲

۳۸۲- اصولی کافی، مترجم، ۲/۲۵۶

۳۸۳- احقاق الحق ۱۲/۱۲۸؛ ینابیع الموده ۳۶۸؛ اعیان الشیعه ۱/۶۵۰

۳۸۴- اختصاص ۲۸۵؛ بحار ۷/۲۸۲

۳۸۵- آل عمران /۱۶۴؛ جمعه /۲.

۳۸۶- در رجال شیخ طوسی عبارت چنین آمده است، در حالی که اگر منظور امام صادق - علیه السلام - باشد، صحیح جعفر ین محمد بن علی بن الحسین خواهد بود.

۳۸۷- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۳۸۸- رجال الطوسی ۸۱-۱۲۰

۳۸۹- الاخصاص ۸.

۳۹۰- رجال کشی ۷۶

۳۹۱- مناقب ۳/۳۱۱؛ بحار النوار ۴۶/۱۳۳؛ اعیان الشعیه ۱۱/۶۳۷

۳۹۲- اختیار معرفه الرجال ۹

۳۹۳- اختیار معرفه الرجال ۹

۳۹۴- عیون المعجزات ۷۳

۳۹۵- اصولی کافی ۴/۸۹

۳۹۶- اختیار معرفه الرجال ۱۲۳؛ حدیث شماره ۱۹۴/۱۹۵

۳۹۷- تاریخ الائمه ابی الثلج بغدادی ۲۸؛ اعیان الشیعه؛ دلائل الامامه ۸۰

۳۹۸- واسط شهری است که به دست حجاج بنا شده است و از آنجا که این شهر میان بصره و کوفه قرار گرفته و از طرف پنجاه فرسخ با این دو شهر فاصله دارد، واسط نامیده شده است. معجم البلدان ۵/۳۴۷

۳۹۹- تاریخ یعقوبی ۲/۲۹۰

۴۰۰- رجال الطوسی، پاورقی ص ۹۰

۴۰۱- اختیار معرفه الرجال ۷۹؛ اختصاص ۲۰۵؛ روضه الواعظین ۲۴۸؛ بحارالنوار ۴۶/۱۳۶

۴۰۲- تاریخ طبری، مترجم ۳/۳۸۷۳

۴۰۳- مروج الذهب ۳/۱۶۴

۴۰۴- اختیار معرفه الرجال ۷۸-۷۵

۴۰۵- دلائل الامامه ۹۰؛ اختیار معرفه الرجال ۱۲۰، حدیث ۱۹۲؛ اثبات الهداه ۵/۲۵۱

۴۰۶- همان مدرک ۱۲۳ حدیث ۱۹۴ ش تنقیح المقال ۲/۴۲

۴۰۷- اختیار معرفه الرجال ۱۲۳، حدیث ۱۹۵؛ رجال ابن داود ۲۸۱

۴۰۸- اختیار معرفه الرجال ۱۱۵

۴۰۹- همان مدرک ۱۱۹.

۴۱۰- همان مدرک ۱۲۴؛

تاریخ الشعیه ۳۸.

۴۱۱- طبقات ابن سعد ۷/۱۰۶؛ اختیار معرفه الرجال ۱۲۶-۱۲۵؛ رجال الطوسی، پاورقی ۹۰ و رک: و فیات الاعیان ۲/۳۷۵-۳۷۸؛ جامع الرواه ۱/۳۶۲

۴۱۲- اختیار معرفه الرجال ۳۸، حدیث ۷۸.

۴۱۳- ظاهرا او آخرین صحابه در مدینه بوده است و جز او کسانی از صحابه در سایر شهرها حیات داشته اند. رک: المعارف ۳۰۷

۴۱۴- عمان مدرک ۴۴ حدیث ۹۳

۴۱۵- اختیار معرفه الرجال ۱۲۴، حدیث ۱۹۵؛ تنقیح المقال ۲/۱۱۷؛ اعیان الشیعه ۵/۴۵

۴۱۶- اسدالغابه ۳/۱۴۵

۴۱۷- طبقات الکبیر ۶/۶۴

۴۱۸- اختیار معرفه الرجال ۹۴؛ ش ۱۴۹؛ المعارف ۳۴۱؛ تنقیح المقال ۲/۱۱۸

۴۱۹- الکامل ۴/۶۴۲

۴۲۰- تنقیح المقال ۲/۱۱۸-۱۱۹

۴۲۱- اعیان الشیعه ۴/۴۵

۴۲۲- تنقیح المقال ۲/۱۱۸

۴۲۳- اختیار معرفه الرجال؛ ش ۳۵۷

۴۲۴- همان مدرک، ش ۹۱۹

۴۲۵- اختیار معرفه الرجال ۲۰۲؛ ش ۳۵۶

۴۲۶- اختیار معرفه الرجال ۳۳۱؛ ش ۶۰۴؛ تنقیح المقال ۱/۴

۴۲۷- اختیار معرفه الرجال ۳۳۰؛ ش ۶۰۱؛ رجال نجاشی ۷؛ تنقیح المقال ۱/۴

۴۲۸- رجال نجاشی ۷

۴۲۹- تنقیح المقال ۱/۴

۴۳۰- شیخ طوسی ره سلیم هلالی را هم در میان اصحاب امیر المؤمنین - علیه السلام - و در میان بسیار حین بن علی، حسین بن عل و علی بن الحسین، و محمد بن علی - علیه السلام - یاد کرده است. او از یاران به شمار می آید واز نظر قدمت مقدمترین آن اصول معرفی شده است. این شخصیت از نظر اعظم علمای شیعه موثق است و کتابش از نظر تحقیق دارای اعتبار می باشد. رک: رجال طوسی ۹۱ و ۷۴؛ تنقیح المقال ۲/۵۲-۵۴

۴۳۱- ابوالسود دئلی از اصحاب امیر المؤمنین و امام حسن وامام حسین و امام سجاد - علیه السلام - می باشد و امامیه و اهل سنت او را ثقه و مطمئن

و فاضل شمره اند. ابن سعد درباره وی گفته است: او شاعر، شیعه و موثق در حدیث بوده است، زمانی که ابن عباس از بصره خارج شد ابوالاسود را به جای خود به حکومت بصره نهاد و علی - علیه السلام - او را تثبیت کرد. ابوالاسود را نخستین واضع علم نحو دانسته اند زیرا به رهنمود علی - علیه السلام - به تدوین علم نحو پرداخت. مرحوم مامقانی دباره او می نویسد: ابو الاسود شخصیتی فاضل، ثقه و از بزرگان و سرشناسان ایشان و یار امیر المؤمنین بود و با آن حضرت در صفین همراه بود و در راءی و اندیشه از کاملترین مردم به شمار می آمد و در سال ۶۹ هجری بدرود حیات گفت. رک: رجال طوسی - پاورقی المقال ۲/۱۱۱

۴۳۲- حبیب ابن ایب ثابت از اصحاب علی - علیه السلام - و امام سجاد (ع) و امام باقر - علیه السلام - و امام باقر - علیه السلام - شناخته شده است و شیخ طوسی ره وی را فقیه کوفه دانسته است و اهل تحقیق این تعبیر را نشانه امامی بودن حبیب و مدح او به شمار آورده اند. برخی از علمای رجال اهل سنت چون نیز بر ثقه بودن او تاءکید روزیده اند. حبیب ابی ثابت در سال ۱۱۹ هجری وفات یافته است. رک: رجال طوسی ۸۷؛ تنقیح المقال ۱/۲۵۱

۴۳۳- اجمال زندگی و شخصیت جابربن عبدالله انصاری در ص ۲۱۳ گذشت.

۴۳۴- اجمل زندگی و شخصیت رشید هجری در ص ۲۱۰ گذشت.

۴۳۵- صاحب نظران امامیه در علم رجال، سالم بن ابی الجعد را از خواص یاران نزدیک امیر المؤمنین

– علیه السلام – دانسته است. و شیخ طوسی نامش را در شمار اصحاب امام سجاد – علیه السلام – یاد کرده است وفات او را قبل ز سال ۱۰۰ هجری دانسته اند رک: رجال طوسی ۹۱؛ تنقیح المقال ۲/۱

۴۳۶- شیخ طوسی صهیب ابو حکیم را از اصحاب امیر المؤمنین وامام سجاد (ع) بشمار آورده است. او کسی است که میثم تمار خبر شهادت خود را به وی داد و او را از چگونگی دیتگیری و شهادتش مطلع ساخت. پس از شهادت میثم صهیب با جمعی از خرمافروشان تصمیم گرفتند که بدن مثم را از چنگال نگاهبانان حکومت بیرون آوردند و آنان که شمارشان به هفت نفر می رسید شبانه از میان نگاهبانان عبور کردند و بدن میثم را از آن محیط دور ساخته و در جای امنی به خاک سپرد. مرحوم مامقانی این جریان را دلیل حسن حال صهیب و فداکاری او در طریق تشیع و نشانه شیعی بودن وی دانسته است. زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجات بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت دانسته است، زیرا پذیرش خطری جدی و بزرگ برای نجاات دادن بدن میثم نیازمند قوت ایمان و محبت اهل بیت و دوستان آنان بوده است رک: رجال طوسی ۹۴؛ تنقیح المقال ۲/۱۰۲

۴۳۷- اجماع زندگی و شخصیت عامربن واثله در ص ۲۱۵ گذشت.

۴۳۸- شیخ طوسی وفات وی را در سال ۱۲۰ هجری دانسته است ولی بعضی سال ۱۳۵ هجری را یاد کرده اند رک: رجال طوسی، پاورقی ۹۶.

۴۳۹- قاسم بن محمد بن جد مادری امام صادق – علیه السلام – وپسر خاله امام سجاد

(ع) می باشد زیرا مادر امام سجاد – علیه السلام – و مادر قاسم بن محمد هر دو، دختران یزدگرد آخرین شهریار ایران بودند. رک: رجال طوسی – پاورقی ۱۰۰

۴۴۰- برخی از اصحاب امام سجاد – علیه السلام – در انتشار دانش خویش به اقصی نقاط آن روز جهان اسلام همتی وافر داشته اند و ضحاک بن مزاحم از ایشان است که برای آموزش قرآن به نسلهای نورسته امت اسلامی به شهرهای بخارا و بلخ و سمرقند ومرو سفر کرد و در بلخ بدرود حیات گفت: رک: رجال طوسی، پاوقی ۹۴؛ تنقیح المقال ۲/۱۰۵

۴۴۱- رجال طوسی، پاورقی ۸۲-۱۰۱

۴۴۲- بحارالنوار ۴۶/۱۴۳

۴۴۳- ابراهیم ۷.

۴۴۴- کتابه – علیه السلام – الی محمد بن مسلم الزهری یعظه: کفانا الله وایاک من الفتن و رمتک من النار، فقداصبحت بحال ینبغی لمن عرفک بها ان یرحمک فقد انقلتک نعم الله بما اصح من بدنک و اطال من عمرک وقامت علیک حجج الله بما حملک من کتابه و فقهک فیه من دینه و عرفک من سنه نبیه محمد فرضی لک فی کل نعمه انعم بها علیک و فی کل حجه احتج بها علیک الفرض بماقضی الا ابتلی شکرک فی ذلک و ابدی فیه فضله علیک فقال: لئن شکر تم لازیدنکم و لئن کفرتم ان عذابی لشدید. تحف العقول ۲۷۴؛ بحار النوار ۷۸/۱۳۱؛ معادن الحکمه ۶۱

۴۴۵- آل عمران ۱۸۷

۴۴۶- فانظرای رجل تکون غدا اذا وقفت بین یدی الله فسالک عن نعمد علیک کیف رعتیها و عن حججه علیک کیف فضیتها ولا تحسبن الله قابلا منک باالتعذیر و لا راضیا

۴۶۵ تا ۴۷۹

بالتقصیر، هیهات هیهات لیس کذالک احتملت ان انست وحشه الظالم و سهلت

له طریق الغی بدونک منه حنی دنوت و اجابتک له حین دعیت تحف العقول ۲۷۵

۴۴۷- فما اخوفنی ان تکون تبوءبمائمک غدا مع الخوته و ان تسال عما اخذت باعانتک علی ظلم الظلمه انک اخذت مالیس لک ممنت اعطاک و دنوت ممن لم یرد علی احد حقا و لم ترد باطلا حین ادنا؟ و احببت من حادالله اولیس بدعهائه ایاک حین دعاک جعملک قطبا اواروا بک رحی مظااللمهم و جسرا یعبرون علیک الی بلا یاهم وسلما الی ظالتهم داعیا الی غیهم سالکا سبیلهم همان مدرک

۴۴۸- یدخلون بک الشک علی العلماء و یقتادن بک قلوب الجهال الهیم، فلم یبلغ اخص وزرائهم و لا اقوی اعوانهم ما بلغت من اطلاح فسادهم و اختلاف الخاصه و العامه الیهم. فما اقل ما اعطوک فی قدرما اخذو ا منک وماایسرما عمروالک، فکیف ما خربوا علیک فانظر لنقسک فانو لا ینظرلها عیرک و حاسبها حساب رجل مسؤ ول تحف العقول ۲۷۶؛ بحار النوار ۷۸/۱۳۲

۴۴۹- اعراف ۱۶۸

۴۵۰- و انظر کیف شکرک لمن غذاک بنعمه صغیرا و کبیرا فما اخوفنی ان تکون کما قال الله فی کتابه: فخلف من بعدهم خلف ورثوا الکتاب یاءخذون عرض هذا الادنی و یقولون سیغفرلنا انک لست ف دار مقام انت فی دار قد اذنت برحیل، فما بقاء المرء بعد قرنائه. طوبی لمن کان فی الدنیا علی وجل، یابوس لمن یموت و تبقی ذنوبه من بعده.

احذر فقد نبئت و بادر فقد اجفت. انک تعامل من ال یجهل و ان الذی یحفظ علیک لا یعقل تجهز فقددنا منک سفر بعید و داو دنبکک فقد دخله سقم شدید. تحف العقول ۲۷۶؛ بحارالنورا ۷۸/۱۳۳

۴۵۱-.. اذ صاروا یقتدرون برایک و یعملون بامر؟

ان احللت احلوا و ان حرمت حرموا وليس ذلـک عنـدک و لکم اظهر هم عليـک رغبتخم فيمـا لـديک، ذهـاب علمـائهم و غلبه الجهل عليک و عليهم و حب الرئاسـد و طلب الـدنيا منک ومنهم. اماترى ما انت فيه من الحجهل و الغره وما الناس فيه من البلاء و الفتنه قد ابتليهتم و فتنهم بالشغل عن مکاسبهم مماروات فتاقت نفوسهم الى ان يبلغوا من العلم ما بلغت او يدرکوا به مثل الذى ادرک، فو قعو ا منک فى بحر لا ـ يـدرک عمقه و فى بلاء لا ـ يقـدر قـدره. فـالله لنـا و لک و هوالمسـتعان. تحف العقول ۲۷۷؛ بحارالانوار ۷۸/۱۳۴

۴۵۲- امابعد فاعرض عن کل ما انت فيه حتى تلحق بالصالحين الذين دفنوا فى اسـمالهم، لاصقه بطونهم بظهورهم، ليس بينهم و بين الله حجاب و لا تقهم الـدنيا و لا يفتتون بهاى رغبوا افطلبوا فما لبثوان ان لحقوا فاذا کانت الدنيا تبلغ من مثلک هذا المبلغ مع کبر سـنک و رسوخ علمـک و حضور اجلک فکيف يسـلم الحـدث فى سـنه، الجاهل فى علمه الماقون فى راءيه، المـدخول فى عقله انالله و انا اليه راجعون. على من المعول؟ و عند من المسـتعتب؟ نشـکوا الى الله بثنا و مانرى فيک و نخبسب عندالله مصـيبتنا بک همان مدرک

۴۵۳- مريم ۵۹

۴۵۴- ماا اخوفنى ان تکون کمن قال الله تعالى فى کتابه: اضاعوا الصـلوه استحملک کتابه و استودعک علمه فاضعتها، فنحمدالله الذى عافانا مماا ابتلاک به والسلام تحف المعقول ۲۷۷؛ بحارالانوار ۷۸/۱۳۵

۴۵۵- کتب على بن الحسين زين العابدين (ع) الى بعض اصحابه.

اعلم رحمک الله ان الله عليک حقوقا محيطه بک فى کل حرکه تحرکتها او سکنه سکنتها ااو منزله نزلتها او جارحه

قلبتها و آله تصرفت بها بعضها اکبر من بعض و اکبر حقوق الله علیک ما اوحبه لنفسیه تبارک و تعالی من حقه الذی هو اصل الحقوق و منه تفرع

۴۵۶- فاما حق الله الاکبر فانک تعبدهع لا تشرک به شیئا فاذا عفلت ذلک باخلاص جعل لک علی نفسه ان یکفیک امر الدنیا و الا خره و یحفظ لک ما تحب منها.

۴۵۷- و ما حق نفسک علیک فان تستوفیها فی طاعه الله، فتوی الی لسانک حقه و الی سمعک حقه والی تصرک حقه و الی یدک حقها و الی رجلک حقها و الی بطنک حقه و الی فرجک حقه وتستعین بالله علی ذلک.

۴۵۸- و اما خق اللسان فاکرامه عن الخنی و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه الا لموضع الحاجه و المنفعه اللدین و الدینا و اعفاوه عن اول الشنعه القلیله القائده التی لا یؤ من ضررها مع قله عائدتها و یعد شاهد العقل و الذلیل علیه و تزین العاقل بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوه الا باللله العلی العظیم.

۴۵۹- و اما حق اللسان فاکرامه عن الخنی و تعویده علی الخیر و حمله علی الادب و اجمامه الا لموضع الحاجه و المنفعه للذین الدنیا و اعفاره عن الفضول الشنعه القیله بعقله حسن سیرته فی لسانه و لا قوه الا بالله العلی العظیم

۴۶۰- و اما حق بصرک فغضه عما لا یحل لک وترک ابتذاله الا لموضع عبرد تستقبل بها بصرا و لا قوه الا بالله.

۴۶۱- و اما حق یدک فاءن لا تبسطها الی الی مالا یحل لک فتنال بما تبسطها الیه من الله العقوبه فی الاجل و من ااناس

بلسان الائمه فی العاجل لک فتنال و لا تقبضـها مما افترض الله علیها و لکن وقرها بقبضـها عن کثیر مما یحل بها بسطها الی کثیر مما لیس علیها، فاذا هی قد عقلت و رفت فی العاجل و جب لها حسن الثواب فی الاجل.

۴۶۲- و امـا حق بطنک فاءن لا تجعله وعاء لقلیل من الحرام و لا لکثیر و: تقتصـد له فی الحلال و لا تخرجه من حـد التقویه الی حد التهوین و ذهاب المروه وظبطه اذاهم بالجوع و الظمافان الشـبع المنتهی بصاحبه الی التخم مکسله و مثبطه عن کل بر و کرم. و ان الری المنتهی بصاحبه الی السکر مسخفه و مجهله و مذهبه للمروه.

۴۶۳- و امـا حق فرجـک فحفظه ممـا لاـ یحـل لـک و الا سـتعانه علیه بغض البصـر فانه من اعون الاعوان، و کثره ذکر الموت و التهدد لنفسک بالله و التخویف لهابه. وبالله العصمه و التایید و لا حول قوه الا بالله.

۴۶۴- و اما حق الصوم فان تعلم انه حجالب ضربه الله علی لسانک وسمعک و بصرک و فرجک و بطنک لیسترک به من النار و هکـذا جاء فی الحدیث الصوم جنه من النار فان سـکنت اطرافک فی حجتها رجوت ان تکون محبوبا و ان انت ترکتها تضـطرب فی حجابهـا و ترفع جنبات الحجاب فتطلع الی ما لیس لها باالنظر الـداعیه للشـهوه و القوه الحارجه عن حـد التقیه لله لم تاءمن ان تخرق الحجاب وتخرق الحجاب و تخرج منه و لا قوه الا بالله.

۴۶۵- و امـا حق الصـدقه فـان تعلم انهـا ذخرک عنـدربک و دیعتـک الـتی لاـ تحتـاج الی الاشـهاد عـذا علمت ذلـک کنت بما استودعته سرا اوثق

بمـا اسـتودعته علاـنيه و کنت جـدیرا ان تکون اسـررت الیه امرا علنته و و کـان الاـمر بینـک و بینه فیهـا سـرا علی کل حال و لم تسـتظهر علیه فیما اسـتودعیه منها – شـهاد الاسـماع لا صارعلیه بها کانها اوثق فی نفسک لا کانک لا تثق به فی تاءدیه ودیعتک ایـک قم لم تمنتن بهـا علی احـد لا نهالک فاذا امتنتنت بها لم تاءمن ان تکون بها مثل تهجین حالک منها الی من مننت بها علیه لاـن فی ذلک فاذا امتننت بها لم تاءمن ان تکون بها مثل تهجین حالک منها الی من مننت بها علیه لان فی ذلک ذلیل علی انک لم ترد نفسک بها و لواردت نفسک بها لم تمتن بها علی اخد و لا قوه الا بالله.

۴۶۶- وامـا حق الهـدی فـان تخلص بهـا الا راده الی ربک و التعرض لرحمته و قبوله و لا تردیـد عین الناظرین دونه فـاذاکنت کـذالک لم تکن متکلفـا و لاـ متصـنعا و کنت انما تقصـد الی الله و اعلم ان الله یراد بلیسـیر و لا یراد بالعسـیر کما اراد بخلقد التیسیر و لم یرد بهم التعصّر و کذالک التذلل اولی بک من التدهقن. لان لالکلفه و المؤونه فی المتدهقنین. فاءما التذلل و التمسکن فال کلفه فیهما و لا مؤونه علیها لا نهما الخلقه و هماموجودان فی الطبیعه و لا قوه الا بالله.

۴۶۷- ثم حقوق الائمه

فاما حق سائسک بالسـلطان فان تعلم انک جعلت له فتنه و انه مبتلی فیک بما جهعله اللههه له علیک من السـلطان وان تخلص له فی النصیحه و ان لا تماحکه و قد بسطت یده علیک فتکون سبب هلاک نفسک و

هلاـكه و تـذلل و تلطف لاـ عـائه من الرضـی مـایکفته عنک و لا یضـر بـدینک و تستیعن علیه فی ذلک بالله تعازه و لا تعغنـده فانکـان فعلت ذلک عققته و عققت نفسک فعرضـتها المکوهه و عرضـته لمکروهه و عضـته للهکه فیک و کنت خلیقا ان تکون معینا له علی نفسک و شریکا له فیما اتی لیک و لا قوه الا بالله.

۴۶۸- و امـا حق سائسـک بـالعلم فـالتعظیم له و التوقیر لمجلسه و حسن الاسـتماع الیه و الاقبـال عبیه المعونه له علی نفسک فیما لاـعنی بک عنه من العلم بان تفرغ له عقلک و تحضـره فهمک و تزکی له و تجلی به بصـرک بترک اللـذات و نقص الشـهوات وان تعلم انـک فیما القی رسـله الی من لقیک من اهل الجهل فلزمک حسن التادیه عنه الهیم و لا تخنه فی تاءدیه رسالته و القیام بها عنه اذا تقلدتها و لا حول و لا قوه الا بالله.

۴۶۹- ثم حقوق الرعیه

فاما حقوق رعیبک بالسـلطان فان تعلم انک انما استرعیتهم بعضل قوتک علیهم فانه انما احلهم محل الرعیه لک ضعفهم و ذلهم فما اولی من کفاله ضـعفه و ذله حتی صـیره لک رعیه و صـیر حکمک علیه نافذا، لا یمتنع منک بعره و لا قوه و لا تستنصـر فیما تعاظمه منک الا بالرحمه و الحیاطه و الاناه و ما اولاک اذاعرفت ا اعطاک الله من فضل هـذه العره القوه التی قهرت بها ان تکون الله شاکرا و من شکر الله اعطاه فیما انعم علیه و لا قوه الا بالله.

۴۷۰- فاما حقوق رعیبک بالسلطان فاءن تعلم انک انما استرعیتهم بفضل قوتک علیهم فانه انما احلهم محل الرعیه لک

ضعفهم و ذلهم، فما اولی من کفاکه ضعفه و ذله حتی صیره لک رعیه وصیر حکمک علیه نافذا، لا یمتنع منک بعره و لاقوه و لا نستنصر فیما تعاظمه منک الا بالرحمد و الحیاطه و الاناه و ما اولاک اذا عرفت ما اعهطاک الله من فضل هذا العره و القوه التی قهرت بها ان تکون الله شاکرا و من شکرالله اعطاه فیما انعم علیه و لا قوه الا بالله.

۴۷۱- واما حق رعیتک بالعلم، فان تعلم ان الله قد جعلک لهم فیما آتاک من العلم و ولاک من خزانه الحکمه، فان احسنت فیما ولاک من خزانه الحکمه، فان احسنت فیما ولاک الله من ذالک و قمت به لهم مقام الخازن الشفیق النالمولاه فی عبیده الصابر المحتسب الذی اذا راءی ذاجاجه اخرج له من الموال التی فی یدیه کنت راشدا و کنت لذالک آملا معتقداء و الا کنت له خائنا و لخلقه ظالما لسبله و عزه متعرضا.

۴۷۲- و اما حق رعیک بملک النکاح، فاءن تعلم ان الله جعلها سکنا و مستراحا و انسا و واقید و کذلک کل نعمه الله و یکرمها و یرفق بها و ان کان حقک علیها اغلظ و طاعتکبها الرم فیما احبیت و کرهت مالم تکن معصیه فان لها معصیه لها حق الرحمه و المؤانسه. و موضع السکون الیها قضاء الیها قضای اللذه التی لا بد من قضائها و ذلک عظیم و لا قوه الا بالله.

۴۷۳- و اما حق رعیک بملک الیمین فان تعلم انه خلق ربک، و لحمک و دمک و انک املکه لا انت صنعته دون الهه و لا خلقت له سمعنا و لا بصرا و

لاـ اجریت له رزقـا ولکن اللله کفاک ذلک. ثم سـخره لک و اثنمنک علیه و اسـتدعک ایاه لتحفظه فیه و تسـیرته. فنطمعمه مما تاءکل وتلبسه و لا تکلفه مالا یطیق فاءن کرهت خرجت الی الله منه و استبدلت به ولم تعذب خلق الله و لا قوه الا بالله.

۴۷۴- فحق امک فان تعلم انها حملتک حیث لا یحمل احـد حـدا و اطمعتک من ثمره قبلها ما لا یطعم احـد احدا. و انها وقتک بسـمعها و بصـرها و یدها و رجلها وشـعرها و بشـرها و جمیع جوارهها مستبشـره بذلک فرحه مؤآبله لما فیه مکروهها و المهار و ثقلها و غمها حتی دفعتها عنک سـد الهـدره و اخرجتمک الی الارض فرضـیت ان تشـبع و تجوع فرضـیت ان تشـبع تجوع هی و تکسـک و تعری و ترورک و تظمـا و تظللک و تضـحی و تنعمک ببؤ سـها بالنوم بارقها و کان بطنها لک و عاء، و حجرها لک حوای و ثـدیهالک سـقاء و نفسـهالک وقاء، تبشـر حر الـدنیا و بردها لک و دونک، فتشـکرها علی قـدر ذلک و لا تقدر عله الا بعون الله وتوفقه. و اما

۴۷۵- و اما حق و لدک فتعلم انه منک و مضاف الیک فی عاجل الدنیا بخیره و شره و انک مسؤ ول عما و لیته من حسن الادب و الدلاله علی ربه و المعونه علیک فیه و احمدالله و اشکره علی قدر ذلک ولا قوه الا بالله

۴۷۶- و اما حق اخیک فتعلم انه یدک التی تبسـطها و ظهرک الذی تلتجی، الیه و عزک الذی تعتمد علیه قوتک التی تصول بها فلا تتخذه سلاحا علی معصیه الله ولا عده للظلم بحق الله و

لا تدع نصرته عل ينفسه و معنتهه على عدوه والحول بينه و بين شياطينه و تاءديه النصيحه اليه و الاقبال عليه فى الله فان انقاد لبربه و احسن الاجابه و الا فليكن الله اثر عندک واکرم علیک منه.

۴۷۷- و ام حق امنعم علیک بالاء فان تعلم انه انفق فيک ماله و اخرجک من ذل الرق و وحشته الى عز الحزیه و انسها و اطلقک من اسر الملکد و فک عنک حلق العبدیه و اوجدک رایحه العز و اخرجک من سجن القهر و دفع عنک العسر و بسط کل بلسان الانصاف و اباحک الدنيا كلها فملکک نفسک وحل اسرک و فرغمک لعباده، ربک و احتمل بذلک التقصير فى ماله. فتعلم انه اولى الخلق بک بعد اولى رحمک فی حیاتک وموتک و احق الخق بنصرک و معونتک و مکانفتک فی ذات الله، علا توثر عليه نفسک ما احتاج اليک.

۴۷۸- و اما حق مولاک الجاریه علیه نعمتک فاءن تعلم ان الله جعلک حامیه علیه و واقیه و ناصرا معقلا و جمله لک وسیله و سببا بنک و بينه فبا الحرى ان يحجبک عن النار فیکون فى ذلک ثواب منه فی الجل و بحکم لک بمیراثه فى العاجل اذالم يکن له رحم مکافاه لماانفقته من مالک علیه و قمت به من حقه بعد انفاق مالک فان لم تقم بحقه خیف فلیک ان لا يطيب لک ميراثه و لا قوه الا بالله.

۴۷۹- و اما حق المعروف علیک فاءن تشکره و تدکر معروفه و تنشر له المقاله الحسنه و تخلص له الدعاء. فيما بينک و بين الله سبحانه فانک اذافعلت ذلک كنت قد شکرته سر و علانيه ثم

ان امکن مکافاته. بالفعل کافاته و الا کنت مرصد له موطنا نفسک علیها.

۴۸۰ تا ۵۹۸

۴۸۰- و اما حق الموذدن فاءن تعلم انه مـذکرک بربک و داعیک الی حظک و افل اعوانک علی قضا الفریضه التی افترضـهاالله علیـک عتشـکره علی ذلـک للمحسن الیـک. و ان کنت فی بیتـک متهمـا لـذلک، لم تکن فی امر متهما و علم، انه نعمه من الله علیک لاشک فیها فاءحین صحبه نعمه الله بحمداللله علیها علی کل حال و الا قوه الا باالله.

۴۸۱- و امـا حق امامک فی صـلاتک فان تعلم انه قـد تقلـد السـفاره فیما بینک و بین الله و الوفاده الی ربک و تکلم عنک و لم تتکلم عنه و دعالـک تـدع له و طلب فیک و لم تطلب و لم تطلب فیه و کفاک هم القام بین یـدی الله و المساء له له فیک. و لم تکفه ذلـک فـاءن کـان فی شـی ء من ذلـک تقصـیر کـان بهـدونک و ان کان اثما لم تکن شـریکه فیه ولم علیک فضل، فوقی نفسک بنفسه ووقی صلاتک تطلاته، فتشکر له علی ذلک ولا حول و لا قوه الا بالله.

۴۸۲- واما حق الجلیس فاءن تلین له کنفک و تطیب له جانبک و نتصـفه فی مجاراه اللفظ و لا تغرق فی نزع الحظ اذا الحظت و تقصـد فی اللفـظ افهـامه اذا لفظت وان کنت الجلیس الیه کنت فی القیـام عنه بالخیار و ان کان الجالس الیک کان باالخیار و ال تقوم الا باذنه و لا قوه الا بالله.

۴۸۳- و اما حق الجار فحفظه غائبا و کرامته شاهدا و نصرته فی الحالین جمیعا، لا تتبع له عوره و لاتبحث له عن

سوء لتعرفها، فان عرفتها منه هن غير اراده منک و لا تکلف کنت لا علمت حصنا و سترا ستیرا لوبحثت الاسنه عنه نعمه تقیل عثرته و تغفر زلته. و لا تذخیر حلمک عنه اذا جهل علیک و ال تخرج ان تکون لما به ترد عنه لسان الشتیمه و ترد عنه لسان الشتیمه و تبطل فیه کید حامل انصیه و تعاشره معاشره کریمه و لا حول ولا قوه الا بالله.

۴۸۴- و اما حق المستشیر فان حضرک له وجه راءی جهدت له فی النصیح ه و اشرت علیه بما تعلم انک لو کنت مکانه عملت به و ذلک لیکن منک فی رحمه و لین، فان اللین یونس الوحشه و ان الغلظ یوحش موضع الانس و: لم یححرک له راءی عرف له من تثق برایه و ترضی به لنفسک دالله علیه و ارشدته الیه فکنت لم تاءله خیرا و لم تدخره نصحار و لا حول و لا قوه الا بالله.

۴۸۵- و اما حق المشیر علیک فلا تتهمه فیما لا یوافقک علیه من راءیه اذا اشار علیک فاانما هی الاراء و تصرف الناس فیها و اختلاغهم فکن علیه فی راءیه بالخیر اذا تهمت راءیه، فاما تهمته راءیه و حسن وجه مشورته، فاذا عندک ممن نستحف المشاوره و لا تدع شکره علی مابدا لک من اشخاص راءیه و حسن وجه مشورته،، فاذا وافقک حمد، اللله و قبلت ذلک مناخیک بالشکر و الارصاد بالمکافاه فیث مثلها فزع لایک و لا قوه الا بالله.

۴۸۶- و اما حق المستنصح فان حقه ان تودی الیه النصیحه علی الحق الذی تری له انه یحمل و تخرج المخرج الذی یلین علی ماسمعه. و

تکلمه من الکلام بما یطیقه عقله فان لککل عقل طبقه من الکلام یعرفه و یجتیبه و لیکن مذهلک الرحمه و لا قوه الا بالله

۴۸۷- و اما حق الناصح فاءن تلین له جناحک ثم تشرئب له قلبک و تفتح له سمعک حتی تفهم عنه نصیحته ثم تنظریها فان کان و قق فیها للصواب حمدت اله علی ذلک و قبلت منه و عرفت له نصیحته و ان لم یکن وقق لها فیها رحمته و لم تتهمه و علمت انه لم ءلک نصحا الا انه اخطا ان یکون عندک مستحقا للتهمهه فلا تعبا بشی ء من امره علی کل حال و لا قوه الا بالله.

۴۸۸- و اما حق الکبیر فان حقد توقیر سنه و اجلال اسلامه اذا کان من اهل لفضل فی الاسلام بتقدیمه فیه و ترک مقابلته عند الحصام و لا تسبقه الی طریق و لا تومه فی طریق و لا تستجهله و ان جهل علیک تحملت و اکرمه بحق اسلامه مع سنه فانما حق السن بقدر الاسلام و لا قوه الا بالله.

۴۸۹- و اما حق الصغیر فرحمته و تثقیفه و تعلیمه و العفو عنه و الستر علیه و الرفق به و المعونه له و الستر عل جرائر حدائته فاءنه سبب و المداراه له و ترک مماحکنه فان رلک ادنی لرشده.

۴۹۰- و اما حق السائل فاعطاوه اذا تقینت صدقه و قدرت علی سد حاجته و الدعاء له فیما نزل به و المعاونه له علی طلبته و ان شککت فی صدقه و سبقت الیه التهمه له و لم تعز علی ذلک لم تاءمن ان یکون من کید الشیطان اراد یصدک عن حظک و یحول بینک

و بین التقرب الی ربـک فترکته بستره و رددته ردا جمیلا و ان غلبت نفسک فی امره و اعطیته علی ما عرض فی نفسک منه. فان ذلک من زم الامور

۴۹۱- و امـا حق المسوول فحقهعاعطی قبل منه ما اعطی بالشـکر له و المعرفه لفضـله وطلب وجه العـذر فیمعه و حسن به الظن و اعلم انه منع ماله منع و ان لیس التثریب فی ماله و ان کان ظالما فاءن الانسان لضلوم کفار.

۴۹۲- و امـا حق من سـرک الله به و علی یـدیه. فان کان تعمـدها لک حمـدت اللله الا ثم شـکرته علی ذلک بقـدره فی موضـع الجزاء و کافاته علی فضل الابتـداء و ارصـدت له المکافاه، ان لن یکن تعمـدها حمدت الله و شـکرته و علمت انه منه، توحدک بها و احببت هذا اذاکان سببا من اسباب نعم الله علیک وترجو له بعد ذلک خیراء، فان اسباب التعم برکه حیث ماکانت وان کان لم یتعمد و لا قوه الا بالله.

۴۹۳- و اما حق من ساک القضاء علی یـدیه بقول او فعل فان کان تعمدها کان العفو اولی بک لما فیه له من القم بک لما فیه له من القم و حسن الاذب مع کثیر امصاله من الخلق. فان الله یهول: و لمن نتصـر بعد ظلمه فاولئک ما علیهم من سبیل – الی قوله – من عزم الاـمور و قـال عزوجـل: و ان عاقبتم فعاقبوا بمثل ماعوقبتم به ولئن صبرتم لهو خیر للصابرین هـذا فی العمـد فان لم یکن عمدل لم تظلمه بتعمد الانتصار منه فنکون قد: کافاته فی تعمتد علی خطا. و رفقت به وارددته! لطف ما تقدر علیه و لا قوه الا

بالله.

۴۹۴- و اما حق اهل ملتک عامه فاضمار السلامه و نشر جناح الرحمه و الرفق بمسیئهم و تاءلفهم و استصلاحهم شکر محسنهم الی نفسه و الیک ف. ن احسانه الی نفسه احسانه الیک اذا کف عنک اذاه و کفاک موونته و حبس عنک نفسه فعممهم جمیعا بدعوتک و انصرهم جمیعا بنصرتک و انزلتهم جمیعا منکک منازلهم، کبیرهم بمزله لاوالد و صغیرهم بمنزله الولد و اوسطهم بمنزله الاخه. فمن اتاک تعاهدته بلطف و رحمه وصل اخاک بمایجب للاخ علی اخیه.

۴۹۵- و اما حف اهل الذمه فالحککم یهمان تقبل منهم ما قبل الله و تفی بما جعل الله لهم من ذمته و عهده و تکلهم الیه فیما طلبوا من انفسهم و اجبروا علیه و تحکم فیهم بماحکم الله به علی نفسک فیما جری بینک من معامله و لیک بینک و بین ظلمهم من رعایه ذمه الله والوفاء بعهده. و عهد رسول الله صلی الله علی آله فانه بلغنا انه قال: من ظلم معهد کنت خمصه فاتق الله و لا حول و لا قوه الا بالله

۴۹۶- فهذعه خمسون حقا محیطا بک لا تخرج منا فی حال من الاحوال یجب علیک رعابتهاو العمل فی تاءدیتها و الا ستعاتته بالله جل ثناوه علی ذلک و لا حول و لا قوه الا بالله و الحمدالله رب العالمین.

۴۹۷- رک شد الازار فی حط الاوزار عن زوار المزار ۲۸۸؛ زندگانی علی بن الحسین ۱۹۳؛ رهنمایی گنجینه قرآنی بیانی ۱۰-۱۱

۴۹۸- این حدیق از متوکل بن هارون نقل شده و در اول صحیفه ضبط گردیده است.

۴۹۹- مقدمه صحیفه سجادیه به قلم مرحوم مشکوه.

۵۰۰- الذریعه ۱۵/۱۹

۵۰۱- الذریعه ۱۵/۱۸-۲۰

۵۰۲- الذریعه ۱۳/۱۲۸۱-۱۳۲۷

۵۰۳- الذریعه:

جلد ۱۳/۳۴۵-۳۹۵؛ ترجمه و شرح صحیفه کامله، علامه میرزا ابوالحسین شعرانی، ۱۲-۱۴.

۵۰۴- مقدمه صحیفه سجادیه، سید محمد مشکوه.

۵۰۵- الذریعه ۱۵/۱۸

۵۰۶- شرح صحیفه سجادیه، سید محمد باقر داماد ۴۵.

۵۰۷- مستدرک الوسایل ۳/۸۳۸

۵۰۸- رهد ۳۹

۵۰۹- دعای ۱ بخش ۱۰

۵۱۰- ۶/۲۱

۵۱۱- ۲/۲۲

۵۱۲- ۴۷/۱۴

۵۱۳- ۴۷/۲۰

۵۱۴- ۴۷/۷۲

۵۱۵- ۶/۲۱

۵۱۶- ۸و ۳۷/۷

۵۱۷- ۱۶/۸

۵۱۸- ۱۶/۱۰

۵۱۹- ۵۲/۱

۵۲۰- ۲/۱

۵۲۱- ۱/۱۸

۵۲۲- ۳۲/۱/۳

۵۲۳- ۱۲، ۱۳/۱۱

۵۲۴- ۳۲/۷

۵۲۵- ۴/۲

۵۲۶- ۱۷/۱۵

۵۲۷- ۴/۸۰۳

۵۲۸- ۴۲/۸

۵۲۹- ۴۲/۱

۵۳۰- ۴۲/۳

۵۳۱- ۴۲/۵

۵۳۲- ۴۲/۵

۵۳۳- ۴۲/۶

۵۳۴- ۴۲/۸

۵۳۵- ۴۷/۵۶

۵۳۶- همان مدر؟

۵۳۷- ۴۷/۶۶

۵۳۸- ۴۷/۶۲

۵۳۹- ۴۷/۶۳

۵۳-۵۴۰- ۴۷/۱۳۲

۵۴۱- ۶۷/۵۶

۵۴۲- ۱/۲۳

۵۴۳- ۴۶/۲۱

۵۴۴- ۱۱/۴

۵۴۵- ۷-۱/۶

۵۴۶- ۳۷/۸

۵۴۷- ۴۸/۱۵

۵۴۸- ۴۶/۱۶

۵۴۹- ۶۴/۱۷

۵۵۰- طه ۱۰۹

۵۵۱- ۶-۲۱/۴

۵۵۲- ۲۴/۱۸

۵۵۳- ۴۸/۶

۵۵۴- ۲۴/۱۵

۵۵۵- ۳۱/۳۰

۵۵۶- ۲۶-۳۲/۲۳

۵۵۷- ۹/۵

۵۵۸- ۷-۶/۵

۵۵۹- ۵/۱۵

۵۶۰- ۵/۱۵

۵۶۱- ۱۷/۴

۵۶۲- ۱۲/۱۱

۵۶۳- ۹/۴

۵۶۴- ۳۷/۹

۵۶۵- ۱/۸

۵۶۶- ۱/۹

۵۶۷- ۲۰/۱۰

۵۶۸- ۴۲ / ۱۱ و ۱۲.

۵۶۹- ۲۰ / ۱ و ۲.

۵۷۰- ۴۷ / ۱۱۳.

۵۷۱- ۲۰ / ۲۶.

۵۷۲- ۳۵ / ۴ و ۵.

۵۷۳- ۴و ۲/۳

۵۷۴- ۴۷/۱۲۷

۵۷۵- ۴۲/۱۶

۵۷۶- ۴۴/۱۰

۵۷۷- ۸/۴-۵.

۵۷۸- ۶/۱۸

۵۷۹- ۳۹/۱

۵۸۰- ۲۰/۱۳

۵۸۱- ۴۹/۱۲

۵۸۲- ۴۹/۷

۵۸۳- ۸/۲

۵۸۴- ۲۵/۷

۵۸۵- ۲۵۱/۸پ

۵۸۶- ۴۷/۵۶

۵۸۷- ۴۸/۹

۵۸۸- ۶/۱۸

۵۸۹- ۳۸/۱پ

۵۹۰- ۴۷/۱۳۱-۱۳۲

۵۹۱- ۳۸/۱

۵۹۲- ۴۷/۱۳۱-۱۳۲

۵۹۳- ۲۷/۱-۲

۵۹۴- ۲۷/۱-۲

۵۹۵- ۲۷/۱۳

۵۹۶- ۱/۳۰

۵۹۷- ۲۷/۱۵

۵۹۸- ۲۷/۷

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ یَسْتَوِی الَّذِینَ یَعْلَمُونَ وَالَّذِینَ لَا یَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه‌ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشـــانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹